

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228870

UNIVERSAL
LIBRARY

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Accession No. 14459
۲۸۵۰۰ / ۱ - ۱۳۱۴

Author

محمد حسن

Title

تاریخ مشروطیت ایران - جلد اول

This book should be returned on or before the date last marked below.

تاریخ مشروطه ایران

نوشته

احمد کزوی بستری

بخش دوم

چاپ دوم

۱۳۲۰

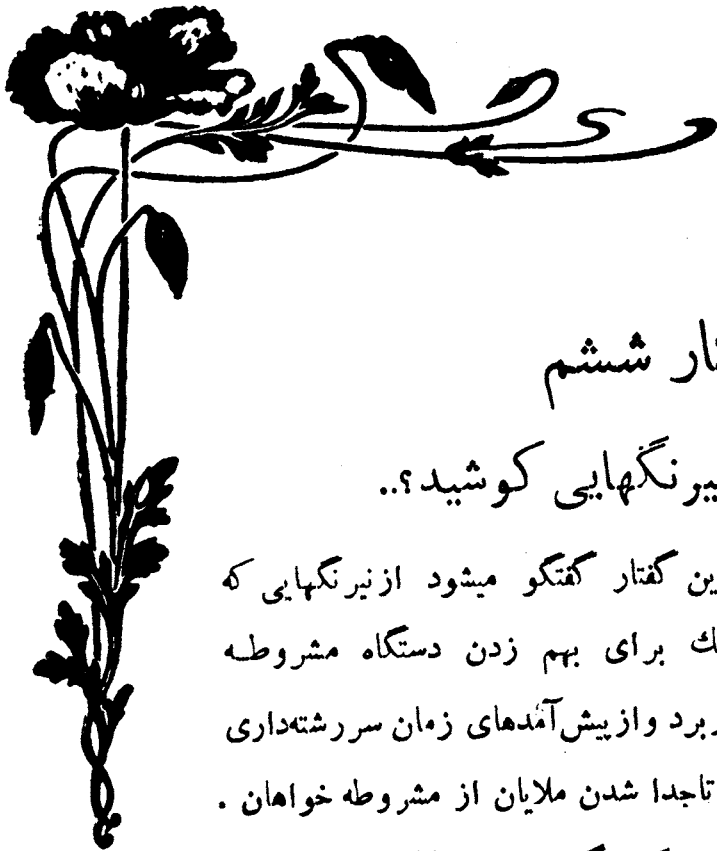
تهران

چاپخانه تابان، تهران



پ

عباس آقا تبریزی



گفتار ششم

اتابك بچه نیرنگهایی کوشید؟..

در این گفتار گفتگو میشود از نیرنگهایی که
اتابك برای بهم زدن دستگاه مشروطه
بکاربرد و از پیش آمدهای زمان سررشته‌داری
او تاجدا شدن ملایان از مشروطه خواهان .

اندیشه های اتابك چنانکه گفته ایم آمدن میرزا علی اصغر خان
اتابك بایران ، یکدور نوی در تاریخ مشروطه
پدید آورد . اینمرد باروی خوشی که می نمود دردش جز بدخواهی و
دشمنی نمی بود ، و با آن نویدها که میداد و سوگندها که میخورد جز
بر انداختن مشروطه را نمی خواست . محمدعلیمیرزا و آموزگاران زیرکی
و کار آزمودگی این را بدیده گرفته برای برچیدن دستگاه شورش و
جنبش بایران خوانده بودند .

چنانکه گفته ایم، پیش از آمدن او محمدعلیمیرزا خود به نبردی برخاسته
و شکست خورده ، و این زمان نقشه اش آن شده بود که بامجلس دورویه
راه رود و هرگونه همراهی از آن دریغ دارد ، و در همه جا حکمرانان و
نیرومندان را با شوب و ستمگری و آزار مردم برانگیزد ، و میان علما

دوتیرگی انداخته کسانی را از آنان بدشمنی مجلس وادارد .
اتابك این نقشه را بزرگتر گردانیده بایك چاپکی و پافشاری بسیار
بكار پرداخت . یکی از نیرنگهای او این بود که کسانی را از سران مجلس
بکناره جویی از آن برانگیزد ، و نیز یکدسته از نمایندگان را بهوا داری
خود وادارد ، که بدینسان مجلس را از شکوه و نیرو اندازد ، و خواهیم
دید که باچه استادی این نیرنگ را بكار بست .

پیش از آمدن او در چند جا آشوب پدیدار گردیده ، حاجی آقامحسن
در عراق ، متولیباشی در قم ، قوام الملك در شیراز ، هریکی از راه دیگری
بامجلس و مشروطه بدشمنی برخاسته بودند . حاجی آقامحسن از ملایان دیه
دار عراق ، و خود مرد بیباك و بیدادگری بود . پیش از جنبش مشروطه
بببادهگریها کرده و در نتیجه آن بتهراناش خواسته بودند . این زمان که
باز در عراق میبود ، بانگیزش محمد علیمیرزا یابدلخواه خود ، دوباره بكار
برخاسته بود . چنانکه گفته میشد سوارها برای تاراج و کشتار باین دیه
و آن دیه میفرستاد . یکمرد مجتهدی رفتار شاهسونان میکرد . بارها در
مجلس ستمگریهای او بمیان می آمد . دژنشست روز سه شنبه نهم اردیبهشت
۱۲۸۶ (۱۶ ربیع الاول ۱۳۲۵) تلگراف زنهای ابراهیم آباد خوانده
شد که از قم فرستاده و در آن چنین می گفتند : چهارده تن از کسان ایشان
بفرموده « شیخ عبیدالله ثانی » (۱) حاجی آقا محسن کشته شده است و
هفته یا هجده تن زخمی گردیده و نزدیک بمرگ میباشند . و گروهی را
نیز گرفته بند کرده اند .

مجلس از این تلگراف بتکان آمد . یکی از نمایندگان گفت :
« اگر اینطور است ثمر نشستن مادر اینجا و حرف زدن چیست ؟ ! . . »
دیگری گفت : « خیلی عجب است که میگویند اگر اینطور است ، و حال
آنکه تعدیات حاجی آقامحسن بالاتر از اینهاست »

(۱) شیخ عبیدالله یکی از « مشایخ » بزرگ کرد می بود که در
زمان ناصرالدینشاه بنام لشکرکشی و جنگ با « رافضیان » از خاک عثمانی
بآذربایجان تاخت و کسان او در کشتار مرد وزن و بیچه و در تاراج و ویرانی
اندازه نگه نداشتند و این بود که به ستمگری شناخته گردید .

متولیباشی درقم، بامشروطه بدشمنی برخاسته و دسته ای برسر خود گرد آورده، جلوگیری از جنبش آزاد یخواهان میکرد و بانجمن راه نمیداد، بمردم ستم دریغ نمیداشت. یکدسته بدادخواهی ازو بتهران آمده بودند و بارها درمجلس یاد بیدادگری اومیرفت.

قوام الملك که حکمرانی شیراز از سالها درخاندان ایشان بوده و در فارس پیروان و زیردستان بسیار میداشت، بامشروطه دشمنی می نمود، و میان او و پسرانش با «انجمن اسلامی» و آزاد یخواهان کشاکش سختی بر خاسته بود. آزاد یخواهان در تلگرافخانه گرد آمده، و قوام الملك و کسانی که مسجد نورا جایگاه گرفته بودند. هر روز تلگرافهای ناله و فریاد میرسید و درمجلس بارها گفتگو بمیان می آمد. از اینسوی «انجمن اتحادیه فارس» که شیرازیان در تهران برپا کرده بودند، به پشتیبانی همشهریان خود برخاسته، در بهارستان چادر زده از مجلس دادخواهی میکردند.

مجلس بارها درباره اینها بدولت یادآوری میکرد ولی نتیجه دیده نمیشد، وهمچنان می بود تا اتابک سر رشته دار گردید، و آن نویدها را در باره همراهی با مجلس داد، و چون در این زمینه پافشاری می رفت، برویه کاری باتلگراف حاجی آقا محسن و متولیباشی را بتهران خواست. قوام الملك را نیز از حکمرانی برکنار گردانید. لیکن نتیجه ای از اینها دیده نشد و آنان پروای تلگراف نمودند.

روز سه شنبه ۱۶ اردیبهشت (۲۳ ربیع الاول) که روز مجلس می بود در حیات بهارستان هنگامه ای برپا گردید. شیرازیان که بدادخواهی در آنجا بست می نشستند امروز دسته هایی از انجمنهای دیگر راهم بیاری خود خواندند. نیز ستمدیدگان قم و عراق که از دست متولیباشی و حاجی آقا محسن بدادخواهی آمده بودند بآنان پیوستند.

در اینهنگام یکی از گرفتاریها ناخشنودی شاهسونان بغدادی از حکمران خودشان، پالکونیک روسی، میبود. پالکونیک که او را برای فرماندهی قزاقخانه بایران آورده بودند، حکمرانی ایل شاهسون بغدادی که در پیرامون ساوه می نشستند، نیز باوی میبود و تامیتوانست بامردم چیرگی و ستمگری دریغ نمی گفت. همچنین با سرکردگان ایرانی قزاقخانه دژ



پ ۲

از راست بچپ : حاجی شیخ مازندرانی حاجی تهرانی آخوند خراسانی
رفتاری بسیار مینمود.
از اینرو پس از جنبش آزاد یخواهی، کسانی از آن سرکردگان،

گردنفرازی نموده از قزاقخانه خود را کنار کشیدند. نیز ایل شاهسون در برابر او ایستادگی نشان داده بناله و دادخواهی برخاستند. در این هنگام يك دسته از آنان نیز در بهارستان بست می‌نشستند، و امروز آنان هم بادیگران یکی گردیدند.

روپهرفته چند هزار دادخواه گرد آمده بجوش و خروش پرداختند. نخست از ستمگریهای قوام سخن راندند و تلگرافی از شیراز خواندند که «قوام بشرارت افزوده و جمعی را از اجله علما صدمه زده و اذیت کرده. چند نفر قریب بهلا کند». سپس عراقیان و قمیان و شاهسونان، هر گروهی بنوبت خود، از بیدادگریهای حاجی آقا محسن و متولیباشی و پولکونیک یاد کردند.

سپس سید محمد رفیع نامی که بتازگی از قم و عراق بازگشته بود بروی بلندی آمده بسخن پرداخت. نخست از بدی قمیان و نگراییدن آنان بمشروطه، و از بیدادهای متولیباشی سخن رانده سپس بیاد بیدادهای حاجی آقا محسن درآمد، و از چیرگی او در عراق، و اینکه بازور مردم را به بستن بازار واداشته، خانه های دوتن را بتاراج داده، چند هزار سوار گرد آورده و بر سر علیخان در ابراهیم آباد فرستاده، که باجنگ و خونریزی بآنجا دست یافته، چهارده تن کشته، هجده تن زخمی کرده اند، يك كودك سه ساله را بچاه انداخته اند، بزنان گزند و آزار دریغ نگفته اند، سخن راند. این داستانها را بدرازی سروده همه را بگریه انداخت. مردم به هایهای میگریستند و نامهای حاجی آقا محسن و پولکونیک و قوام و متولی باشی را بانفرین و بیزارى بزبان می‌آوردند.

چون سخنرانی پایان رسید همگی روبرو مجلس آوردند، و بار دیگر دادخواهی نموده چاره طلبیدند. همچنین از قانون اساسی نام برده پایان رسانیدن و بیرون دادن آن را خواستار شدند. سپس چون نمایندگان از مجلس برخاستند جلو آنان را گرفته راه ندادند. سعدالدوله بجلو آمده پند بایشان داد، و خود بگردن گرفت که بخانه اتابك رفته بر داشتن قوام و حاجی آقا محسن و متولیباشی و پولکونیک را از شیراز و عراق وقم و ساوه بطلبد، و پافشاری نموده نتیجه بدست آورد. بدینسان مردمرا

پس گردانیده راه بنمایندگان باز کرد .

لیکن این رفتن سعدالدوله بخانه اتابك ، نتیجه اش کناره جویی او از نمایندگی گردید . اتابك او را فریفته بسوی دربار کشید . مردی که در زمان خود کامگی بهواداری از مشروطه وقانون برخاسته ، وبکیفر آن از وزیری برافتاده وبارنج و خواری بسیار به یزد رانده شده ، وسپس در زمان مشروطه از مردم ارجشناسی بسیار دیده ، وباشکوه وپاسداری بتهران باز گشته ، ویکی از نمایندگان برگزیده مجلس شده ، واز مردم نام « پدرتوده » (ابوالمله) یافته بود ، بیکبار همه این چیزهارا فراموش کرده ، واز جایگاه بلندیکه یافته بود چشم پوشیده بسوی دربار گرایید ، و در چنین هنگامی از مجلس کناره جست .

داستان نامه هایی را که اتابك از میرزا ملکم خان وطالبوف برای این آورده بوده نوشته ایم . (۱) لیکن آنها انگیزه اینکار نتوانستی بود . طالبوف یامیرزا ملکم خان ازو ، کناره جویی از مجلس نخواسته بودند . می باید گفت : انگیزه جز ناشایستی خودش نبوده . با بیرون رفتن او از مجلس مشارالملك و برخی دیگری نیز کناره جویی کردند ، واین يك فیروزی از اتابك بود که مجلس را از این نمایندگان بی بهره گردانید . اما داستان قوام و دیگران و نتیجه آن شورش ونمایش ، روز پنج شنبه هجدهم اردیبهشت (۲۵ ربیع الاول) ، محترم السلطنه دستیار وزیر داخله (اتابك) ، که بنمایندگی ازو بمجلس می آمد در آن باره چنین گفت :

« حاجی آقامحسن همین دوروزه از عراق حرکت خواهند کرد . درباب قوام الملك و پسرهایش هم تلگرافات اکیده شده خاطر آسوده دارید که همین چندروزه حرکت خواهند کرد ... متولیباشی حضرت معصومه هم احضار شده اند . »

لیکن اینها جز فریبهایی نبود ، وخواهیم دید که اتابك بجای خوابانیدن این آشوبها ، گرفتاریهای دیگری برای مجلس پدید آورد .


(۱) بخش یکم از تاریخ صفحه ۳۴۹

اندیشه های حاجی شیخ فضل الله

در این هنگام داستان «دنباله قانون اساسی» در میان میبود. چنانکه گفته ایم تبریزیان خرده‌هایی بقانون اساسی گرفته چیزهایی را درخواست نمودند که بآن افزوده گردد.

مجلس ناگزیر شده کمیونی برگزید، و اینان يك قانون بزرگ تر دیگری بنام «متمم قانون اساسی» نوشته آماده گردانیدند. لیکن از ترس آنکه بهانه بدست بد خواهان افتد ناگزیر شدند از دیده علما بگذرانند، و این بود نشستهایی در مجلس برای این کار برپا میگردند که بهبهانی و طباطبائی و حاجی شیخ فضل الله و برخی دیگری از علماء گردآمده در آن پیرامون گفتگو میگردند.

ولی این گفتگوها دودستگی میان علما انداخت و دشواریهایی پدید آورد، و برای آنکه داستان نیک روشن شود میباید در اینجا اندکی ایستاده و درباره این علما و اندیشه‌ها و آرزوهای ایشان سخنانی برانیم:

چنانکه گفته ایم جنبش مشروطه را در تهران دوسید پدید آوردند و صدرالعلما و حاجی شیخ مرتضی آشتیانی و شیخ محمدرضای قمی و کسان دیگری از ملایان با آنان همکام میبودند. در پیش آمد بست نشینی در مسجد آدینه و کوچیدن بقم حاجی شیخ  نیز با آنان همراهی نمود و پس از آن همیشه همراه میبود.

پس از پیشرفت مشروطه و باز شدن مجلس، دیگران هر یکی بهره‌ای جسته بکنار رفتند. ولی دوسید و حاجی شیخ فضل الله همچنان باز ماندند، و چون مشروطه را پدید آورد خود می‌شماردند از نگهبانی بازمی‌ایستادند دوسید با آنکه بنماینده برگزیده نشده بودند همیشه در نشستهای مجلس میبودند و بگفتگوها در می‌آمدند. حاجی شیخ فضل الله نیز گاهی میبود.

اینان مشروطه را پیش بردند لیکن در اندیشه و آرزو یکی نمیبودند. دوسید راستی را مشروطه و قانون میخواستند، ولی حاجی شیخ فضل الله «رواج شریعت» را میطلبید و بیکبار از هم جدا میبودند.

دوسید ناتوانی و پریشانی ایران را دیده و توانایی و سامان کشورهای اروپایی را میشنیدند، و همچون بسیاری از کوشندگان، انگیزه و سرچشمه



پ ۳
حاجی شیخ فضل الله نوری

کار را جز بودن قانون و مشروطه در اروپا و نبودن آن در ایران نمیدانستند، و از اینرو از درون دل به پدید آوردن مشروطه و قانون میکوشیدند. چیزی که هست اینان که از علمای شیعی و بیگمان هوادار «شریعت» و «مذهب» میبودند، خرسندی نمیدادند که قانونی بآخشیج «شریعت» گزارده شود و

از آن بجلوگیری میکوشیدند.

آخوند ملاکاظم خراسانی و حاجی شیخ عبدالله مازندرانی و حاجی میرزا حسین تهرانی، که آنان نیز از نجف به پشتیبانی برخاسته و باتلگراف و نامه یاوریهای بسیار بجایی مینمودند، همین راه را میپیمودند، و گاهی نیز در پاسخ پرسشهایی که میرفت اندیشه خود را باز نموده چنین میگفتند: اکنون که «صاحب شریعت» (امام زمان) ناپیداست و «اجرای شریعت» نمی شود و خواه و ناخواه «حکام جور» چیره گردیده اند باری بهتر است برای جلوگیری از خودکامگی و ستمگری ایشان قانونی در میان باشد و «عقلای امت» مجلسی برپا کرده در کارها «شور» کنند.

این اندیشه آنان میبود. باید گفت مشروطه را از «شریعت» جدا میگرفتند، و از اینرو چون کسی میگفت: «مشروطه باید مشروعه باشد»، بانگ برورده میگفتند: «ای گاو مجسم مشروطه مشروعه نمیشود». (۱) لیکن اینان نیز پابستگی به «شریعت» نموده میخواستند قانونی که آشکاره آخشیج آن باشد گزارده نشود و کارهاییکه با «مذهب» نمیسازد میان نیاید، و در این باره ایستادگی از خود نشان میدادند.

اگر راستی را خواهیم این علمای نجف و دوسید و کسان دیگری از علما که پافشاری در مشروطه خواهی مینمودند، معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانونهای اروپایی را نمی دانستند، و از ناسازگاری بسیار آشکار که میانه مشروطه و کیش شیعی است آگاهی درستی نمیداشتند. مردان غیرتمند از یکسو پریشانی ایران و ناتوانی دولت را دیده و چاره‌ای برای

(۱) جمله ایست که حاجی شیخ عبدالله مازندرانی به حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی نوشته. حاجی میرزا حسن هنگامیکه از تبریز باخشم بیرون آمده تلگرافی (یا نامه ای) بنجف فرستاده و در آن پس از بدگویی از مشروطه خواهان چنین گفته: «باید مشروطه مشروعه باشد». حاجی شیخ در پاسخ او گفته: «ای گاو مجسم مشروطه مشروعه نمی شود». این داستان آن زمان بزبانها افتاد و شاعر (خامنه ای) هم گفته: «بلی ز گاو مجسم مجو فضیلت انسان» لیکن من تاکنون تلگراف یا نامه حاجی شیخ را در جایی ندیده ام.

آن جز بودن مشروطه و مجلس نمیدیدند و با پافشاری بسیار به واداری از آن میکوشیدند، و از یکسو خود در بند کیش بوده چشم پوشی از آن نمیتوانستند. در میان این دو در میماندند.

اما حاجی شیخ فضل الله بیکبار در راه دیگری میبود. این مرد از یکسو بشکوه و آرایش زندگی، و بنام و آوازه، دلبستگی بسیار می داشت و «پارک الشریعه» بنیاد نهاده و اسب و کالسکه بسیج کرده همیشه بادرستگاه اعیانی میزیست، از یکسو فریفته «شریعت» میبود و رواج آن را بسیار میخواست. توده و کشور و اینگونه چیزها نزد او ارجی نمیداشت. باین اندیشه ها کمتر نزدیک آمده بود. با شور و جنبش مشروطه خواهی همراهی نمود ولی معنای آن را نمیدانست.

چون در زمانهای پیش، در ایران بیش از دنیرو نبودی: یکی «حکومت» و دیگری «شریعت»، و هر زمان که با حکومت کشاکش رفتی جز برای پیشرفت کار «شریعت» رفتی، او این شور و جنبش را که با دربار قاجاری میرفت، نیز از آنگونه میسر دو از یک نیروی سومی، نیروی توده، که این زمان پدید آمده و گام بگام زور آورتر میگردد، نا آگاه مانده گمان دیگری نمی برد. باین امید و آرزوی بسیاری پیش آمده چنین میخواست که «احکام شرع» را برویه قانون آورد و بمجلس بپذیراند. رویهمرفته به بنیاد نهادن یک «حکومت شرعی» میکوشید.

برای اینکه از اندیشه و سهش او نمونه درستی در دست باشد بخشی از نامه او را که در دیماه ۱۲۸۵ (ذی القعدة ۱۳۲۴) با سپهان برای آقای نجفی نوشته در اینجا میآوریم:

چنین بنظر میرسد که اگر وضع مملکت برگرفتن خراج شرعی بر صدقات لازمه از زکوة و غیرها و بعبارت آخری اخذ العشر مماینت من الارض و طرح جمع عناوین دیگر و صرف در مصارف اصناف ثمانیه من العاملين و الفارمین و المولفه و فی سبیل الله الخ بشود بشرحی که محتاج بذکر نیست و جناب عالی محض توجه محیط بتمام آن میشود کارها اصلاح و زاد فی شرف الاسلام و حصل الشرف فوق الشرف و فیه من الفوائد الاسلامیه مالا یخفی اگرچه مناقشات علمیه در دقیق نظر بسیار است و لکن مقصود بعد از وقوع عمل بوجه لابدیه بصحت اسم است و منافم مرتبه بر این

اسم و امطارق دیگر معاویه ملل الارویین فیه اضمحلال الدین و انحطاط الاسلام و اهله و خوف الوقوع ولو بعد حین فی مفاسد کثیره. و بالجمله اگر از اول امر عنوان مجلس عنوان سلطنت جدید بر قوانین شرعیه باشد قائمه اسلام همواره مشید خواهد بود.»

این را باقای نجفی نوشته که او را باخود هم اندیشه گرداند، و سپس رونوشتش را بنجف برای پسر خود فرستاده که آخوند خراسانی و دیگر علمای آنجا را بیاگاهاند.

این در چند ماه پیش، و در هنگامی بوده که آزادیخواهان نیک شناخته نگردیده، و خواست ایشان که روان گردانیدن مشروطه اروپایی و نیرومند گردانیدن کشور میبود، نه رواج دادن به «شریعت»، نیک دانسته نشده، و جز امید و خوش گمانی در دل این مجتهد شیعی جانمیداشت.

لیکن کم کم چگونگی بیرون می آمد، و نیروی آزادیخواهان می سترسید و جدایی که میانخواست ایشان و اندیشه ایندسته از ملایان میبود روشن میگردد. این بود کم کم اینان می رمیدند و از مشروطه دل سرد می شدند و بگله و بد گویی بر میخواستند. بیش از همه نوشته های روزنامه ها باینان گران می افتاد.

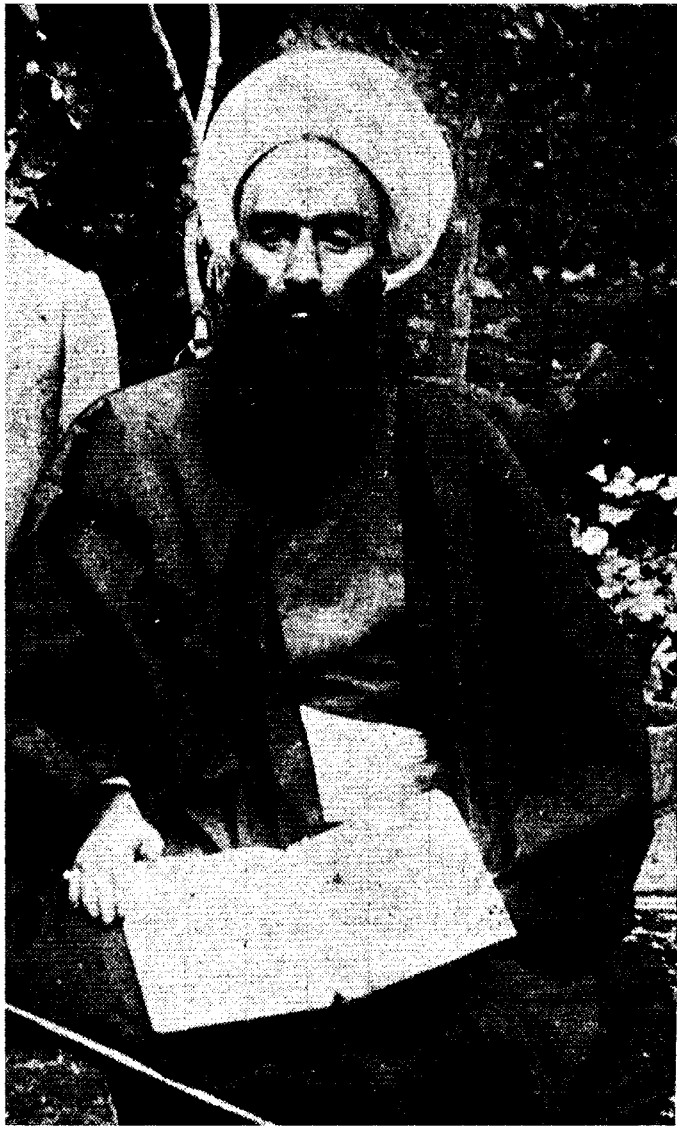
آغاز دو دستگی

میانہ علما

روزنامه ها آنروز چیزیکه باخشیح دین یا «شریعت» باشد نمی نوشتند، و خود نیارستندی نوشت. آنروز دشمنی باکیش یادین در میان نمیبود، و هنوز بیشتر پیشروان جنبش، خود از دینداران - یا بهتر گویم : از پیروان کیش شیعی - میبودند.

لیکن همینکه روزنامه ها درسراپای ستونهای خود گفتگو از «شریعت» و علما نمی کردند، همینکه سخن از آبادی کشور و نیرومندی توده میراندند و چیزهای نوینی از درس خواندن دختران و باروپا فرستاده شدن شاگردان و مانند اینها بیان می آوردند، همینکه در برابر علما ایستاده خود جدا سرانه اندیشه بیرون می دادند - اینها در دیده آنان جز روگردانی از دین و بی پروایی با «شریعت» نمودار نمی شد.

آن دل بستگی که آزادیخواهان بکشور مینمودند و بدین و علما نمی



پ ۴
شیخ محمد رضای قمی

نمودند، مایه رنجش اینان میگردید، و همین را دلیل بیدینی آزادخواهان می‌شماردند. این شگفتی که نام «بابی» (بهایی) بروی آنان می‌گزاردند. در نگاه نخست پنداشته میشود که چون دشمنی سختی را که ایرانیان درباره بایان (بهاییان) می‌داشتند می‌دانسته اند، برای برآغلانیدن مردم بر آزادخواهان، این نام را بروی آنان می‌گزارده اند. لیکن ما میبینیم در نامه‌هایی که به نزدیکان و رازداران خود مینوشته‌اند، نیز این نام را می‌برده اند. از اینجا پیداست که برآستی چنین پنداری دردله‌اشان میبود.

سید احمد طباطبایی که از آغاز کوشش همگام برادر خود (شادروان طباطبایی) بوده، و در کوچیدن به عبدالعظیم وقم همراهی نموده، و اینزمان کم کم از مشروطه دلسرد می شده، در نامه ای که بدختر خود در نجف نوشته چنین میگوید: «از مجلس شورای ملی هم بجز سختگیری بر مردم چیز دیگری ظاهر نشده. چیزیکه ظاهر شده اینکه بایه و طبیعین قوت گرفته طلوعی دارند که شاید مسلمین باید از آنها تقیه کنند». می گوید: «فعلا در حیاط شاهی مقابل خانه جناب آقا سید ریحان الله زنها مجلس منعقد کردند رئیس مجلس یکی خواهر گل و بلبل است که سنه سابقه ملکه ایران را بفرنگستان برده و یکی زن میرزا حسن رشدی معروف و یکی بی بی نامی که هر سه از قرار مشهور محقق البایه هستند».

در نامه دیگری که بداماد خود نوشته چنین می گوید: «نمیدانید که این مجلس شورای ملی چقدر ضرر بدین و دنیای مردم میزند و چه آثار شریه بر آن مترتب است. مجلسیکه بایه و طبیعیه داخل در اجزاء و اعضای آن بلکه در اجزاء رئیسه آن مجلس باشند بهتر از این نخواهد شد. نمیدانید که این فرقه ضاله بایه و لامذهبا چه قوتی گرفتند و چه فتنه و آشوب میکنند. خدا لعنت کند سید جمال الدین واعظ لامذهب را چقدر مردم را بضلالت انداخت. بنحویکه مردم از بسکه آن خبیث سرمنبر گفته که دعا و قرآن نخوانید و روزنامه بخوانید روزنامه خواندن را جزء ضروریات مذهب میدانند و دعا و قرآن را موقوف کردند آنهم چه روزنامه که مشتمل بر کفریات و توهین شرع انور است. البته از روزنامه مجلس و کوکب دری و ندای وطن بآنجا فرستاده اند». (۱)

نامه خود حاجی شیخ فضل الله را که به پسرش نوشته نیز خواهیم آورد. اینان از یکسو کیش بهایان را نمیدانستند، و از یکسو باندیشه و آرزوی آزادیخواهان فرو نرفته و خواست آنان را در نمی یافتند. این معنی که یکمردمی خود سر رشته کارها را بدست گیرند و خود دربند نگهداری

(۱) این نامه ها آن یکی در چهارم ربیع الاول و این یکی در هفدهم

ربیع الثانی ۱۳۲۵، و نزدیک بهمان روزها بوده که گفتگو مینماییم. داماد سید احمد طباطبایی آقا ضیاء الدین پسر حاجی شیخ فضل الله است.

کشور باشند بدل‌های آنان راه‌نیافته بود. آنان چنین دیده‌بودند که نگهداری کشور را دولت کند، و مردم نیز گرد علماشان را گرفته براهنمایی ایشان بکار زندگی و کیش خود پردازند. این شور و سهش که آزاد یخواهان درباره کشور و پیشرفت آن، از خود می‌نمودند اینان انگیزه‌ای برای آن نمی‌دانستند، و چون بایان - یا بهتر گویم: پیروان سید باب - در آغاز پیدایش خود بکوششهای جانبازانه‌ای در راه پیشرفت کیش خود برخاسته و همه را بشگفت آورده بودند، اینان آن داستانها را بیاد می‌آوردند و درباره آزاد یخواهان و کوششهای آنان چنین می‌پنداشتند: «همان بایانند. از آن راه نتوانستند دین خود را آشکار گردانند این بار از این راه پیش آمدند». دلبستگی بی اندازه بکیش شیعی و آموزا کهای آن چشم خرد و فهم اینان را چنان بسته بود که چنین پندار بسیار پرت و بیپای را بدل‌های خود راه میدادند. این هم تواند بود که چنین پنداری را بدل‌های آنان کارکنان دربار می‌انداختند. زیرا بیگمان در این هنگام کارکنان نهانی اتابک بنزد ملایان آمد و رفت میکردند و به بازگردانیدن ایشان از مشروطه میکوشیدند، و بیگمان یکی از افزارهای ایشان «بابی» خواندن آزاد یخواهان میبود. (چنانکه سپس این را خواهیم دید)

این هم میباید گفت که خواست اینان از «بابیه» بهایان بوده. پیروان سید باب که بابی نامیده شده بودند، پس از کشته شدن آن سید و برخاستن میرزا حسینعلی بهاء الله بدو دسته جدا شدند: یکدسته میرزا حسین علی را پذیرفته و از میرزا یحیی صبح ازل که جانشین باب می‌بود، جدا نگردیدند و بنام او «ازلی» خوانده شدند. یکدسته به بهاء الله گراییده بنام او «بهای» شناخته گردیدند.

دسته بیشتر، اینان میبودند و کوشش را نیز اینان مینمودند. ملایان همینان را می‌گفتند، ولی چون از سرگذشت های اخیر ایشان آگاهی نمیداشتند با همان نام پیشین «بابیه» شان مینامیدند، و آزاد یخواهان را از دسته آنان می‌پنداشتند.

در جایکه چگونگی وارونه‌این میبود و ما اگر بخواهیم همبستگی را که میان بهایان و ازلیان با مشروطه بوده، برآستی روشن گردانیم

باید بگوییم : بهایان هواخواه خود کامگی، وازلیان هواخواه مشروطه می بودند .

داستان اینست که چون میرزا حسینعلی بدعوی برخاست و دسته‌ای بنیاد نهاد. روسیان، چه در ایران و چه در قفقاز، پشتیبانی از او نمودند. بهاء الله نیز در نوشته‌های خود گرایش بروسیان نشان داد. از آنسوی انگلیسیان بنام همچشمی درسیاست به پشتیبانی از ازلیان برخاستند. بویژه پس از گرفتن قبریس ازدست عثمانیان، که چون میرزا یحیی صبح ازل باخاندان خود در آن آبخوست میزیست، و خواه ناخواه بسته وزیردست انگلیسیان گردید. چاپ کردن براون کتاب «نقطه الکاف» حاجی میرزا جانی کاشانی را و دیباچه‌ای که خود او (باخامه میرزا محمد قزوینی) بر آن کتاب نوشته، همه از این راه است.

ازلیان در ایران کمتر میبودند و خود را سخت نهان میداشتند. زیرا در سایه این نهانی ازدست وزبان مردم ایمن میماندند، و آنگاه بهنگام فرصت باآسانی توانستندی بادت ملایان مردم را به «بهایان» برآغلانند و از آنان کینه جویند. بسیاری از بهایی‌کشیها در ایران، با کوشش اینان بوده.

داستان شگفت گله مندی مردم از «تعرفه گمرکی» مسیونوز در سال ۱۲۸۲، که در یزد واسپهان به بهایی کشی انجامید، می توان آنرا یکی از نتیجه های این همچشمی دودولت، و دشمنی دودسته با یکدیگر شمرد. (۱)

ازسخن خود دور نیفتیم: در جنبش مشروطه چون دولت انگلیس هواخواه آن میبود ازلیان پابمیان نهادند. ماتنها در اینجا نام خاندان دولت آبادی را میبریم. حاجی میرزا هادی بزرگ اینخاندان نماینده صبح ازل در ایران میبود. از آنسوی چون دولت امپراتوری روس دشمنی بامشروطه نشان می داد بهایان بادستور عباس افندی عبدالهه خودرا از مشروطه کنار گرفته ازدرون هواخواهان محمدعلیمیرزا می بودند.

(۱) بخش بکم این تاریخ صفحه ۴۱ دیده شود.



پ ۵

شیخ مرتضی آشتیانی

پیش از آنکه اتابک بایران آید زمینه دودستگی
میان‌علماء برپاشده بود. زیرا چنانکه گفتیم مشروطه
اروپایی و کیش شیعی دوتاست و این دورا با

کشاکش بر سر
قانون اساسی

هم سازش نتوانستی بود، و آنرا سازشی که آخوند خراسانی و همراهان او می‌اندیشیدند بجایی نتوانستی رسید. ملایان يك چیز را در برابر «شریعت» دیدن نمیتوانستند و «باخشیج نبودن قانونها» مایه خرسندی آنان نمی‌گردید. بویژه بابتی که میانه «شریعت» و زندگی آنان میبود و هر یکی بنام پیشوایی دستگاهی برچیده میداشتند و بهیچراه چشم پوشی از آن نمی‌توانستند. آن هوشیاری دربارهٔ نیرومندی دولتهای همسایه و بیمناسکی حال ایران که دوسید و آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی و دیگران را میبود و ایشان را بتلاش میانداخت در اینان هرگز نمیبود.

اتابك چون زمینه دودستگی را آماده دید فرصت را از دست نداده بسود جویی برخاست، و باتش ازدور و نزدیک دامن زد. چنانکه گفتیم کارکنان او بنزد علما آمدورفت میکردند و رنجش و بدگمانی آنان را از مشروطه خواهان بیشتر میکردانیدند.

چنانکه گفتیم در این هنگام داستان «دنباله قانون اساسی» در میان میبود. کمیونی از مجلس آن را آماده گردانیده بود، و تقی‌زاده و نمایندگان آذربایجان و کسانی از دیگر نمایندگان شتابزدگی دربارهٔ بیرون آمدن آن مینمودند. مردم نیز آنرا میطلبیدند.

همین قانون نوشتن و آنرا طلبیدن بعلمای «شریعت خواه» گران می‌افتاد و بر رنجش آنان می‌افزود. قانون اساسی پیشین هنگامی گذشت که آغاز جنبش، و شور و سهش مردم زور آور میبود. از اینرو رنجشی نشان داده نشد. ولی این هنگام آن شور و سهش از زور افتاده و يك سهش دیگری بنام «شریعت خواهی» در دل‌های کسانی پیدا شده بود. گذشته از حاجی شیخ فضل‌الله و پیروان او برخی از نمایندگان مجلس «شریعت خواهی» می‌نمودند.

اینان چون پیشگامان آزادیخواهان را «بابی» یا «طبیعی» می‌پنداشتند چنین میگفتند: «خواستشان از میان بردن شریعت اسلام است و این قانون را برای آن مینویسند». اینگونه سخنانی را در میان مردم نیز پراکنده می‌گردانیدند.

از اینرو چون کمیون کار خود را پایان رسانید و قانون اساسی

آماده گردید دارالشوری از پذیرفتن آن ترسید، و برای جلوگیری از بدگمانیهای مردم چنین نهاد که کسانی از علماء باچندتنی از نمایندگان بنشینند و آنرا اصل باصل از دیده گذرانند. این را چاره کار پنداشت، درحالیکه این خود مایه دشواری خواستی بود.

زیرا حاجی شیخ فضل الله ودسته او آماده میبودند که در آن نشست ایرادهایی بقانون گیرند و باندیشه خود پیشرفت دهند. بدینسان بایستی یا يك كشاكش بزرگی درمیانه درگیرد و در پیرون بدو تیرگی مردم انجامد، و یا قانون اساسی گوهر خود را ازدست داده رویه «شریعت» بخود گیرد. برای آنکه اندیشه حاجی شیخ فضل الله و چگونگی سہش های اونيك بدست آید، بهتر است نامه ای را که در همان روزها برای پسر خود در نجف نوشته و نسخه آن در دست ماست در اینجا بیاوریم. متن نامه باخط دیگر است. حاجی شیخ فضل الله در کناره آن باخط خود مینویسد:

«بسم الله الرحمن الرحيم فرزندا عزيزا مهربانا يوم ۲۴ ع ۱ است بحمد الله همگی سالم مدتیست بخط خود چیزی بشما ننوشته ام مختصر گرفتاری و کار باندازه شده فرصت خواندن کاغذ نیست چه رسد بنوشتن تمام ممالک ایران از تبریز و اصفهان و شیراز و رشت و وو خراب وضع مردم مختلف و انجمنهای حادثه مخرب ملت و دولت اسلام هیچ متوقع نبود اگر تفصیل نوشته شود يك كتاب است حضرات فاسد العقیده از فرقه جدیده و زدهری و طبیعی ووو وقت را مغتنم دانسته در مقام تخریب اسلام و کندن ریشه روزنامه ها مثل موقف تطایر کتب قیمه مامن جریده الا و فها سهم علی الاسلام و العلماء قضی الامر و مضی مردم مقدس تازه ملتفت شدند که بدشد جناب مجتهد را از تبریز بیرون کردند علی الظاهر این اوقات وارد میشوند جناب حاجی خمایی و قریب بده نفر از علمای رشت مدتی اینجا و رشت روز بروز بدتر رئیس انجن رشت حاجی میرزا محمدرضا تفصیل نویسی از مقام بیرونست اینقدرها را هم از زبان من نقل مکن الله الله فی الاسلام والدین این اوقات مشغول نظامنامه اساسی در اینجا امر ختم خواهد بود چندروز است مجلس فوق العاده منعقد داعی هم میروم برای اصلاح و مشغول خدا کند متخرجین مقصد خود را ازیش نبرند يك كلمه در نظامنامه آزادی قلم ذکر شد این همه مفاسد روزنامه ها و ای اگر آزادی در

عقاید بود چنانکه اصرار دارند آتش بجان شمع فتد کاین بنا نهاد این کلمات را غیر از حجة الاسلام آخوند باحدی اظهار مکن مجلا امتناع بالاختبار شد وهو ینافی الاختیار قطعاً افسوس که نمی شود گفت چه رسد بنوشتن ظهر الفساد فی البر والبحر...»

بدینسان يك گرهی پیش آمده بود. دربار میخواست ازپیش آمد سود جوید وباین دسته ازعلما پشتیبانی نموده کشاکش را هرچه بزرگتر گرداند ونگزارد قانون اساسی پرداخته گردد، واگر اینان کاری نتوانستند وقانون پرداخته شد، این زمان عنوان کند که باید علمای نجف آن را ببینند. محمدعلیمیرزا رویه دینداری وپرهیزکاری بخود داده می گفت: «تا علمای نجف امضا نکنند من امضا نخواهم کرد». چون در نجف سید کاظم یزدی که یکی از مجتهدان بنام و خود از رده آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی میبود، ودسته بزرگی از ایرانیان باو «تقلید» می داشتند، راه حاجی شیخ فضل الله را پیش گرفته با مشروطه دشمنی نشان میداد، محمدعلیمیرزا نیک میدانست که میانه علمای نجف یکسخنی نخواهد بود وقانون اساسی از نجف باز نخواهد گشت.

بدینسان نقشه ناانجام گزاردن جنبش مشروطه خواهی، و پدید آوردن کشاکش وزد و خورد در میان مردم کشیده، استادانه آن را پیش می بردند.

مجلسیان این نقشه را در نمی یافتند، واگر درمی یافتند اندازه زیانش را نمیدانستند. اگر راستی را خواهیم در مجلس اینزمان دوتیرگی میبود. چنانکه گفتیم کسانی از نمایندگان «شریعت خواهی» مینمودند، و دیگران نیز از ترس همراهی نشان می دادند. پیروان حاجی شیخ فضل الله هوادارای از دین را شمشیری ساخته، با آن زبان هر کسی را میبردند. برای نمونه داستان پایین را مینویسم:

سه شنبه بیست و سوم اردیبهشت (یکم ربیع الثانی) در مجلس گفتگو از قانون اساسی بیان آمد، وچون گفته میشد تبریزیان شوریده و آنرا میخواستند سید محمدتقی هراتی که یکی از پیروان بهبهانی بوده و بکوشش او نمایندگی دارالشوری یافته بود، و اینزمان به حاجی شیخ فضل



پ ۶

این پیکره چون میرزا مصطفی آشتیانی را نشان میدهد آورده شده
نشستگان از دست راست : حاجی شیخ علی (شیخ العراقین) ،
میرزا مصطفی . از ایستادگان آنکه در پشت سر شیخ العراقین ایستاده
کسیست که بنام شیخ شیپور شناخته بوده، دیگران ناشناخته اند .

الله گراییده هواداری از دسته او مینمود دلیرانه چنین پاسخ داد:

«ما مردم باید بدانیم که مسلمانیم و قانون ما قانون مقدس اسلام است، و این قانون اساسی قانونیست که باید امور يك مملکتی بروفق آن فیصل داده شود. ناچار باید با کمال دقت فصول و مواد آنرا بکرات حجج اسلامیة غوررسی نموده اگر ده هزار هم اجتماع کنند و خونها هم ریخته شود نباید راضی شد که بدون تطبیق و تحقیق قانونی مجری شود. حالا باید از حجج اسلامیة استدعا نمود که بلکه زودتر صرف وقت نموده این نظامنامه را تمام کنند.»

کسانی از نمایندگان آذربایجان (تقیزاده و برخی دیگر)، نقشه دربار وزیران و آسیب آنرا در یافتند و چون میبایست چاره را از تبریز خواهند چگونگی را بانجا نوشتند و این، شورش اردیبهشت ماه را که یکی از برجسته ترین پیش آمدهای تاریخ مشروطه است پدید آورد.

شورش اردیبهشت ماه (در تبریز)

در تبریز پس از بیرون کردن مجتهد از شهر، داستان ارجدار دیگری رخ نداد. در آنجا نیز مردم چشم براه رسیدن قانون اساسی میداشتند، و چون زمینه آنرا اینان پیشنهاد کرده بودند بیشتر از دیگر شهرها دلبستگی نشان میدادند. این را گفته ایم که در آن روزها بقانون بیشتر از اندازه ارج مینهادند، و انبوه آزادیخواهان چنین مینداشتند که چون قانون بیرون آید و بدست مردم رسد، هر کسی بخواهدش و آرزو آنرا پذیرفته بکار خواهد بست، و هر کس بایای خود را شناخته از روی آن رفتار خواهد کرد. در کارهاییکه میکردند چنین میگفتند: «عجالتاً باید چنین کرد تا قانون اساسی بیاید و تکلیف هر کسی معین شود». از ساده دلی و خامی بدینسان خوش گمانی مینمودند.

از آنسوی چون در این هنگام در بسیار جاها آشفستگی در میان میبود، و مردم از هر سو رو بانجمن آذربایجان برگردانیده چاره میطلبیدند. چنانکه در همان روزها رشتیان چون حکمرانی ظفر السلطنه را پذیرفته و آمدن او را بگیلان نمیخواستند و باین نام شوریده بودند، باتلگراف از تبریز یاری میطلبیدند، و ستمدیدگان ابراهیم آباد

از قم باتلگراف داد میخواستند - انجمن این آشفتهگیها را از نبودن قانون اساسی پنداشته، و چاره را بودن آن میشمرد. آزادی خواهان نیز بهمان باور میبودند.

روز یکشنبه هفتم اردیبهشت (۱۴ ربیع الاول) یکدسته از مردم که در حیات انجمن گرد آمده بودند گفتگوی قانون اساسی را بمیان آورده خواستار گردیدند که انجمن آنرا از مجلس شوری بخواهد. انجمن خواهش ایشانرا پذیرفته تلگرافی بدارالشوری فرستاد.

در اینمیان يك دروغی در تبریز پراکنده گردید، و آن اینکه قانون اساسی را یکماه است نوشته اند و از مجلس نیز گذشته، ولی شاه نمی پذیرد و دستینه نمیگزارد. برخی میگفتند: میخواهند بخواهش اتابک آنرا دیگرگونه گردانند.

اینسخنان بآزادیخواهان گران افتاد، و این بود روز سه شنبه نهم اردی بهشت (۱۶ ربیع الاول) يك تلگراف بسیار درازی، بمیانگیری اتابک بشاه فرستادند، که در آن پس از شمردن جانفشانیهای آذربایجان در راه نگهداری تاج و تخت، خواهش پذیرفتن قانون اساسی و دستینه نهادن بآن را کردند.

فردای آن روز از تهران از نمایندگان تلگراف رسید که «قانون اساسی چند روز است بعد از اتمام در کمیسیونی قرائت شده حال در مجلس عمومی خوانده میشود». این پاسخ مایه آرامش مردم گردید. لیکن در اینمیان نامه هایی از تهران رسید، که بدخواهی دربار را آگاهی میداد. اینها مایه بیم گردید و پیشروان بهتر دیدند که بجنبشی برخیزند و در برابر دربار ایستاده جلونقشه آنرا گیرند. در همان هنگام يك داستان دیگر پیش آمد که آزادیخواهان فرصت را از دست نداده و همان را عنوان گرفته اندیشه خود را بکار بستند.

چگونگی آنکه روزیکشنبه بیست و یکم اردیبهشت (۲۸ ربیع الاول) تلگرافی از تهران رسید، بدینسان که همه علماء و پیشنمازان و نمایندگان انجمن سه ساعت بغروب مانده در تلگرافخانه باشند که «مطالب حضوری فوری داریم و آقایان حجج الاسلام طهران و وکلای دارالشورای کبری عموماً

در تلگرافخانه حاضر خواهند شد»

مردم از این تلگراف در شکفت شدند و بتکان آمدند. هر کسی گمان دیگری میبرد. و چون هنگام پست رسید علما و پیشمازان و سر دستگان در تلگرافخانه گرد آمدند، مردم نیز در حیاط انبوه شدند. از تهران تلگراف پایین رسید:

بعد از عرض سلام و احوالپرسی خدمت جنابان مستطابان آقایان حجج الاسلام و آقایان علماء اعلام و اعضاء انجمن محترم ملی دامت تأییداتهم دیروز از زنجان تلگرافاً پر سیده بودند که جناب آقای مجتهد دامت برکاته (۲۸) ماه وارد زنجان خواهند شد عقلای آنجا صلاح در این دیده اند که عموماً معظم له را محترماً بتبریز معاودت دهند و کلای آذربایجان چه تصویب نمایند حضرات مستطابان آقایان حجج الاسلام دامت برکاتهم و این خادمان ملت متفقاً لازم دیدیم خاطر شریف آقایان حجج الاسلام و علمای اعلام و آقایان ائمه جماعت و اعضاء انجمن محترم را مسبق داریم که این قسم اعراض آقای مجتهد از آذربایجان و تشریف فرمایی ایشان بطهران و قم بملاحظات عدیده که توضیح آن در خدمت عقلای قوم لازم نیست بکلی منافی مقصود خیر خواهان مملکت است شرافت بقعه شریفه حضرت معصومه که بالطبع جالب است اگر اسباب خارجی هم محرك متنفذین قوم گردد دور نیست اجتماع آنها باطراف و احوال خالی از اثر نباشد در موقعی که احتیاج تمام بر اتحاد قلوب و اقوال داریم اختلاف کلمه و اجتماع متشککین در مرکز ایران با تقویت معنوی آن محل مقدس بعبات عالیات ابدأ صلاح نیست محض استحکام اساس مقدس مشروطیت که ترویج دین مبین است و ملاحظه شرافت ملت آذربایجانی بر عموم مسلمین امروز فرض فوری است که در رفع هر قسم اختلاف به ترک هر نوع شخصیات راضی شده تشدید مبانی اتحاد را خدمت کنند لهذا جماعاً متمنی هستیم که جنابان آقایان عظام از آنجا و ماها از اینجا ترتیبات مراجعت دادن آقای معظم له را فراهم بیاوریم (محمد اسماعیل) (مرتضوی) (محسن) (حسن) (حسین) (وکلائی آذربایجان) (احقر محمد الطباطبائی) (احقر عبدالله الموسوی بهبهانی) (شیخ ابراهیم وکیل زنجان)

تبریزیان از این تلگراف دل آزرده شدند. بازگشتن مجتهد نجفی بود که تبریزیان بپذیرند. دارالشوری بیم میداشت که مجتهد در



پ ۷

میرزا علی اصغر خان اتابک

قم یادر عبدالعظیم نشیمن گیرد، وبدخواهان مشروطه برسر او گرد آیند. تبریزیان بیم میداشتند که اگر باز گردد در شهر آشوب پدید آورد. چون آن نامه‌ها که گفتیم از تهران رسیده بود و آن اندیشه در میان میبود در پاسخ تلگراف گفتگوی قانون اساسی را پیش کشیدند، و پس از گفت و شنید بسیار که بامردم رفت و شور و خروشهایی که نموده شد پاسخ پایین را بتهران دادند:

حضور مبارک آقایان حجج الاسلام و وکلای آذربایجان دامت برکاتهم

تلگراف مبارک برای عموم علمای اعلام و قاطبه ملت که بازار ودکا کین را بسته و در تلگراف خانه مبارکه حاضرند قرائت جواب عموم آقایان علما و ملت خواستن قانون است مادامیکه قانوننامه را بطرف آذربایجان حرکت ندهند بازار ودکا کین باز نخواهد شد و از تلگراف خانه مبارکه بیرون نخواهیم رفت (انجمن ملی تبریز) بدینسان شورش آغازید - شورش‌ی که خواهیم دید یکماه بیشتر در میان میبود. مردم تاپاسی از شب گذشته در تلگرافخانه میبودند و سپس پراکنده شده بخانه های خود رفتند. ولی یکدسته را که صدتن کمابیش میبودند برای گرفتن پاسخ در آنجا گزاردند. سه ساعت از شب گذشته تلگراف پایین رسید:

تلگراف جنابان عالی جواب سئوال ماها نیست قانون اساسی در مجلس قرائت میشود و عوض يك مجلس هرروز مجلس دیگری هم برای تصحیح تکمیل قانون باحضور آقایان حجج الاسلام و علمای اعلام مرتب و مشغول است قانونی که سعادت ابدی مملکت را تأمین خواهد کرد با این عجله و اصرار مرتب نمیشود هیجان عمومی و بستن بازار ودکا کین صورت لزوم ندارد مجلس مقدس در ادای تکلیف خود بقدری ساعی و مجد است که احتیاج باین قسم اقدامات نیست مقصود از مزاحمت جنابان مستطابان آقایان حجج الاسلام و علمای اعلام و اعضای انجمن محترم القاء ضرورت معاودت دادن جناب آقای مجتهد دامت برکاته بود و البته عقلای آذربایجان ملتفت این نکته هستند که اگر این مطلب اهمیت فوق العاده نداشت جمعی باینجا حاضر نشده و شمارا هم زحمت نمیدادیم حال که جواب مستقیم داده نمی شود و وقت هم منقضی شده است جنابان مستطابان عالی را باختلاف اراء عوام گذاشته و رفتیم (سید عبدالله بهبهانی) (سید محمد طباطبائی) (احقر فضل الله نوری) (مرتضوی) (محمد اسماعیل) (وکلائی آذربایجان) (وکیل زنجان)

فردا دوشنبه بادستور انجمن بازارها را باز نکردند، و همه مردم رو بتلگرافخانه آورده در آنجا گرد شدند. حیاط تلگرافخانه پرگردیده مردم به پشت بامها هم رفتند. نخست تلگراف پایین را برای نمایندگان آذربایجان بتهران فرستادند:

خدمت آقایان فخام و کلاء ملت آذربایجان دامت توفیقاتهم مکرر درباب قانون اساسی عرض و هيجان ملت را اظهار داشتیم مسامحه کردید بالاخره بجایی

منتهی شد که عموم ملت بستوه آمده از کسب و تجارت خود تعطیل و بازار را بسته تمام علماء و اعیان و تجار و اصناف و عموم اهالی در تلگرافخانه جمع و منتظر جنابانعالی هستیم که معجلاً بتلگرافخانه تشریف بیاورید (انجن ملی تبریز)

چون مردم دسته دسته میآمدند و میرفتند ناطقان بسخن پرداخته معنی قانون اساسی و سوده‌های آنرا باز مینمودند و چنین میگفتند : هر کشوری باید یک قانون اساسی دارد . هر مردمی که یک قانونی ندارند در دیده دیگران « وحشی » شمرده شوند . هشت ماه است مارنج کشیده و همیشه چشم براه قانون اساسی دوخته‌ایم و کنون چنین پیداست که قانونی که نوشته بودند پس از رسیدن اتابک باز داشته اند و چنین میخواهند که آنرا دیگر گردانند . ما تا قانون اساسی را نگیریم کارها بسامان نخواهد بود و هر کسی بایای خود را نخواهد شناخت . تا قانون اساسی را ندهند ما باید بازارها را باز نکنیم و از ایستادگی بکنار نرویم .

از اینگونه سخنان مردم میگفتند ، و چون گفتگو این بود که اگر تا یکماه نیز قانون اساسی نرسد بازارها را باز نکنند و بهمینگونه بهمه شهرهای دیگر آگاهی دادند ، بیاس حال بینوایان چنین نهادند که هر که را شاگردی یا کارگری بوده همچنان مزد آنان را بپردازد و هر که را همسایه بیچیزیست دستگیری از دریغ نکوید .

امروز شاگردان دبستانها نیز بایرق سرخی بدست ، سرود خوانان میآمدند و پس از نمایش باز میگشتند .

امروز در تهران گذشته از چند تن نماینده آذربایجان ، و گذشته از وثوق الدوله ، صنیع الدوله رئیس مجلس بتلگرافخانه آمده بود و همه روز را گفتگو در میانه میرفت .

امروز راستی را چخشی میانه تبریز و تهران میرفت . آنان که در تلگرافخانه تهران میبودند دولت را بیگناه نشان داده و جایی برای بیم ندیده

دو سخنی میانه تبریز و تهران

و این رفتار تبریز را بی انگیزه می شماردند ، و چنین میگفتند : باید قانون اساسی بحال خود از مجلس بگذرد و نباید درباره آن شتاب نمود . اینان که در تلگرافخانه تبریز میبودند پاسخ میدادند که در باره قانون

اساسی بیمه‌ای هست و باید درباره آن شتاب داشت. هر دو سو بروی گفته خود پامیفشردند و از تهران تندی نیز مینمودند. تلگراف‌ها را در اینجا می‌آوریم:

از تبریز پیام فرستادند:

خدمت ذی‌سعادت آقایان و کلاء محترم آذربایجان دامت اجلالهم در تلگراف دیروز عرض نمودیم خالبه هم عموم آقایان علماء اعلام مد ظلهم العالی و عموم ملت در تلگرافخانه مبارکه نشسته جداً و مصرأ مطالبه قانون اساسی را که مدت‌ها است وعده می‌فرمایند مینماییم و صراحتاً عرض مینماییم این مطالبه و این اجتماع عمومی که هست دخلی با اجتماع‌های سابقه ندارد و تأخیر مرحمت شدن قانون اساسی به‌بجوجه مصلحت نیست و خدای نخواستہ اگر باز هم تأخیر شود نتیجه او وخیم خواهد شد عذر و فرمایش غیرموجه هم ابدأ مسموع نخواهد شد جمع بازار و دکاکین بسته امورات تعطیل منتظر مرحمت قانون اساسی هستیم (انجمن ملی تبریز)

از تهران پاسخ دراز پایین را دادند:

دیروز عصر وکلای محترم آذربایجان برای مخبره مطلبی اعضاء انجمن محترم تبریز را بتلگرافخانه دعوت کرده بودند و بعد از مخبره مطلب معلوم شد با اینکه وکلای آذربایجان و سایر اعضاء مجلس شورای ملی یقین راسخ داشتند که بعد از مخبره چند روز قبل و نصایح و مواعظی که بادلایل و براهین تلگرافاً با اعضاء انجمن محترم اظهار داشته اند اقل تاچندی بعضی اقدامات بخاطر اهالی آذربایجان خطور نخواهد کرد باکمال سکون و طمأنینه خاطر منتظر نتیجه اقدامات مجلس شورای ملی در تنظیم قانون اساسی و ترتیب قوانین دستور العمل حکام و تنظیمات ادارات و غیره خواهند بود ولی برخلاف انتظار معلوم میشود از دیروز باز اهالی بازار و دکاکین را بسته و برای مطالبه تکمیل قانون اساسی در تلگرافخانه ازدحامی دارند این خبر با عدم انتظار مجلس شورای ملی و فرط اشتغال بترتیب قانون اساسی و سایر مهمات فوق‌العاده مایه تعجب و حیرت شد بالاخره این اقدام و حرکات غیر مترقب بر این محمول شده که شاید جزئیات و خصوصیات قانون اساسی در نظر اهالی آذربایجان درست معلوم و مکشوف نیست و لازم شده که در این تلگراف تایک اندازه کیفیات و تقسیمات جزئیة قانون اساسی تشریح شود و موانعکه برای پیشرفت آن جزئیات با این عجله و شتاب در میان است تصریحاً اظهار شود تا بدانند که مجلس شورای



پ ۸

حاجی میرزا ابراهیم آقا

(آنکه با کلاه پهلویش نشسته شناخته نیست)

ملی ابدأ در این موضوع کوتاهی و اهمالی نکرده اگر وقایعی که مجلس ملاحظه کرده رعایت نمیشد شاید ترتیب تکمیل قانون اساسی در مملکت ما باوضاع حالیه مشکل بلکه محال مینمود اولاً باید اهالی محترم آذربایجان بدانند که بعد از وضع فصولی که در قانون اساسی مجلس شورای ملی بصرحه همایونی موشح شده قسمت عمده

از بقیه آن که اهمیت فوق العاده دارد بلکه روح و حقیقت قانون اساسی همانست قسمتی است که راجع بحقوق عمومی ملیه و ترتیب قضاوت و محاکمات عدلیه است و در ضمن این قسمت مطالب اساسیه و مهمی است که صرف نظر و سکوت از آنها در حقیقت صرف نظر و سکوت از تمام قوانین اساسی یعنی اگر آن مطالب در قانون اساسی درج نشود میتوان گفت باید از قانون اساسی صرف نظر کرد و بهمان مقدار که در قانون مجلس شورای ملی نوشته شده قناعت نمود و در این دو قسمت مطالب و فصولی است که در نظر اشخاص که بحقایق اسرار شرع مطاع واقف نیستند سهل قبول بنظر نمی آید مجلس شورای ملی از اول این نکته را در نظر داشت که با وجود معاندین قوی و دشمنهای اجنبی و خانگی که برای این مشروع مقدس داریم دشمن زیاد کردن از طریق عقل خارج و جلب قلوب عامه مردم از شرایط عاقبت بینی و مآل اندیشی است این ملاحظه مهم مجلس را مجبور کرد که از وضع و انتشار این قانون از بهانه دادن بدست بعضی کوتاه نظران که از اعماق مطلب بکلی بی خبر و برای اجرای مقاصد خود بطواهر امور توسل میجویند احتراز کند این بود که از چند روز قبل از روزی که در تلگراف خانه باعضاء انجمن مخابره حضوری شد مجلس مرکب از بزرگان حجج الاسلام و محققین علماء اعلام دارالخلافت و دانشمندان و کلاء آذربایجان و طهران تشکیل داده شده و هر روز چند ساعت در مواد قانون اساسی با کمال بی غرضی و دقت فوق العاده مباحثه علنی میشود و بواسطه دقت امر و اهمیت موضوع هر روز بیش از دوسه ماده از تحت نظر مباحثه خارج نمیشود و مخصوصاً در مجلس مزبور تمام مصالح و فوائدی که نتیجه وضع این قانون است بحث و ایراد میشود و انصافاً علماء اعلام با کمال جد و جهد مشغول تصحیح عبارات قانون هستند که معانی و حقایقی که مقصود است بالفاظی که در انظار عوام و معاندین این اساس مقدس موهوم نباشد تعبیر شود و دور نبود اگر بعضی موانع و عوائق خارجه از قبیل انقلابات ولایات و فساد طلبی بعضی فتنه جویان معادله نمیکرد تاکنون قانون اساسی تکمیل و بصرحه مقدسه همایونی نیز رسیده بود ولی با کمال تأسف دیده میشود که هر وقت اعضاء مجلس شورای ملی با هزار زحمت مجلس برای انجام این امر فراهم میکنند وصول خبر فتنه از یکی اطراف زحمات را باطل و حواس را متفرق میکند مثل اینکه دیروز در موقبعکه ابدأ انتظار این مقدمه نبود خبر تبریز رسید و و کلاء محترم را

امروز بآمدن تلگراف خانه مجبور کرد بالجملة باید دانست اگر باعضاء انجمن تبریز و سایر اهالی آذربایجان القاء شده است که تأخیر قانون اساسی من باب عدم مساعدت دولت یا شخص سلطنت است بتمام نوامیس مقدسه الهیه سوگند یاد میشود که تا این ساعت ابداً عدم مساعدت در این موضوع بخصوص از انشاء دولت مشاهده نشده بلکه یقین ثابت برای اعضای مجلس حاصل است که هر وقت فصول قانون اساسی در مجلس تصویب و به پیشگاه همایون فرستاده شود بعد از اقل مدتی بصره همایون خواهد رسید و ابداً از طرف قرین الشرف همیونی مضایقه و تأمل نخواهد رفت و البته اگر مضایقت از آن طرف احساس میشود مخفی و مستور نخواهد ماند آنوقت اهالی آذربایجان نیز در این قبیل اقدامات مشتومر و مطعون نخواهند بود پس عادت تأخیر غیر از همین ملاحظات دقیقه و مهمه مجلس محترم چیز دیگر نیست و گمان میکنیم اگر اهالی آذربایجان هم با نظر صائب و فکر دور اندیش در قیاء امور نظر کنند این ملاحظات مجلس را تصویب خواهند کرد و مساعی مجلس محترم در حفظ استقبال و استقلال ملی در نظر آنها باین قبیل اقدامات مجزی نخواهد شد دیگر آنکه خدای نخواستہ مقرر شود اهالی آذربایجان خود را مکلف بر رعایت نکات مشروعه فوق ندانسته در چنین مطلب مهم که بانواع مشکلات و ملاحظات شرعیه و احتمالیه محاط است مجبوریست حفظ احتیاط را احساس نکنند چون مجلس شورای ملی که امروز مرکز اختیارات و ادارات است نمیتواند فقط بر رعایت میل و سلیقه یکقطعه ایران ملاحظات کلیه را ترک کند معذور است از اینکه نظر باز دحام تبریز سعادت استقبال و موجبات استقلال کلیه ایران را در خطر اندازد و هر گاه چنانچه مغل آتیه و انتظارات این مقصود مورد ندارد باید انجمن محترم اهالی غیرت مند آذربایجان را بمواعظ حسنه و قول لبین اقناع کنند و یک چندی باعضاء مجلس شورای ملی وقت و فرصت بدهند که شاید بخواست خداوند بمعاینه نتیجه زحمات خود موفق و بهره مند شوند یحیی (مرتضی قلی) (مستشار الدوله) (شرف الدوله) (وثوق الدوله) (میرزا آقا) (محمد) (احسن الدوله)

این تلگراف که هنگام نیمروز پایان رسید و بدست مردم داده شد به تبریزیان خوش نیفتاد و بآن کردن ننهادند، و برای آنکه ایستادگی خود را نشان دهند چادر بزرگی آورده در حیاط تلگرافخانه برپا کردند

نیز چادر هایی در حیاط توپخانه که پهلوی آنجا میبود بلند گردانیدند
 مجاهدان اطاقهایی را برای خود برگزیدند و فرش گسترند. پیشوران
 هردسته ای برای خود سمور و قلیان و دیگر افزارهایی از خانه آوردند.
 برای آنکه ایستادگی خود را بطهران بفهمانند پیام پایین را فرستادند:
 خدمت و کلاهی محترم خودمان زحمت میدهم تلگراف مبسوط مفصل
 جنابانعالی زیارت شد و از اینکه ترتیب تدوین و تصحیح قانون اساسی را شرح
 فرموده اید نهایت تشکر را حاصل نمودیم معلوم میشود ملت آذربایجان را اینقدر
 بلید و نفهم بجا آورده اند که آنچه را خواسته و مستدعی شده اند از روی نفهمی
 و عدم اطلاع بوده جادارد که باین حسن ظن جنابانعالی نسبت بموکلین خودتان تحسین
 و تمجید کنیم و حال آنکه ملت آذربایجان با این هیجان عمومی تمام نقاط مملکت
 شکر خدارا چنان در روی نقشه صحیح حرکت کرده اند که مورد تعجب و تحسین
 تمام عقلا و سیاسیون واقع شده اند و بحمدالله تعالی تا با امروز اتفاقی نشده که
 موجب انفعال و سرافکنندگی و کلاء محترم خودمان گردد با این مقدمات هیچ
 انتظار زیارت چنین بی مهری از و کلاء محترم خودمان نداشتیم و چون برای نیل
 مقصود از همه چیزمان صرف نظر کرده و متحمل همه نوع ناملایمات شده ایم باز
 قوه تحمل و طاقت صبوری داریم لیکن خواستن قانون اساسی را امروز برای
 خودمان ذخیره سعادت و نیکبختی ملت و مملکت دانسته با کمال عجز و انکسار
 خواهانیم اصرار هم نداریم که همین حالا تمام شده و بصره همایونی موشح شود
 و اگر بعد از این مدت اطاله باز امرار وقت لازم دارد عرض نداریم تاهر
 مدتی برای تمیم قانون اساسی وقت لازم باشد عموم ملت آذربایجان هم از
 تمامی امورات شخصی و غیره تعطیل کرده در تلگرافخانه دولت و توپخانه مبارکه
 که حریم آنست و فعلاً مشغول چادر زدن هستیم نشسته منتظر اتمام و امضاء قانون
 اساسی خواهیم بود و اینکه پاره اتفاقات و وقایع را مانع تمیم قانون قرار میدهند
 اگر بامعان نظر ملاحظه فرمایید همه حوادث واقعه و انقلابات بواسطه تأخیر
 قانون اساسی و عدم تعیین تکالیف عامه بوده که هیچکس قانوناً محکوم بحدود معین
 نبوده محض اینکه این نوع تعطیل و هیجان عمومی و تحصن ملت در تلگرافخانه
 مبارکه و اطراف آن تعبیر باغتشاش و بلوائی در مجلس محترم دارالشوری کبرای
 ملی نشود صریحاً عرض میکنیم تاهر مدتی که این ملت بیچاره تعطیل از کار کرده



پ ۹

سید حسن تقی‌زاده

و در تلگرافخانه خواهند بود بهیچ وجه من الوجوه حرکات و اتقاق نامناسبی رونخواهد داد اما در تعطیل نظامنامه انجمنهای ایالتی که مدتی است تمام شده و هنوز بصره همیونی موشح نشده چه میفرمایید علت تأخیر آن چیست و چرا باید وزراء عظام در امضا و صحنه همایونی آن این همه تعلل و تسامح فرمایند این آخرین عرضی

است که عرضه میداریم تا قانون اساسی و نظامنامه انجمن های ایالتی بامضاء دولت نرسد از تعطیل و هیجان مظلومانه منصرف نخواهیم شد (عموم ملت آذربایجان) از تهران پاسخ پایین رسید:

مقصود از تلگراف مفصل امروز خدا نخواستہ نسبت نقصان فهم بموکلین محترم وارد آوردن نبود غرض اصلی توضیح و تشریح جهات اطاله تصحیح قانون اساسی بود که محض احتراز از سوء شهرتی که در باب قانون اساسی باطراف سرایت کرده بود لابد آقایان علمای اعلام به مذاقه کامل هر یک از مواد آنرا به تحت نظر میآورند به تفصیلی که امروز صبح عرض شد در باب نظامنامه انجمن ایالتی مطلقاً اہمال و مسامحه از طرف دولت ملحوظ نیست سه چهار روز پیش نیست که قرائت چهارم آن نظامنامه تمام شده بصفحہ فرستاده شده است مجلس وزراء باجہد تمام مشغول رؤیت آنست انشاء اللہ تا دوسہ روز از صفحہ ہمایونی میگذرد و علاوہ بر اینها کہ سیونی دیگر ہر روز در مجلس مشغول تصحیح نظامنامه حکام است کہ مرکب از پانزدہ مادہ است حسن رفتار ملت آذربایجان در این مدت چنانکہ موجب تحسین و تمجید عموم بوده باعث تشکر و سربلندی و کلای آذربایجان شدہ است غالباً عرایض مجدانہ خادمان ملت در اسکات ہیجان عمومی و رفع اغتشاشات محض حفظ این شرافت و امتیازی کہ آذربایجان کسب نمودہ است بودہ نخواستہ ایم و نمیخواہیم کہ چنین افتخار بزرگ را بسہولت ازدست دہیم و در این موقع ہم اطمینان کامل بر نجابت ملت محترم آذربایجان داریم ہیچوقت علویت و شرف مقصود خودشان را ہرگز بہ پستیهای اغتشاشات عادیہ مشوب و مکدر نخواہند کرد لیکن مادامیکہ اہالی تبریز دست از کسب و کار خود کشیدہ در اطراف تلگراف خانہ سرگردان بمانند بدیہی است حسیات و کالت و مقتضیات نگرانی از طرف مجلس و دولت فراغت خاطر ی در ہیث و کلاء نخواہد گذاشت کہ با حواس جمع مشغول خدمات محوہ باشند و لابد عوض اشتغال بہ تنظیم و تدوین نظامنامہ ہا باید در تلگرافخانہ بالتماس و التجاء امرار وقت شود اگر این ترتیب صرفہ و صلاح عمومی را تأمین مینمایند ما ہم عرض نداریم الساعہ مرخص شدہ برویم کہ اسباب تسریع و تتمیم فرمایشات راجعہ بنظام نامہارا تدارک نمایم التماس آخر این است کہ اہالی محترم ہم با ما ہمراہی نمودہ بیجہت پریشانی حواس و افکار را باعث نشوند (وکلائی آذربایجان)

پس از خواندن این تلگراف کسانی از سردستانان بدگمان گردیده پنداشتند که آن تلگرافها از نمایندگان آذربایجان نیست و گمان کردند درباریان خود این پاسخها را نوشته و بنام نمایندگان پاکسان دیگری از پیشروان آزادی بتلگرافچی میدهند و او باسیم به تبریز میرساند، و آنچه بدگمانی ایشان را بیشتر میگردانید این بود که در تلگراف باز پسین نامهای نمایندگان یاد نشده بود. نیز از نیامدن تقی زاده بتلگرافخانه و از کناره جویری سعدالدوله در شکفت میبودند. باتلگراف اینها را پرسیدند و پاسخ رسید تقی زاده اندک ناخوشی میدارد و سعدالدوله خود کناره جسته است.

امروز کسانی از مجاهدان و دیگران نوشته هایی نوشته و بچاپ رسانیده و میان مردم می پراکندند، و در یکی از آنها چنین گفته میشود: «اگر قانون اساسی باید بامضاء علما برسد خیلی چیزها هست که باید بامضاء علماء برسد که آنها نسبت بقانون حکم اصل را دارد و قانون فرع آنست ..» خواستشان پادشاهی محمد علی میرزا بود که میگفتند پس میباید آن نیز با پرگی از علماء باشد. میگفتند: اگر ما میخواهیم حکومت «مشروع» باشد باید آنرا از ریشه درست گردانیم.

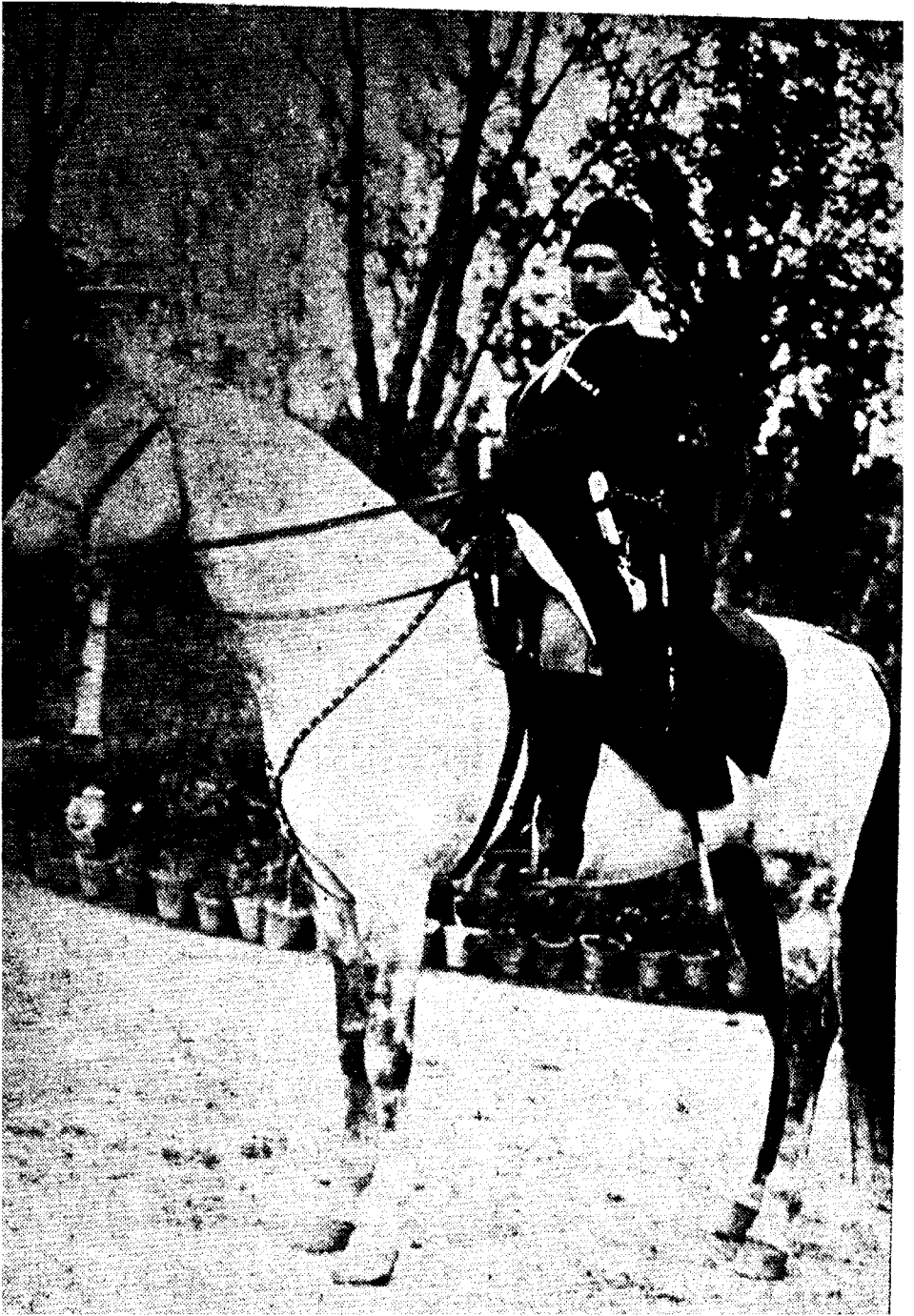
از تهران نمایندگان با فشاری نموده پاسخ میطلبیدند، و چنین میخواستند که تبریزیان از بدگمانی که بمحمد علی میرزا و اتابک میداشتند در گذرند، و بازار باز گردیده مردم پی کار خود روند. لیکن تبریزیان همچنان ایستادگی مینمودند تا بدینسان روز پایان آمد.

فردا سه شنبه همچنان مردم رو بتلگرافخانه آوردند، و چون چادریکه بر پا کرده بودند کوچک میبود و آنهمه مردم را از باران که پیایی میبارید نگه نمیداشت، باربران چادر بزرگی را که حاجی محمد قلی نامی از بازرگانان برای روضه خوانیهای خود میداشت، آورده برپا کردند. امروز تلگراف پابین را بتهران برای نمایندگان آذربایجان فرستادند:

خدمت جنابان آقایان وکلای محترم آذربایجان بانهایت احترام عرض میکنیم از دیروز تا بحال آنچه را تصور فرمایید اقدامات لازم بهر لسان و بیان بملت عرضه

شد هیچ تدبیر در مقابل اراده عمومی منتج نتیجه نشد مخصوصاً لایحه قریب باین
مضمون نوشته باعضاء انجمن داده اند که در این مدت هر چه شما وکلای محترم
بملت فرموده‌اید و صلاح دانسته‌اید تمرد از قبول فرمایشات مقررہ نکرده‌ایم تا جان
داریم باقتضاء انسانیت و وکالتی که داده‌ایم تحاشی و تمرد نخواهیم داشت ولیکن
در این چندروز اخیرہ بر ما ملت ثابت شده و قراین خارجی هم بخوبی معلوم
میدارد که عرایض شما اعضاء انجمن هم در طهران پیشرفت ندارد زیرا تا با امروز
در هر قسم مطلبی که بتوسط وکلای محترم آذربایجان بجاهای لازم معروض داشته‌اید
ابدأ اعتنائی نکرده اند بلکه قابل استماع ندانسته اند و ماملت نمی‌فهمیم معنی مجلس
دارالشوای کبری و انجمنهای ایالتی چیست بالجمله صریحاً عرض میکنیم تا قانون
اساسی بامضاء دولت و شخص سلطنت نرسیده از تعطیل عموم منصرف نخواهیم
شد و از شما وکلای خودمانهم استدعای مخصوص داریم دیگر در این مسئله تجدید مطلب
نفرموده و برخورداران زحمت ندهید انتهى حالا باین ترتیب که عرض شد بحقوق
اسلامیت و همه انبیاء و اولیاء قسم است که اسکات اهالی و متقاعد کردن عامہ از قدرت
این بندگان خارج است از جنابان عالی مستدعی هستیم تفضلاً اقدام صحیحی
بفرمایید این مطلب را هم بدانید اهالی تپه ماهانه برای خودشان کرده
و آنآ فانا مشغول استحکام اساس تحصن و مطالبه قانون اساسی میباشند چه ضرر
دارد مجلس دارالشوری و اولیاء دولت وضع حالیه شہروہیجان عامہ را محرمانہ
از تلگرافخانه سثوال فرمایید تا معلوم شود آنچه را عرض کرده ایم عسری از اعشار
از هزاریک ماوقع نیست دیگر رای و اختیار با جنابانعالی است و فعلاً از این بندگان
غیر از عرض مستدعیات ملت کاری ساخته نیست زیرا وعده و نوید این مدت
یکمرتبه و بکلی اعتبارات بندگانرا در پیش ملت برده و روی اظهار هیچ گونه مطلبی
بملت نداریم و چون در تلگراف حضوری دیروز فرموده بودید کہ مجلس دارالشوری
برای رعایت سلیقه و مسلک یکقطعه ایران از ملاحظیات عمومی صرف نظر
نمی‌تواند بکنند جواب ملت این است کہ مگر ملت آذربایجان در اقدامات خودشان
ملاحظه صرفه خود را داشته اند یا خدای نکرده سایر اهالی نقاط ممالک محروسه
ایران را در مستدعیات خودشان سهیم و شریک ندانسته‌اند کہ مجلس دارالشوری
این نسبت را باذربایجانی بدهند (انجمن ملی تبریز)

امروز انبوهی مردم بیشتر میشود ، چندانکہ تلگرافخانه و توپخانه



پ ۱۰

محمد علی میرزا در رخت قزاقی

و آن پیرامونها با بزرگی و فراخی که میداشت تنگ در میآمد، و ناگزیر گردیدند خانه ای را در همسایگی که تهی میبود از دارنده اش برگ خواهند و فرش گسترانیده نشیمنگاه مردم گردانند.

امروز گذشته از انجمن ایالتی، بازرگانان و پیشمازان، هر دسته ای جداگانه تلگراف بنمایندگان فرستادند. در حیاطها مردم دسته دسته آمده و میرفتند، و درمیانه کسانی از واعظان و دیگران سخن میراندند هنگام نیمروز تلگراف پایین از تهران رسید:

علت تأخیر قانون اساسی را ده روز است مشروحا عرض کردیم که کمسیون منتخب شده دوماه تمام مشغول ترتیب آن شد درثانی کمسیون دیگر چند روز بتفتیح آن مشغول گشت لیکن چندماه آن شرعاً جای تأمل بود لهذا کمسیون ثانی مرکب از آقایان حجج الاسلام و چند نفر دیگر از علمای اعلام و دانشمندان و کلای آذربایجان و غیره چند روز است به تطبیق آن با موازین شرعیه سعی و جهد دارند اگر مقصود از وضع قانون این است که لایجری بماند سهل است مجلس را (متهم) بعدم اعتناء شرع مطهر نمایند صریح فرماید (؟) همین امروز مداخله با آقایان علمای اعلام را قطع نموده بصحّه های یونی برسانیم اگر استفاده از قوانین منحصر بتأمین اجراست با سوء شهرتی که مسبوق شده است قبل از تطبیق با قوانین شرع مقدس چنین قانونی در مملکت اسلام هرگز بموقع اجرا نخواهد رسید پس تکلیف قطعی ما را معین فرماید یا هیجان عمومی ساکت شده اهالی بسرکار خود رفته امان دهند بسر فرصت هم بشود (؟) بعجله آقایان علمای اعلام تکلیف خود را ادا کنند و این سوء شهرت مرتفع گردد و یا صراحتاً عدم لزوم مطابقت آنرا با شرع انوریان و امر فرمایند فوراً اطاعت کرده امروز با مضاء هیونی بفرستیم حاضرین تلگرافخانه (امام جمعه) (مستشارالدوله) (محمد اسماعیل)

بعلمای و بازرگانان نیز پاسخی نزدیک باین رسید. این تلگرافها بنخشم تبریزیان افزود. چه اینان از همان میترسیدند که قانون اساسی بدست علما افتد که یا آنرا تباه گردانیده يك قانون بسیار بی ارجی بیرون دهند، و یا دو تیرگی بمیان انداخته بهانه بدست دولت اندازند.

این بود بخروش و ناخشنودی برخاسته چنین میگفتند: « مگر ملت قانون مذهبی و عبادات از دولت میخواهد که محتاج مباحثات علمی باشد. ما قانون اساسی سلطنتی مشروطه ای را که در میان تمام دولتهای مشروطه مجریست میخواهیم. قانون شرع را در هزار و سیصد و اند سال پیش پیغمبر ما آورده و در دست داریم. »

این سخنانی بود که از سردستگان می‌تراوید و با زبان واعظان مردم گفته میشد. این معنایش بکنار نهادن «شریعت» میبود. ولی واعظان و یابسیاری از دیگران این را نمی‌فهمیدند و نا فهمیده بزبان می‌آوردند. اینان بمشروطه و قانون دلبستگی پیدا کرده آنرا میخواستند. ولی از شریعت نیز چشم‌پوشیده بودند.

اما پیشنهادکنندگان که این زمان بامشروطه خواهان همراهی مینمودند و تلگراف برای طلبیدن قانون اساسی بتهران میفرستادند، بیشتر ایشان معنی مشروطه را نمی‌فهمیدند و دلبستگی هم بآن نداشتند. چون این‌زمان حاجی میرزا حسن و دیگر مجتهدان از میان رفته و میدان برای اینان باز شده بود از آن خشنود میبودند، و همینکه رو آوردن مردم را بسوی خود میدیدند بسیار شادمان میگرددند و هر چه آنان میخواستند بکار می‌بستند. آن تلگرافها را آزادیخواهان مینوشتند و اینان بی‌آنکه معنی درست مشروطه و قانون اساسی را بدانند، تنها بیاس آنکه دررده علما شمرده شوند آنرا مهر میکردند.

امروز شاد روان ثقة الاسلام نیز بتلگرافخانه آمد، و او نیز سخنانی بدینسان گفت: «مقصود از قانون اختراع شرع تازه‌ای نیست. قانون شریعت محمدیه منسوخ نمیشود و جز حجج الاسلام و علمای اعلام کسی حق ندارد در آن باب دخالت کند، در این‌باب قانون نوشته نخواهد شد. احکام شرعیه همانست که هست و تا انقراض عالم مستمر خواهد شد. آنچه ملت میخواهد و وکلای ملت در تحت نظارت حجج الاسلام تهران میخواهند برای آن قانونی گزارند قانون سیاسی و مملکی است. از قبیل تعیین حقوق سلطنت و تشخیص حدود حکام و قرار دولت بادل‌نخارجه و منع تقلبات و تعدیات و حفظ حقوق تبعه ایران و مالیات و غیره که در این باب حجج الاسلام تهران نیز با علما و وکلای اطراف سعی بلیغ دارند که اگر در آن باب نیز امری راجع بشریعت مطهره باشد باشریعت تطبیق نمایند ...»

این با آنچه اندیشه پیشروان آزادی - بویژه اروپا دیدگان ایشان - میبود جدایی میداشت. این همانست که گفتیم آخوند خراسانی

و حاجی شیخ مازندرانی میگفتند. نیز گفتیم که اینان از معنی درست مشروطه و از ناسازگاری که آن با «شریعت» خواستی داشت آگاه نمیبودند. سالها در ایران يك «حکومت عرفی» و يك «شریعت» باهم بوده و دو دستکاه باهم بسر برده بود. اینان مشروطه را بجای «حکومت عرفی» گزارده چنین میپنداشتند که «شریعت» با این نیز خواهد ماند و باهم بسر خواهند برد.

انجمن ایالتی برای آنکه ایستادگی تبریزیان بروی گفته خودشان و پافشاری آنان را بتهران بفهماند تلگراف پایین را فرستاد :

مفهوم تلگرافات جنابانعالی براین است که از برای اتمام قانون اساسی چند روز استمهال شود بسیار خوب عموم ملت عرض میکنند تا چند روز قانون اساسی تمام و بصره مبارکه اعلیحضرت همایونی خواهد رسید معین و تصریح فرماید که عموماً در تلگرافخانه بکمال سکوت و آرام نشسته منتظر شوند و بجنابانعالی هم درد سر ندهند تا اینکه قانون اساسی را تمام نموده و بصره مبارکه رسانیده بملت برسانید آسوده شوند (انجمن ملی تبریز)

همچنین اعیانها و شاهزادگان هردسته ای جداگانه تلگرافی فرستادند و سختی شورش را آگاهی دادند. امروز تلگراف از اسپهان رسید که در آنجا نیز مردم شوریده و بتلگرافخانه آمده با تبریز هم آوازی میکنند. روز چهار شنبه بیست و چهارم اردی بهشت (دوم ربیع الثانی) همچنان بازارها بسته و مردم در تلگرافخانه و آن پیرامونها گرد میبودند و چشم براه تلگراف تهران میداشتند. انجمن زیرین را بنمایندگان فرستاده آنان را بتلگرافخانه خواست :

خدمت واکلای محترم آذربایجان دامت تائیداتهم (دستی ازدور بر آتش دارید) انقلاب و هیجان عمومی در مطالبه قانون اساسی باعلی درجه رسیده جواب تلگراف دیروز را تا بحال مرحمت نفرموده اید تاخیر جواب را حمل بر عدم اعتناء میکنند مستدعی آنکه تشریف فرمای تلگرافخانه شوید و جواب را حضوراً فرماید (انجمن ملی تبریز)

نیز علما تلگرافی بعلمای تهران، و شاهزادگان و اعیانها تلگرافی با تائبك فرستاده سختی شور و خروش مردم را باز نمودند. شاگردان



دبستانها بایر قهای سرخ سرود خوانان میآمدند و میرفتند. هنگام نیمروز تلگراف زیرین رسید :

خدمت جنابان آقایان عظام دام اجلالهم وضع قوانین و بامضا رسانیدن آنها از تکالیف حتمیه و کلای ملت است خصوصاً آنکه هم وطنان عزیز و برادران غیرتمند ما برای مطالبه این قانون در هیجان فوق العاده و زحمت و خسارت فوق الطاقه باشند خداوند شاهد است در این چند روز که اهالی غیور تبریز برای اخذ حقی از حقوق مسلمه خود سبب راحت از خود نموده اند بکلی فراغت خاطر و راحت و آسایش جسمانی و روحانی از ما منسلب است لیکن بشرحیکه مکرر عرض شده است قانون اساسی هنوز بتصویب مجلس نرسیده است که بامضاء برود سوء شهرت که در آذربایجان از بابت قانون اساسی متوجه مجلس دارالشوری بوده لازم آورد که مجلسی مرکب از حضرات حجج الاسلام و علمای اعلام مواد آنرا بشرع انور تطبیق نماید چند روز است مشغول مطابقه هستند حال خادمان ملت در تکلیف خود متحیریم نه آقایان علمای اعلام میتوانیم گفت که از مطابقه صرف نظر فرمایند و نه برادران عزیز تبریزی خواهش ما را قبول میکنند که چند روز دیگر بسردادوستد خود درفته فرصت بدهند که قانون اساسی از این مرحله خلاص شده بامضاء برود (یحیی) - (تقی زاده) - (مستشار الدوله) - (حاجی میرزا ابراهیم) (محمد) (میرزا آقا) -

این تلگراف چون بمردم خوانده شد بخشم آمدند و چنین گفتند « این پاسخ تلگراف ما نیست. باید بارمز از نمایندگان خود بپرسیم » شادروانان میرزا علی و یجویه ای و شیخ سلیم بامیرزا حسین، هر یکی در نوبت خود، بمردم اندرز داده بآرام گردانیدن ایشان میکوشیدند. اینان میگفتند: « بهتر است چند روزی مهلت داده شود، مردم خرسندی نداده بهایهوی میپرداختند.

امروز تلگرافها از شیراز ورشت و انزلی و سلماس و مراغه و ارومی و دیگر شهرها رسید که درهمه آنها بازارها را بسته و باتبریز هم آواز شده اند. در رشت و انزلی شورش و جنبش بس باشکوه بوده. در آنجا

بیکره ۱۱ نشان میدهد گوشه ای از حیاط توپخانه را در روزهای شورش اردیبهشت.

نیز مجاهدان دسته دسته باکوس و شیپور آمد و رفت میکرده اند
این تلگرافها بشوروسهش مردم میافزود، و چون سردستان سخت
میگرفتند چنین نهادند که باز از تهران پیرسند چندروزه قانون پایان خواهد
رسید تا مردم آن چندروز را در تلگرافخانه آرام ایستند و بیوسان باشند.
انجمن تلگراف پایین را بتهران فرستاد:

والله وبالله این بندگان شریک درد و زحمت جنابانعالی هستیم لیکن تأسف
داریم که فرمایش جنابانعالی و عرایض بندگان را ملت نمیپذیرند چنانکه دیروز عرض
کردیم قانون اساسی تا چند روز دیگر از امان نظر آقایان حجج الاسلام خواهد
گذشت که بالزام مدت ملت را اسکات نموده به نوید امضاء آن بسکوت و سکون
در تلگرافخانه نشسته منتظر بشارت امضاء قانون اساسی باشند (انجمن ملی تبریز)
از تهران چنین پاسخ دادند:

برای اینکه کمیسیون مطابقه با شرع انور کار خود را تمام نموده بعد در
مجلس قرائت شده بعد از تصویب پاك نویس شده بامضاء برود و در آنجا هیئت
وزراء امان نظر نموده بامضای همایونی برسد اقلا بیست روز مدت لازم
است سعی تمام داریم بلکه انشاء الله زودتر تمام نموده آسایش هموطنان عزیز
را فراهم بیاوریم الساعه بمجلس میرویم که مشغول انجام همین خدمت باشیم ولی چون
نمی‌توانیم راضی باشیم که برادران محترم از دادوستد مشاغل خود باز مانده گرفتار
این همه زحمت و خسارت باشند بانگرانی کلی میرویم و استدعا داریم وکلای
محترم در اسکات هیجان عمومی بذل همت فرمایند (مستشارالدوله) (یحیی) (فضلعلی)
(تقی زاده) (شرف الدوله) (ابراهیم) (محمد) (میرزا آقا)

روز پنجشنبه انبوهی مردم هرچه بیشتر و شور و خروش هرچه
فزونتر میبود. مردم قانون اساسی را چاره همه دردها دانسته و ارج
بی اندازه بآن مینهادند، و از اینسوی ندادن آنرا بانابود کردن مشروطه
بیک معنی میشمردند. این بود چاره جز پافشاری نمیدیدند، و هرچه از
تهران ایستادگی بیشتر میدیدند بخشم و شورش میافزودند.

این زمان انبوه تبریزیان مشروطه خواه، و اینان همه یکدل میبودند
و پشتیبانی بهم مینمودند، و چون جلوگیری نمیداشتند در پافشاری بطلبیدن
قانون اندازه نگه نمیداشتند، و خود این پافشاری را بایا میشمردند. دسته

مجاهدان بسیار بزرگ و بسیار نیرومند میبود و کوشش بنگهداری مشروطه را بگردن گرفته آنرا کار خود میشمرد.

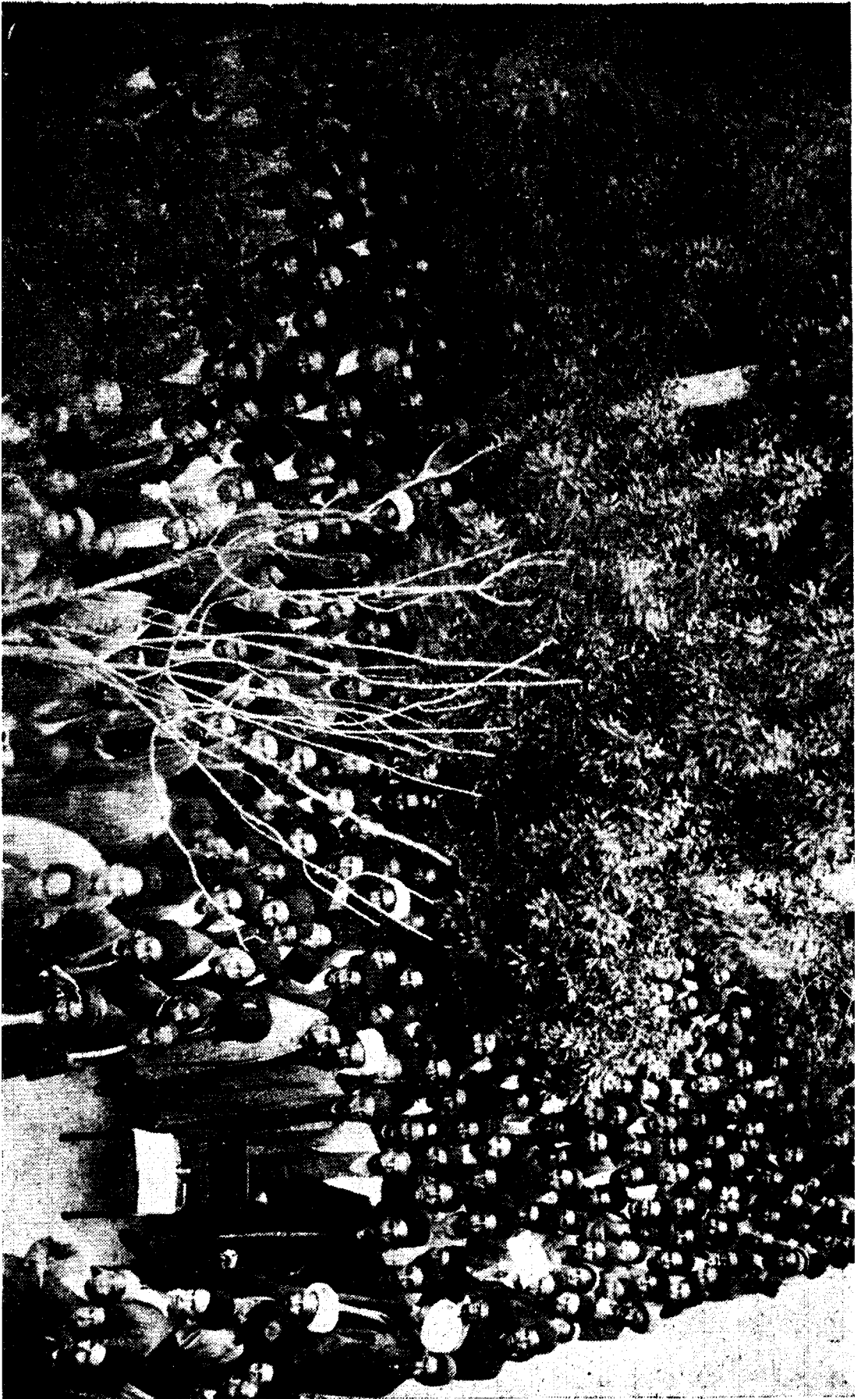
امروز گفته شد در برخی کویها زنان در مسجدها گرد آمده اند و آنان نیز شورش و سهشی از خود نشان میدهند. نیز آگاهی آمد که مجاهدان نوبر آماده سفر گردیده اند که بتهران روند. میرجوادگری پیشماز آن کوی باچند تن دیگر رفتند که از آنان جلو گیرند.

انجمن باز تلگراف زیرین را فرستاد:

خدمت وکلای آذربایجان دامت تأییداتهم وضع و انقلاب شهر از امروز صبح بتحریر نمی آید تمامی اهل شهر در هیجان حتی طایفه نسوان با بچه های شیر خواره در مساجد محلات جمع اهالی بیطاقتی و بی صبری باعلی درجه رسانده تسکین و تسلی اهالی امکان ندارد حق تعالی تفضل فرماید (انجمن ملی تبریز) از تهران پاسخ پایین را دادند :

انجمن محترم ملی با اینکه حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقا سید عبدالله مجتهد دامت برکاته کسالت مزاج دارند بنا باستدعای جمعی با طیب و دوا از صبح تشریف آورده بانفاق حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقا سید محمد مجتهد دامت برکاته وآقایان علمای اعلام مشغول تطبیق هستند و تا کار مطابقه تمام نشود هر چند شب لازم شود در مجلس بسر برده و بدولت منزل خودشان معاودت نخواهند فرمود امیدواریم باجودی که همگی در این باب دارند تطبیق قانون اساسی خیلی زودتر تمام شود و حضرات آقایان حجج الاسلام دامت تأییداتهم و مجلس شورای ملی مساعی کامله تعهد میفرمایند که تصویب دولت وامضای همایونی بطول نیانجامیده هر چه زودتر هموطنان عزیز را از شاید انتظار و هیجان خلاص فرمایند لهذا استدعای چند روزی را مکرر میکنم که برادران غیرتمند بسر داد و ستد خود رفته فراغت خاطر بیخادمان ملت احسان فرمایند که از نهایت اضطراب و نگرانی خلاص شده و مشغول خدمت باشیم حاضرین مجلس (فضلعلی) (مستشارالدوله) (تقی زاده) (ابراهیم)

دوباره از تبریز تلگرافی بدو سید وحاجی شیخ فضل الله فرستاده از آنان درخواستند که قانون را زودتر بیابان رسانند. دو سید پاسخ مهر آمیزی دادند. چون گفته میشد بهبهانی ناخوش بوده و با آنحال برای



گفتگو در پیرامون قانون بمجلس آمده تلگرافی بنام سپاسگزاری و دعا گویی باو فرستادند

گذشته از اینها برای دلگرمی بارمز پرسشهایی از نمایندگان کردند . آنان پاسخ دادند تلگرافهای چند روزه راست بوده ، و بار دیگر مهلت خواستند که ده روزه قانون را بیایان رسانند . مردم باین مهلت خرسندی داده لیکن گفتند : بازارها را باز نمیکنیم و ده روز را در اینجا بسر میبریم تا چون قانون داده شد آنگاه از اینجا بیرون رویم ، و بدینسان ایستادگی بروی گفته خود نشان دادند .

دستبردهای یکه علما در قانون میگردند
کنون بتهران باز گردیم : چنانکه دیدیم داستان قانون اساسی در این شهر رنگ دیگری میداشت . بهنگامیکه بسیاری از شهرهای دیگر بطلبیدن قانون شور و خروش مینمودند، در اینجا در سایه دودستگی علما ، مردم هم بدودسته گردیده و یکدسته هواداری از «شریعت» مینمودند . از آنسوی در مجلس بیشتر نمایندگان باین داستان ارج چندانی ننهاده ، بشور و خروش شهرها معنایی جز آشوب طلبی نمی دادند .

صنیع الدوله رئیس مجلس که همیشه هواداری از دولت نمودی این زمان بیشتر مینمود و از آن جوش و خروشها آزر دگی نشان میداد . چنانکه نوشتیم برخی از نمایندگان نیز هواداری از « شریعت » مینمودند و اینان دلیرانه پاسخهایی میگفتند ، و دیگران از ترس خاموش مینشستند . روز چهارشنبه بیست و چهارم اردیبهشت در اینجا نیز تکانی پدیدار شد . بدینسان که گروهی از زنان دسته ای بستند و برای طلبیدن قانون اساسی بمجلس رفتند . این بار دیگر بود که زنان روپوشیده ایران باچادر و چاقچور ، همپایی در جنبش آزادی مینمودند و پیداست که آنان را بر انگیخته بودند .

پیکره ۱۲ نشان میدهد انبوهی مردم را در تلگرافخانه و آن پیرامونها . روی صندلی دفتری نهاده شده که دانسته نیست چیست . آنکه پشت صندلی ایستاده شادروان علی مسیو و آنکه در پهلوئی راست او ایستاده باقر خان میباشد .

مجلس باین نمایش نیز ارجی نهاد و بزنان پاسخ داد: « شما محرکی دارید ». فردا نیز صنیع الدوله همین را بهانه ساخته در خواست کناره جویی از «ریاست» کرد.

از قانون اساسی در نشست های علما و نمایندگان گفتگو میرفت . پس از رسیدن تلگرافهای تبریز و دیگر شهرها بآن بیشتر پرداختند و در پیشرفت کار شتابی نشان دادند . ولی چنانکه گمان میرفت علمای «شریعت خواه» ایراد هایی برخاستند ، و در چند «اصل» ناهمداستانی نمودند . نخست درباره اصل هشتم که میگوید: «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی خواهند بود» ایراد گرفته گفتند: « مسلم و کافر در دیه و حدود متساوی نتواند بود ، اگر مسلمانی يك یهودی یا يك زردشتی یا يك کافر دیگری را کشت او را بکیفر نتوان کشتن و باید «دیه» گرفت » .

دوم درباره اصل نوزدهم که میگوید: « تأسیس مدارس بمخارج دولتی و ملتی و تحصیل اجباری باید مطابق قانون وزارت علوم و معارف مقرر شود ... » خرده گرفته می گفتند: « تحصیل اجباری مخالف شریعت است » .

سوم در باره اصل بیستم که میگوید: « عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره بدین مین آزاد و ممیزی در آنان ممنوع است » بایراد برخاسته می گفتند: « باید تحت نظر علما باشد » .

گفتگو درباره اینها به بیرون نیز رسید و در برخی روزنامه ها گفتارهایی نوشته شد . بیش از همه در پیرامون اصل هشتم سخن میرفت و زردشتیان که این زمان پروبالی باز کرده بودند نامه هایی بمجلس نوشته برای خود برابری میخواستند . يك نویسنده ای در روزنامه حبل المتین تهران ، در این زمینه چنین نوشت: « اگر بخواهیم حقوق مساوات را جاری نکنیم بمحدورات بزرگ دچار میشویم . یکی از آن محدورات آنکه مجوس و یهود و ارمنی وقتی قیمت خون خود را معادل بیست و پنج تومانی (۱)

(۱) از روی آیین اسلام « اهل کتاب » یا جهودان و نصرانیان و زردشتیان که در شهر های اسلام و در زینهار مسلمانان زیستندی « ذمی »

کم یازباد در قانون ملاحظه نمایند گمان نمیکنم تابعیت این ملت و این سلطنت و این قانون را بر عهده بگیرد و دست تظلم بنمایندگان دول دیگر بلند نماید که چه تقصیر کرده ام خون من انسان بقدر يك حیوان پستر شده. اگر جواب دهیم که شما اهل کتاب هستید و روح ایمانی ندارید از اینجهت قیمت تو قیمت حیوان است جواب خواهند گفت که یکنفر کشیش آلمانی (۱) که در ارومیه کشته شد مگر اهل کتاب نبود که مبلغ شصت و پنج هزار تومان دادید. جز اینکه بتخصیص و تخصص قایل شویم که دو نفر از اهل کتاب و اهل ذمه یکی شصت و پنج هزار تومان دیه او باشد و یکی بیست و پنج تومان. یکی قیمت شصت نفر مسلمان قیمت او باشد دیگری قیمت يك الاغ پستی. آیا این انصاف است عدالت است محذور دیگر اینکه بینیم آیا قانونیکه این اندازه دارای اختلاف باشد درمجمع حقوق بشریت قبول مینمایند و افراد تبعه این چنین ملت در ممالک خارجه چه قیمت خواهد داشت . . .»

حاجی شیخ فضل الله مجلس را ازهر باره زیر دست ملایان میخواست و از یکماه پیش يك « اصل » برای افزوده شدن بقانون اساسی آماده گردانیده و آنرا با خط خود نوشته نسخه هایی از آن بدست مردم داده بود، و کنون پافشاری درباره آن نشان میداد. اینست نوشته او :

یا « اهل ذمه » نامیده شدند، و اگر مسلمانی یکمردی را از ایشان کشتی او را بکیفر نتوانستندی کشت. بایستی خونبها یا « دیه » که هشتصد درهم بودی از او بگیرند. اگر کشته زن بودی چهارصد درهم بایستی گرفت. درهم پول نقره آغاز اسلام است. هر درهمی رویهمرفته ۳ گرم یا ۱۵ نخود میبوده که اگر بهای امروزی نقره را بدیده گیریم ۸۰۰ درهم بیشتر از هزار ریال خواهد بود. ولی در آن هنگام که این گفتگو ها میرفت نقره بسیار ارزاتر از اکنون میبود و آنگاه گویا اندازه سنگینی درهم را نمیدانسته اند، ازاینرو ۸۰۰ درهم را دوست و پنجاه زیال یا بیست و پنج تومان میگرفته اند.

(۱) کشیش انگلیسی میبوده. برای داستان کشته شدن او بخش یکم این تاریخ صفحه ۲۰۲ دیده شود.



پ ۱۳

شادروان شیخ سلیم باچند تنی از مجاهدان و دیگران (آنکه در پهلوی او از دست راستش نشسته میرزا عبدالامیر شیخ الاسلام است)

» این مجلس مقدس شورای ملی که بتوجه حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلی حضرت شاهنشاه اسلام خلد الله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه و عامت ملت ایران تأسیس شده باید در هیچ عصری از اعصار مواد احکامیه

آن مخالفتی باقواعد مقدسه اسلام وقوانين موضوعه حضرت خيرالانام عليه الصلوة والسلام نداشته باشد و معين است که تشخيص مواد موافقت و مخالفت قوانين موضوعه مجلس شورای ملی باقواعد اسلاميه درعهده علمای اعلام ادام الله برکات وجودهم بوده و هست لذا مقرر است در هر عصری از اعصار انجمنی از طراز اول مجتهدین و فقهاء متدینین تشکیل شود که قوانین موضوعه مجلس را قبل از تأسیس در آن انجمن علمی بدقت ملاحظه و مذاکره نمایند . اگر آنچه وضع شده مخالف با احکام شرعیه باشد عنوان قانونیت پیدا نخواهد کرد و امر انجمن علمی در این باب مطاع و متبع است و این ماده ابداً تغییر پذیر نخواهد بود .

حرر فی هفتم شهر ع ا

این نوشته بکسانی از مایان و طلبه های شریعت خواه خوش افتاده هوا داری از آن نشان میدادند . برخی رویه این را باتلگراف بعلمای نجف آگاهی داده «فتوی» میخواستند . در آن نشست این را «اصل دوم» قانون اساسی گردانیدند .

باین دستبردها قانون اساسی پرداخته شد و روز یکشنبه بیست و هشتم اردیبهشت (۶ ربیع الثانی) آن را در مجلس خواستندی خواند که نمایندگان برآست دارند و بدستینه شاه فرستاده شود .

نمایندگان آذربایجان از چگونگی آگاه شده بخشم آمدند ، و با هم چنین نهادند که روز یکشنبه در مجلس از خواننده شدن آن جلوگیری کنند . چه میدانستند که اگر خواننده شود بیشتر نمایندگان آنرا برآست خواهند داشت و کار از کار خواهد گذشت . مجلس دلیری خود را از دست داده و بارای ایستادگی نمیبود . هواداران شریعت ، چه در مجلس و چه در بیرون ، کم کم به چماق «تکفیر» نیز دست میزدند .

روز یکشنبه چون گفتگو از قانون اساسی بمیان آمد تقی زاده گفت : باید بار دیگر در کمیسیون خوانده شود تا بمجلس بیاید . شیخ حسین شهیدی ایراد گرفته گفت : «این آقایان همان اشخاصی بودند که میگفتند تبریز و رشت و زنجان بهم خورده . حالا چطور شد میگویند سه دفعه باید قرائت شود . اگر مقصود از این اصلاح تغییر است که منافی با شرع باشد محال است بشود . اگر مقصود تطبیق با قوانین شرع

است بهتر از این تصحیح و تنقیح نمیشود که شده.»

تقیزاده پاسخ داد و پافشاری نمود و قانون خوانده نشد . بدینسان

از يك آسیبی که نزدیک شده بود جاوگیری گردید

در اینمیان در آذر بایجان یکداستان دیگری رخ

میداد . داستانی که پرده از روی بدخواهیهای

شاه بر میداشت . چگونگی آنکه چون در

بیدادگر یهای پسر

رحیمخان

قره داغ آشفتهکیهایی رخ داده ، و دربارہ پرداخت مالیات و بهره مالکانه

کشاکشهایی پیش آمده بود، و بارها بانجمن نامه مینوشتند، و از اینسوی کار

نان در تبریز همچنان دشوار میبود ، انجمن محمد قلیخان را که از سران

قره داغ میبود ولی در تبریز می نشست و اینزمان مشروطه خواهی مینمود،

با میر یعقوب مجاهد و کسان دیگری، بعنوان فرستاده ، بآنچاروانه گردانیده

بود که بکارها سامانی دهند ، و نیز غله از آنجا برای شهر بار کنند .

روزشنبه بیست و هفتم اردیبهشت (۵ ربیع الثانی) که بازارها

بسته و مردم در تلگرافخانه میبودند ، ناگهان میر یعقوب باز آمده چنین

آگاهی آورد : « در ازومدل حسین پاشا خان گماشته رحیمخان جلوغله

راگرفت و با فرستادگان انجمن زد و خوردی رخ داد . مردم تخمدل به

فرستادگان یاری نموده نگزاردند آسیبی بایشان رسد . حسین پاشاخان

از نصرالممالک (بیوکخان) پسر رحیمخان یآوری خواست و او بایکدسته

سوار برسر تخمدل آمد و کیسانی را کشت و دیه را تاراج کرد . کشتگان

بسیار بودند . فرستادگان انجمن بورزقان پناهیده اند و در آنجا در تنگنا

هستند .

از این آگاهی سردستگان تکانی خوردند . زیرا چنان بی باکی

از پسر رحیمخان جز بادستور تهران نتوانستی بود . دانستند که دربار

دست بخونریزی باز نموده .

قره داغ یا ارسبار که نشیمنگاه ایلهای دلیر و جنگجو میبود

رحیمخان از چند سال باز ایل بیگی و رئیس سواران آنجا بوده ، و این

زمان بالقب «سردار نصرت» در تهران در نزد محمد علیمیرزا میزیست

و یکی از نزدیکان او بشمار میرفت

این مرد خودش و سوارانش بتاخت و تاراج خوی گرفته بودند و این پیشه ایشان میبود. ولی جلو گرفتن از غله، وزد و خورد با فرستادگان انجمن، و کشتار مردم جز از آن کارها میبود. چنین بی باکی جز با پرگ محمد علیمیرزا و اتابک، بلکه جز با انگیزش آنان نتوانستی رخ داد.

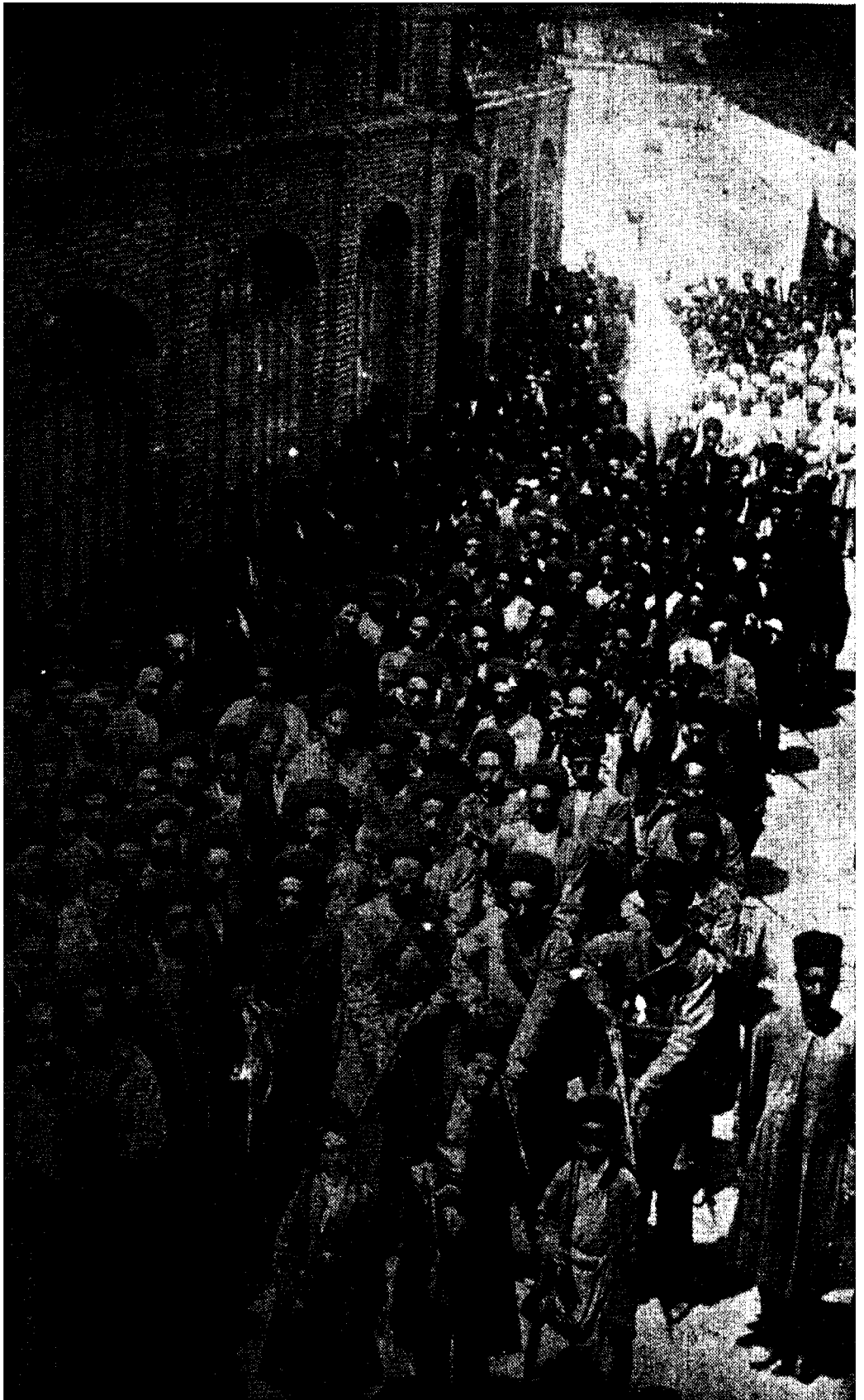
این پیش آمد، با آن نتیجه ای که در تهران از نشست علما و از گفتگوی آنان درباره قانون اساسی بدست آمده بود، نیک میسرانید که بدگمانی تبریز بدربار بجا، و آن خوش گمانی تهران بیجامی بوده، و بدینسان چخش و گفتگو در میان دو شهر با فیروزی تبریز پایان می یافت.

تبریزیان اتابک و محمد علیمیرزا را دریک کوشی برای برانداختن مشروطه دانسته و در پشت سر آن نشست ملایان دست دربار را درتکان می یافتند، و از این رو بترس افتاده از پیش بچاره میکوشیدند. لیکن تهرانیان - یابتر گویم: تهران نشینان - بدگمان نبوده این ترس تبریز را بی انگیزه می شماردند، و این بود زبان گشاده نکوهش مینمودند. ولی اکنون پیش آمده انگیزه آن ترس را آشکار می آورد، و درستی دریافت تبریزیان را روشن می گردانید. یکی از نتیجه های آن پیش آمد این میشد که نمایندگان آذربایجان با تبریز یکدل گردند.

باری انجمن گفته های میر یعقوب را از مردم نهان داشت. زیرا آنان که از داستان قانون اساسی خشناک میبودند از این داستان بنخشم افزودندی. لیکن همان روز چگونگی را با تلگراف بتهران بنمایندگان آذربایجان آگاهی فرستاد.

روزهای پکشنبه و دوشنبه همچنان گذشت. مردم در تلگرافخانه و آن پیرامون جمع میگردیدند و پایان رسیدن دهر روز را می یوسیدند که مؤده به پایان رسیدن قانون اساسی را از تهران بشنوند. در حالیکه قانون اساسی بدیر افتاده، و چنانکه دیدیم خود نمایندگان آذربایجان جلوگیری از خوانده شدن آن در مجلس کرده بودند.

روز سه شنبه ناگهان از تهران تلگراف پابین رسید:



پ ۱۴

یکدسته از مجاهدان دوچی که از جلو مغازه های مجید الملک
میگذرند (در پشت سرایشان دسته بچکان بارخته‌های سفید پیداست .)

انجمن محترم ملی دامت تأییداتهم قانون اساسی که از مطابقه بعضی از علماء بیرون آمد صلاحیت قبول مجلس را ندارد لهذا احتمال مباحثه طولانی ما را مجبور مینماید ازهم وطنان محترم عموماً استدعا نمایم که بازار را تعطیل نکرده مهلتی بدهند زیرا بستن بازار تولید عجله مضر مینماید و صراحتاً عرض میکنیم که باچنین عجله نمیتوان سرمایه سعادت مملکت را از مشکلات واقعه خلاص کرد این فقره کلیه بطور قطع معلوم شود که تمامی اوقات شبانه روزی وکلای محترم عموماً وکلای آذربایجان خصوصاً صرف این کار است و تا تمام نشود هیچ مطلبی دیگر از جزئی و کلی دست نخواهیم زد البته طول مهلت که به تصفیه قانون و تکمیل حقوق ملت صرف شود بهتر از استعجال است که نتیجه مضره ناقص حاصل کند و سبب تضییع حقوق ملت گردد (مستشارالدوله) (حاجی میرزا ابراهیم) (حاجی میرزا آقا) (تقی زاده) (هدایت الله میرزا)

سر دستگان از این تلگراف سخت رنجیدند و در کار خود در ماندند، وچنین خواستند که آنها آشکار نگردانند. لیکن مردم چون دانستند تلگرافی آمده فشار آورده خوانده شدن آنها خواستند و چون از چگونگی آگاه شدند سخت برآشفتنند و بهایهوی و بدگویی برخاستند کسانی بنمایندگان بدگمانی نموده میگفتند: «ما میدانستیم که سرده روز این جوابها را بخواهند داد». یکدسته بدربار بدگفته و سخن را تا برداشتن محمدعلیمیرزا از پادشاهی رسانیده چنین میگفتند: «ماقانون اساسی را که حدود سلطنت مشروطه و حقوق ملت را مشخص و معین مینماید میخواهیم. والا شریعت در جای خود محفوظ است و همه کس تکالیف شرعیه خود را میداند. صراحتاً میگوییم: هرگاه قانون اساسی که در مجمع وکلای علما و سایرین نوشته و تمام شده است امضا کرده بملت ندهند آنچه گفتنیست خواهیم گفت و مطالبه خواهیم کرد آنچه که تا حال مطالبه نشده...»

بیشتر از بیست هزار تن مردم که گرد آمده بودند، و یکدسته چون میرفت دسته دیگری بجایش میآمد، سخنرانانی از سران مجاهدان پیای سخن رانده اینها را بگوش مردم میرسانیدند. چون در اینجا هر گونه جلوگیری یا کار شکنی را درباره قانون اساسی از دربار میشناختند

و ملایان را جز افزار دست اتابك و محمد علیمیرزا نمیدانستند ، سر دستگان آماده شده بودند که اگر قانون اساسی را بدانسان که خواست آزادیخواهانست ، ندهند گردن پیداشاهی محمد علیمیرزا نگزارند .

انجمن ناگزیر شد بکاستن از شور و خروش مردم کوشد و برای آن تلگراف تند پایین را در پاسخ نمایندگان نوشت ، که پیش از فرستادن آنرا برای مردم خواندند :

خدمت و کلاء محترم آذربایجان دامت تأییداتهم از اینکه قانون اساسی از مطابقه بیرون آمده و صلاحیت قبول مجلس را ندارد اشعار فرموده اید اولاً این تلگراف جنابانعالی را چه برای بازکردن بازار چه بجهت موفقیت باسکات ملت ابدأ نتوانستیم بملت اظهار نماییم ثانیاً معلوم گردید مجلس مطابقه در واقع کمیسیون متضاده با مشروطیت و قانون اساسی بوده نه کمیسیون مطابقه چنانچه این مسئله را عموم ملت بخوبی میداند و بکله اهالی فرورفته که بعضی از اعضاء مطابقه اشخاص معلم و طرفدار استقلال و استبداد هستند و یقین قطعی داشتند که از این کمیسیون مطابقه در صلاح و رفاهیت عامه ابدأ مطلبی تراوش نخواهد کرد سهل است بهر وسیله که موجب اخلال و اطاله قانون است موفق نشده دست یابند خودشان را سعادت مند و نیک بخت خواهند دانست چنانچه عرض شد البته با این اطلاعات ملت از اساس کمیسیون مطابقه ابدأ صلاح ندیدیم تلگراف جنابانعالی بملت اظهار شود باز شدن بلزار را که نهایت صلاح ملت است ملتفت هستید و چنین تلگرافی مغایره می فرماید از مضرات ارائه تلگراف مسبوق نیستید (حفظتم شیئا و غابت علیکم اشیاء) صریحاً عرض میکنیم ملت آذربایجان ابدأ حاضر نیستند تمکین باراده چند نفر اشخاص معلم نموده خودشان را محکوم آنها بدانند تا حقوق ملیه شان ضایع و پایمال استبداد شود مستمعی میشویم در کدام يك از مواد قانون اساسی ایراد و لازم بمباحثه دانسته اید اجمالاً اشعار فرماید (انجمن ملی تبریز)

در ماندگی مجلس

این حال تبریز می بود که دلیرانه از مشروطه نگهداری می نمودند و آشکاره میگفتند : «ماقانون مشروطه میخواستیم نه شریعت». لیکن تهران حال دیگری میداشت. زیرا دو دستگی در میان مردم همچنان پیش میرفت ، و دربار از دور و نزدیک بآتش دامن میزد . مست نهادی تهرانیان بار دیگر خود را نمودار می

ساخت. گسائیکه ده ماه پیش در راه مشروطه خواهی آن شور و خروش را نموده بودند ، کنون انبوهی از آنان در برابر «شریعت خواهان» خاموش ایستاده و یا خود «شریعت خواهی» مینمودند .

بدتر از همه حال مجلس میبود . نمایندگان یکدسته « شریعت خواهی» مینمودند ، ودسته دیگر از ترس آنان برویه کاری میپرداختند. اگر تقیزاده جلو نگرفتی ، وقانون اساسی بادستبرد های علما درمجلس خوانده شدی هرآینه پذیرفته گردیدی .

برای نمونه از درماندگی مجلس و رویه کاری نمایندگان بخشی از گفتگو های نشست روز پنجشنبه یکم خرداد (۱۰ ربیع الثانی) را در اینجا میآوریم :

حاجی شیخ یحیی وکیل کرمان لایحه ای خواند که در آن چنین میگفت : «مشاغل این مجلس مقدس بسیار است . ولی بملاحظه الاهم فالاهم بعقیده داعی مهمترین مسائل اتمام قانون اساسی است . چرا که حافظ این مجلس محترم کلیه اتحاد و اتفاق عموم است و از روزی که مذاکره بعضی از فصول شده این مذاکرات مورث اختلافات ناگوار شده و این مطلب شمشیری بدست مستبدین داده و هزار گونه و هزار قسم القاء شبهه و اختلاف مینمایند در صورتیکه اگر بدیده انصاف بنگریم اختلاف باین درجه نیست . در یکی دو مسئله آنها ممکن است بدو ساعت توجه اصلاح شود . هرگاه مقتضی است در مجلس محترم عمومی مذاکره شود بنده هم رأی خود را علناً عرض مینمایم و اگر مقتضی نیست استدعا میکنم زودتر تشکیل کمیسیون قانونی بشود تا در آنجا رأی خود را عرضه بدارم . همینقدر اصلاح این کلمات اختلافیه و اتمام قانون اساسی فوق العاده بمحل اهمیت است .

آقا میرزا محسن - اختلافی در بین نبوده و اگر تأخیری شده علت عروض نقاهتی است که بزاج آقای سید عبدالله عارض گردیده . آقای سید نصرالله - برای یکی دو مخالفت لفظی نمیدانم این این چه همه ایست که در شهر منتشر شده . همه میدانند حجج الاسلام که بر همه طبقات خلق از مطالبه مجلس تقدم جستند فقط برای تقویت

جری علی
حسینہ مستجاب

و اعلاى كلمه اسلام بود . بلى رفع ظلم و وضع عدل نيز مطلوبست
اهم ازو حفظ استقلال و مقام شريعت است . چنانكه در اين تغيير وضع
بقدر شعرة خلل مذهبى دست دهد هيچكس براى پذيرفتن حاضر نيست
هر كس بمجلس مقدس امرى كه مخالف ناموس شرع باشد نسبت دهد
مفتري و مفسد است و لامحاله اين نسبت كذب از جانب مخالفين مجلس
اشاعه ميشود در انتشار ظلم ولو روزى هزار نفر كشته شود غايت ما
فى الباب فسق است . ليكن چيزيكه موجب نقض احكام و وضع قوانين
مخالف اسلام باشد كفر صريحست و قابل تحمل نيست . اين حرفها مثل
لوائح كفريست كه منكرين از لسان مجلس طلبان درميان مردم منتشر
ميكنند كه شايد وهنى بمقام منيع مجلس محترم وارد آورند (والله
متم نوره ولو كره المشركون) .

حاجى ميرزا ابراهيم آقا - مفسدين از هر نقشه كه بكار بردند
نتيجه نبردند . حالا از راه القاي اختلاف پيش آمده اند ولى آنهم
خيال خاميست و بهيچوجه از اين راه هم بمقصود خود نائل نخواهند شد
خدا لعنت كند كسى را كه بقدر سرمويى باسلام خيانت كند .
تا اينجاست آنچه خواستيم آورد . اين دو تن - حاجى سيد نصرالله
و حاجى ميرزا ابراهيم - از دسته قانون خواهان مى بودند . با آنهمه چنين
دلبستگى به شريعت نشان ميدادند :

« چنانكه در اين تغيير وضع بقدر شعرة خلل مذهبى دست دهد
هيچكس براى پذيرفتن حاضر نيست » . ديگر چگونه ميتوان قانون
اساسى نوشت ؟! .. چگونه ميتوان پرواى « شريعت » نداشت و زردشتى
وارمنى و جهود را باديگران « متساوى الحقوق » شناخت ؟! ..
« خدا لعنت كند كسى را كه سرمويى باسلام خيانت كند »
اگر پاس اسلام را باين اندازه نكه بايستى داشت پس مشروطه اروپايى
چه بوده ؟! قانون اساسى فرانسه را ترجمه كردن چه عنوانى داشته ؟! ..
آيا اينسخنان جز از راه ترس ميبوده ؟! ..

در اين نشست شاد روان طباطبايى - آن پيشگام جنبش مشروطه
خواهى - نيز ميبود ، واو هم بگفتگو درآمد . ولى چه گفت ؟! .. « وكلا

بيكره ۱۵ نشان ميدهد دسته مجاهدان سيد حمزه را

نباید باین حرفها اعتنا کنند ما تاحال ازو کلای آذربایجان خیانتی ندیده ایم و نخواهیم دید». چون تقیزاده و دیگران را که «شریعت خواهی» نمنمودند بیدین میخواندند مرد پاکنهاد این بدنامی را از آنان برمیگردانید. بیش از این یاوری نمیتوانست و از خود قانون سخنی نمی یارست .

آن مجلسی که برابر ایستد و سینه سپر گرداند، و به « شریعت خواهان» پاسخ داده بگوید : « اگر شریعت کار زندگی را راه انداختی بمشروطه چه نیاز افتادی ؟ ! . » نمی بود ، و نمایندگان آنچه در دل میداشتند گفتن نمیآرستند .

سخن کوتاه کنیم : شور و سهش آزادیخواهی در میان توده تهران فرو نشسته، پیشگامان سست گردیده ، دوسید بکاری بر نمیخواستند، علمای نجف از آن راه دور چگونگی را در نیافته بحاجی شیخ فضل الله خوش گمانی مینمودند و باو همراهی نشان میدادند . از هر باره چنین مینمود که محمد علیمیرزا و اتابک در نیرنگهای خود فیروز خواهند گردید و بازور «شریعت» مشروطه را بهم خواهند زد .

آن ایستادگی که تبریز ورشت و دیگر شهرها مینمودند چاره تهران نتوانستی کرد ، و هرآینه کار باشوب انجامیدی . و آنگاه در خود آن شهرها بیم دو دستگی رفتی . هنوز مشروطه خواهی آن نیرویی که «شریعت» را بکنار اندازد نمیداشت . راست است که آزادیخواهان تبریز دلیرانه «قانون مشروطه اروپایی» را میخواستند و آشکاره سخن خود را میگفتند. چیزیکه هست این سخن جز از دلهای پیشروان بر نمیخواست ، و چنانکه گفتیم دیگران آنرا نافهمیده بزبان میآوردند ، که اگر فهمیدندی بیشترشان دو دل ایستادندی و یا آنان نیز بسوی دیگر گراییدندی. رشته بجای بسیار باریکی رسیده بود و بیم گسیختن میرفت .

لیکن در اینمیان پیش آمد تاخت و کشتار پسر رحیمخان و داستان اکرام السلطان ، که پی هم رخ داد ، نقشه هایی را که دربار برای بهمزدن مشروطه کشیده بود باشکار آورد ، و گفتگوهایی که در این باره در نشستهای مجلس، بویژه در نشستهای پنجشنبه و شنبه یکم و سوم خرداد، میان آمد و حالیکه نمایندگان از خود نمودند ، تهرانیان را دو باره

بشور آورد و آتش مشروطه خواهی را در دل‌های آنان بار دیگر فروزان گردانید و بدینسان سوی مشروطه خواهان نیرو گرفت و آسیبی که از رهگذر « شریعت » آماده گردیده بود از میان رفت . چنانکه همین داستان را خواهیم نوشت .

داستان اکرام السلطان

چنانکه دیدیم روز سه شنبه سیام اردیبهشت در تبریز جوش و خروش بس سختی بود . زیرا مردم از تلگراف نمایندگان در باره دیر کردن قانون اساسی سخت برآشفته و بسخنان تندی برخاستند و انجمن تلگراف تندی به تهران فرستاد . شب چهارشنبه در آنجا داستان شگفتی رخ داد . داستانی که پرده از روی نقشه های خونخوارانه شاه بیکبار برداشت .

چگونگی آنکه پاسی از شب گذشته که مردم از تلگرافخانه و توپخانه پراکنده میشدند ، مجاهدان که در آن شور و آشوب پاسبانی سران آزادی را بگردن داشته و همیشه در آن پیرامونها گردیدندی ، دو سه یا کسی را با تفنگ و فشنگ در يك کناری دیده بدگمان گردیدند ، و چون خواستند دستگیر کنند و بیاز جویی پردازند یکی از آنان بنام حاجی آقا (کرد حاجی آقا) که بس دلیر و بیباک میبود ایستادگی نمود . مجاهدان فرصت نداده او را در همانجا کشتند و دیگری را بنام اسد الله دستگیر کردند ، و چون به بازجو و باز پرس پرداختند دانسته شد اکرام السلطان برادر حاجب الدوله فراشباشی شاه (همان نیر السلطان پیشین) از تهران به تبریز آمده ، و این کسان را که از تفنگچیان زمان ولیعهدی محمد علیمیرزا و خود جوانان بسیار دلیر و بی باک میبودند با چند تن دیگر بکشتن پیشروان آزادی برانگیخته و بهر یکی يك تفنگ آلمانی و صد فشنگ و بیست اشرفی پول داده ، و اینان برای انجام چنان کاری بتلگرافخانه آمده بوده اند .

چون اسد الله یکی از همدستان خود نریمان پسر عمویش را نشان میداد مجاهدان شبانه بر سر او رفته همو را کشتند .

فردا چون این داستان پراکنده گردید شور و تکان در شهر بیشتر شد و خشمها فزونی یافت . چون نریمان را که کشته و در خانه اش (در



پ ۱۶

میر یعقوب با چند تن از مجاهدان

کوی چوستدوزان) انداخته بودند مردم دسته دسته بتمشایش میرفتند. نویسنده نیز که اینزمان هفده سال میداشتم بایکی از دوستان بتمشایش رفتیم، و چون بخانه درآمدیم جوانی تناور و بلند بالا و زیبارویی دیدیم که بر روی زمین خوابیده و کسی را درخانه ندیدیم. از آنسوی در تلگرافخانه و توپخانه امروز انبوهی بسیار پیشتر

گردید و شور و خروش فزونی یافت . امروز گذشته از داستان اسدالله و هندستان او محمد قلیخان از قره داغ آمد و آگهیهای دیگری از تاخت و کشتار پسر رحیمخان و از نزدیک شدن او بشهر آورد . این داستان که تا کنون پوشیده می ماند ، امروز مردم از آن نیز آگاه گردیدند ، همین خشم و سپس آزادیخواهان را بی اندازه گردانید . دسته هایی از مجاهدان برگ خواستند که برای جنگ بقره داغ شتابند . کسانی نیز بشهر ترسیده برگرد آوردن تفنگ و فشنگ پرداختند . رشته نگهداری شهر در دست دولتیان از والی و بیکریگی و کدخداها میبود . ولی بانان دلگرم نبایستی بود . بویژه در این هنگام که دولت آشکاره بدشمنی میکوشید .

امروز باز نمایندگان آذربایجان در تلگرافخانه میبودند . انجمن درباره داستان اسدالله ، و همچنین درباره آگهیهای که از پافشاری پسر رحیمخان در تاخت و تاراج رسیده بود ، تلگراف پایین را فرستاد :

توسط وکلای محترم آذربایجان بمجلس دارالشورای کبرای ملی شیدالله تعالی ارکانه شب چهارشنبه پاسی از شب رفته اسدالله نام نواده حضرتقلی معروف در تلگرافخانه مبارکه گرفتار استنطاقی که از او دیشب شده است اینست درج میشود مرا اکرام السلطان خواسته گفت من از طهران مأموریت دارم که در تبریز بهر وسیله که ممکن شود اخلال بانجمن ملی رسانده موافق صورتیکه داده اند بیست و دو نفر از اجزاء و اعضای انجمن ملی باید کشته شود معلوم است هرکس که در این راه خدمت کند از طرف... بمقام دایه رسیده و چنین و چنان خواهد شد حالا تو یا برو یکی دونفر از اعضا را با گلوله بزن و چند تیر بمجم اهالی افکنده مردم جان همدیگر میافتند تو از میانه خود را خلاص میکنی من گفتم تفنگ ندارم همین تفنگ آلمان که دستم بود باصدتا فشنگ بمن داده بیست عدد هم اشرفی داد من گفتم تنها از من کاری بر نیاید گفت مطمئن باش من سیصد نفر مثل تو آدم حاضر کرده ام مبالغی پول داده ام یک تفنگ که در انجمن صدا کند درده دقیقه سیصد نفر حاضر میشود از من قوی گرفت من متعهد شدم که بادستور العمل مشارالیه رفتار کنم این بود که چند مرتبه بانجمن و تلگراف خانه آمدم فرصت پیدا نکردم حالا که برای انجام مقصود آمده بودم گرفتار شده

ام حتی پریشب توی کوچه باحاجی مهدی آقا مصادف شدم خواستم او را بزنم باز دست قضا همراهی نکرد بمقصود نایل شوم چون خدای تعالی خواسته است که این ملت مظلوم از تعدی مستبدین مستخلص شود اینست هر اقدامیکه از جانب مستبدین میشود بی نتیجه میماند اکرام السلطان برادر حاجب الدوله حالیه است که از طهران بجهت انجام این خدمت معین شده است از این طرف چند روز است که از تعدیات و قتل و غارت عمومی پسر رحیمخان چندین تلگراف عرض شده است ابدأ جلو گیری نشده احوالیرسی هم از پسر رحیمخان نشده است تا اینکه امروز شنبه سوار پسر رحیمخان بقریه مشك عنبر چهار فرسخی شهر آمده علی الاتصال بر سوار و قدرت خود میافزاید گویا مجلس دارالشوری منتظر ورود پسر رحیمخان بشهر تبریز است تا عرایض انجمن ملی را صحیح بداند و گویا این مسئله از نتایج همراهی اولیای دولت در پیشرفت مقاصد مجلس دارالشوری است منتظر جواب فوری (انجمن ملی تبریز)

از تهران پاسخ پایین را دادند :

تفصیل شبهه را که داعی گرفتاری اسدالله شده اطلاع دهید و بعد از دستگیری آن و استنتاج برای کشف حقیقه امر چه اقدامات شده از اکرام السلطان در این خصوص تحقیقاتی شده یانه نتیجه چه فهمیده میشود معلوم دارید از رفقای اسدالله چه خبر دارید (وکلای آذربایجان)

انجمن دوباره تلگراف پایین را فرستاد :

اسدالله در موقع ارتکاب و سوء قصد گرفتار اکرام السلطان ده روز بوده در بابا باغی متوقف منتظر نتیجه اقدامات و تدابیر خود بوده دیشب که خبر گرفتاری اسدالله را شنیده سوار شده فراراً رفته و تاحال محقق نیست کجا و کدام سمت رفته است و استنتاجیکه از اسدالله شده همانست که تنهیبلا عرض شده حالا رفیع الدوله ییگلبگی هم آمده تنها خودش استنتاج کرد بدون اجبار و تهدید باز بمعزی الیه گفته چون سیم تلگراف اهر را قطع کرده اند حالا از زرنق بالان براغوش باتلفون خبر دادند که پسر رحیمخان امروز رو باهر حرکت کرده در موقع ورود قصبه اهالی بمقام دفاع برآمد دعوای سختی کرده اند معلوم نیست مقتول و مجروح چند نفرند بی پرده عرض میکنیم باشاره و حکم دولت پسر رحیمخان باین صدد آمده و در خیال آمدن تبریز است چاره و تکلیف

فوری میخواستند بمطالعہ گذرانده نائل بمقصود شوند ملت مسلح محض اینکه حمل
بر اغتشاش نکنند ساکت تکلیف ملت را معین فرمایند (انجمن ملی تبریز)

امروز بار نخست ستار خان در میان آزادیخواهان پدیدار گردیده
بکار برخاست. بدینسان که چون دانسته شد اکرام السلطان پس از
انجام کار خود در شهر و برانگیختن اسدالله و حاجی آقا و دیگران، به باغ
«بابا باغی» (۱) در بیرون شهر رفته که در آنجا چشم براه نتیجه باشد،
انجمن کسی را خواست که بدانجا رود و او را دستگیر کرده بشهر بیاورد.
ستار خان که این زمان از شمار مجاهدان میبود ولی در میان ایشان
نامی نمیداشت، خواستار آن کار شده باچندتنی به «بابا باغی» شتافت.
نیک بیاد میدارم که چگونه از میان انبوهی راه باز میکرد و تفنگ به
دست و گیوه بپا باهمراهان خود از میدان توپخانه میگذشت. من بار
نخست بود او را میدیدم، و چون از چهره مردانه و از چاپکی رفتار و
از خویشتن داری او در شکفت شدم، پرسیدم: این کیست و کجا میروید؟
گفتند: ستار خان قره داغیست که برای گرفتن اکرام السلطان به «بابا
باغی» میروید.

ولی اکرام السلطان بامداد زود از گرفتاری اسدالله و دیگران
آگاه گردیده پیدرنگ روانه تهران شده بود که ستارخان باو نرسیده
تپیدست باز گردید.

در میان این آشوب و بهم خوردگی، باز آزادی
خواهان تبریز قانون اساسی را میطلبیدند و باز
کسانی بدگویی از محمد علی میرزا کرده به بر
انداختن او میکوشیدند. سخنرانانی از اینان چنین میگفتند: «آیا پسر
رحیمخان یاغیست که این قتل و غارت را مینماید یا اینکه از طرف
دولت مامور این کار شده؟!» بانجمن ایالتی و سردستگان فشار آورده
میگفتند: «اگر پسر رحیمخان یاغیست ما بدفاع از شهر خود و از
هموطنان خود قادریم. اجازه دهید آماده سفر گردیم» میگفتند «تکلیف
ملت را معین کنید».

(۱) باغی در یکفرسخی شهر است که شکار گاه ولیعهدها بوده.



پ ۱۷
ستار خان

همانا از روزیکه این شور و جنبش برخاست کسانی از سران
مجاهدان - بویژه از آنانکه از قفقاز آمد بودند - چاره کار را برانداختن

محمد علیمیرزا میدانستند و آن فشارها برای همین میبود . لیکن نمایندگان انجمن و کسان دیگری از پیشروان جنبش زمینه برای چنان کاری آماده نمیدیدند یا خود میترسیدند ، و از اینرو جلوگیری میکردند .
امروزهم بجلوگیری از آنان میکوشیدند ، و برای آرام گردانیدن ایشان بود که بار دیگر تلگراف پایین را درباره قانون اساسی به تهران فرستادند :

توسط آقایان وکلای محترم آذربایجان دام اقبالهم مجلس شورای کبری شیدالله ارکانه اگرچه از وضع حال تبریز و هیجان اهالی این مملکت خاطر مبارک امناء ملت آگاه است ولی شدت تعطیل اعضاء انجمن مقدس ملی را مجبور بتجدید و تکرار مینماید که تا زود تر است علاج و مداوای حال ملک و ملت آذربایجان را بفرمایند روز بروز و آنآ فائاً هیجان در تزايد وعموم طبقات ازهر نوع که تصور بفرمایید تعطیل مطلق نموده و برای حصول مقصود تلاش مالی و جانی مینمایند حتی ولایات جزو و قصبه و دهات آذربایجان از داد و ستد و امور رعیتی دست کشیده و ایلات و عشایر اطراف بهیجان و حرکت آمده پای بر زمین میکوبند و مطالبه قانون اساسی را مینمایند و اراده آمدن شهر را دارند که همراهی با اهالی تبریز بکنند هیچ شاهدهی بهتر از این نیست که جماعت ارامنه با مغایرت مذهبی شریک درد ملت آذربایجان شده پریروز تلگرافاً بنخاکای مبارک همایونی و حضور مبارک امنای دارالشورای اعظم عریضه نگار شدهاند بی پرده عرض میکنیم که هرگاه بقای ایران و حفظ ایرانیان را می خواهند عاجلانه چاره این هیجان و تهاجر را بفرمایید که بناموس انسانیت و خاک وطن عزیز قسم هرگاه در سر موعد خبر اتمام و تحصیل قانون اساسی به ملت آذربایجان نرسد دیگر بهیچ تدبیر جلوگیری و سکون ملت ممکن نخواهد بود و صرف نظر از همه چیز باید کرد (انجمن ملی تبریز)

همچنین اعیان تبریز تلگرافی باتابک فرستاده و حال شور و جوش مرده را باو آگاهی دادند . از تهران از نمایندگان پاسخ پایین رسید :
چنانکه مکرر عرض شده است بامضاء فرستادن قانون اساسی محتاج است باینکه مشکلات آن در مجلس تصفیه شود آنهم چند روز مهلت لازم دارد . از طرف هیئت وزراء در این خصوص عدم مساعدت ملحوظ نیست چرا که

موقع آن هنوز نرسیده است آقایان حجج الاسلام دامت برکاتهم کمال همراهی را دارند مگر یاره از محض خود نمایی القاء شبهات کرده اند بهیچ وجه محل اعتناء و قابل توجه نیست لهذا از تمام آقایان امناء و اعیان مملکت استدعا داریم متفقاً با انجمن محترم ملی صرف مساعی مجدانه فرمایند تعطیل عمومی موقوف شده بی جهت اینهمه خسارات فوق‌الطاقه را بر خود روانداند در صورتیکه موکلین محترم ما باین اصرار صواب دید ما را منظور ندارند فراغت خاطر وجسارت‌لازم از ما سلب میشود که بانجام خدمات مشکله موفق شویم ما را از این بابت آسوده فرمایند تا جداً بایفای وظایف بپردازیم

(وکلای آذربایجان)

پس از رسیدن این تلگراف ، انجمن برآن شد که از هر راه باشد مردم را بیاز کردن بازارها وادارد ، و این بود کسانی از واعظان و پیشنمازان و از خود نمایندگان انجمن ، بمیان مردم آمده بآنان سخنها راندند ، و پس از خواهش و پا فشاری بسیار برآن نهادند که از فردا پنجشنبه بازاریان دکانهای خود را باز کرده بداد وستد و کارپردازند . لیکن علما و اعیان و سردستگان تلگرافخانه را تهی نگزارده همچنان طلب قانون اساسی کنند . بازاریان نیز هنگام پسین ، پس از بستن بازارها بآنجا آیند . این را نهاده بنمایندگان نیز در تلگرافخانه تهران آگاهی دادند . امروز گذشته از نمایندگان آذربایجان محتشم السلطنه دستیار اتابك بتلگرافخانه آمد ، که آنچه پیام و دادخواهی از تبریز می‌رسد باتابك برساند . همچنین صنیع‌الدوله رئیس مجلس برای شنیدن گفتگوها در تلگرافخانه می بود .

اینان همگی از نوید بازگردن بازارها خشنود گردیدند . ولی این نوید بکار بسته نخواستی شد . زیرا همان هنگام که این گفتگو های تلگرافی با تهران می‌رفت ، چند تن سید از قره‌داغ بشهرآمده ، و اینان آگاهیهای دیگری را از بیداد گری پسر رحیمخان و سواران او ، و از چاپیدن دپه‌ها ، و کشتن مردان ، و دست درازی بزنان ، در میان مردم پراکنده گردانیدند . می‌گفتند : پسر رحیمخان و کسان او می گویند : « بهر دیهی که سید و گماشته انجمن آمده خواهیم

چاپید . بشهر تبریز هم در آمده انجمن را ویران ، و هر که در آنجا باشد دست بسته بتهران خواهیم فرستاد .

آن آگهیها و این پیام، دوباره مردم را بخشم آورد . دوباره آواز ها بهیاهو بلند گردید . کسانی بسخن آمده چنین گفتند : « باین کینه توزی و بدخواهی که دشمن مینماید و در کوشش بنابودی ما پافشاری نشان میدهد چه جای آنست که ما بازار ها را باز کنیم؟! ما خرسندی نخواهیم داد که برادران ما در دیه ها دچار آزار و ستم باشند و ما در شهر به خوشی و آرامی بکار داد و ستد پردازیم . خرسندی نخواهیم داد که همچون کبک سر در زیر برف پنهان کنیم و از دشمن و تلاش های آن ناآگاهی نماییم .»

این گفتگوها تاپاسی از شب رفته در میان میبود . انجمن ناگزیر گردیده تلگراف پایین را بتهران فرستاد :

پسر رحیمخان متصل دهات اطراف را با جمعیت و سوار بسیار چاپیده و بچهار فرسخی شهر آمده میگویند امشب وارد تبریز خواهد شد و رود شهر او حالت چه خواهد شد تصور فرمایید مردم بطوری در هیجان هستند که نمی توان تصور نمود این عرایض را حرف و شوخی نیندارند که آنچه در این باب عرض میشود جواب مرحمت نمیشود از حکومت هم بواسطه عدم استعداد چاره و فایده نیست استدعای مؤکد میشود چاره و اقدامات فوری فرمایند
(انجمن ملی تبریز)

بدینسان یکروز بسیار پر شورشی به تبریز گذشت . همان شب نشستی از علما و اعیان و دیگران برپا ساخته دوباره اسدالله را بیای باز پرس کشیده چیز هایی از او پرسیدند ، و آنچه پاسخ داد نوشتند و همگی پای آنرا مهر کردند که بتهران بفرستند . از این باز پرس آگاهی های دیگری درباره بدخواهی دربار بدست آمد ، و این بخشم مردم افزوده همانشب چنین نهادند که کسی بیاز کردن بازار خرسندی ندهد .

فردا همینکه آفتاب درآمد مردم رو بتلگراف خانه نهادند و از همان آغاز روز بگفتگو از تاراج و کشتار پسر رحیمخان پرداخته و بانجمن فشار

آمادگیهای جنگی
تبریز



پ ۱۸

رحیمخان با نقیخان رشیدالملک
(این پیکره گویا در سال ۱۲۸۴ در ساوجبلاغ برداشته شده)

آورده برگ خواستند که خود آماده رفتن بقره داغ شوند. انجمن نا
گزیب شده تلگراف پایین را بتهران فرستاد :

خدمت وکلای محترم آذربایجان دامت تأییداتهم عن تلگراف دیروز جنابان عالی را در خصوص باز شدن بازار با ضمیمه عقاید خودمان و ملاحظه صلاح عامه و رعایت نکات دیگر بملت انهاء و القاء نمودیم قرار بوده امروز پنجشنبه بازار را باز عموم اصناف و کسبه سر داد و ستد و کسب خودشان بروند ولیکن بعد از دو ساعت فاصله که مجلس معظمی از علماء اعلام و محترمین و اعیان اشراف با حضور وکلاء و اعضاء انجمن بجهت استنطاق از اسدالله خان نام تشکیل شده بود تمامی زحمات را بی نتیجه گذاشته عموم ملت از عقیده که در باز شدن بازار حاصل کرده بودند منصرف و این قسم اکرام السلطان را در رخنه و اخلال اساس امر مقدس مشروطیت با دارایی مقام عالیه در دربار دولت منتج نتایج وخیمه دانسته و امکان نخواهد داشت تا اعضاء قانون اساسی دیگر يك کلمه حرف دائر باین مسئله ببات گنفت و برای اینکه اهمیت استنطاق را ملتفت و کاملاً آگاه باشید خلاصه استنطاق اسدالله خان را و تقریریکه در محضر علماء اعلام و سایر حاضرین در مجلس کرده و نوشته شده مغایره گردید و عین استنطاق هم با پست ایفاد میشود (انجمن ملی تبریز)

همچنین اعیان تلگراف دیگری باتاییک فرستادند. نیز چون مردم خواستار بودند، رویه باز پرس اسدالله را با تلگراف بتهران آگاهی دادند بدینسان:

خدمت وکلاء محترم آذربایجان دامت تأییداتهم اینکه در تلگراف دو ساعت قبل عرض شد صورت استنطاق اسدالله خان با پست تقدیم میشود چون ملت راضی نشد استنطاق مشارالیه اختصاراً عرض شود و با نهایت سختی خواستگار شدند که استنطاق دیشبی مشارالیه تلگرافاً و عیناً معروض شود این است لایحه استنطاق با اعضاء مجلس عیناً درج میشود (بعد از مراجعت از کینی؟) اکرام السلطان مرا خواسته گفت اسب خوب سراغ داری گفتم قراباغی ها خواهند آمد از آنها میخرم دو روز بعد کربلای محمد نوکرش آمد مرا برد منزل اکرام السلطان که خانه رحیمخان بود بعد از ورود حیاط مرا توی اطاق خواسته گفت کاری بتو رجوع خواهم کرد بکسی نگویی بعد مرا بقرآن که از بغلش در آورد قسم داد و گفت هیچکس بروز ندهی حکم ... است این چهار نفر باید کشته شوند میرزا حسین آقا شیخ سلیم حاجی مهدی حاجی

محمد جعفر مومن پرسید تفنگ داری گفتیم يك تفنگ ورنندل دارم يك تفنگ
 بردانقا گفت با این تفنگها نمیتوانی کار بکنی رفت يك تفنگ آلمانی با يك
 قطار فشنگ آورده بمن داد مراجعت کرده آمدم دو روز اتصالا بتلگرافخانه
 آمده رفتم روز سیم باز آدم فرستاده مرا برد گفت چرا اقدام نمیکنی جواب
 دادم که حالت شهر منقلب است و جای این اشخاص را درست نمیدانم کجا
 هستند صبر کن تا من فرصتی بدست آورم گفت چرا اقدامی در این باب نمی
 کنی گفتم ممکن نمیشود گفت اینها سخت مطالبه قانون میکنند و از طهران
 هم با شدت بمن تأکید میکنند هرچه زودتر عمل را بانجام برسان پس حالا
 که اینطور است امشب را رفته این مسئله را بانجام برسان لافل یکی از اینها
 را بکش و اگر هم توانستی که سه تیر در میدان توپخانه خالی بکن بعد آمده
 آقا میرزا حسین را در میدان توپخانه دیده که با دوسه نفر و فانوس میخواهند
 بروند از عقب آنها رفته و هرچه خواستم کاری بکنم رعب از اقدام عمل مانع
 شد تا اینکه در توی دربند رفته و من هم از عقب سر او میرفتم دیدم امشب
 را امکان ندارم و نوکر را، گفتم امشب را بگذاریم شب دیگر اقدام خواهم
 کرد در بازارچه صفی دیدم حاجی مهدی آقا را خواستم کاری بکنم پشیمان
 شدم مرتبه دیگر دیدم و از اقدام نادم شدم بعد از آن بخانه خود رفتم صبح نوکر
 اکرام السلطان آمده قهوهخانه حاجی عبدالله کربلای محمد نام آمده و باهم چایی
 خوردیم بیست عدد پنجهزاری طلا داد که اکرام السلطان فرستاد خرج نماید
 امشب کار را تمام نماید بعد هرچه بخواهید خواهم داد امشب هم اکرام السلطان
 را ببیند عصری رفتم بمن گفت چرا کار را تمام نمیکنید معلوم می شود
 پشیمان شده اید گفتم حضرات را پیدا نمیکنم دو شب است که آقا میرزا حسین
 در تلگرافخانه میخواهد جای آقا شیخ سلیم هم معلوم نیست بعد اصرار کرد
 مأموریت خود را تمام کنی شب چهارشنبه آمدم بتلگرافخانه گرفتار شدم چهار
 شب قبل با اکرام السلطان ملاقات کرده بودم در میان تقریرات خود اظهار نمود
 یکشب هم با اشخاص مفصله الذیل بخانه آقا میرزا حسین رفتیم شاید او را بزیم
 (تقی) (حاجی آقا) (اسماعیل) تقریر اسدالله خان در شب پنجشنبه (۱۰) ربیع الثانی
 بهین نحو است که در محضر جمعی با کمال وضوح تقریر کرد (علی بن موسی)
 (معین التجار) (حاجی میرزا تقی آقا) (دیر السلطنه) (صادق) (رفیع الدوله یگکریگی)

(محمد صادق خان پسر ساعد الملك) (اقبال لشكر) (محسن الطباطبائي) (آقای سید رضی) (خازن لشكر) (جعفر) (امین التجار) (بصیر السلطنه) (انجمن ملی تبریز) پس از اندکی از تهران پاسخ پایین رسید :

از شدت نگرانی که داشتیم از وضع استفسار شده تا حال جواب نرسیده بود و قلوب فدویان بی اندازه مضطرب مانده بود لهذا بتلگرافخانه آمدم که حضوراً استفسار شود تلگراف زیارت شد امروز صبح در مجلس اقدامات لازمه و تأکیدات اکید بوزارت داخه و وزارت جنگ بعمل آمد در رفع غایله و توقیف رحیمخان و انتزاع ریاست ایل و سوار چلیانلو و احضار پسر رحیمخان بوزارتین آنچه لازم است نوشته و گفته شده است ولی با وضع مسامحه دولت نتیجه سریع را نمیتوان امید داشت لهذا تا ظهور نتیجه اقدامات و کلا اهالی آذربایجان را لازم است که از مدافعه جان و مال و عرض و ناموس اولاد و وطن غفلت نداشته باشند البته مجلس هم تادم آخر بتکلیف خود عمل کرده از تحصیل رفاه ملت صرف نظر نخواهد کرد و از اقدامات خودتان در باب مدافعه و حفظ نفوس ابنای وطن اطلاع بدهید اکرام السلطان بدست آمده یاخیر چون وقت مجلس منقضی نمیشود مرخص شده رفتم (تقیزاده) (احسن الدوله) (مستشار الدوله) (میرزا آقا) (حاجی میرزا براهیم) این تلگراف چون بمردم خوانده شد همه شادمانی نمودند .

چون برگ آمادگی برای نگهداری شهر داده شده بود مجاهدان در زمان بکار پرداختند و دیری نگذشت که شهر رویه سرباز خانه بخود گرفته، دسته های مجاهدان باطل و شیور و بیرقهای سرخ آمدن گرفتند. هر دسته ای بتلگرافخانه آمده، و از آنجا به توپخانه گذشته، و از آنجا بیدان مشق رفته بمشق میپرداختند .

نتیجه کوششهای چند ماهه، امروز نمودار گردید . امروز بجای شور و خروش نمایشهای سپاهیان در میان می بود .

چون مجاهدان باین کار برخاستند نظام الملك والی نیز ناگزیر بکارهایی برخاست . او نیز با آگاهی از انجمن کسانی را برای گرد آوردن «فوج بهادران» فرستاد که دو روزه سربازان را بشهر بیاورند . نیز دستور داد توپچانی که در شهر میبودند توپها را بیرون آورده آماده

بسر خود است پس چرا از رحیمخان بازخواست نمیکنند...؟
مختشم السلطنه نماینده اتابک خواست پرده کشی کند چنین گفت :
« تصور نشود که صدور اینگونه حرکات با اطلاع دولت باشد ایلات
حالشان معلوم است... » سپس گفت : « سردار نصرت تبری میجوید .
باز گفت : « البته وزارت داخله بر حسب تکلیف خودشان اقدام خواهند
نمود » .

حاجی سید نصرالله بهواداری ازو برخاسته چنین گفت: « ساحت
دولت از این چیزها منزّه است... باید اصلاح را حتی الامکان از
دولت بخواهید » .

ولی این پرده پوشیها سودی نداشت و سخن دامنه پیدا کرد ،
و تقی زاده پس از سخنانی چنین گفت : « وزیران یا باین بیدادگریها چاره
کنند یا همگی از کار کناره جویند » .

حاجی امام جمعه خوبی گفت : اینکه میگویند بدولت بد گمان
نباشیم چگونه شود؟! .. اهر که دارای چهار هزار خانوار است رحیمخان
تابحال کی میبارست بآنجا تازد؟!

این گفتگو از پسر رحیمخان و پافشاری و کلای آذربایجان عنوان
داد که هر نماینده ای از آشوب شهر دیگری بنالد ، و بدینسان نامهای
بسیاری از بیدادگران - از کهنه و نو - بمیان آید .

وکیل التجار از آشفتهگی خلخال و از بیدادگری شکرالله خان گله
کرد . سید حسین از بیدادگری سالار الدوله که این زمان تازه بکار
برخاسته بود سخن راند . نمایندگان دیگری نامهای عمید السلطنه تالش
و قوام الملك و حاجی آقا محسن را بمیان آوردند . متولیشاهی بتهران
آمده بود و نیازی بدادخواهی ازو باز نمیماند .

حاجی آقا محسن را که بطهران خواسته بودند تا قم آمده و از
آنجا بازگشته بود . نمایندگان می پرسیدند: که دستور داد که از آنجا
باز گردد؟! ..

این سخنان در پرده گله و دادخواهی و بدگویی از اتابک میبود .
چه اورا پاسخده این آشوبها و بیدادها میدانستند . امروز نخستین روزی



پ ۲۰

قوام الملك شیرازی

بود که بیشتر نمایندگان ازوبدگویی ورنجیدگی مینمودند. محتشم السلطنه بهریکی از اینها پاسخی میگفت و بهانه‌ای یاد میکرد. لیکن هرکس میدانست ارزش آنها چیست.

بدینسان برای مجلس یکروز پرتکانی میگذشت. يك نشستی که با آن سستی ودر ماندگی آغاز یافته بود، با این تندی و سختگیری پایان میرسید.

در اینمیان ستمدیدگان عراقی و شیرازی که بداد خواهی ازحاجی

آقا محسن وقوام در بهارستان بست می‌نشستند و کسان دیگری از تماشا
چیان رو بمجلس آورده وبانبوهی ایستاده گوش باین سخنان میدادند .
آنان نیز با این شور و سهش همبازی مینمودند .

همانروز چون مجلس پایان رسید ونمایندگان و تماشاچیان بادل
های پرسهش پراکنده شدند ، داستان را بهمه جای تهران رسانیدند .
ماهم دیدیم که نمایندگان آذربایجان این پیش آمد مجلس وگفتگوهای
را که بابودن دستیار اتابك رفته بود ، به تبریز آگاهی داده درخواستند
که بازارها باز شود . لیکن تبریزیان نپذیرفتند و انجمن روز آدینه
تلگراف بس تندی به نمایندگان فرستاده ، ریختن زنان وبچکان بیدست
وپای قره داغ را بشهر ، واینکه پسر رحیمخان تایکفرسخی شهرآبادیها
را چاییده ، آگاهی داده ، در آن تلگراف چنین گفت : «میدانیم اتکال
پسر رحیمخان بکجاست ؟ !..»

این بود روز شنبه چون هنگام پسین مجلس برپا شد صنیع الدوله
گفت : کار های دیگر بماند . از تبریز آگاهیهای ارجداری رسیده که
باید در نشست ویژه ای خوانده شود . این را گفته بانمایندگان بیاخاستند
وباطاق دیگری رفتند .

در آنجا چون تلگراف تبریز خوانده شد خروش از نمایندگان
برخاست . بسیاری ازایشان بگریه پرداختند . چنین حالی در مجلس تا آن
روز دیده نشده بود . همانا داستان اکرام السلطان را در آنجا هم به
میان نیآوردند .

امروز گروه انبوهی از مردم (پنجهزار تن بیشتر) به بهارستان
رو آورده بودند . گفتگوهای روز پنجشنبه مجلس تهرانیان را شورانیده
و برای همدردی با تبریز آماده گردانیده بود . اینان چون آگاهی از
چگونگی میخواستند و بیتابی مینمودند ، نمایندگان همچنان خروشان و
اشگریزان بسالون بازگشتند . بسیاری از تماشاچیان نیز میگریستند .
نمایندگان آذربایجان بسخن در آمدند . میرزا فضلعلی گفت :
دیگر گذشته از آنکه ما پرده پوشی کنیم . برادران وخواهران شما در
آذربایجان دچار پنجه بیدادند آیا شما چه میخواهید بکنید ؟ !..

حاجی محمد آقا نالان گفت: آذربایجانیان چه گناهی کرده اند
دویست و پنجاه تن ارایشان کشته شوند و شما در اینجا آسوده نشینید؟!..
با اینحال دیگر ما چرا بمجلس میآییم؟!..

تقی زاده نالان گفت: من حال گفتن نمیدارم. شما چاره این
کار کنید.

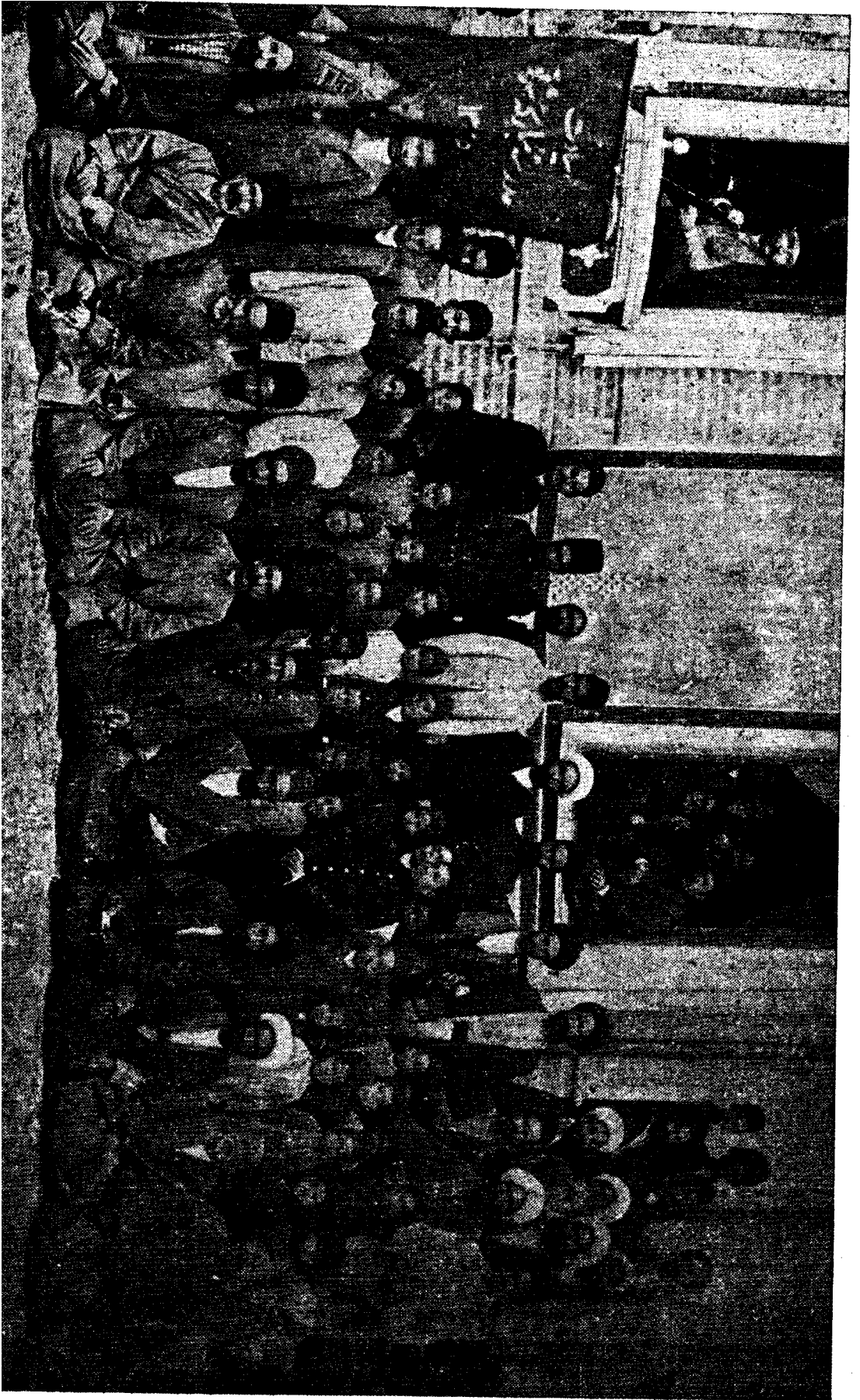
بدینسان هر کسی سخنی میگفت. آن دو دستگی که در میان نمایندگان
میبود فراموش شده همگی جز یکدلی نمی نمودند. پس از گفتگو هایی
چهارتن از نمایندگان را- حاجی سید نصرالله، مستشارالدوله، حاجی
میرزا ابراهیم آقا، حاجی محمد اسماعیل- برگزیده بدربار نزد اتابک
فرستادند که چگونگی را گفته پاسخ خواهند.

اتابک بیارک خود رفته بود. فرستادگان همراه محتشم السلطنه
روانه آنجا شدند و با اتابک دیدار کرده چگونگی را گفتند. اتابک
دلسوزی از خود نشان داده در زمان مخبر السلطنه و محتشم السلطنه را به
دربار بنزد محمد علیمیرزا فرستاد که چگونگی را باو آگاهی دهند و
پاسخ بیاورند.

از آنسوی چون این چهارتن در بازگشت دیر کردند و مردم دز
بهارستان بیتابی مینمودند مجلس دوباره و توفیق الدوله و حاجی معینالتجار
را برگزیده بدربار فرستاد. چون آنان نیز دیر کردند، این بار میرزا
محسن و سید محمد بهبهانی (پسر شادروان بهبهانی) را برگزیده کسبیل
داشتند. چون از اینان نیز آگاهی نرسید حاجی امین الضرب را با کسانی
روانه گردانیدند.

بدینسان فرستادگان پی هم میرفتند و تا چند ساعت از شب رفته
مجلس برپا و مردم در بهارستان چشم براه میداشتند. محمد علیمیرزا
دستخطی درباره برداشتن بیوکخان از ایل بیگی گری قره داغ و برکنار
گردانیدن او از سرکردگی سواران بیرون فرستاد و درباره رحیمخان نوید
بند کردن او را داد.

فرستادگان پس از چند ساعت درنگ با این دستخط و نوید باز
گشتند. لیکن مجلس این را نپذیرفت و مردم سخت بهیاهو برخاستند.



مجلس چنین نهاد که پافشاری نموده سه چیز را از شاه بخواهد : یکی برکناری رحیمخان از کارهای دولتی و بند کردن او. دیگری برکناری پسر او از کارهای دولتی . سوم ایمنی تبریز و دلجویی از تبریزیان . پس از این نهش چون شب به نیمه رسیده بود خواستند پراکنده شوند. مردم خرسندی نمیدادند و جلوشان را میگرفتند و سرانجام تا فردا مهلت خواستند و بخانه های خود رفتند .

خیزش تهرانیان
بیاری تبریزیان
فردا یکشنبه چهارم خرداد (۱۳ ربیع الثانی)، در تهران یکی از روزهای پرهیاهوی تاریخی بود. امروز تهرانیان بیاری تبریزیان بازارها را باز نکردند، و از آغاز روز دسته بدسته روبسوی بهارستان آورده در آن پیرامونها انبوه شدند . مجلس از آغاز روز برپا گردیده بروی درخواستهای سه گانه ایستادگی نشان داد .

از دربار برویه کاری گفته بودند : با بودن علما و نمایندگان آذربایجان و کسانی از اعیان ، از تبریز در باره پیش آمد جستجو رود . از اینرو نمایندگان دهگانه آذربایجان و حاجی امین الضرب و حاجی محمد اسماعیل همراه دو سید و پسران ایشان ، آهنگ دربار کردند ، و در آنجا با امامجمعه تهران و حاجی شیخ فضل الله و پسر او شیخ مهدی و ظل السلطان و نایب السلطنه و عضد الملك و اتابک و وزیران گرد آمده فراهم نشستند

نخست با اتابک گفتگوهایی رفت . سپس همگی به تلگرافخانه عمارت گلستان رفتند و با تبریز بگفتگو پرداختند (گفتگو را خواهیم آورد) .

مجلس همچنان برپا می بود و نتیجه را می یوسید . از آنسوی مردم همگی اطاقهای مجلس و سراسر باغ بهارستان و جلوخان مجلس و خیابان ها را پر کرده بودند ، و در هر گوشه ای یک ملایی ، یا طلبه ای ، یا

پیکره ۲۱ نشان میدهد نشست آزمایش یکی از دبستانهای تهران را (دبستان سیادت در شهرنو) که چون در تابستان سال ۱۲۸۶ (۱۳۲۵) برداشته شده در اینجا آوردیم .

یکجوان فرنگ رفته ای ، یایک آزادینخواهی ، بروی یک بلندی ایستاده
بمردم سخن میراند . هرکس از دانسته های خود می گفت .

امروز تهرانیان در دشمنی بامحمد علی میرزا اندازه نشناختند و
آنچه می دانستند و توانستند گفتند . امروز نام مادر او «ام الخاقان» را
بزبانها انداختند و سخنانی را که درسی و اند سال پیش در باره آن زن
گفته شده بود - سخنانیکه بنیادی جز پندار و گمان نمیداشت - تازه
گردانیدند .

یکمرد بافهم آذربایجانی که این زمان در تهران میزیسته و گاهی
نامه هایی بحاجی مهدی آقا کوزه کنانی مینوشته و برخی پیش آمد هارا
می ستوده ، یکی هم داستان امروز را ستوده است ، و من بهتر میدانم
برخی از نوشته های او را بیاورم .

مینویسد : «عمارت فوقانی و تحتانی و صحن و خیابانها از آدم مثل
دریا موج میزد . چندانکه ازجیب دستمال یا قوطی سیگار بیرون آوردن
اشکال داشت . در آن فضای وسیع نفسها تنگ میشد .

در هر اطاق و هر مجمع و هر گوشه نطقها ایستاده دست از جان
شستند و آنچه در دل داشتند گفتند ... محض جهت نمونه از چند فقره
اشاره مینمایم :

آخوندی می گفت : حضرات هرگاه خداوند روزی شما را قطع کند
او را بندگی میکنید ؟! .. هرگاه پیغمبری عوض آنکه شما را براه
راست دعوت نماید براه کج دلالت کند او را به پیغمبری قبول میکنید ؟
گفتند : نه . گفت : هرگاه پادشاه مستبد و جابر و مغل آسایش رعیت
باشد و به تباهی آن کوشد او را پادشاه می دانید ؟! .. گفتند نه .
گفت : مگر نمیدانید که پسر رحمیخان را خود شاه ... تحریک و تعلیم
داده که دمار از روزگار آذربایجان دریاورد؟ .. مردم دادزدند : ماهیچوقت
چنین پادشاهی را نمیخواهیم .

یکنفر خان فرنگی مآب عینکی بپا ایستاده سرگذشت لویی شانزدهم
را از سر تا پا خواند و سخن را تا آنجا رسانید که هفتادگناه بروتابت کردند
و خودش وزنش را سربریدند . مردم گفتند : فرانسه نباشد ایران باشد ،

لوی شانزدهم نباشد محمد علیشاه باشد، ما حاضریم اینرا بنحاکمه بکشیم.
یکنفر طلبه بپا ایستاده گفت: حضرات میدانید ماها در اینمدت
از دست سلاطین قاجاریه چها کشیده ایم؟!... سپس بنا کرد از فتحعلی
شاه و محمد شاه گهتن. نوبت بناصر الدینشاه رسید ازهر جا داد زدند
خدا قبر اورا پراز آتش کند. مظفر الدینشاه را رحمت ودعا گفتند.
آخر گفت الان در دست یکنفر خبیث گیر کرده ایم. یکمرتبه صداها
بلند شد ما چنین پادشاهی نمیخواهیم. ما پسر ام الخاقان را نمیخواهیم.
یکخانی بپا ایستاده گفت: میدانید فرق مرده بازنده چیست؟..
مرده احساس درد نمیکند، واگر دست و اعضای اورا بزنند درک نمی
کند. اما زنده متالم میشود. سپس گفت: ما ایرانیان مرده بودیم
ولی اکنون زنده شده ایم وروح بابدان ما دمیده شده. برادران ما را
در آذربایجان قتل و غارت میکنند مثل اینست که دست مارا می برند،
چشم مارا میکنند، ما نباید تحمل کنیم.

میرزا احمد خان نامی گفت: مافلا از شاه دوچیز میخواهیم: اول
اینکه بزودی هرچه تمامتر از تبریز ترضیه بیاورد. دوم اینکه رحیم
خان را بماسپارد تا درجلو این عمارت اورا بدار کشیم والا باید خود
شاه بدار کشیده شود. صداها بلند شده گفتند: حرف اینست.

در طهران بیست و یکباب مکتب خانه بطرح جدید است. شاگردان
تمامی آنها باعلم مخصوص وارد شده هر یکی در طرفی صف کشیده
خطابه ها خواندند. یکنفر بچه دوازده ساله سرش را بلند کرده بوکلا
که در تالار فوقانی بودند خطاب کرده گفت: «ای وکلای ملت،
ای بزرگان ما، شما نگویید ما عمر خودمان را رانده ایم واز ما گذشته
آخر ماصغیریم و از دست ما هیچ چیز نمیآید شما را قسم میدهیم بخدا
مارا درچنگ استبداد نگذارید. برای آینده مافکری کنید» بیکمرتبه
جماعت بگریه افتادند بعدی شیون شد که مثل روز عاشورا...»

تا اینجاست نوشته های مرد آذربایجانی. بدینسان مردم باسخنرانی
و خروش و گله و گریه روز میگزاردند، و چشم براه بازگشت دو سید
ونمایندگان آذربایجان ازدربار میداشتند.

امروز زنان تهران نیز درخیزش پا در میان داشتند و چنانکه در
جبل‌التین نوشته پانصد تن از ایشان در جلو خان بهارستان گرد آمده
بودند .

رویه کاریهای دربار

از آنسوی دوسید و نمایندگان اتابک و دیگران
باتبریز در گفتگو میبودند . اتابک نظام‌الملک
والی آذربایجان را هم بتلگرافخانه خواسته بود

وتلگراف پایین را برای او فرستاد :

خدمت جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای نظام‌الملک دام اقباله‌العالی
در این چند روزه اخبار موحشه از آذربایجان رسیده و از قرار تلگرافاتیکه از انجمن
آذربایجان بوکلاء اینجامیرسد حرکات پسر رحیمخان در قتل و غارت موجب هیجان افکار
عامه شده خیلی این فقرات باعث تغییر خاطر مبارک و موجب نگرانی اولیای دولت
شده این است که امروزه مخصوصاً باحضور حضرات حجج الاسلام و وکلاء محترم
آذربایجان بتلگرافخانه گلستان حسب الامر حاضر شده ایم که اولاً از جناب
مستطاب عالی باحضور انجمن آذربایجان حقیقت واقعه را تحقیق نمایم که این
تفصیل چیست و این شهرت قتل و غارت چه معنی دارد پسر رحیمخان حالاً در
کجاست و این اتفاقات در کجا واقع شده است البته باطراف تفصیل را فوراً تلگراف
نمایند و ثانیاً چون حضرت عالی حاکم ولایت و مسئول نظم آنجا هستید هر اقدامی
که لازم است برای رفع این غایله و قلع و قمع این فساد بنمایید و یا باید اذدار الخلافة
دستور العمل بخواهید که از آتقرار مقرر شود و مجری فرمایید و بهمه آقایان
و اهالی اطمینان کامل بنهید که خاطر مقدس ملوکانه کاملاً آسایش رعایای
خود را طالب و هرکس برای اغتشاش و سلب امنیت اقدامی کرد البته به مجازات
خواهد رسید هرگز اهالی آذربایجان و انجمن آنجا تصویری غیر این ننموده
و مطمئن بوده که وقت اولیای دولت مصروف راحت و امنیت آنها است و انشاء الله
تعالی نتایج خیریه آن کاملاً مشهود خواهد شد (اتایک اعظم)

همچنین نمایندگان آذربایجان بودن خودشان را در تلگرافخانه
گلستان همراه دوسید و دیگران و خواستی را که در میانه میبود بنمایندگان
انجمن تبریز و سران آزادی آگاهی فرستادند .

از تبریز نظام‌الملک پاسخ داده تاخت و تاز پسر رحیمخان، و دشمنانکی

مردم را از پیش آمد باز نمود . اتابك در باره پسر رحيمخان دستور پايين را داد :

درباب پسر رحيمخان و حرکات خلاف کارانه او که اشعار فرموده بودید خیلی مایه تغیر و تعجب گردید زحمت اظهار میدارد که پسر رحيمخان از ایل و سوار خود معزول و حسب الامر اقدس اعلى ارواحنا فداه بکدخداهای و بجاهای لازم تلگراف موکد بفرستید که مشارالیه معزول است و برای ایل و سوار هم هر طور خود حضرت تعالی صلاح میدانید ترتیب سر کرده و رئیس بدهید و چون نظم آذربایجان بر عهده حضرت تعالی است و همیشه قشون آذربایجان کمک جاهای دیگر بوده اند نمیتوان گفت که محتاج با استعداد خارج است خود جناب مستطاب عالی بهر طور میتوانید برای یرا کردن این اشرار و رفع اغتشاش و استقرار نظم اقدامات لازمه سریع خواهی نمود که ولایت منظم و مردم آسوده و تشکر اهالی باولای دولت علیه برسد خود رحيمخان هم در دارالخلافه توقیف و پسر او را به تبریز جلب نموده و حسب فرماید و از جزئیات قتل و غارت که واقع شده راپورت کاملی ارسال بفرماید تا بعرض برسد حکم آن مقرر شود (اتابك اعظم)

نظام الملک پیشنهاد کرد که بجای رحيمخان پسر عموی او کریم خان رشیدالدوله بایل بیگی گری قره داغ و بسرکردگی سواران آنجا گمارده شود . از تهران این پیشنهاد را پذیرفته نوید دادند که رشید الدوله را هر چه زودتر بفرستند .

نتیجه این گفتگوها آن شد که نظام الملک باشتاب سپاهی پدید آورد و بقره داغ بسر بیو کخان فرستد ، و مانیز آنرا خواهیم آورد . لیکن چنانکه گفتیم اینها جز رویه کاری نمیبود ، و راستی آنست که محمد علی میرزا در برابر فشار مردم ایستادگی نتوانسته ناگزیر میشد پسر رحيمخان را از کاریکه خواستی کرد بازدارد .

چگونگی آنکه دربار از یکماه پیش نقشه ای برای بر انداختن مشروطه و مجلس ، بدینسان کشیده بوده که بدستاوز مشروطه و مشروطه دوتیرگی بمیان ملایان ، و بدست یاری آنان بمیان مردم ، اندازد و از اینراه مجلس را سست و ناتوان گرداند، و در همان هنگام از یکسو در تهران بادست قزاق و سوار رحيمخان و دسته های دیگر مجلس را بسته سران مشروطه



پ ۲۲
شادروان طباطبایی

خواهان را بگیرد و از یکسو در آذربایجان پسر رحیمخان را با سوار
قره داغ بسر تبریز فرستاده در آنجا هم انجمن را بسته پیشروان را دستگیر
کرداند .
این نقشه را همانا از آغاز رسیدن اتابک کشیده ، و چنانکه
دانسته شد میخواستند اند روز سیام یاسی و یکم اردیبهشت (۸ یا ۹ ربیع
الثانی) بکار بندند . لیکن چند چیز جلو آنرا گرفت :
۱) برخاستن تبریزیان و بیداری و آمادگی آنان . چنانکه گفتیم
تبریزیان خود بدولت بدگمان میبودند ، و در آنمیان کسانی از نمایندگان
آذربایجان که دانسته نیست از چه راهی ، از دور ، بودن یکچنین نقشه ای

را در یافته بودند نامه نوشته تبریزیان را بپاها نیدند و بآن خیزش برانگیختند . اگرچه برخاستن تبریزیان بنام طلبیدن قانون اساسی بود و بد گمانی که میداشتند جز در پیرامون آن قانون نمیبود . لیکن خیزش ایشان این سود را نیز دربر داشت که بیدار و هوشیار باشند و ناگهگیر نگردند .

۲) برخاستن سالارالدوله که در همین روزها رخ داد . این شاهزاده سبکسر که داستانش را خواهیم آورد بطلب تاج و تخت برخاست و چنانکه خواهیم دید کاری نتوانست . لیکن برخاستن او محمد علیمیرزا را ترسانید و نقشه او را بهم زد .

۳) جنبش همگانی تهران و ایستادگی دارالشوری . همین فشار و ایستادگی او را ناگزیر گردانید که بیکبار از نقشه خود چشم پیوشد و پسر رحیمخان را بجای خود بازگرداند .

اکنون دانسته میشود که آن خیزش تبریز ، و شور و خروش بیست و اند روزه تبریزیان ، و آن آمادگیها که آزادیخواهان آنجا نشان دادند ، بسیار بجا میبوده . نمایندگان آذربایجان که با تلگراف آن ناخشنودها را از برخاستن تبریزیان مینمودند کون بر گشته نامه های پوزش آمیز مینوشتند ، و از پیش آمد سپاسگزاری مینمودند .

باری از این پیش آمدها نقشه ناانجام ماند ، و کون میبایست بیوکخان بجای خود باز گردد ، و برای پرده کشی ، رحیمخان از کارهای خود برکنار شود . لیکن مردم باین اندازه خرسندی نداده بند کردن رحیمخان و بلکه بدار کشیدن او را میخواستند و این بمحمد علیمیرزاگران میافتاد و ایستادگی نشان میداد .

چون بانظام الملك و سران تبریز گفتگو بپایان رسید دو سید و نمایندگان آذربایجان بمجلس بازگشتند . اتابک بنزد شاه شتافت که نتیجه را بازگوید . تا هنگام پسین چشم براه میداشتند و چنانکه دیدیم مردم پرده دریاها می نمودند . آنگاه حاجی محتشم السلطنه آمد و آگاهی آورد که شاه دستور داد رحیمخان را گرفتند ، و اکنون در کشیکخانه در بند است . مجلس بآن خرسندی نداده خواستار شد که او را بدلیه



پ ۲۳

حاجی شیخ فضل الله و بهبهانی

بیاورند و در آنجا همچون دیگر گناهکاران زنجیر به گردن در بند
نگهدارند .

محمد علیمیرزا تن درنمیداد ، و درمیانه حاجی محتشم السلطنه و
حاجی مخبر السلطنه به پیامبری آمدورفت میکردند . نیز ظل السلطان
واتابک - آن یکی بدلجویی از آزادیخواهان و این یکی برویه کاری -
میانگیری مینمودند

از آنسوی مردم دربهارستان و آن پیرامونها بشور و هیاهو افزوده میگفتند باید رحیمخان را بیاورند و در اینجا بدار زنند. نیز داستان های آصف الدوله و قوامالملک و حاجی آقا محسن را بمیان آورده کیفر آنانرا میخواستند. همچنین قانون اساسی را میطلبیدند.

در تهران نیز واعظانی یاسخرانانی، از سید محمد رفیع و شیخ علی زرندی و دیگران پدید آمده، و امروز پیپی سخن میراندند. هنگام شام هیاهوی مردم بجایی رسید که نخست تقیزاده و سپس طباطبایی بجلو پنجره آمده بجلوگیری از هیاهو کوشیدند و بمردم اندرزها گفتند.

یکی از پیش آمدهها آن بود که فردا چهاردهم ربیعالثانی روز زایش محمد علیمیرزا میبود و میبایست شب را چراغان و آتشبازی کنند و از امروز به «آذین بندی» پردازند. در این هیاهو مردم آنرا نپذیرفته آشکاره گفتند: «هنوز دانسته نیست این شاه باشد یا نه»، و «آذین بندی» بانگ شاهنشاهی و دیگر اداره های اروپایی را برچیده و شب نیز از آتش بازی دولتیان جلو گرفتند.

بدینسان روز پایان رسید، و چون تا نیمساعت از شب رفته نتیجه بدست نیامد مجلسیان مردم را بازگردانیدند که فردا باز بیایند.

پذیرفتن محمدعلیمیرزا در خواست مردم را
فردا دوشنبه در خانه صنیع الدوله نشستی از نمایندگان برپا شده، و فرنفرما از سوی شاه آمده خواهش میکرد که رحیمخان در خانه حاجب الدوله بی بند و زنجیرنگه داشته شود. نمایندگان باین خرسندی ندادند و بروی در خواست خود ایستادگی نمودند، و چون نشست بهم خورد روانه مجلس شدند.

مردم همچون دیروز، بهارستان و آن پیرامونها را پر کرده می ایستادند و همچون دیروز شور و خروش می نمودند. محمدعلیمیرزا ناگزیر بود کردن بدرخواست مجلس بگزارد. نزدیک به نیمروز فرمان فرما و محتشم السلطنه بمجلس آمدند و دستخطی از محمدعلیمیرزا آوردند نزدیک باین: «فرما نفرما رحیمخان را بشما سپردیم اورا زنجیر کرده

نگهدارید و نگزارید بگریزد». برای دلگرمی مردم چنین گفتند: «رحیم خان اکنون در عدلیه در بند است». کسانی باور نمی‌کردند و بعدلیه شتافتند و رحیمخان را بازنجیر تماشا کردند و بازگشتند.

این هنگام شاد روان طباطبایی بجلو مردم آمده بایشان سخن راند، که چون دولت باما همراه گردید دیگر جایی برای بستن بازارها نماند. بروید بازارها را باز کنید. در باره قانون اساسی نیز نوید انجام آنرا داد. مردم فرمانبرداری نمودند و پراکنده شده بازارها را باز کردند.

از آنسوی در مجلس گفتگو از جشن آنروز بمیان آمد. نمایندگان خواستند گامی بدلجویی از شاه بردارند و چندتنی را برگزیده برای گفتن «مبارکباد» بدر بار فرستادند. از آنسوی بیازاریان دستور دادند که بجای شب گذشته امشب را چراغان کنند.

بدینسان بار دیگر کشاکش باشکست دربار بمیان رسید: پس از پیش آمد بهمن ماه این بار دوم بود که کشاکش در میان دربار و مجلس برخاسته و بفیروزی مجلس انجام می‌یافت.

این خیزش تهران بیاری تبریز و گفتارهایی که در روزنامه های جبل‌المتین و صور اسرافیل و دیگر جاها، بنام سوک و مویه بکشتگان قره داغ (یابگفته خودشان «شهادی آذربایجان») نوشتند، آوازش بشهرهای دیگر افتاد، و در بسیاری از آنها بنام سوگواری بازارها را بستند و در مسجدها «ختم» گزاردند. در رشت همینکه روز نامه های تهران رسید، تبریزیان آنجا پیش افتاده گریان و نالان و شیون کنان از میان بازار گذشته، و بالاینحال بانجمن آمده و در آنجا بروی خاکها نشسته بگریه پرداختند. بازاریان نیز دکانها را بسته بآنجا شتافتند، و در حیاط انجمن چادر زده سه روز «ختم» داشتند. سپس ارمنیان در کلیسیا دستگاه سوگواری چیدند. پس از آن طلبه ها «ختم» گزاردند. بدینسان یکپخته باگریه و سوک بسر میبردند و گفتارها میراندند و تلگرافها بتهران و تبریز میفرستادند. در قزوین نیز بازارها را بستند و در مسجد «ختم» برپا گردانیدند.

از آنسوی چون از این خیزش، محمد علیمیرزا ناگزیر شد از کار های پسر رحیمخان بیزاری جوید ، و او را يك گردنکش نا فرمان برداری نشان دهد، و چنانکه آوردیم اتابک در تلگراف خود بنظام الملك دستور دنبال کردن و گرفتن او را داد، نظام الملك در تبریز از یکسو به نقی خان رشید الملك حکمران اردبیل ، دستور تلگرافی فرستاد که با سوارانی که از شاهسونان و دیگران فراهم گرداند، بقره داغ شتابد و بیوکخان را دنبال کند و از یکسو بشاهزاده مقتدر الدوله فرمان داد که از سربازان و سواران شهر و پیرامونهای آن لشگری پدید آورد و آهنگ قره داغ کند .

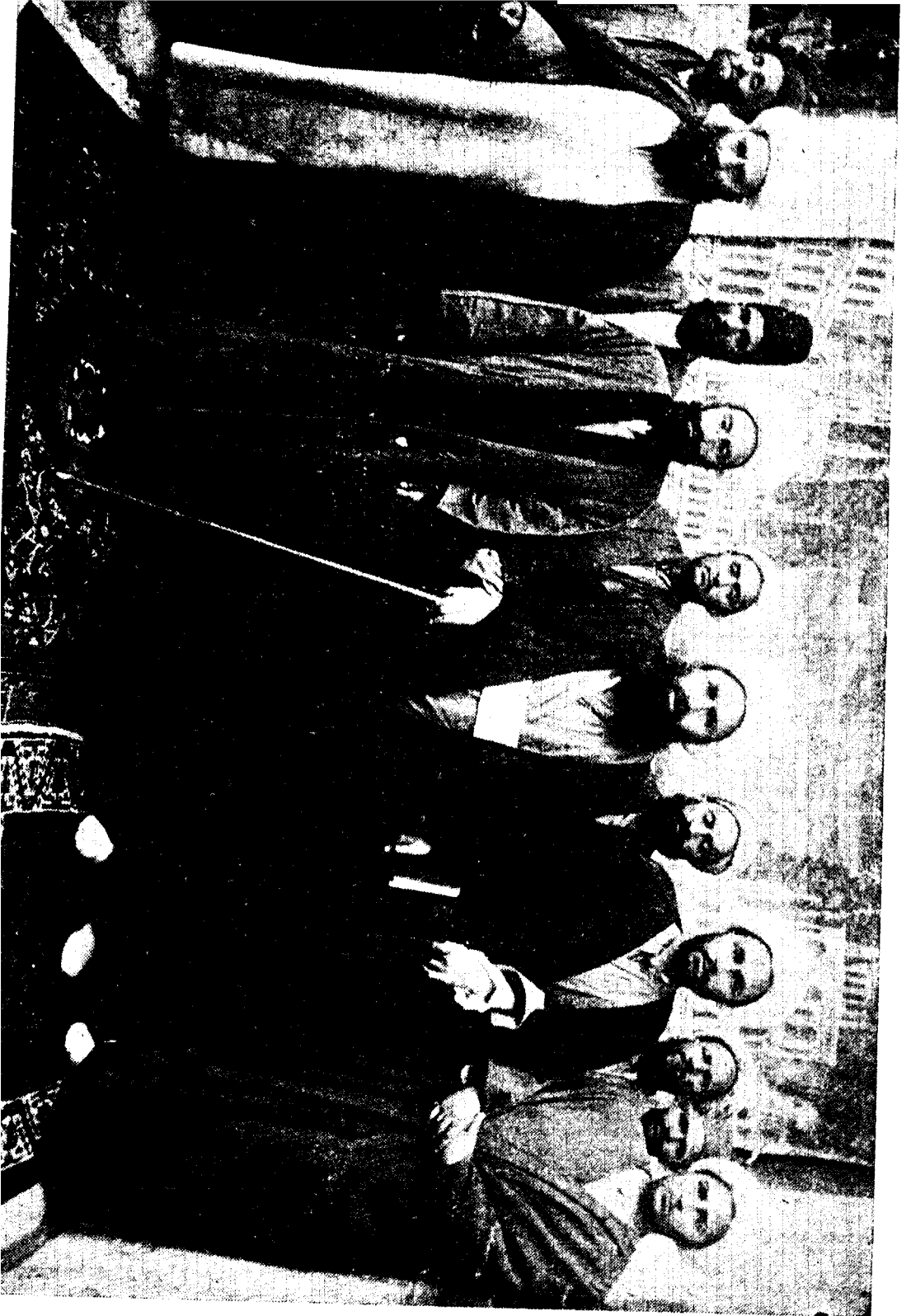
نقیخان با شتاب خود را بقره داغ رسانید و از اینسو مقتدر الدوله که به همراهی انجمن و نظام الملك بسیج سپاه میکرد از روز شنبه دهم خرداد (۱۹ ربیع الثانی) در کنار آجی چادرها افراشت و شجاع نظام مرندی با سواران خود باو پیوستند .

لیکن باینها نیازی نبود . زیرا همینکه نقشه برگشت و برحیمخان زنجیر زده شد بیوکخان خود از تاخت و تاراج دست کشیده بدیه خود گریخت و سواران از سر او پراکندند . حاجی فرامرز خان و ضرغام نظام که با سواران خود همراهی باوی کرده بودند بترس افتاده نامه ای بمیانجیگری شجاع نظام برای انجمن فرستاده آمرزش وزینهار طلبیدند .

از انجمن پاسخ نوشتند که اگر آنچه از دیه ها بیغما برده اند بدارندگان آنها بازگردانند و از ستمدیدگان دلجویی کنند و خود بسپاه مقتدر الدوله پیوندند گناههای گذشته ایشان آمرزیده خواهد شد . بدینسان آسیب پسر رحیمخان از میان برخاست .

در این روزها در تهران یکداستان خنده آوری نیز رخ داد . چگونگی آنکه یکروز دیده شد يك آگهی (اعلان) در میدان توپخانه چسبانیده و در آن چنین نوشته شده : « ترکههاروز دوشنبه در خیابان چراغ گاز در مسجد سراج الملك حاضر باشند . . » مردم در شگفت شده ندانستند آنرا که چسبانیده و چه خواستی در میانست .

هرچه بود روز دوشنبه (گویا همان دوشنبه پنجم خرداد که پس



۲۴ ب

۳۶

از نیمروز بازارها باز شد) کسانی از آذربایجانیان برای دانستن چگونگی بمسجد سراج الملك رفتند. دانسته شد پیشرو و بنیاد گزار میرزا رحیم فالچی تبریزیست، و گروهی نزدیک بیکصد و پنجاه تن از آذربایجانیان گمنام، از کهنه سربازان مقان و آرونق که در تهران بصرافی پرداختندی و از فراشان درباری و از نوکر های حاجب الدوله و مانند این فراهم آمده اند. از میرزا رحیم بیاز پرس پرداختند. او چنین سخن راند: «مقصود ما اتحاد است و اظهار غیرت، من بعد هر کسی پشت سر شاه ما بدو ناسزا گوید باید با گلوله از دهانش بزیم، هر کسی بعلمای ما توهین کند همچنان. خوب حاجی میرزا حسن آقا مجتهد ماست و باین شهر وارد شد، چرا هیچ کسی پیشواز نکرد؟! .. چرا دست جمع بدیدنش نرفتیم؟! چند نفر از وکلای تبریز آشکاره بابی و لامذهبنده، چرا آنها را بسزا شان نرسانیم؟! .. این چه بیغیرتییست که یکنفر عراقی بچه ترك را بکشد و ببرد؟! پس غیرت ترکیت ما چه شده؟! ..»

دانسته شد درباریان میخواهند، همچون زمان خود کامگنی دشمنی و همچشمی میانه عراقیان و آذربایجانیان بیندازند، و بنام ترك و فارس او باش را بکشاکشی برانگیزند، و برای این کار میرزا رحیم فالچی را که مرد نیرنگساز و بی آزر میبود برگزیده اند. این داستان عنوانی بدست «متلك گویان» داد و برخی روزنامه ها بشوخیهای برخاستند.

از روز سه شنبه ششم خرداد (۱۵ ربیع الثانی) در تهران آرامش بود و مجلس که از پیش آمد های اخیر نیرو گرفته بود بکارهای خود میپرداخت.

آمدن میرزا آقا اسپهانی به تبریز

ولی در تبریز شورش همچنان پیش میرفت. روز دوشنبه پس از زنجیر کردن رحیمخان، نمایندگان آذربایجان بتلگرافخانه آمده و چگونگی را آگاهی داده باز خواستار گردیدند که بازارها باز شود و مردم پی کار های خود روند. لیکن تبریزیان نپذیرفتند، و با آنکه شانزده روز بود

بیکره ۲۴ نشان میدهد حاجی شیخ فضل الله را با کسان دیگری. آنکه در میانه ایستاده حاجی شیخ فضل الله است و آنکه در دست چپ ایستاده پسر او آقا ضیاءالدین میباشد. در دست راست حاجی آقاعلی اکبر بروجردیست

که از کار و پیشه دست کشیده و در آن چندگاه زیان بسیار دیده بودند بروی سخن خود ایستادگی نشان دادند و بتهران چنین پاسخ دادند که تا رسیدن قانون اساسی از تهران تلگرافخانه‌ها را رها نخواهیم کرد. بدینسان بگرد آمدن در تلگرافخانه و شور و خروش روزانه پیشرفت دادند .

نظام‌الملک خواستار بود که در اینجا هم جشن و چراغانی ، بنام روز زایش محمد علیمیرزا نموده شود، ولی سردستگان نپذیرفتند ، و آنگاه بجشن و چراغانی دولتیان و توپ انداختن نیز خرسندی نداده جلو گرفتند . در همان روز ها يك کار ناستوده ای از تبریزیان سرزد ، و آن آوردن میرزا آقا اسپهانی به تبریز بود که اینزمان از استانبول بیرونش کرده بودند .

تبریزیان نام میرزا آقا را در میان پیشگامان مشروطه خواهی شنیده ، و داستان بیرون راندن او از تهران و فرستادنش را بکلات در صدر اعظمی عین الدوله، کم یابیش دانسته بودند ، و از اینرو ارج بسیار باو مینهادند ، و چون گفته میشد انگیزه بیرون کردن او را از استانبول میرزا رضا خان ارفع‌الدوله سفیر ایران فراهم آورده، در سایه دشمنی که همگی آزادیخواهان با ارفع‌الدوله میداشتند و او را هوا خواه روس و بدخواه ایران میشناختند ، بارج و جایگاه میرزا آقا افزودند و پیش خود او را یکی از گردان جهان آزادیخواهی پنداشتند ، و چون هنگام جوشش سهشها ، و رشته توانایی از دست فهم و اندیشه بیرون میبود ، در پاس داری و پذیرایی با او از اندازه بسیار دور افتادند ، و روزیکه او از راه مرند و صوفیان به تبریز میرسید (گویا روز یازدهم خرداد) نمایندگان و سران آزادی و انبوه آزادیخواهان و دسته های مردم ، تا پل آجی به پیشواز شتافتند ، و او را باشکوه بسیار بزرگی بشهر آوردند ، و باین بس نکرده يك کس ناآزموده و ناشناخته ای را همراه خود گردانیده در انجمن جادادند و همگی گوش بچرب زبانیهای او تیز کردند، و خواهیم دید که چگونه از این رفتار خود پشیمان گردید .

در آن روزهای یکی از خامیها اینگونه گرایشها باین کس و آن کس میبود . راستی اینست که دسته بزرگی آزادی میکوشیدند و همین آرمان ایشان

میبود. و از اینرو همینکه کسی را در آن کوشش همراه میدیدند امید راهنمایی بهوش و دانش اومیستند و سخت باومیگراییدند و از بس دلباختگی گمان فریبکاری و رویه کاری باونمی بردند.

مثلا طالبوف چون کتابی نوشته بود آن ارج را باو میدادند که بی آنکه خود آگاه باشد بنمایندگیش بر گزیدند و تا دیر گاهی چشم براه آمدن او میداشتند و نامه های درخواست مینوشتند و باآنکه طالبوف اینزمان از اندیشه های پیش بازگشته و از مشروطه خواهی ایرانیان آزردهی نشان میداد، اینان او را يك پیشوای گرانمایه ای شمرده آرزوی آمدنش را میکشیدند.

بمیرزا ملکم خان جایگاه بلندی داده و نامش را بسیار پاسدارانه میبردند و به پیامهایش ارج بسیار مینهادند.

سعدالدوله بااندک کاردانی و دل بستگی بمشروطه که نشان داده بود «ابوالمله» اش مینامیدند و آن جایگاه را بوی داده بودند که چون کناره جست از تبریز ورشت چند بار تلگراف کرده انگیزه آنها پرسیدند. اینها از ساده درونی و از دل بستگی بسیاری میبود که بمشروطه و آزادی می داشتند.

در این روزها در تبریز کارنان سخت تر گردیده و انجمن ناگزیر میبود که از یکسو هم بدیه داران فشار آورد و غله از آنان بخواهد، و چون یکی از دیه داران در آذربایجان خود محمدعلیمیرزا و دیگری زنش می بودند بگماشتگان آنان نیز سختگیریها کردند. محمدعلیمیرزا در اینجا نیز سپر انداخته از اتابک بنظام الملك دستور رسید که غله های او را بشهر آورده بیهای روزانه بفروشند. همچنین از زن شاه چنین دستوری بنماینده اش رسید.

روز سه شنبه سیزدهم خرداد (۲۲ ربیع الثانی)، حاجی فرامرز خان و ضرغام نظام به لشکرگاه مقتدر الدوله آمده بزیر توپ پناهیده بودند. نمایندگان انجمن و کسانی از سر دستگان بلشکرگاه رفتند که بآنان زینهار دهند و از زیر توپ بیرون آورند. یکدسته از دوراندیشان خرسندی نداده میگفتند: «اینان خون بیگناهان ریخته و باتوده دشمنی نموده



پ ۲۵

میرزا رضا خان ارفع‌الدوله

اند میباید کیفر بینند « ولی بسیاری از نمایندگان و دیگران از سست
نهادی وزود باوری چنین میپنداشتند که شاه و اتابک برآستی همراه شده
اند ، و این بود که میخواستند از گذشته‌ها چشم پوشند و از گناه آندو
تن‌وپروانشان درگذرند . یکی از خامیها این میبود که گناهکاران چون از

درپوزش درمیآمدند و آموزش میخواستند از آنها چشم میپوشیدند. بلکه فریب چرب‌زبانی‌هاشان خورده آنانرا پشتیبانانی برای خود میپنداشتند، که این کار از کسانیکه سررشته کارهای توده را در دست میدارند بسیار نابجاست. با این امید و آرزو آن دوتن را از زیر توپ بیرون آورده شادی کنان شبانه بشهر رسانیدند. همان شب تلگرافی از ارومی رسید که مردم در آنجا بدو دسته شده‌اند که یکدسته هوادار مجد السلطنه و یکدسته بدخواه او میباشند و کشاکش میان این دو دسته سخت شده و مجد السلطنه ناگزیر گردیده شهر را گزارده بدیه خود رود، ولی آشوب در شهر چندان بوده که کونسول روس رنجیدگی نموده و از دولت خواستار ایمنی گردیده.

از این آگاهی پیشروان تکان خوردند و اندکی در پیرامون آن گفتگو رفت. ولی چون برخی از نمایندگان نمی بودند نتیجه گرفتن را برای فردا گزاردند، و چون میخواستند پراکنده شوند که تلگرافهای دیگری رسیده داستان ماکو را آگاهی داد (چنانکه آنرا خواهیم آورد).

از این تلگرافها همگی اندوهکین گردیدند. گرفتاری قره داغ پایان نرسیده بود که يك گرفتاری سختتر دیگری در ماکو پیدا میشود، و پسر رحیمخان نرفته اقبال السلطنه جای او را میگرفت. این پیش‌آمد ایستادگی دربار و پافشاری او را در دشمنی با مشروطه نشان میداد.

همان شبانه نمایندگان آذربایجان را در تهران بتلگرافخانه خواستند و چگونگی را بآنان آگاهی دادند. نمایندگان نوید دادند که فردا در دار الشوری پیش‌آمد را بگفتگو گزارند. با این نوید از تلگرافخانه بیرون رفتند، و از اینسو اینان پراکنده گردیده بادهای پر اندوه بخانه های خود رفتند.

فردا نمایندگان انجمن و پیشروان آزادی زودتر از هر روز به تلگرافخانه آمده و در اطاقیکه برای خود برگزیده بودند فراهم نشسته، و در

کشته شدن حاجی قاسم اردبیلی

پیرامون پیش‌آمد ماکو بگفتگو پرداختند. این داستان دلگداز تر از آن قره داغ میبود:

در این هنگام در بیرون در حیاط تلگرافخانه یکداستان شگفتی پیش آمد. داستانی که هیچگاه گمان رودادش نرفتی. چگونگی آنکه امروز انبوهی مردم در تلگرافخانه بیش از دیگر روزها میبود. زیرا گذشته از شور و خروش قانون طلبی، چنانکه گفتیم، اینزمان در تبریزنان بسیار کم یافته میشد، و این خود رفتاری دیگری برای خاندانهای که چیز میبود، و از اینرو دسته هایی از آنان رو بتلگرافخانه و توپخانه میآوردند که باشد چاره ای اندیشند. زنهای تبریز در جنبش آزادیخواهی هیچگاه همبازی نمودند. ولی در اینروزها سختی نان یکدسته از زنهای بینواریا نیز بمیان شورشیان میکشاند.

امروز ایندسته انبوه تر از دیگر روزها میبودند و چنین رخ داد که حاجی قاسم اردبیلی که یکی از بازرگانان توانگر و دیه دار تبریز، و بانبار داری بدنام میبود، بتلگرافخانه آمد و چون از میان مردم میگذشت زنی يك تکه نان سیاهی را که در دست میداشت بحاجی نشان داده زبان بدشنام و نفرین باز کرد، و باین بس نکرده دست بلند گردانیده چکی به پشت کردن اونواخت. همینمکه دست این زن بلند گردید دیگران برسر حاجی ریخته بیباکانه مشت ولگد و پشت گردنی بسیار زدند، و چون کسی از مجاهدان یا از سردستگان برای جلوگیری نمی بود آزار بسیار رسانیدند. لیکن در اینمیان کسانی از مجاهدان رسیده حاجی قاسم را از دست آنان گرفته نیمه جان بیکی از اطاقهای بالای تلگرافخانه بردند و در آنجا نهانش کردند، و میرزا غفار زنوزی برای آرام گردانیدن مردم بگفتاری پرداخت.

ولی مردم همچنان در شور و تلاش میبودند و کینه جویی میخواستند. در این هنگام یکی از میان ایشان تیری بهوا انداخت و از آنسوی یکدسته از زنان که در بازارها نان پیدا نکرده و باشیون و فریاد رو بتلگرافخانه آورده بودند فرا رسیدند. آن آواز تیر و این رسیدن زنان چنان تکانی بدسته بینواریان و گرسنگان داد که دیگر جلوگیری نشدنی بود و کسانی از آنان باطاقها شتافته بجستن حاجی قاسم برخاستند، و چون یافتند در زمان بحیاطش کشیدند و بیدریغ بمشت ولگد پرداختند و همچنان کشان کشان

میردند تادر دم خانه نیرالسلطان (خانه پهلوی تلگرافخانه) روان از تنش بیرون رفت. ولی مردم دست برنداشتند و تاملیدان توپخانه برده و در آنجا وارونه آویزان کردند، ویشرمی نیز دریغ نگفته یکی از اندام هایش را بریدند و بدهانش دادند.

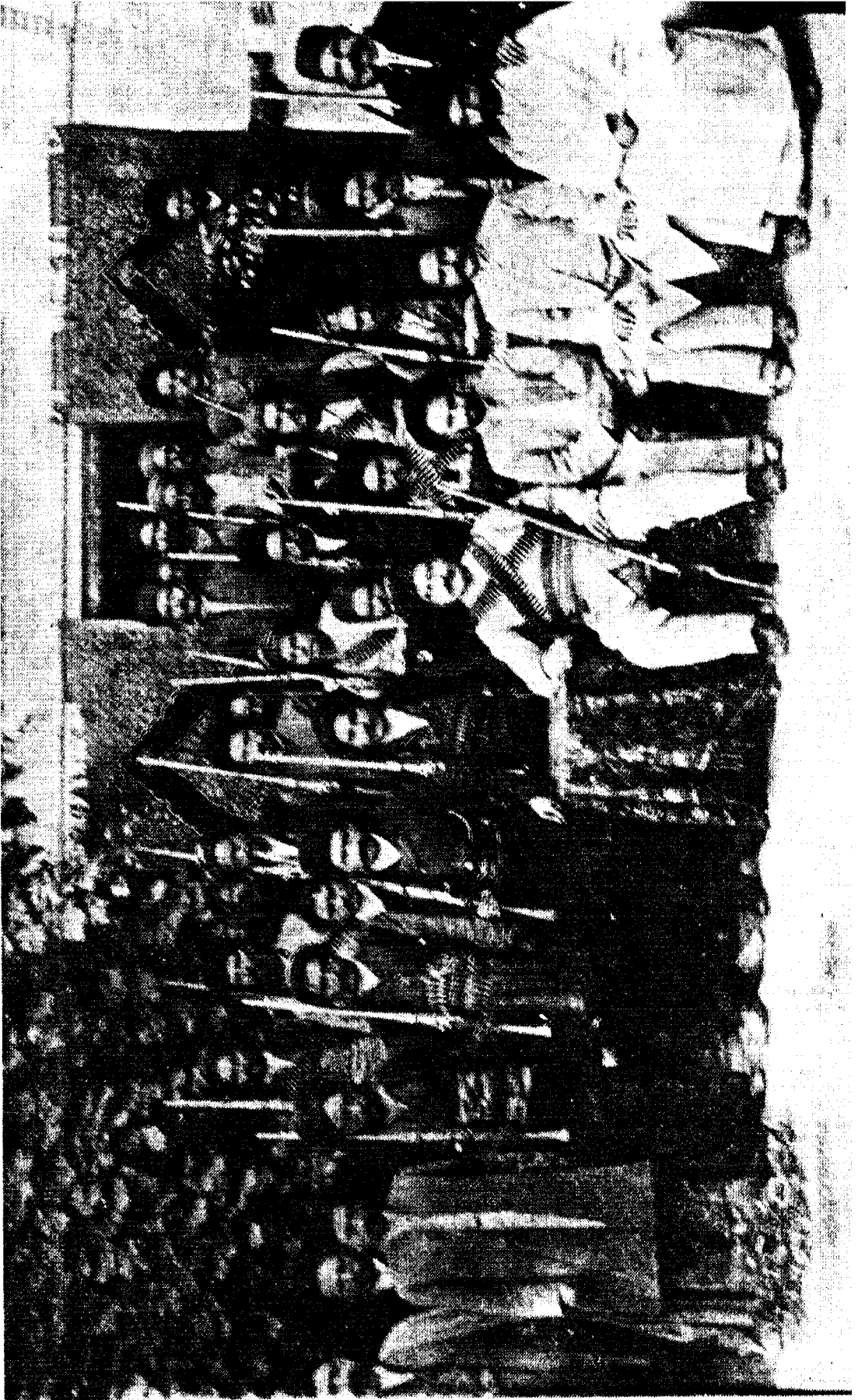
از بس خشمناک و برآشفته می بودند کسی جلوگیری نمیتوانست و نمی یارست. بسیاری از آنان جستجوی حاجی میرزا رفیعخان، دارنده دیه‌ها و انبارهای محمد علیمیرزرا، میکردند که همورا بگیرند و از پهلوی حاجی قاسم بیاویزند.

این پیش آمد می‌رسانید، که چنانکه در شورش فرانسه در پاریس رخ داد، گروه بیچیزان و پابرهنگان پیش آمده‌اند و کم کم چیره میگردند، و خود نشان آن بود که شورش ریشه دوانیده و اینست «خاصیت» خود را بیرون میآورد. این «خاصیت» شورش است که یکتوده نخست دست بهم داده خود را از زیر دست خود کامگان و در باریان بیرون آورند و سپس گروه بیچیزان و سختی کشان پیش آمده بکینه جویی از توانگران و خوش زیندگان پردازند. در پاریس دانتون و روبسپیر و هبر بجلو این گروه افتادند و به پشتیبانی آنها بود که بیکرشته کارهای هراس انگیز تاریخی برخاستند. در تبریز کسانی مانند دانتون و روبسپیر نبودند، و گرنه در اینجا نیز «هراس» فرمانروا توانستی گردید.

بدینسان تبریز با شور و آشوب روز میگذاشت. در اینمیان از ماکو پیایی تلگرافهای دادخواهی میرسید و چنانکه خواهیم آورد انجمن باتهران در گفتگو و سختگیری میبود.

اما قره داغ رشید الملك آنجا را ایمن گردانیده بود، و روز دوشنبه نوزدهم خرداد (۲۸ ربیع الثانی) تلگرافی از او رسید که مادر و عمه و برادر بیوکخان بلشگرگه آمده و بستی نشسته اند و برای بیوک خان آمرزش و زینهار میخواهند. بیوکخان پشیمانی مینماید و بگردن میگیرد که آنچه تاراج کرده بمردم باز گرداند، و خونبهای کشتگان را نیز دهد، و پس از این دیگر نافرمانی بانجمن وتوده ننماید.

این نقشه را برای فرونشاندن خشم مشروطه خواهان و رهانیدن



بیوکخان کشیده بودند و راستی آنست که رشید الملک خود از کارکنان دربار و از همدستان بیوکخان و دیگران میبود و با انجمن و مشروطه خواهان دورویه راه میرفت .

در انجمن این تلگراف را بگفتگو آوردند و کسانی از نمایندگان باز سست نهادی نشان داده آیه قرآن (عفی الله عما سلف) خواندند ، و داستان از آغاز اسلام و از گذشتهای پیغمبر یاد کردند ، و نتیجه آن شد که پیشنهاد رشید الملک را در باره زینهار دادن به بیوکخان و پیروانش پذیرفته ولی چنین نهادند که زنان و فرزندان او ، به نوا ، به تبریز فرستاده شود . نیز برای رسیدگی بتاراجها و باز گرفتن داراکهای روستاییان فرستادگانی از تبریز روانه قره داغ شوند ، و بهمینسان برای رشید الملک آگاهی و دستور فرستادند .

بهمینسان داستان قره داغ پایان آمد و بیوکخان بی آنکه کیفری بیند رها گردید . رشید الملک زنان او را بتبریز نفرستاد . فرستادگانی که از تبریز رفتند آنان نیز کارهای چندانی نتوانستند و پس از دیر گاهی باز گردیدند .

اما شورش تبریز و بستگی بازار تاچند روز دیگر همچنان بر پا میبود ، تا سر دستگان مردم را رام گردانیدند و به باز کردن بازار واداشتند . این شورش که ما آنرا «شورش اردیبهشت» نام نهادیم ، وچنانکه دیدیم یکماه بیشتر درمیان می بود ، یکی از پیش آمد های بزرگ تاریخ مشروطه بشمار است . این خود نمونه ایست که اندازه دلبستگی مردم بمشروطه تاچه اندازه میبود و چگونه در راه آن زیان و آسیب را بخود هموار میگردانیدند .

این پیشامد گذشته از نتیجه های دیگر این سود را داشت که باستواری و نیرومندی دسته مجاهدان افزود ، و چنانکه دیدیم پس از داستان تاخت و تاراج پسر رحیمخان و گفتگوی آنکه بشهر خواهد در آمد ، پاسبانی شهر را اینان بگردن گرفتند که شبانه دسته دسته در کوچه ها میگردیدند و پاسبانی مینمودند . از این گذشته در نتیجه بیمی پیکره ۲۶ نشان میدهد مشهدی باقر خان را بایکدسته از مجاهدان ارومی .

که بشهر میرفت اینان بداشتن تفنگ و فشنگ ، بیشتر کوشیدند و
افزار جنگ فزوتتر بسیجیدند . چون سردستگان بخردی میداشتند از
هریشامدی سود جسته به پیشرفت کار خود می کوشیدند .
این گفتار را در اینجا پایان می‌رسانیم تا داستان جداگردیدن
ملایانرا از توده که دراینهنگام درتهران درکار رودادن میبود درگفتار
جداگانه بیاوریم .



گفتار هفتم

نبرد «مشروطه» و «مشروع» بکجا انجامید؟! ..

در این گفتار سخن رانده میشود از ایستادگیهای ملایان در برابر مشروطهخواهان و از دیگر پیش آمدها از هنگام جداشدن ایشان از توده، تا کشته شدن میرزا علی اصغر خان اتابک .

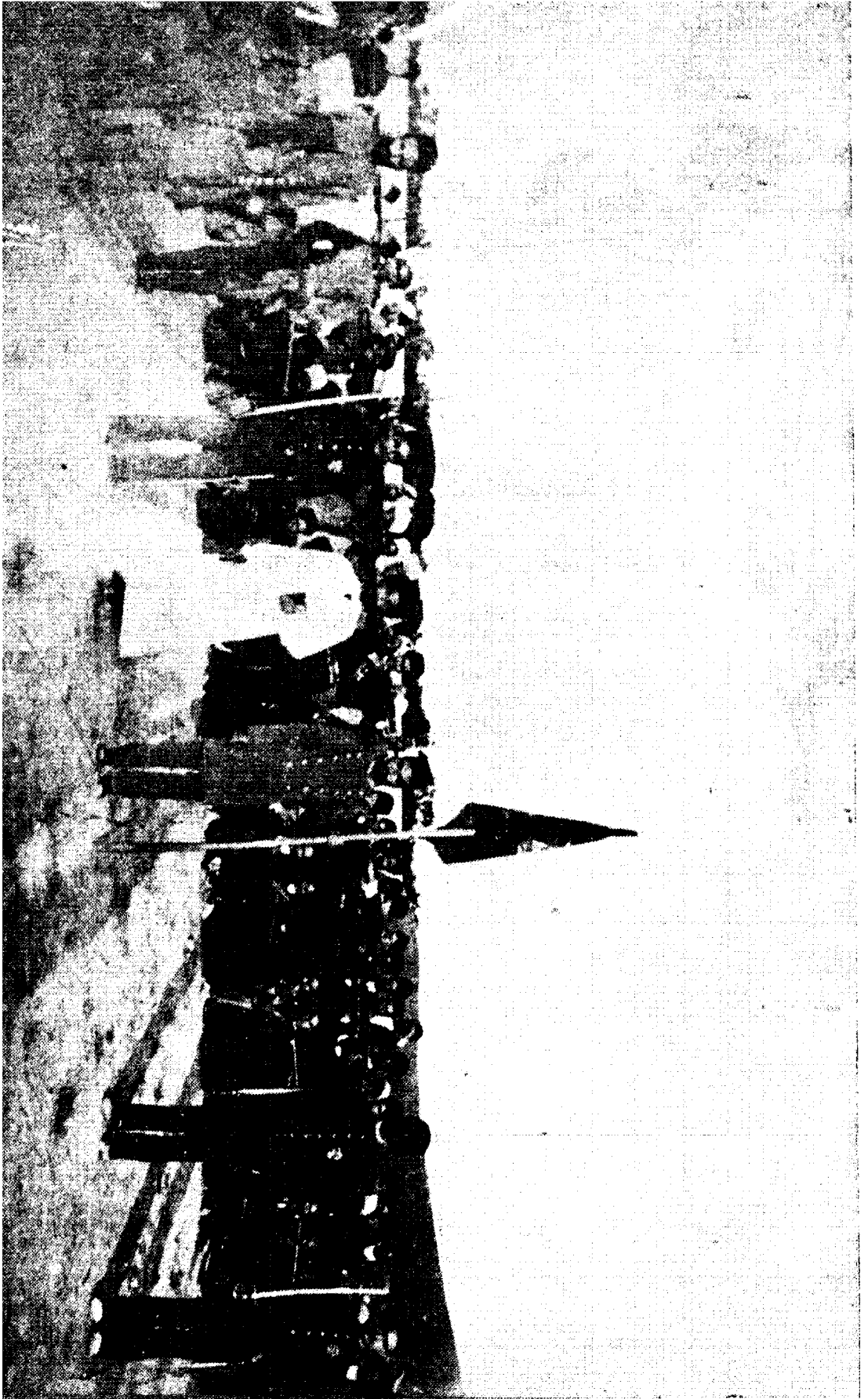
چنانکه گفتیم خیزش تهران بیاری تبریز بافیروزی توده پایان یافته نیروی مجلس را بیشتر گردانید.

همدستی سه مجتهد

يك نتیجه دیگر آن خیزش این بود که شور آزاد یخواهی در دل‌های تهرانیان، دوباره نیرو گرفت، و آن سستی که در نتیجه کشاکش «شریعت» و قانون پیش آمده بود، از میان رفت .

می باید گفت : در کشاکش قانون و شریعت ، مردم چون پای دربار را در میان نمیدیدند تکانی نمیخوردند. ولی چون داستان پسر رحیم خان پیش آمد و دست دربار در آن کارها نمودار شد ، همین مایه تکان مردم گردید و شور ها دوباره بجوش آمد . از هر باره آن خیزش بسود آزادیخواهان بود و بافیروزی آنان پایان رسید .

چیزیکه هست این فیروزی نبرد را از میان نبرد بلکه آنرا



سخت تر گردانید . زیرا آنکه دربار بود این بار دستش از جای دیگری نمودار گردید ، و چنانکه گفتیم پسر رحیمخان از میان نرفته اقبال السلطنه جای او را گرفت . آنکه «شریعت خواهان» بودند ، این بار بجای گفتگو و کشاکش به نبرد و دشمنی برخاستند ، و این بجدا شدن ملایان از توده انجامید . گذشته از اینها گرفتاریهای دیگری برای مجلس و مشروطه خواهان پدید آمد ، چنانکه همه اینها را یاد خواهیم کرد .

«شریعت خواهی» حاجی شیخ فضل الله و دشمنیش با مشروطه ، خواه و ناخواه ، او را بدربار نزدیک میگردانید ، و پس از آن خیزش تهران بود که بخشم و دلتنگی افزوده یکسره با دربار بستگی یافت . چنین گفته میشد که هفت هزار تومان از دربار پول گرفته که در آن راه بکار برد ، و آنچه راستی این گفته را میرسانید آن بود که روزی هشتاد تن کمابیش از طلبه ها را بخانه خود خواند و برای ایشان سفره گسترد ، و سپس بدگوییهای از مشروطه کرد و بهریکی دوقران پول داده روانه شان گردانید .

از آنسوی حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی که گفتیم از تبریز بیرونش کردند چون بتهران رسید یکسر بعبد العظیم رفته در آنجا نشیمن گرفت . همانا می بیوسید که مردم دسته دسته بدیدنش روند . ولی از مردم نرفتند . تنها برخی ملایان رفتند . محمد علیمیرزا نیز حاجی سعدالملک نامی را فرستاد .

پس از چند روزی از عبدالعظیم بشهر آمد . از سوی دارالشوری حاجی محمد اسماعیل و مرتضوی بنزد او رفتند و پیام بردند که از بدگویی بمشروطه و تبریزیان خود داری نماید . در پاسخ گفته بود : « کدام دیوانه پیشعور است که منکر مشروطه باشد . راستی من از انجمن تبریز خوشم می آمد . اما اقوال و حرکاتی از ایشان صادر شد که ماها هرگز متحمل نمی توانیم شد . مثلامیگویند در رغایب حلوانه پخته از پول آن معلم خانه بناکنند ، و قربانی نکنند و از پول آن مریضخانه سازند ، و روضه خوانی موقوف باشد . من ملت را بآن طفل تشبیه کرده ام

پیکره ۲۷ نشان میدهد یکدسته از مجاهدان تبریز را (دسته لیلوا)

که بدست او یکدانه اشرفی بدهند . طفل نیداند آن اشرفی را
چکند ..»

ولی اینها جز سخنان زبانی نبود و او دل پراز خشم مشروطه
میداشت ، و این بود باحاجی شیخ فضل الله همدم و همراز گردید . ما
دیدیم پیش از آمدن او ، حاجی شیخ فضل الله درنامه خود به پسرش ،
بیرون کردن او را از تبریز ، آگاهی داده دلسوزی مینمود . با این
همدردی و دلسوزی نشدنی بود که بهم نیوندند .

و چون حاجی خمایی ، که از چند ماه باز ، از رشت رنجیدگی نموده
و بتهران آمده بود ، نیز باحاجی شیخ فضل الله همدم و همراز می بود ،
سه مجتهد بهم پیوسته با یکدیگر پیمان همدستی بستند ، و کسانی را
از ملایان مشروطه نخواه ، از حاجی شیخ عبدالنبی و ملا محمد آملی
و حاجی میرزا لطف الله روضه خوان و دیگران ، باخود یکی گردانیده ،
و گروهی از طلبه هارا نیز گرد آورده ، بدینسان یکدسته بزرگی برای
ایستادگی در برابر مشروطه و مجلس پدید آوردند . تاچندی این دسته
بندی نهانی بود و سپس آشکار افتاد .

«محرر» حاجی شیخ فضل الله درنامه ای که به پسر او درنجف ،
نوشته در این باره چنین خامه دوانی میکند : « این اوقات انجمنی از
علما تشکیل شده بود که سیار است و حضرت مستطاب حجة الاسلام آقا
و مجتهد تبریز و جناب خمایی و جناب آخوند ملا محمد آملی و و و و
تشریف فرما تاکنون شده اند و در مجالس مخصوصه منعقد یافته است و
هر روز منعقد در یکی از منازل اشخاص محترم که داوطلب میشوند میباشد
والحق علما و طلاب اجتماع خوب مینمایند و قریب هزار نفر و بیشتر
علمای اعلام و طلاب کرام جمع شده و میشوند و بنای اینمجلس بر حفظ بیضه
اسلام و صون و صیانت از طرو موجبات مخالفت شرع و احکام موضوعه
مجلس مقدس ملی میباشد »

بدینسان درتهران نیز ، ملایان از توده روگردانده و برای ایستادگی
در برابر مشروطه دسته می بستند . این دسته بندی آسیب بزرگی بمشروطه
توانستی رسانید و آنرا از بنیاد توانستی برانداخت . بویژه بابتگی که

میانه این دسته باسید کاظم یزدی در نجف مینود و یکدست نیرومند نهانی همگی اینان را بهم بسته میداشت .

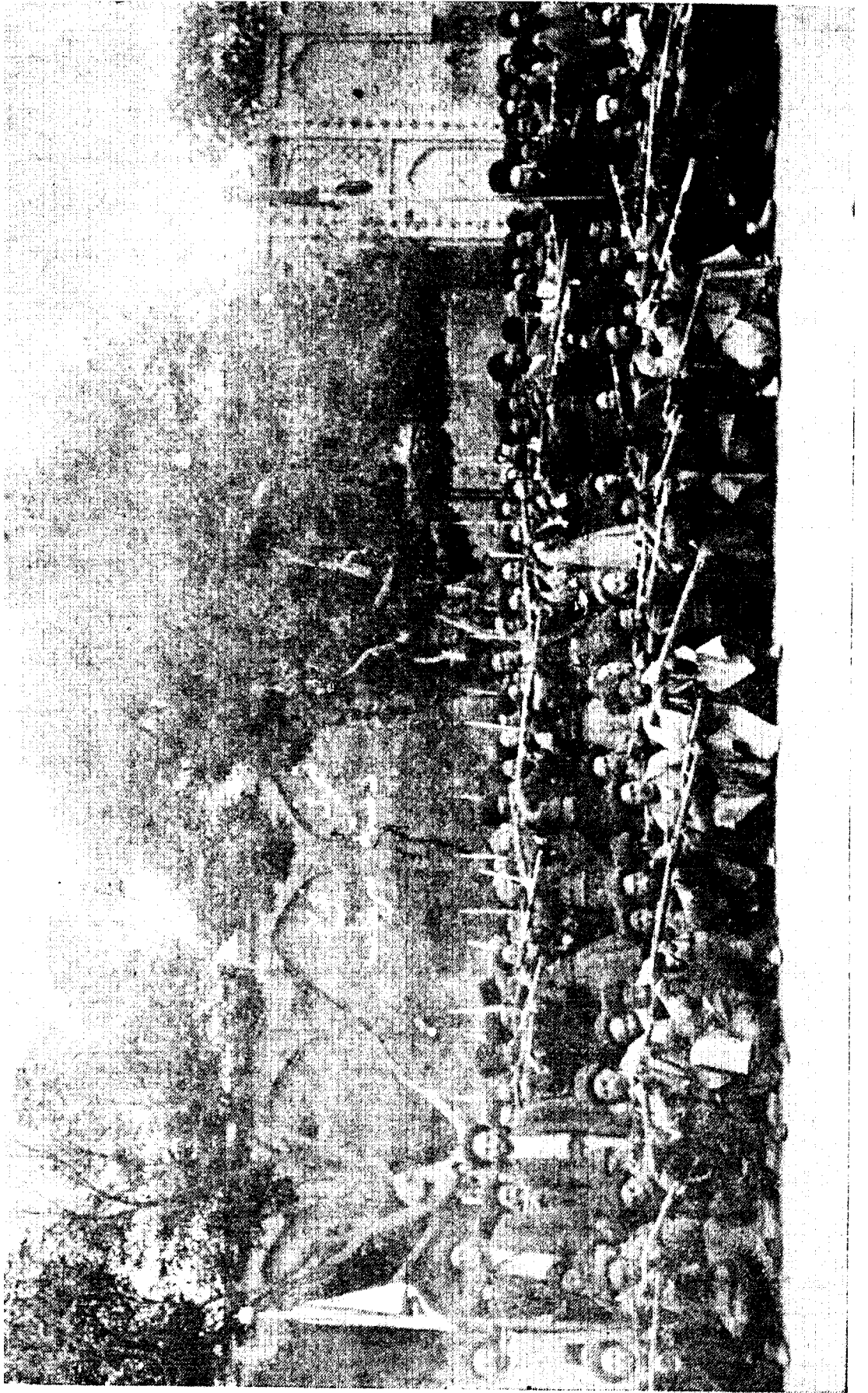
با آن پابستگی که انبوه مردم بکیش میداشتند ورشته «تقلید» بگردنشان میبود، هیچگاه نشدی که باسخن و دلیل آنان را از پیروی به ملایان و دشمنی با مشروطه نگه داشت و بیگمان از این دسته بندی کار «شریعت خواهان» بالا رفتی و بیگمان خونریزیها رودادی، و چون در این هنگام مشروطه ریشه چندان استواری نمیداشت باسانی برافتادی و از میان رفتی .

آنچه مشروطه را نگه داشت پافشاری های مردانه دوسید و آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی بود . اینان با فشار هایی که دیدند و زیان هایی که کشیدند از پشتیبانی بمجلس و مشروطه باز نایستادند و آنرا نگه داشتند .

همینکه دسته بندی انجام یافت ملایان بکار برخاستند . حاجی شیخ فضل الله در نشستهای درس بیکرشته بدگوییها از مجلس و قانون نیز میپرداخت . حاجی میرزا لطف الله بالای منبر بیباکانه نکوهش از مشروطه نموده مشروطه خواهان را بیدین میخواند . یکدسته از طلبه ها بیهارستان آمده در جلو مجلس می ایستادند که هر گاه که گفتگوی قانون اساسی بمیان آمد و یادرمیان گفتگوی دیگری، اگر کسی از نمایندگان آذربایجان یا از دیگران سخنی «بخلاف شرع» گفتند، بریزند و او را بیرون کشند و بزنند .

این رفتار بیباکانه آنان با آزادیخواهان گران افتاد و این بود از این سو نیز جنبشی پدید آمد و گروهی برای جلو گیری آماده گردیدند . نام حاجی شیخ فضل الله بزبانها افتاده بدگویی فراوان گردید . تا آنجا که پسرش شیخ مهدی ازو بیزاری نشان داد . حاجی میرزا حسن که خانه ای بکرایه گرفته و در آن مینشست مردم همسایه پیامش دادند که میباید از این کوی بیرون روی .

آن يك « اصلی » را که گفتیم حاجی شیخ فضل الله نوشته و برای افزوده شدن بقانون اساسی پیشنهاد میکرد در این روزها آنرا به چاپ رسانیده و در میان مردم پراکندند . روزنامه «صبح صادق» هم



آنها در شماره خود آورد . ولی مردم از این کار اوبخشم آمدند و بداره روزنامه ریخته و آنچه از آن شماره بدست آوردند پاره کردند .

بدینسان يك آشوب دیگری در تهران پدیدار شد و برای آنکه نمونه ای از هنایش آن دسته بندی و از اندازه بیم آزادیخواهان دردست باشد ، تلگرافی را که در همین روزها از تهران بنجف فرستاده شده در اینجا میآوریم :

نجف - حجة الاسلام خراسانی روحی فداه سالها زیر سایه ظلم جانان و مالا مجنون آسا مانده بودیم حال رفتیم اندکی در ظل عدالت زندگی نمایم دولت علمای صوری که خانمان سوز ماها بوده در طهران جمع میکند تا امر را بحجج الاسلام و علمای حقانیون مشته نمایند که مشروطه خلاف مصلحت است المستغاث بکم من حیل المستبدین بصدیقه طاهره سوگند میدهیم بسایر حجج الاسلام نجف و کربلا و کاظمین و سامره روحنا لهم الفداء برسانید و علاج فرماید والا پناهنده بخارجه در محشر جواب حجج الاسلام چون احتمال داشت طهران مخابره نکند از بادکوبه مخابره شد . (ملت)

يك نتیجه زشت این پیش آمدها پرسشهای پیاپی بود که کسانی از علمای نجف میکردند . خود فروشانی لذت میبردند از اینکه پابستگی بدین و شریعت هرچه بیشتر نمایند ، و بنامه یا بتلگراف « شرعی » یا « خلاف شرع » بودن مشروطه را بپرسند ، و چون پاسخی رسید آنها را **دینا** اینجا و آنجا بخوانند و بدیگران برتری فروشند ، و خواهیم دید که دامنه این پرسش ها تا بکجا انجامید .

اماداستان ماکو ، چنانکه گفته ایم (۱) چون جنبش آزادیخواهی در آذربایجان رواج گرفت و در تبریز و دیگر شهرها آن شور و تکان پدید آمد آوازه این بماکو و آن پیرامونها رسیده در آنجا نیز مردم بتکان آمده چنین خواستند که در ماکو انجمنی برپا کنند، ولی اقبال السلطنه که رشته کارهای آنجا را در دست ، و خود دستگاه پادشاهی میداشت خرسندی ننمود و در میان او با آزادی

داستان ماکو

(۱) بخش یکم این تاریخ صفحه ۳۲۸

پیکره ۲۸ نشان میدهد یکدسته از آزادیخواهان تبریز را (دسته سرخاب)

خواهان کشاکش پدید آمد . از تبریز انجمن ایالتی میرزا جواد ناطق را برای گفتگو با او و برپاگردانیدن انجمن فرستاد، و این بماکو رفته با اقبال السلطنه گفتگو کرد و انجمنی در آنجا برپاگردانید .

پس از این مردم بشور و تکان افزودند ، و چون عزت الله خان خواهر زاده اقبال السلطنه همراهی با مشروطه خواهان نشان میداد بانگیزش او مردم بماندن اقبال السلطنه در خاک ماکو خرسندی نداده او را بفقار بیرون راندند ، و باتلگراف و نامه با انجمن ایالتی گفتگو آغاز کرده حکم رانی آنجا را برای عزت الله خان طلبیدند، و کار شور و تکان را بالا برده در بیشتر دیه ها نیز انجمن باز نمودند ، و بخود ستاییهای بیجایی برخاسته به تبریز پیام فرستادند : « هر گاه مستبدین بخواهند خدا نکرده این مشروطه را بهم زده و میانه ملت نفاق اندازند اول باید تمام اهالی و مشروطه طلبان ماکو را بقتل رسانده و بعد از آن بمقصود نایل شوند .. »

پس از زمانی با عزت الله خان نیز راه نرفته دستش را از کارها کوتاه گردانیدند . یکدسته از هواخواهان اقبال السلطنه دزدی نزدیک بماکو نشین میداشتند بر سر ایشان رفته بجنگ وزد و خورد پرداختند .

در این میان اقبال السلطنه در ایروان یا نخچوان نشسته پیش آمدها را می پایید و همانا میانه او با محمد علیمیرزا و اتابک همبستگیهایی میبود ، و چون در عثمان جنگ با هواخواهان خود را شنیده بایران شتافت و از کردان جلالی چند صد تن سواره همراه برداشته بیاری پیروان خود رسید . کردان شبانه در برابر مشروطه خواهان سنگر پدید آوردند و بامدادان بجنگ پرداخته بآنان چیرگی نمودند و بسیاری را کشتند . سپس بشهر نیز دست یافته نمایندگان انجمن و پیشروان آزادی را دستگیر گردانیدند و بمشروطه خواهان آزار و گزند بسیار رسانیدند . سپس کردان یغماگر بدیه ها رو آورده تاراج و کشتار دریغ نداشتند .

روزنامه جبل المتین تهران در یک شماره خود نوشته ای را از روز نامه کاسپی که بروسی در باکو پراکنده میشد ترجمه کرد که مایه سر افکنده گی هر ایرانی بایستی بود . آگهی نویس کاسپی از تهران پس از آنکه نام سیزده دیه را میبرد که نیکبار ویران گردیده چنین میگوید :

« ستمهایی ب مردم این آبادیها کرده اند که تابفرساست : مردان را دونیم کرده اند، زنان را پستان بریده اند ، کودکان را برودخانه زنگبار انداخته اند، هر کس نام انجمن را بزبان میراند زبان او را می برند ». میگوید: «از این زبان بریدگان بسیار است »

در این جمله ها اگر هم گزافه بکار رفته ، نتوان گفت که پاك دروغ است . زیرا دژخیمی و ستمگری این کردان بی اندازه میباشد ، و چون لگام آنان را رها کرده بجان بیدست و پایان اندازند هیچ ستمی دریغ ندارند . بویژه که نام «بابی» بروی مشروطه خواهان گزارده و بهانه نیکی بدست این خونخواران داده بودند .

چنانکه گفتیم شب چهارشنبه چهاردهم خرداد بود که آگاهی از خوی درباره این داستان خونین بانجمن ایالتی رسید و انجمن همان شبانه نمایندگان آذربایجان را در تهران بتلگرافخانه خواسته چگونگی را با آنان آگاهی داد ، و آنان نوید کوشش دادند .

ولی چه کوششی خواستندی کرد جز اینکه داستان را در مجلس یاد کنند و ناله و دلسوزی نمایند ، و یا چگونگی را به اتابک نوشته و ازو چاره خواهند ، و از این کارها چه نتیجه توانستی بود ؟! . . .

این زمان دربار آشکاره ستیزه کاری مینمود ، و از چند راه با مجلس و مشروطه نبرد میکرد . از یکسو، چنانکه گفتیم سه مجتهد همدست گردیده بدسته بندی میکوشیدند ، و ملا محمد آملی آشکاره دژ منبر بدگویی از مجلس و نمایندگان می کرد. از یکسو نقیب السادات که یکی از تیولداران میبود به دشمنی برخاسته و چادری بنام روضه خوانی درخانه خود افراشته تیولداران و دیگر بدخواهان مجلس را در آنجا گرد می آورد . از یکسو آشوب در شهرها فزونی یافته ، قوام الملك در شیراز و حاجی آقامحسن در عراق همچنان می ایستادند ، و مظفرالدوله در زنجان و عمید السلطنه در تالش پیروی از ایشان مینمودند .

محتشم السلطنه نماینده اتابک در مجلس پاسخهای شگفتی بگله و ناله نمایندگان میداد، و پیدا بود که خواستشان جز ستیزه کاری بامجلس نیست . چنانکه در نشست روز شنبه هفدهم خرداد (۲۶ ربیع الثانی) ،



پ ۲۹

شیخ مهدی پسر مشروطه خواه حاجی شیخ فضل الله

چون گفتگو از داستان سالار الدوله و آشوب کرمانشاه بمیان آمد و حاجی میرزا ابراهیم آقا از بد گوئیهای ملامحمد آملی گله کرد.

محتشم السلطنه چنین پاسخ داد : « مسئله باید کلیت داشته باشد تمام مفسد را رفع کرده اینکه از بعضی جلوگیری نمایند و از بعضی نکنند در پایین اطلاق شما ب مردم بد می گویند و شما انتظام داخلی خودتان را نمیدهید آنوقت متوقع هستید در روی منبر پاره حرفها را نزنند » .

حاجی میرزا ابراهیم آقا گفت : « مسئله ماکورا چه کنیم؟! ... چند روز است مشغول قتل و غارت هستند » .
پاسخ داد : « باید تمام مملکت را یکی تصور کنید و اقدام در رفع مفسد را تعمیم بدهید »

اینها بود پاسخیکه نماینده دولت در برابر خونریزیهای اقبال السلطنه و داد خواهیهای انجمن تبریز می گفت . کردان دژ خوی دیه ها را ویران می گردانیدند ، و دولت که پاسخده ایمنی کشور می بود ، نماینده آن ، در برابر مجلس چنین بهانه می آورد .

از چادر زدن نقیب السادات سخنی رفت و یکی از نمایندگان چنین گفت : « عجب اینجاست که حکومت در عوض آنکه جلوگیری کند خودش فراش می فرستد در زدن چادر کمک کنند » . دیگری گفت : « مفسد باید اخراج شود ، از صاحب چادر چرا جلوگیری نمیکنند و چادر را نمی خوابانند »

محتشم السلطنه چادر زنی شیرازیان را در جلو بهارستان بهانه گرفته چنین پاسخ داد : « عرض کردم حکم باید کلیت داشته باشد ... اگر باید خوابانید اول این چادر دم در را بخوابانید که در شارع عام است آنکه در خانه خودش چادر زده » .

یکی از نمایندگان گفت : « وکلای شیراز حاضرند الان آن چادر را بخوابانند بشرط اینکه بعد از این هر کجا چادری زده میشود جلوگیری شود »

محتشم السلطنه پاسخ داد : « شما آقا خیلی تند می روید اولاً بقانون محمدی کسی نمیتواند وارد خانه کسی شود او در خانه خودش چادر زده است ولی اینها در وسط شارع عام چادر زده اند و این در شرع مستحسن نیست »

گفتگو از ایمنی کشور میرفت، و در پارلمانی که بآین اروپایی برای گزاردن قانونهای اروپایی بنیاد یافته بود، نماینده يك «حکومت جوری»، رویه آخوندی بخود گرفته «مسئله شرعی» یاد میکرد. از اینگونه گفتگو فراوان رفت و در پایان چنین نهاده شد که کمسیون از علما و از برخی نمایندگان و از وزیران برپا گردد و در باره جلوگیری از آشوب ها گفت و شنید شود. با این نوید بپیا مجلس بپایان رسید

انجمن ایالتی تبریز داستان را سخت دنبال می کرد، و پیاپی نمایندگان آذربایجان را بتلگرافخانه خواسته بایشان سخت می گرفت. کار بجایی رسید که آشکاره گفتند: این آشوبها از انگیزش خود دولت است. اگر در تهران کاری از شما پیش نیورد بیاید در آذربایجان خود دست بهم داده بچاره دردها کوشیم. نیز تلگراف پایین را برای اتابك فرستادند:

توسط وکلای محترم آذر بایجان حضرت اشرف اتایك اعظم ملت آذربایجان بی پرده اظهار عرض میدارد صدق مقال اینست که از روز ورود حضرت اشرف اطراف آذر بایجان بلکه تمام نقاط ایران دچار انواع مصائب شده است و ظهور این غوائل با آن امید واریها که بکفایت حضرت اشرف داشته اند مخالف است بلکه کم کم داعی بعضی شبهات از برای عامه ملت شده است لذا در مقام خیرخواهی عرض میکنیم که جهت اطمینان خواطر ملت باید فوری عزل اقبال السلطنه را از پیشگاه همیونی بخواهید که موجب سکون هیجان ملت شود و تلگراف خوی را هم از نظر مبارك بگذرانید و ملاحظه فرمایید که کدام حس میتواند راضی باین فجایع شود نتایج توفت چهارده ساله حضرت اشرف در ممالک متمدنه نباید موجب این قسم ظهورات غیر منتظره باشد فوری عزل اقبال السلطنه را باتعین مأمور ملت یرست و کافی از شخص حضرت اشرف متمنی است (عنوم ملت)

از ماکو هر روز آگهی دلگداز دیگری می رسید و انجمن خوی اینستادگی نموده پاسخ میخواست. مجاهدان و دیگران، در تلگرافخانه بشور و خروش می پرداختند و بسردستان سخت می گرفتند

ولی اینها هیچیک سودی نداشت ، ولی تهران بیش از این نتیجه نشد که گفتند بادولت گفتگو میشود و «اقدام خواهد شد» . اتابك هم پاسخ آن تلگراف را باستایشهایی از خود داد ، و برای رویه کاری دستوری بنام نظام الملك فرستاد که «تحقیق واقعات ماکو» کرده و «باصلاحات آنجا» بکوشد .

داستان سالار

الدوله

آنچه در اینمیان بگستاخی دربار میافزود آگهی هایی می بود که از شکست سالار الدوله و گریختن او میرسید . چون از سوی اوایمن می گردیدند با

مجلس و هواداران آن ستیزه بیشتر می گردانیدند .

چنانکه گفته ایم در سالهای باز پسین زندگانی مظفر الدینشاه که

عین الدوله میخواست محمد علیمیرزا را از ولیعهدی بردارد ، یکی از پسران شاه که آرزوی جایگاه اومی کرد و کوششهایی بکار میبرد همین ابوالفتح میرزا سالار الدوله میبود . او خود حکمرانی کردستان میداشت و در آنجا میزیست ، ولی کارکنانش در تهران می کوشیدند و حاجی میرزا نصر الله ملك المتكلمین که از کردستان به تهران آمده بود یکی از کارکنان اومی بود . لیکن چنانکه گفته ایم آن اندیشه عین الدوله پیش نرفت و محمد علیمیرزا در ولیعهدی پایدار مانده آن گفتگوها از میان رفت . ملك المتكلمین نیز بازاد یخواهان پیوست و یکی از سخنرانان بنام گردید .

ولی سالار الدوله همچنان در آرزوی پادشاهی می بود ، و چون کشاکشهای توده را با محمد علیمیرزا میدید آتش امید و آرزو در دل او فروزانتر می گردید . این بود کم کم پرده از روی کار برداشته نافرمانی آشکار ساخت ، و بادهسته هایی که از کردان و لران تاراجگر گرد آورده بود به برو جرد و آن پیرامونها تاخته بتاراج و آزار پرداخت . جوان سبك سر بجای دلجویی از مردم همه را از خود بیزار میگردانید

یکی از افزاز های کار او دروغهایی بود که از زبان مجلس و مشروطه خواهان میساخت و می پراکند . به بسیاری از سران ایل و سر



پ ۳۰
سالار الدوله

کردگان سوار نامه فرستاده چنین می نوشت که از سوی مجلس او را بیاری مشروطه خوانده اند و او بخواهش آزادیخواهان روانه تهران می باشد .

در این هنگام در کرمانشاهان دو باره آشوب برپا شده بود ، و مردم آنجا که دودسته گردیده یکی هواخواه مشروطه و دیگری بدخواه آن میبودند ، دوباره بکشاکش وزد و خورد برخاسته و کسانی در میانه کشته شده بودند . از تهران آقا محمد مهدی سردسته آزاد یخواهان را باینجا خواستند ، و او نافرمانی نموده بسایر و ان خود در کونسولخانه انگلیس بست نشست ، و در این هنگام نامه ای از سالار الدوله که باو

فرستاده بود بدست افتاد که در آن چنین مینوشت : چنانکه آگاهی رسیده چندتن از نمایندگان پارلمان را در تهران کشته اند . تهران آشفته است . از آذربایجان نیز یکدسته روانه گردیده اند . در این هنگام اگر شمام «حس اسلامیت» میدارید همراهی کنید . من نیز همین روزها روانه خواهم گردید .

کونسول انگلیس این نامه را بدست آورده بتهران فرستاد ، و چگونگی باشکار افتاده دانسته شد میانه آقا محمد مهدی و سالارالدوله بهمبستگی می باشد ، و سالار میخواهد بنام هواداری از مشروطه مردم را بسوی خود کشد .

در مجلس بارها گفتگو بمیان آمد ، و چون پیش آمد از دور بسیار بزرگ مینمود ، مجلسیان چنین خواستند که دل بستگی بمحمد علی میرزا نشان داده و در چنین هنگامی پشتیبانی باو نموده دلجویی کنند . از اینرو بیزاری از سالار نموده و تلگرافی از سوی مجلس بنام نکوهش ورنجیدگی بوی فرستادند . نیز از سردارانی که سستی در شتافتن بجنگ او مینمودند بدگفتند .

ولی پیش آمد بسیار کوچکتر از آن درآمد که پنداشته میشد ، و شب یکشنبه هجدهم خرداد (۲۷ ربیع الثانی) آگاهی آمد که روز گذشته جنگ سختی میانه سالار الدوله و سپاه او ، با سرکردگان دولتی (گویا در نزدیکیهای نهاوند) رخ داده ، و سالار الدوله پس از اندک جنگی گریخته و سپاه او نیز شکست یافته و از میدان در رفته اند .

بدینسان کشاکش بر سرتاج و تخت از میان رفت ، و آوازه ای که از آن بمیان مردم افتاده بود فرونشست . همگی از سبکسری و کار ندانی سالار الدوله در شگفت شدند ، و این شگفت فزونتر گردید هنگامیکه شنیده شد جوان بیخرد بکرمانشاهان رفته و در آنجا به کونسولخانه انگلیس پناهیده و دولت انگلیس را بمیانگیری برانگیخته .

محمد علی میرزا ناگزیر بود که از گناه او در گذرد ، و پس از

چندی او را همراه یکدسته قزاق بتهران آوردند و در پارك اتابك جا دادند، و در آنجا میبود تا پس از چندی بارو پارفت چنانکه گفتیم این خیزش سالار الدوله یکی از انگیزه هایی بود که محمد علی میرزا را از بکار بستن نقشه خود، در باره مجلس و مشروطه باز داشت، ولی چون سستی کار سالار دانسته شد و آگهی هایی از فیروزی دولتیان میرسید، دوباره دربار دلیری نمود و با مجلس بی پروایی فزونتر گردانید.

مردم همین را عنوان گرفته می گفتند: چشد که سالار الدوله را با آن نیرویی که می داشت از جلو برداشتند، ولی حاجی آقا محسن را که يك ملایی بیش نیست و از چند ماه باز سرکشی و بیدادگری می کند از جلو برنمیدارند؟! قوام الملك را که بتلگراف دولت نیز بی پروایی کرده از آمدن بتهران سرباز زده ناگزیر بآمدن نمیکنند؟! .. باقبال السلطنه که بدانسان دیهها را ویران میکند چاره نمیکنند؟! .. پرده از روی کار برداشته شده و همه کس میدانستند که خواست دولت جز دشمنی با مشروطه و از میان بردن آن نیست.

روز دوشنبه نوزدهم خرداد (فردای آنروزی که آگاهی از شکست سالار الدوله رسیده بود) اتابك با وزیران بمجلس خواستی آمد که درباره آشفتگی شهرها گفتگو شود و چاره اندیشیده گردد، و چون آنروز رسید و نشست برپا گردید، نمایندگان گفتارهایی درباره آشفتگی شهرها و بیدادگری گردنکشان و اینکه جلوگیری از آنها بگردن دولت است راندند.

اتابك بهانه آورده چنین گفت: «اینکه تاکنون چنانکه باید اقدام شود نشده بواسطه دو امر بوده یکی تمام نشدن دستور العملهای حکام است که امروز حکام خود را بی تکلیف میدانند و دیگری مهیا نبودن اسباب و آلات اجراء».

فرمانفرما وزیر عدلیه آشوبها را که از بیست سال پیش در ایران رخ داده بود شمرده چنین گفت: «این اغتشاش بعنوانین مختلفه دیگر همیشه در خاک آذربایجان و شیراز و غیره بوده و اختصاص باین چند

حاجی مخبرالسلطنه وزیر علوم بهانه رنگینتر دیگری پیش آورد چنین گفت : «تمام این معایب و مفاسد که عنوان میشود ناشی از نبودن پول است و تمام اینها راجع بسابق است و نتیجه اعمال ازچهل سال تا بحال است... عجاله باید درصدد تهیه و تدارك پول برآمده علاج عاجلی باید اندیشید...»

اتابك بیاری او برخاسته چنین عنوان نمود : «در اینکه بدون پول امورات اصلاح نخواهد شد شبهه نیست در اینصورت محتاج میشویم بقرض ، قرض را باید ازخارج کرد یا ازداخل من باخدای خود در خانه کعبه عهد کردم که هرگز ازخارج قرض نکنم . پس باید ازداخل قرض شود ازداخل هم موقوفست باتمام امور بانك وقتیکه درفرنگستان بودم عنوان بانك ملی در ایران خیلی قلوب مردم را متوجه باین جا ساخته و این بانك اسباب افتخار ایرانیان گردیده ولی بعد از ورود بایران دیدم در اینجا هیچ خبری نیست حالا خوبست حجج الاسلام و وكلاء عظام همت کنند و مردمرا تشویق نمایند تا عمل بانك انجام پذیرد .»

بدینسان داستان بانك ملی را که ازشرطهای آن وام دادن بدولت بود وهمین مایه رمیدن مردم شده و ناانجام مانده بود بمیان آورد . بااین گفتگو مجلس بیایان رسید و هیچ نتیجه ای بدست نیامد .

در اینجا بود که تبریزیان تندی نموده بنمایندگان تلگراف می کردند : اگر در آنجا کاری پیش نمیرود بیایید خود در اینجا دست بهم داده بچاره دردها کوشیم . یاتلگراف میگردند : «خیلی ازحس وزیر داخله تعجب حاصل شد که ما تلگرافاً استخلاص مسلمانهای ماکو را از دولت می خواهیم ایشان جواب میدهند که احکام لازمه در این باب فرستاده شده این قسم معلوم است که ریختن خون مسلمانان اسباب تفریح ایشانست...»

در این میان درنشستهای مجلس گفتگو از قانون اساسی میشد . نخست درنشست روز شنبه دهم خرداد (۱۹ ربیع الثانی) ، یاد آن بمیان آمد و

**پیشرفت یکی از
خواستهای ملایان**

صنیع الدوله رئیس مجلس چنین گفت : « همه میدانید که اینگونه مطالب مهم از قبیل نظامه اساسی محتاج بچندین بار تکرار نظر است بلکه شاید پاره مطالب محتاج شود که بعلمای نجف اشرف اطلاع داده شود » ، و این سخن از صنیع الدوله ساده فهمیده نمیشود .

سپس در نشست بیستم خرداد (۲۹ ربیع الثانی) بخواندن آن آغاز کرده بگفتگو پرداختند . نخست سخن از « اصلی » ، که حاجی شیخ فضل الله در باره دیده بانی علما بقانونها پیشنهاد کرده و بقانون افزوده بودند ، میرفت . بیشتر نمایندگان به « شریعت خواهی » یا از روی فریبکاری ، یا از ترس دسته بندی طلبه ها در حیاط بهارستان ، بودن چنان « اصلی » را در قانون بایا می شماردند ، و گفتگو از این می کردند که آیا آن چندتن « عالم » را مردم برگزینند ، یا مجلس ، یا علما ، و در این باره سخنهایی میراندند .

تنها تقیزاده و یکی دوتن دیگر از آذر بایجانیان بیودن آن خرسندی نمیدادند . تقیزاده اصل بیست و هفتم را ، که می گوید : « استقرار قانون موقوف است بعدم مخالفت با موازین شرعیه » ، پیش کشیده می گفت : بابدون چنین بندی نیازی بآن « اصل » نیست . می گفت : نگهبانی بقانونهارا همگی علما باید کنند ، و شما باین « اصل » آنرا تنها بچندتن وامی گزارید .

حاجی میرزا علی تبریزی که یکی از نمایندگان خراسان میبود « اصطلاحات اصول » را پیش کشیده چنین می گفت : « احکام شرعیه دو قسم است یکقسم احکام اولیه واقعه که احکام شائیه میباشند و قسم دیگر احکام ثانویه ظاهریه که احکام فعلیه و منجزه میباشند و آنچه که معمول به مکلف است این قسم آخریست و این مختلف خواهد شد باختلاف موضوع و اختلاف حال مکلف و تشخیص موضوعات با اهل عرف است نه با علما از علما بیان احکام کلیه است مثل اینکه اگر دونفر طبیب عادل حاذق تشخیص بدهند حال مریضی را که باید شراب بخورد در این صورت ارتکاب آن برای مکلف جایز و عقاب آن از او مرتفع است پس تشخیص صحت و فساد حال مملکت که موضوع بحث مجلس است با اطبای

حاذق که وکلا باشند هست هر موضوعی که به تشخیص آنها معین شد حکم کلی بر او خواهد شد در اینصورت لازم بنظر علما نیست» دانسته نیست مشهدی باقر بقال، و استاد غلامرضای یخندانساز، از این گفته های او چه میفهمیدند .

همچنین در نشستهای پنجشنبه و شنبه بیست و دوم و بیست و چهارم خرداد (۱ و ۳ جمادی الاولی) گفتگو میرفت ، تا آن را با دیگر گونیهایی پذیرفتند و «اصل» دوم قانون اساسی گردانیدند ، بدینسان : مجلس مقدس شورای ملی که بتوجه و تأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلد الله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه کثر الله امثالهم و عامه ملت ایران تأسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله وسلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهده علمای اعلام امام الله برکات وجود هم بوده و هست لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند باین طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعہ اسامی بیست نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند معرفی بمجلس شورای ملی بنمایند پنج نفر از آنها را یابیشتر بمقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا بحکم قرعه تعیین نموده بسمت عضویت بشناسند تا موادیکه در مجلسین عنوان میشود بدقت مذاکره و غور رسی نموده هر یک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح ورد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیئت علماء در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجة عصر عجل الله فرجه تقییر پذیر نخواهد بود .

این يك فیروزی از سوی «شریعت خواهان» بود و کسانی آن را يك کار بزرگی شماره شادی مینمودند . برخی میخواستند پیشنهاد آن را بخود بندند و کشاکشی در این باره میرفت . پیروان حاجی شیخ فضل الله از پیشنهاد باخط او ، پیکره برداشته در میان مردم پراکندند تا دانسته شود پیشنهاد از سوی بوده .

پنداشته میشد پذیرفتن این «اصل» ملایان را خشنود گردانیده از دشمنی بامجلس ومشروطه باز خواهد گردانید. در اینمیان دربیرون هم گفتگویی میانه دوسید باحاجی شیخ فضل الله میرفت. اینان می کوشیدند او را ازدشمنی بامشروطه باز دارند، وگویا روز بیست و یکم خرداد (سلخ ربیع الثانی) بود که در خانه طباطبایی با بودن بهبهانی و آقا حسین قمی (یکی از علمایی که در کمیسیون سنجش قانون باشرع میبود) وسید جمال الدین افجه ای وچندتن از نمایندگان مجلس، نشستی برپا شد که حاجی شیخ فضل الله نیز بآنجا آمد، وپس از گفتگوهایی که درباره ناسازگار نبودن قانونهای مجلس با «شریعت» بمیان آمد، ودوسید نویدهایی در این باره دادند، حاجی شیخ فضل الله نیز نوید داد که دیگر دشمنی بامجلس نکند، ومردم را برسرخود گرد نیآورد، وچادری بلند نکند، وبدرخواست دوسید سوگند خورد، ونوشته ای هم نوشته بدست طباطبایی سپرد. بدینسان نشست باخوشی و شادمانی پایان یافت و شیرینی آوردند و خوردند.

کنون مایکرة يك پرسش وپاسخی را، درباره مجلس واینکه قانونهای آن با «شریعت» ناسازگار نخواهد بود، در دست میداریم که در «سلخ ربیع الثانی» نوشته شده ودوسید وافجه ای و آقا حسین قمی و حاجی شیخ فضل الله و صدر العلما بآن دستینه نهاده و مهر کرده اند، ومی باید گفت: یادگار آن نشست میباشد، واینک آن را در اینجا میآوریم: (پ ۳۱)

دوسید میخواستند همه چیز را بازبان واندرز درست گردانند و درچنان شورشی که پس از هزارها سال درایران رخ داده بود بچنگ و خونریزی نیاز نمیدیدند، واین اندیشه ایشان یکی از سنگهایی در راه پیشرفت کار مشروطه گردیده بود.

باری کوشش ایشان سودی نداشت و حاجی شیخ فضل الله و همدستان او، که این زمان گروهی میبودند وازدولت پول می گرفتند از راه خود برنگشتند. بآن نوشته که نوشته، وبا آن فیروزی که در مجلس یافته وپیشنهاد خود را در قانون جا داده بودند، باز نا



پ ۳۲

ادیب کرمانی

(این پیکره پس از پیش آمد داستان قراولخانه و زخمی شدن ادیب برداشته شده و چون در اینجا باز نامی از ادیب میرفت آورده ایم)

خشنودی مینمودند و از کوشش های بدخواهانه باز نمیایستادند . در این روزها گذشته از حاجی شیخ فضل الله و ملا محمد آملی ، حاجی میرزا لطف الله روضه خوان در منبر بدگویی از مشروطه و مجلس میکرد . تنها درد شریعت نمیبود . حاجی میرزا حسن و حاجی خمami که

از شهرهای خود دور افتاده، و در تهران هم آبرویی نمیداشتند، و بسیاری از ملایان که رشته سود جوییهای خود را نزدیک بگسیختن میدیدند، چاره جز همراهی با دربار و کوشیدن به برانداختن بنیاد مشروطه نمی شناختند.

از شکفتیهاست که برادر طباطبایی، سید احمد، بجایگاری که برادرش یافته بود رشک می برد و پیش افتادن او را بر تافته با مشروطه دشمنی نشان می داد، و از اینرو با اینان همراهی می نمود.

همچنین، پسر حاجی آقا محسن عراقی با اینان میبود. پدر در عراق بشیوه لرو شاهسون دیه تاراج و کشتار می کرد و پسر در تهران بنام نگهداری «شریعت» بدسته بندی میپرداخت.

نیز گفته ایم که میانه اینان باسید کاظم یزدی بهبستگی میبود و خواهیم دید که یک پسر او در عبدالعظیم باینان پیوسته و بادست او نامه هایی ازسید کاظم میرسید.

ازهر باره زمینه را برای دشمنی بامجلس آماده میدیدند، و این بود دست باز کرده بکوششهایی پرداختند. یکی از کارهاشان این بود که کسانی را (بنوشته روزنامه اتحاد ۱۷ تن را) برگزیده برای بر-آغالیدن مردم بشهرها فرستادند. سپس روز پنجشنبه بیست ونهم خرداد (هشتم جمادی الاولی) بیک کاری برخاستند، بدینسان که بدستاویز آنکه سیزدهم جمادی الاولی روزمرگ دختر پیغمبر است و باید یکدهه روضه خوانی کرد، چادر بسیار بزرگی (از چادرهای دولتی) بمسجد آدینه فرستادند که در آنجا افرشته شود، و چنین میخواستند که بنام روضه خوانی آنجا را کانون خود سازند. ازاینسو مشروطه طلبان چون آگاه شدند، چند هزار مردم بمسجد شتافته بجلوگیری پرداختند، و چون اینان بیشتر میبودند فیروز درآمدند.

در روزنامه جبل المتین مینویسد: «یکی از مستخدمین استبداد بانگ آورد که ما را جز روضه خوانی قصدی نیست. ملت او را گرفته تفتیش کرده چند حربه از ششلول و قمه همراه او دیدند. گفتند: ای غدار شقی هیچ تا کنون در مجلس روضه استعمال اسلحه

معمول و متداول بوده ؟...» مینویسد : « فدایی ملت و جان نثار وطن ادیب کرمانی در این روز خدمات شایانی نمود که بصدها سال از خاطرها نخواهد رفت ». مینویسد : « بالاخره چادر را خوابانیده بلکه چندین قطعه نموده بامامزاده زید برده توقیف کردند » .

بدینسان کشاکش با فیروزی آزادیخواهان پایان رسید . فردای آنروز هنگام پسین دسته‌های انبوهی از انجمنهای تهران در مدرسه صدر (که جایگاه انجمن اتحادیه طلاب میبود گرد) آمدند ، و پیش آمد دیروزی را بمیان نهاده بشور و خروش پرداختند . کسانی از آنان بخانه های طباطبایی و اما مجمعه و صدر العلماء و دیگران رفته همگی را بمدرسه آوردند . بهبهانی بدر چشم گرفتار و از تهران بیرون میبود . سخن رانانی از ملک المتکلمین و سید جمال و شیخ علی زرندی سخن میراندند و چنین گفته میشد که باهمان انبوهی بخانه‌های حاجی شیخ فضل الله و دیگران ریخته و همگی را از شهر بیرون رانند .

شادروان طباطبایی بالای منبر رفت و چنین گفت : حاجی شیخ فضل الله چند روز پیش بامن پیمان بسته که دیگر دشمنی بامشروطه نکند و مردم را بر سر خود گرد نیاورد ، و همین را نوشته و بمن سپرده . این را گفته نوشته را بیرون آورد و بهمه نشان داد . سپس با اندرز و خواهش شور و خروش را فرو نشاند و در همان بالای منبر نوشته ای نوشته بدست مردم داد بدینسان :

بسم الله الرحمن الرحيم من متمهدم اگر جناب شیخ فضل الله بر خلاف معاهده ای که کرده است رفتار نماید خود بشخصه او را از تهران بیرون کنم ملا محمد املی و حاجی میرزا لطف الله هم باید بروند شهر جمادی الاولی محمد بن محمد صادق الطباطبائی .

بدینسان نشست پایان رسید و مردم پراکنده **کوچیدن «شریعت** گردیده بخانه های خود رفتند . « شریعت **خواهان» بعد العظیم** میدان را بخود تنگ دیده و همان شب ملا محمد املی و حاجی میرزا لطف الله رخت دیگر گردانیده از شهر بیرون رفته آهنگ عبدالعظیم کردند . همچنین حاجی شیخ فضل

الله و حاجی میرزا حسن و دیگران بایروان خود روانه گردیدند . تنها حاجی خمami نرفته از آنان جدا شد . بهبهانی چند روز پیش از آن نامی از این درمجلس برده و ستایشی کرده و همین مایه جدایی او از دیگران گردید .

بدینسان یکدسته ای از علما از توده جدا گردیده و کانونی برای خود پدید آورده آشکاره بکشاکش و دشمنی پرداختند . این یکی از پیش آمدهای بزرگی در تاریخ مشروطه بود و دنباله بسیاری پیدا کرد . تا اینجا کشاکش در میان مشروطه و خودکامگی میبود ، و تنها درباریان و پیروان ایشان با مشروطه دشمنی مینمودند . ولی از این هنگام کشاکش دیگری بنام مشروطه و کیش پدید آمد . چنانکه خواهیم دید با آنکه در آغاز اینان کاری از پیش نبردند ولی سر انجام کناره گیری آنان هنایش خود را کرد و دسته های بزرگی از مردم و از همان مشروطه خواهان پیروی کردند و بامشروطه و مجلس بدشمنی پرداختند .

چنانکه گفته ایم (۱) سه ماه پیش از این شیخ زین الدین زنجانی و کسان دیگری جدا گردیده بعبدالعظیم رفته بودند . چیزیکه هست آنان را در میان مردم ارجی نمی بود و کاری از پیش نتوانستند برد . ولی این دسته میان مردم ارجی میداشتند ، و آنگاه دولت از اینان پشتیبانی مینمود . از اینرو بیم آسیب و زیان میرفت .

در تهران نخست پنداشته میشد که چند تنی از ترس جان بهبدالعظیم پناهنده اند و در آنجا نمانده بعراق یا بمکه خواهند رفت . ولی سپس دانسته شد خواست دیگری میدارند و آنگاه دسته های دیگری از طلبه ها و تیولداران و برخی اوباشان بآنان پیوستند . رویهمرفته پانصدتن یا بیشتر در آنجا گرد آمدند که در رفت همه را حاجی شیخ فضل الله میداد . اما کارهای آنان :

نخست روز سوم تیر (۱۳ جمادی الاولی) ملامحمد آملی تلگراف پایین را برای علمای نجف و کربلا فرستاد :

بواسطه طغیان زناده و دعوت آنها بالحاد و زندقه در منابر و مجالس

(۱) بخش یکم این تاریخ صفحه ۳۱۰



پ ۳۳

حاجی محتشم السلطنه

علناً و جهاراً وعدم رادعی تمام علماء الا دونقر سه شب است درزاویه حضرت
عبدالمظیم مقیم الله الله فی حفظ الاسلام جانی محمدآملی
سپس روز هفتم تیر (۱۷ جمادی الاولی) تلگراف دیگری نوشتا

و همه پیشروان دستینه بآن نهاده بهمه شهرهای بزرگ ایران (۱۴ شهر) فرستادند ، بدینسان :

حضور حجج الاسلام دامت برکاتهم فصلی دائر بحفظ قوانین اسلام و هیئت مجتهدین عظام و سایر اصلاحات مردود و مکنون مکشوف عموم متحیر اساس دین متزلزل جبهه یش آمد غیر معهود اغلب علماء بحکم تکلیف مهاجر بزایوه مقدس عازم عتبات موقع اقدامات لازم (فضل الله نوری) (احمد الحسینی الطباطبائی) (احمد الحسینی عراقی) (علی) (علی اکبر)

چنانکه دیده میشود در این تلگرافها هوش آخوندی خود را بکار انداخته و چنین خواسته اند که هناینده ترین کلمه ها و جمله ها را بکار برند ، و این شکفت که یکدروغی نیز پرداخته اند . زیرا چنانکه گفتیم آن يك «اصلی» که درباره دیده بانی علما پیشنهاد شده بود مجلس آنرا پذیرفت و بقانون افزود . در این تلگراف آنرا «مردود» باز می نمایند . روزنامه تمدن می نویسد : بادستور شاه تلگرافخانه این تلگرافها را مجانی پذیرفت . نیز می نویسد : همان روز تلگرافی از سوی انجمن های تهران باخشیج آن تلگراف ملایان بشهرها فرستاده گردید . گذشته از این تلگرافها که بشهرها فرستادند برویه کاری نامه ای بشاه نوشتند که مابقم خواهیم رفت و در آنجا علمارا گرد آورده باشما خواهیم کوشید . نوشتند : « مجلس باصول اربعه ما کار نداشته باشد توحید ، نبوت ، امامت ، معاد » .

چون تیولداران نیز بایشان پیوستند ، و رویهمرفته کسان بدنهاد در میانشان فراوان میبودند بازار مردم کوشیده کسانی را که از تهران بزیارت میرفتند گرفته و بکینه مشروطه خواهان کتک میزدند . روزنامه جبل المتین و برخی روزنامه های دیگر گفتارها درباره پیش آمد نوشته و از ملایان بدگویی فراوان کردند . روز یکشنبه یکم تیر ماه (۱۱ جمادی الاولی) در مجلس گفتگو از پیشامد رفت .

شادروان بهبهانی سخن درازی راند . طباطبایی گفت : « حال اگر صلاح میدانید مابجهت اتمام حجت میرویم بحضرت عبدالعظیم ببینیم حرف آنها چیست » ولی نمایندگان خرسندی برفتن ایشان ندادند .

روز سه شنبه سوم تیر (۱۳ جمادی الاولی) که بازارها بسته و روز سوگواری میبود يك هنگامه ای درمسجد کهن سپهسالاربرخواست . چگونگی آنکه امروز پسر نقیب السادات باچند تن دیگری بشهر آمده ودر مسجد سپهسالار بزم روضه خوانی برپا کرده بودند وراستی آنکه میخواستند بیهانه روضه خوانی مردم را بشورانند وبرخی از انجمنها از خواست آنان آگاه گردیده کسانی را ازسوی خود بمسجد فرستاده بودند . يك ملایی بالای منبر رفته چنین عنوان کرد : «هر که بعلمنا توهین کند کافر میگردد...» یکی از آزادیخواهان فرصت نداده از پایین پاسخی داد . حاجی ملاحسن نامی اسپهانی رو باو گردانیده گفت : «راست میگویید . این فرنگی مآبها اسلام را خراب کردند شریعت را برداشتند» . یکی از آزادیخواهان از گوشه دیگری برخاسته گفت : «مامطمع هستیم که این چه مجمعیست وشمارا که فرستاده...» بدینسان کشاکش وهیاهو بر خاست وطلبه ها باچماقها بدست بمیان آمده بکتک کاری پرداختند . از آنسوی از بیرون آزادیخواهان آگاه گردیده بیاری همراهان خودشتافتند وهنگامه بزرگ گردید . چون آگاهی بوزیر داخله رسید چندتن ژاندارم ورسداد که هنگامه را فرونشانیده وپسر نقیب را که آزادیخواهان دستگیر کرده بودند بنام آنکه بزندان می بریم ازدست ایشان بیرون آوردند .

روز سه شنبه دهم تیز (۲۰ جمادی الاولی) چون تلگراف انجمن زنجان (یاد آن خواهیم کرد) رسیده بود در مجلس بار دیگر سخن از ملایان بست نشین بمیان آمد وگفتگوی بسیار رفت . نمایندگان گله داشتند که چرا دولت جلوگیری از آنان نمیکند وسرانجام سخن بانجا رسید که گفتند « یادولت رفع نماید یا بملت واگزارد » .

فردای آن روز در عبد العظیم میرزا ابراهیمخان منشی سفارت فرانسه را که یکی از آزادیخواهان بنام شمرده میشد و به « زیارت » رفته بود کتک زدند . این پیش آمد با آن سخنی که روز گذشته در مجلس گفته شده بود تهر انیان را بشورانید . انجمنها دست بهم داده چنین نهادند که روز آدینه بازارها باز نشود وهمگی آزادیخواهان باهر گونه افزار جنگ در مسجد شاه گرد آیند که از آنجا روانه عبدالعظیم

گردیده ملایان را بیرون گردانند و این اندیشه خود را بهمگان آگاهی دادند .

دوسید خواستند باردیگر میانجیگری کنند و شب پنجشنبه دوازدهم خرداد (۲۲ جنادی الاولی) همراه صدر العلماء وافجه ای و امامجمعه بی آگاهی از مجلس روانه عبدالعظیم شده بخانه حاجی شیخ فضل الله فرود آمدند. باز باندرز و خواهش پرداخته چنین خواستند که حاجی شیخ را بیازگشتن بتهران خرسند گردانند . ولی ازگفتگو نتیجه بدست نیامد و ناگزیر شدند تنها بتهران بازگردند .

فردا پنجشنبه باز درمجلس سخن بیان آمد. نمایندگان بکاریکه انجمنها میخواستند کرد خرسندی نداده و پس از گفتگوی بسیار برآن شدند که کسانی را از نمایندگان بازار فرستاده بازاریان را از اندیشه نگشادن بازار باز گردانند، ویزنامه هایی بانجمنها نوشته از آنان درخواست آرامش و خاموشی کنند .

بدینسان از يك آشوبی که بیگمان بخونریزی انجامیدی جلو گرفتند . فردا آدینه گروهی درمدرسه صدر گرد آمده و شور و خروشی نمودند . ولی چون مجلس درخواست آرامش کرده بود سردستگان بجلو گیری کوشیدند . در همان روز ها مجاس تلگراف پایین را بشهر ها فرستاد :

خدمت آقایان حجج الاسلام و علمای اعلام و عموم کارآگاهان ملت زیدت توفیقاتهم حاجی شیخ فضل الله نوری ازاول امرچون استحکام اساس مشروطیت را مغل منافع شخصی خود دیده و دانسته است که باتوسعه اسباب عدل و تحقیق که از جمله مزایای این اساس عالی است طرق استفاده شخصی مسدود میگردد ر خفه و آشکار گاهی بعنوان موافقت و گاهی بااعلان مخالفت در اخلال ارکان سعادت مملکت کوتاهی نداشت ولی آقایان حجج الاسلام مشیدین این بنای رفیع و مجلس متدس شورای ملی بگمان اینکه بالاخره جناب شیخ از سیر در خطوط تنگ و تاریک باطل نادم شده بشاهراه روشن حق و سعادت توفیق عود نماید برفق و مماشات عمل مینمودند تا اینکه چندی قبل بگرفتن وجه معتدبھی سعی بلیغ بعمل آورده که حکومت سیستان وقاین را در حق حشمت



پ ۳۴

شادروان حاجی شیخ علی اصغر لیلوایی با چند تن از سران
آزادیخواهان تبریز

الملك برقرار نماید چون مجلس بملاحظات عدیده حکومت مشارالیه را تصویب
نکرد بالدره معاندت بامجلس مقدس را علنی نمود که اهالی دارالخلافه از مخالفت
های او بجان آمده و اوهم مجبور بترك شهر پایتخت گشته و در زاویه مقدسه

حضرت عبدالعظیم چند نفر از مفسرین و معاندین را از قبیل پسر حاجی آقا محسن عراقی معلوم الحال که از مدتی بواسطه تعدیات فوق العاده اش در عراق تحت احضار و جلب بمحاکمه است دور خود جمع نموده از قرار معلوم برای اخلال توجه عمومی و اضلال مسلمین و القاء فتنه تلگرافات فـاد انگیز بولایات مخبره نموده است اگرچه با توجهات خاصه آیه الله عتبات عالیات و عموم حجج الاسلام و علمای اعلام ایران و موافقت تامه اکابر دین مبین و همراهی عتلی مسلمین ظن کامل حاصل است که اغفالات این قسم عالمان بعمل مظهر هیچ گونه اعتنا و اعتباری نخواهد بود مع هذا برای اینکه عوام بیچاره در بلاد دور و نزدیک بدام تزویرات و تسویلات مفرضین نیفتند لازم آمد مجملی از تفصیل حالات این شخص بتوسط التفات حضرات عالی گوش زد خاص و عام گردد تا سبب روی شود هر که در او غش باشد (مجلس شورای ملی)

آشوب در نجف
 حاجی شیخ فضل الله و همدستان او که آن تلگراف را بشهرها فرستادند امیدمند شورش و جنبش مردم می بودند. ولی چنان نتیجه ای بدست نیامد. مردم چون نخستین بار بود که بد مشروطه را می شنیدند تکانی از آن خوردند و بیگمان این سخن جایی در دل های آنان باز کرد. چیزیکه هست بشورش برنخواستند. تنها در زنجان ملا قربانعلی آنرا دستاویزی ساخت و با انجمن بدرفتاری کرد (چنانکه خواهیم آورد)، و در نیشابور حاجی میرزا حسین که بد خواه مشروطه میبود بدلیری افزود و با انجمن بکشاکش برخاست که در میانه یکتن زخمی گردید. در شهر های ایران بیش از این اندازه ها کارگر نیفتاد. بویژه پس از رسیدن تلگراف دارالشوری که مایه دلداری مردم گردید و از بیشتر شهرها پاسخهای همداستانی رسید.

اما در نجف از این تلگرافها آشوبی پدید آمد. زیرا چنانکه گفتیم در آنجا سید کاظم یزدی با مشروطه دشمنی مینمود و چون این تلگرافها باو رسید و آگاهی از پیشامد یافت با اینان همداستانی نمود و پیروان او آشوب پدید آوردند.

این سید کاظم با آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی در یک شمار ولی از آنان پس تر می بود.

این زمان چون ناسازگاری را که درمیانه کیش شیعی و مشروطه میبود، و کشاکشی را که در میان آندو میرفت، و رمیدگی را که پیروان کیش شیعی از مجلس و مشروطه پیدا کرده بودند، میدید دشمنی بامشروطه را بیکراهی برای پیش افتادن خود می شناخت. آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی و حاجی تهرانی مردانگی نموده و از دستگاه خود چشم پوشیده و در بند خشنودی یا ناخشنودی مردم نمی بودند، و در چنین هنگامی نیز از پشتیبانی به مجلس باز نمی ایستادند. ولی سید کاظم جز سود خود را نمی جست و جز در پی دستگاه «آیت اللهی» نمی بود، و توده و کشور و این چیزها در نزد او ارج نمی داشت.

در نجف ایرانیان دسته انبوهی می بودند و بسیاری از آنان هوا داری از مشروطه مینمودند. همچنین دسته بزرگی از طلبه ها آزادیخواه می بودند. اینان خواستند سید را از بدخواهی بازدارند، و از وخواستار تلگرافی برای مجلس شدند. سید سر باز زد. در این میان کار یک بیخردانه ای نیز از کسانی رخ داد، و آن اینکه نوشته بیم آمیزی بانگاره دوششلول پرداخته، و آن را شبانه بدر صحن چسباندند. در آنروزها چنین کاری فراوان کرده میشد.

پیروان سید همین را دستاویزی ساختند و بهیاهوی برخاستند که سید را میخوانند بکشند، و آن کار بیهوده ای را بسیار بزرگ گردانیده با آزادیخواهان بدشمنی آشکار پرداختند و زبان به نفرین و دشنام گشادند.

بدینسان دودستگی در نجف پدید آمد و چون دولت عثمانی هنوز مشروطه نشده و کارکنان سلطان عبدالحمید دشمنی سختی بامشروطه نشان میدادند حکمران نجف نیز بهواداری از سید برخاست. همچنین طلبه های عرب و بومیان نجف هواداری از او نمودند.

در این هنگام بود که چنانکه گفتیم، تلگراف آملی از تهران رسید، رسید و او پاسخ پایین را فرستاد:

جناب ثقة الاسلام آملی دامت برکاته از تجری مبتدعین و اشاعه کفریات ملحدین که نتیجه حریت موهومه است قرار مسلوب تلگراف مزید تشویش بعون

الله متمنیات ایشان شدنی نیست البتہ دفع کفریات و حفظ عقیده و اجراء قوانین محکمہ قرآنیہ و شریعت ابدیہ و حمدیہ اہم فرائض ربانین علماء با ملاحظہ جہات موجبات صلاح و صیانت دین و دماء مسلمین منظور اطلاع دادہ بذل مجہودشود سپس نامہ ای نیز درہمان زمینہ نوشت . پس از دو سہ روزی تلگراف دیگر ملایان رسید . آخوند و آن دو تن دیگر پروایی ننمودند . ولی سید کاظم و پیروانش آنرا دستاویزی گرفتہ بپا فشاری افزودند، و پیروان سید شادیہا نمودند . پس از چند روزی تلگراف مجلس رسید کہ بہمہ علما فرستادہ بودند . همچنین تلگراف درازی از انجمن ہای تہران رسید کہ از بدخواہی بست نشینان و دربار نالہ نمودہ و درخواستہ بودند کہ علماء حاجی شیخ فضل اللہ و ہمدستانش را بنجف بخوانند . سید پروایی باینہا ننمود و پیروانش آنہارا نشان ناتوانی مجلس گرفتند ولی آخوند و یارانش پاسخ پایین را دادند :

مجلس محترم شورای ملی رفع اللہ قواعدہ تلگراف موحش انجمن شریف واصل و از مخالفت مخالفین بامجلس محترم ملی اسلامی خاطر قاطبہ اہل اسلام ملول گشتہ عموم اہل علم و کافہ متحنین شریعت مطہرہ حضرت ختمی مرتبت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را اعلام میدارد کہ خداوند متعال گواہ است ما با بعد دار غرض جز تقویت اسلام و حفظ دماء مسلمین و اصلاح امور عامہ نداریم علیہذا مجلسی کہ تاسیس آن برای رفع ظلم و اغاثہ مظلوم و اعانت مہوف و امر بمعروف و نہی از منکر و تقویت ملت و دولت و ترفیہ حال رعیت و حفظ بیضہ اسلام است قطعاً عقلاً و شرعاً و عرفاً راجح بلکہ واجب است و مخالف و معاند او مخالف شرع انور و مجادل با صاحب شریعت است رجاء واثق کہ تا کون انشا اللہ تعالی کسی مخالفت نکرده و نخواہد کرد و ہر گاہ برخلاف این مضمون کتباً و تلگرافاً نسبتی بہا دادہ شود کذب محض احضار را صلاح ندیدیم مہمات را اطلاع دہد الاحقر نجل حاجی میرزا خلیل الاحقر محمد کاظم خراسانی الاحقر عبداللہ مازندرانی

رسیدن آن تلگرافہای پیایی ، و دادہ شدن این پاسخہای آخشیج ہم، آشوبی در نجف پدید آورد و دو دستگی و دشمنی سختی در گرفت . سید کاظم کہ در فریفتن مردم و شورانیدن عامیان استاد میبود تکان سختی



پ ۳۵

سید عبد الرحیم کاشانی رئیس انجمن بنی فاطمه که با بچه ها و بستگان خود تفنگ بدوش پیکره برداشته

ایشان داد . ایلهای عرب که در پیرامون نجف و کربلا ، در کنار فرات

نشینان میدارند شیعی اند . آگاهی بانان فرستاد که دسته دسته با تفنگ و فشنگ بنجف آمدند و گرد سید را گرفته بهیاهوی برخاستند . هرروز بشیوه عرب « هوسه » میکردند و شعرهایی دردشنام بمشروطه میخواندند . هر که را مشروطه خواه می شناختند آزار دریغ نمی گفتند . هرروز که سید برای نماز بصحن میآمد چند هزار پیروان از ایرانی و تازی در پشت سرش بنماز میایستادند ، درحالیکه در پشت سر آخوند بیش از سی تن یافته نمیشدند . کار بجایی رسید که آخوند و آن دوتن دیگر از شرمساری یا از بیمناکی ، میخواستند از رفتن بنماز باز ایستند . چنانکه گفتیم در این داستان دست دولت عثمانی نیز در میان میبود که بامشروطه ایران دشمنی نشان میداد و از رسیدن آن بخاک عثمانی سخت بیم داشت .

برای آنکه این داستان روشن گردد ، نامه ای را که در همان روزها یکی از پیروان سید کاظم بنام شیخ عبدالحسین یزدی به پسرش سید احمد که گفتیم در عبدالعظیم نزد حاجی شیخ فضل الله میبود نوشته و یاد این داستان را کرده در اینجا میآوریم . این نامه در بیستم تیر (یکم جمادی الثانی) فرستاده شده ولی بتهران دیرتر رسیده و بایک نامه دیگری که از سید علی پسر سید رسیده بود ، در یکی از روز نامه های بست نشینان بچاپ رسیده :

بعرض میرساند امید که خداوند وجود مبارك جنابعالی را از جمیع آلام و اسقام مصون و محروس بدارد تلوأ فی الجمله شرح بعضی وقایع را بعرض میرسانم که حضرات مفسدین آن حدود خواستند تلگراف مساعد بااغراض خبیثه خود که فی الحقیقه هدم اسلام و پایمال کردن کلمه طیه (لااله الاالله و محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم) بود از حضرت مستطاب حجة الاسلام و آیه الله فی الانام حضرت آقا بگیرند امتناع شدید میفرمودند لذا مفسدین در مقام صدمه و اذیت آن وجود مبارك برآمدند حتی تهدید بقتل و صورتیکه مشتمل بر این معنی و دو شکل شش لول بر آن کشیدند نوشتند و بر در های صحن مقدس چسباندند اهل نجف از عرب و عجم که این معنی را دیدند از بطلان این امر و اغراض مفسدین مطلع شدند بکلمه واحده آنها را لعن کردند و این معنی موجب آن شد که متدینین

وعلماء واهل علم متمکن از بدگویی وانکار این امر مشوم شدند و بحمدالله اهل
 حق قوتی گرفتند لاینقطع شیوخ اعراب وعلماء ایشان از حضرت آقا واصحاب
 ایشان سؤال از مرتکبین این امر شنیع مینمودند که آنها را به مجازات خود
 برسانند وتلف کنند از خود حضرت آقا جوابی بغیر آنکه بخدا وا گذاشتم و
 احدی را نمی شناسم نشنیدند ویکروز خود آقا هم بر منبر درس بمحضره آقایان
 طلاب فرمودند که امر راجع بدین اسلام است وحفظ نفوس واعراض مسلمین
 باید بشود وحفظ شوکت مذهب جعفری صلوات الله علیه وعلی آبائه الطاهرین و
 ابناؤه المعصومین ودماء باید بشود واین معنی جز بمطابقه باشریعت مطهره نخواهد
 شد واز کشتن هم باک ندارم چیزی از عمر من باقی نمانده که از آن خائف باشم
 واز دین خود دست بردارم و دیگر حضرت آقا ساکت بودند هیچ نمی فرمودند
 تا آنکه مدتی لاینقطع از علماء ومتدینین بلاد عجم واهل علم ومتدینین آنجا مکاتیب
 مشحون از تشکیات فوق العاده از ظهور فتن وشیوع بدع و بی بردگی کفره
 وزنادقه وملاحده وفرنگی مآبان وانتشار کلمه کفریات وجسارت بانبیاء وائمه و
 بالخصوص حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله وحضرت ولی عصر عجل الله فرجه
 رسید حتی آنکه نوشته بودند که ملاحده علانیه وجود مبارک امام زمان علیه السلام را
 بوجود موهوم تعبیر میکنند باز هم حضرت آقا ساکت بودند تا آنکه در چندی قبل
 تلگرافی از جناب ثقة الاسلام آقای آخوند آملی دامت ایام افاضاته در شکایت از
 کمال شیوع این معانی وپناه بردن اهل علم واخیار بحضرت عبد العظیم رسید
 خیلی اسباب وحشت خاطر مبارک حضرت آقا گردید جوابی از آن تلگراف
 مطابق صورت جوف مرقوم فرمودند این معنی اسباب شدت اضطراب شیاطین
 وشرکاء ملحدین گردید در مقام اذیت آن وجود مبارک برآمدند وگاهی فی الجمله
 سوء ادب لسانی از آنها شنیده شد و بعضی از طلاب عرب مسبوق شدند کسبه
 بازار هم فی الجمله مستحضر شدند ودر این بین هم تلگرافی از طهران رسید
 که مضمون آن شدت ضعف واضطراب ملاحده آنجا بود این مفسدین خیلی ناچار
 شدند و پرده حیارا بکلی از خود دور کردند ودر صحن بنای های و هوی
 گذاشته شاید بتوانند خاطر آقا را مضطرب نمایند و تلگرافی مطابق اغراض
 خبیثه خود بگیرند عرب وعجم نجف که از این معنی مستحضر شدند فردای آن
 شب در محل نماز جماعت تمام مردم از کسبه وتجار وهر بوعجم همگی مسلح

بودند خدمت حضرت آقا هجوم آوردند و فریاد میزدند که تمام مفسدین نجف را خواهیم کشت حضرت آقا و اصحاب هرچه آنها را آرامی میدادند آرام نمیگرفتند حکومت هم باجمعی عساکر درصدد امتثال و اطاعت آنچه امر بفرمایند بر آمد جواب همان بود که بخدا وا گذاشتم و بغیر از خدا کسی را ندارم و نمی خواهم و افتتاح این امر بعدی رسید که حتی اطفال اهل نجف مفسدین اهل عجم را لعن میکنند و از قراریکه میگویند حکومت عثمانی در صدد اخراج مفسدین است این خبر آشوب نجف که بعشایر اطراف رسید از جانب شیوخ اعراب لاینقطع رسول خدمت حضرت آقا میرسید که ماها در جمیع مراتب حاضریم و با قبیله خود بنجف اشرف خواهیم آمد خداوند طول عمر بحضرت مستطاب شریعتمدار آقای اخوی آفاسید علی بدهد که الحق غوث الشریعه و حامی الشیعة ایشان بودند از اول ورود بنجف اشرف باآن لسان بلیغ بآیات قرآنه و خطب نهج البلاغه و ادعیه صحیفه سجادیه و اخبار اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین در جمیع مجالس و محافل صحن مطهر و مجلس درس طلاب را موعظه فرمودند که باید انجام امرایران بمطابقه باشرع انور باشد تانفوس و دماء و اموال مسلمین محفوظ ماند و تکمیل عقاید اسلامیة مسلمین بشود و از جهت صحبتهای ایشان بود که مقدمسین و متدینین بیدار شدند و امر باینجا رسید

شکرالله مساعبه الجميله والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته

العبد عبدالحسین یزدی

يك کار بيهوده ای در اسپهان

این بود داستان جدا شدن « شریعت خواهان » از توده . در آن هنگام که این کشاکشها در میانه تهران و عبدالعظیم و آن آشوب در نجف میرفت در اسپهان و آذربایجان و زنجان و قزوین و در خود تهران داستان های دیگری در کار رخ دادن میبود . نیز در میانه تهران و تبریز بار دیگر گفتگو هایی میرفت . ما چون خواستیم داستان کشاکش « شریعت خواهان » را بجایی رسانیم اینست بآن داستانها پرداختیم . ولی کنون میباید يك ماه کمابیش باز گردیم و آن داستانها را يك بنویسیم :

نخست پیش آمد اسپهان را یاد میکنیم : چنانکه گفته ایم (۱)

(۱) بخش یکم این تاریخ صفحه ۳۶۲



۳۶۲

۱۴۲

جنبش مشروطه خواهی در شهر های ایران بیک گونه نمی بود و در هر شهری از روی کمی یابیشی آگاهیها و سستی یا استواری خویها و بودن و نبودن پیشروان شاینده، جنبش رنگ دیگری میداشت .

در اسپهان پیش از جنبش، ملایان بویژه حاجی آقا نورالله و آقا نجفی، بسیار چیره میبودند و در همه چیز مردم را بدلخواه خود راه می بردند . از اینرو مشروطه خواهی در اسپهان رویه ملا بازی داشت و اسپهانیان بیش از همه بکارهای بیپوده و نمایشهای خنک میپرداختند .

چنانکه گفتیم چون پسر رحیمخان در قره داغ با شوب پرداخت و کسانی را از روستاییان بیگناه کشت و این گفتگو جنبش تهران را پدید آورد در بسیاری از شهرها بنام آن کشتگان یا بگفته خودشان « بنام شهدای آذر بایجان » ختمها درچیدند و سوگواریها کردند . لیکن سپس چون داستان ماکو پیش آمد دیگر درجایی بختم گزاردن و سوگواری کردن نپرداختند (و نبایستی پردازند) .

مگر در اسپهان ، که بادستور ملایان چند روز بازار را بستند و بیک نمایشهای ناستوده و بیپوده ای برخاستند . چون یکی از اسپهانیان این داستان را نوشته و بروزنامه بلدیة فرستاده و آن بچاپ رسانیده بهتر میدانیم برخی از نوشته های او را بیاوریم . می نویسد :

« روز سه شنبه (۲۰ خرداد) مردم بانجهن مقدس رفتند درچهل ستون چندین هزار مردم جمع شدند تلگرافی که شب سه شنبه از اهالی غیور ایران پرور آذربایجان رسیده بود قرائت شد که جانها فدای همه چه اشخاص غیور وطن دوست با دخلاصه مضمون شهدای ماکو که اقبال السلطنه دور قلعه ماکورا احاطه نموده و اهل قلعه را بقتل رسانیده و اموال آنها را بغارت برده اند اجساد طیب آنها را سوزانیده ... طلب یاری از اصفهان خواسته بودند این خبر وحشت انگیز که باهالی اصفهان رسید یکمرتبه صداها را بگریه بلند نمودند عجب محشری برپا شد اینقدر مردم گریستند که بعضی بیهوش شدند ... »

پیکره ۳۶ نشان میدهد یکدسته از نمایندگان مجلس شوری را در دوره یکم . نمایندگان آذربایجان نیز در اینجا هستند .

از اهالی اصفهان چنین اتفاقی کسی خاطر ندارد خوبست سایرین هم از اینها یاد بگیرند. پس از قرائت تلگراف آذربایجان دو ساعت بغروب مانده بود تمام بازار ودکاکین را بستند علما و تجار واصناف ازهر طبقه به تلگرافخانه رفتند بازتجدید قرائت تلگراف شد صدای ناله ازخلق بلند وبعد تلگرافی بمجلس مقدس شورای کبری ملی وبخاکپای مبارک همایونی مخابره شد.

روز چهارشنبه سلخ (ربیع الثانی) مردم در تهیه فاتحه خوانی بودند روز پنجشنبه غره جمادی الاولی بازارها را سیاه گرفتند و مجلس فاتحه خوانی در چهل ستون منعقد شده تمام اطاقهای چهل ستون را قرآن وشصت پاره گزارده بودند وتمام قاریهابقرائت قرآن مشغول یکساعت از ظهر گذشته حضرت آیه الله وآقای ثقة الاسلام مدظله العالی تشریف فرمای چهل ستون شدند آقایان علمای دیگر باتجار محترم هم تشریف آوردند منبر گزارند حضرات ذاکرین کثرالله امثالهم تشریف فرمای منبر واقعه شهدای ماکورا بیان نمودند شورشی برپا شد که نه زبان رایارای سخن ونه قلم راقدرت. یکدسته سینه زن از مسجد جامع باعلمهای سیاه واشریعتا واشریعتا گویان وارد یکدسته هم از احمد آباد ویکدسته هم از مسجد حکیم وو وو و از تمام محله های اصفهان فرد فرد دسته دسته سینه زن آمد در چهل ستون با تفصیلی که اگر بخوادم بگویم هفتاد من کاغذ شود از مردم بقدر کفایت از قلیان وچای وقهوه وغیره پذیرایی شد تا غروب آفتاب بهمین عتوان.

بتاریخ جمعه دوم شهرجمادی الاولی اولاتمام دکاکین اصفهان بسته بغیر از چهارسوق شیرازی امروز تمام چهارسوق را بسته ورفتند در مجلس فاتحه اگر بخوادم عرض کنم که امروز چقدر جمعیت بود امکان ندارد زیرا که از حساب بیرونست تمام اصفهان در هیجان امروز از دهات اطراف شهر ره نون دست جرد نصرت آباد وو وو و دسته های فراوان همه باعلمهای سیاه و بیرقهای و اسلاما و اسلاما گویان سر های برهنه همه سینه زنان یکدسته زنجیر زن یکدسته سینه زن یکدسته سنگ زن ضیق وقت است مختصراً عرض میشود یکدسته از مدرسه ایتم

بایر قهای سیاه اطفال هفت ساله الی ده ساله بالبحان فصیح مترنم ایات
چند از آنجمله

(ای شیعه چه غوغا است که روز همه شد شام)

(خون گریه کن از بی کسی و غربت اسلام)

مردم را از هیجان غیورانه طاقت طاق شد یکدسته نیز از مدرسه
سادات یکدسته مدرسه معارف و و و و از تمام مدارس اصفهان دسته
دسته و هر دسته بعنوان عجیب جنبش غیورانه از اهالی اصفهان مشاهده
میشود . . .

بتاریخ شنبه ۳ این سه روزه فاتحه تمام بازارهای اصفهان بسته و
بعضی از بازارها سیاه پوش امروز جمعیت بی اندازه پست و بلند چهل ستون
را گرفته اند یکساعت از روز برآمده تمام آقایان عظام و رؤسای شهر
بمسجد تشریف آورده چند نفر هم از ذاکرین روضه خواندند مردم
از برای شهدای تبریز بی اختیار گریان در هر صورت طایفه یهود از
بچه هفت ساله تا مرد هفتاد ساله اجماع توریت ها را بالای دست
گرفته و بلسان خود چیزی می گفتند و میگریستند و خاک و گاه بر سر و
صورت میریختند ۳ مرتبه دور مجلس گردش کردند و دسته های دیگر
از دهات و غیره . . .

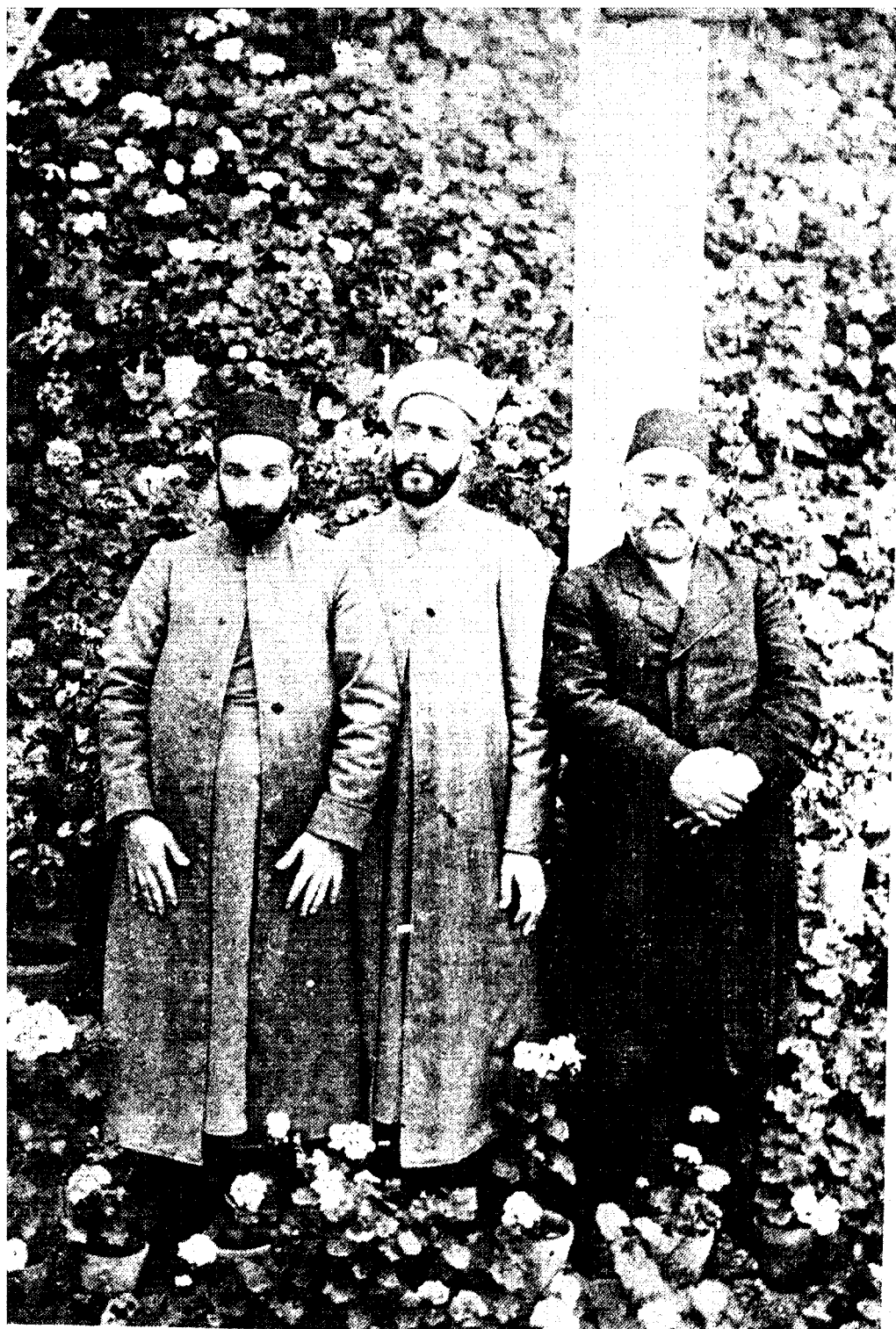
یکدسته هم از سده باین تفصیل اولاً آنجماعتی که عرض شد
میخواهند سرباز ملی بشوند (۱) آمدند ولی تمام تفنگها بدوش فشنگها
حمایل کرده ششلولها دور کمر باشمشیر های کشیده و کفن بگردن و
صداها را بلند کرده باین مقاله مترنم بودند :

مابنده خداییم مشروطه را فداییم

مردم از دیدن آنها زار زار بی اختیار میگریستند و جماعتی هم
برهنه و سینه زنان بالبحان فصیح میگفتند :

کشتند ز اسلام چو در قلعه ماکو ای شاه نجف شیر خدا صاحب ماکو
و نیز سیصد نفر قمه زن که هر کدام از بس قداره بسر خود زده
یک پارچه خون شده بودند و چندین نفر آنها بیطاقت شده حال ایستادن

(۱) بخش یکم این تاریخ صفحه ۳۶۷ دیده شود .



پ ۳۷

شادروانان حاجی میرزا علینقی گنجه ای - شیخ محمد خیابانی -
حاجی محمد علی بادامچی (این پیکره گویا چند سال دیر تر
برداشته شده)

نداشتند و بعضی را بالای تخته و بر سر گزارده دور میگردانیدند غرض
در این چند روزه خصوصاً روز سیم محشری برپا بود و یکساعت از ظهر
گذشته مجلس فاتحه ختم و مجلس انجمن منعقد گردید . . . روزیکشنبه
۴ دکان باز و مردم مشغول کسب خود گردیدند .

خداوند این اتحاد و اتفاق را فیما بین مسلمین مستدام بدارد بحق
محمد و آل الطاهرین .

اینست نمونه‌ای از راهبردن ملایان مردم ایران را . این نمایشهای
بیخردانه میبود که میخواستند از میان نرود و فراموش نگردد .

اما میانه تهران و تبریز، در این روزها در تهران

يك دروغی درباره تبریز پراکنده شده بود ،

و آن اینکه تبریزیان چون از محمد علی میرزا

بدگمانیهای در

باره تبریز

نومید شده اند میخواستند از تهران جدا کردند و خود جمهوری بنیاد
نهند و اینست نمایندگان خود را از پارلمان باز خواسته‌اند . در تبریز سخنی
از اینگونه بمیان نیامده بود و هیچکس چنین اندیشه ای نداشت . اینرا
در تهران ساخته و بزبانها انداخته بودند و سرچشمه آن تلگرافی بود که
گفتیم تبریزیان در میان نالشهای خود از بیدادگریهای اقبال السلطنه به
نمایندگان آذر بایجان فرستاده و در آن چنین گفته بودند : اگر در آنجا
کاری از پیش نیروود بیاید خود در اینجا دست بهم دهیم و بچاره دردها
کوشیم . از این يك جمله آن دروغ هارا پدید آورده بودند و کم کم
چندان پر وبال بآن دادند که کسانی از پیشروان بیمنك گردیدند و دو
سید تلگراف بسیار درازی بنام علمای تبریز فرستادند که در آن در
میان دیگر کله گزارها چنین گفته میشد :

« آذربایجان رکن رکن ایرانست هر نيك و بدی از آنجا طلوع

نماید در تأمین و تخریب سعادت ایران اثر کلی دارد و بمناسبت اهمیت
سرحدی مخصوصاً پاره مذاکره که در افواه آذربایجانی در حقیقت
استقلال ایران را سم قاتل است و بافرط وطن پرستی و غیرت ملیت که از
خصایص اهل آذربایجانست چنان تباین دارد که ابدأ نمیتوان باور کرد
که هر کس مختصر اطلاعی از پولتیک دول و اوضاع ملل دارد با داشتن

درد وطن راضی شود که از اسباب تنصیف ایران ذره باذهان خطور کند .

در تبریز شادروان ثقةالاسلام این تلگراف را آورده در انجمن خواند و نسخه هایی از آن برای ملایان فرستاد و گفتگو هایی رفت و چون خواست تلگراف کنندگان روشن نمی بود ، و چنانکه گفتیم در تبریز آگاهی از این زمینه نمیداشتند ، از اینرو نتیجه ای از گفتگو بدست نیامد و سرانجام اینان نیز تلگراف درازی در پاسخ نوشتند که در آن نخست از بی پروایی های دربار در برابر درخواست توده و نیرنگ هایی که بکار زده میشد کله گزاردند : « وقتی که اقبال السلطنه سرحد دار بجوشد و رحیمخان بخروشد ، و پاره اقدامات موحشه بتحریر اکرام السلطان در مرکز آذربایجان و در تلگرافخانه که بست عامه است و رعیت برای دادخواهی در آنجا جمع شده ظاهر شود آیا باز ملت را میشود مواخذ شمرد؟! » سپس درباره آن « مذاکره » که گفته میشد « درافواه آذربایجانی » است نا آگاهی نموده چنین پرسیدند : « مقصود از این مذاکره چیست که در حکم سم قاتل است ؟ .. تا حال آنچه در دل و زبان آذربایجانی بوده وهست مشروطه طلبی و قانون طلبی است لا غیر » لیکن در همان روزها یکداستان بیمگینی در تبریز رخ داد که مایه دیگری برای بدگمانی گردید ، و آن دوتیرگی مجاهدان و کشاکش آنان بایکدیگر بود . ما داستان پیدایش مجاهدان را آورده ایم (۱) و در اینجا باز بکوتاهی یاد میکنیم :

نخست یکسال پیش از جنبش مشروطه خواهی ایرانیان قفقاز در باکو از روی « مرانامه » « سوسیال دموکرات » روس ، دسته ای بنام « اجتماعیون عامیون » پدید آوردند که نریمان نریمانوف پیشوای آنان بود . سپس چون در ایران جنبش مشروطه برخاست در تبریز شادروانان علی مسیو و حاجی علی دوا فروش و حاجی رسول صدقیانی و دیگران ، همان « مرانامه » را بفارسی ترجمه و دسته « مجاهدان » را پدید آوردند و خود یک انجمن نهانی بنام « مرکز غیبی » برپا کردند که رشته کار

(۱) بخش یکم این تاریخ صفحه ۲۲۹

های دسته را در دست میداشت و آنرا راه میبرد . در همان هنگام کسانی از همان ایرانیان قفقاز نیز به تبریز و دیگر شهرها آمدند . بدینسان مجاهدان در تبریز دو تیره میبودند : یکی آنانکه از قفقاز آمده و دیگری آنانکه از خود تبریز برخاسته بودند . آن تیره هم جز از تبریزیان نمیبودند . ولی چون از قفقاز رسیده و رخت قفقازی بتن میکردند « قفقازی » نامیده میشدند، و خود آزموده تر و چاپکتر میبودند و بلایان و کیش پروا نمیداشتند و از اینرو مردم از آنان رمیده میبودند .

اینان چون خود را بسته کمیته باکو میشاردند چندانکه میبایست فرمانبرداری از « مرکز غیبی » نمی نمودند و از چندی باز باین اندیشه میبودند که دست علی مسیو و همراهان او را کوتاه ساخته و رشته کارها را خود بدست گیرند .

از اینجا کشاکش و دشمنی سختی در میانه پدید آمد و بی آنکه مردم از چگونگی آگاه گردند از هر دو سو بسیج جنگ و خونریزی دیده شد که هر دمی بیم آغاز آن میرفت . در نتیجه این، روز های پنجشنبه و آدینه و شنبه بیست و نهم و سیام و سی یکم خرداد (۸ و ۹ و ۱۰ جمادی الاولی) بازارها باز نشد و انجمن برپانگردید و مردم بایم و نگرانی بسر بردند .

ولی چون سردستانان از هر دو سو بیشتر کسان بافهم و آزموده ای میبودند از خونریزی جلو گرفتند و بی آنکه در بیرون دانسته شود بایکدیگر آشتی نمودند . از روز یکشنبه بازارها باز گردید و مردم بکار خود پرداختند و چیزی بیرون نیفتاد و در روز نامه ها در این باره چیزی نوشته نشد . علی مسیو و همراهان او در اینجا هم کاردانی از خود نشان دادند .

با آنهمه این داستان نیز در تهران برنگ دیگری جلوه گر گردید، و چنانکه گفتیم خود انگیزه دیگری برای بدگمانی شد .

راستی آن بود که برخی پیش آمد های تبریز این زمان در تهران از آبروی تبریزیان کاسته و زبان خرده گیران را بر آنان باز گردانیده بود . یکی از آن پیش آمدها پذیراییهای نابجا از میرزا آقای اسپهانی و دیگری



پ ۳۸

شادروان میر کریم بزاد

کشتن حاجی قاسم اردبیلی و دیگری داستان جدایی از تهران و اندیشه
جمهوری میبود که گفتیم بدروغ پراکنده بودند، و چون داستان بازپسین
هم رخ داد و آگاهی از آن بتهران رسید خرده گیری و بدگویی بیشتر
گردید. همین را نشان چیرگی او باش گرفتند، و بیش از دیگران نمایندگان
آذربایجان آزرده شدند

این زمان ارج مجاهدان را نمی شناختند و نتیجه ای را که از
پیدایش آنان بدست خواستی آمد نمیدانستند و این بود آنرا با انجمن
بازیهای بیهوده تهرانیان یکی شمرده و نامه نوشته برخ تبریزیان میکشیدند.
که در تهران زیاده از ده انجمن است اینها صورتاً از هم جدا ولی

معناً باهم اتحاد و اتفاق دارند .

بجای آنکه بدانند جنگ آموخته گردانیدن چند هزار تن و بسامان نکه داشتن آنان يك کار دشواریست و از این کوشش « مرکز غیبی » ارجشناسی نمایند بدینسان بدینی و بدگویی از خود مینمودند .

راستی هم آنست که نمایندگان آذربایجان و دیگران که از توانگران می بودند پیش آمدن مجاهدان را که بیشتر آنان از کمچیزان برمیخواستند دوست نمیداشتند از آنسوی دوسید که بنیادگزار مشروطه شمرده میشدند میخواستند بدانسان که مشروطه را باگفتگوها و ایستادگیهای آشتی جویانه گرفته اند باگفتگوها نیز پیش برند و از اینرو خرسندی بآمادگیهای جنگجویانه بابکوششهای دیگری نمیدادند و این لغزشی از ایشان میبود . از آنسوی چنین پیداست که کارکنان دربار در پراکندن این دروغ ها و برگردانیدن دلها از تبریزیان دست میداشتند و سود خود را در آن میدیدند و این از شکفتیهاست که دوسید همیشه بدربار خوشگمانی مینمودند و همیشه فریب محمد علی میرزا را میخوردند . نظام الملک که در تبریز می نشست جز این کاری نمیکرد که گزارشهای دروغی درباره انجمن تبریز و مجاهدان بمحمد علی میرزا فرستد و او نیز گله بدوسید کند .

کوتاه سخن : بدگمانیها فزونتر گردیده کار بجایی رسید که نمایندگان آذربایجان روز دوشنبه دوم تیر (۱۲ جمادی الاولی) سر دستگان تبریز و نمایندگان انجمن را بتلگرافخانه خواسته بگفتگو و پیام فرستادن پرداختند . از تهران تلگراف بسیار درازی فرستاده چنین میگفتند : « هرج و مرج و اغتشاش تبریز در این روزها بحدی متواتر و شایع شده و در افواه افتاده و بدرجهای کشیده که مارا شب و روز ناراحت و نگران و پریشان خاطر ساخته » و سپس چون در تهران چنین پراکنده شده بود که تبریزیان نه پروای دارالشوری را میدارند و نه فرمان از انجمن خود تبریز می برند از اینرو پرسیدند :

«اولا جسارتاً میخواهیم بدانیم که آیا نفوذ و احترام این هیئت محترمه کافی است که با اختلال نظام و هرج و مرج ولایت يك اصلاح وافی پیش برده و يك حرف صحیحی باین مردم حالی فرمایید یا خدای

نخواستہ کافی نیست و باید از این ولایت فلکزده مایوس شد ثانیاً آیا در عقیده اهل این شهر در این پایتخت دولت اسلام و شاهنشاهی ایران که مرکز سلطنت و مجلس مقدس محترم محبوب شورای ملی ایران و مقام حجج الاسلام حامیان حریت و مشروطیت است یک چیزی یک کسی یک نقطه یک اداره هست که بعقیده اسلامیت و ایرانیت واجب الاطاعه شمرده شود یا نیست اگر هست بفرمایید تا عرایض تقدیم گردد».

از تبریز پاسخ داده و در برابر این دو پرسش شکفت چنین گفتند : « اما جواب سؤال اول که فرموده اید اینست که علما و عقلا و سرآمدان ولایت در این چند روزه با جد و اوفی مشغول اصلاح هستند . . . اما جواب سؤال ثانی اینست که آذربایجان جزو ایران و در هیئت اسلامیہ تابع شریعت غراء و در هیئت رعیتی مطیع اوامر سلطنتی و دارالشوریست». سپس گفتند : « حالا موقع گله نیست اگر فرمایش دارید بفرمایید».

از تهران باز تلگراف درازی فرستادند و از تبریز پاسخی دادند و چون داستان خود بنیادی نداشته ما نیازی با آوردن آن گفتگوها نمی بینیم .

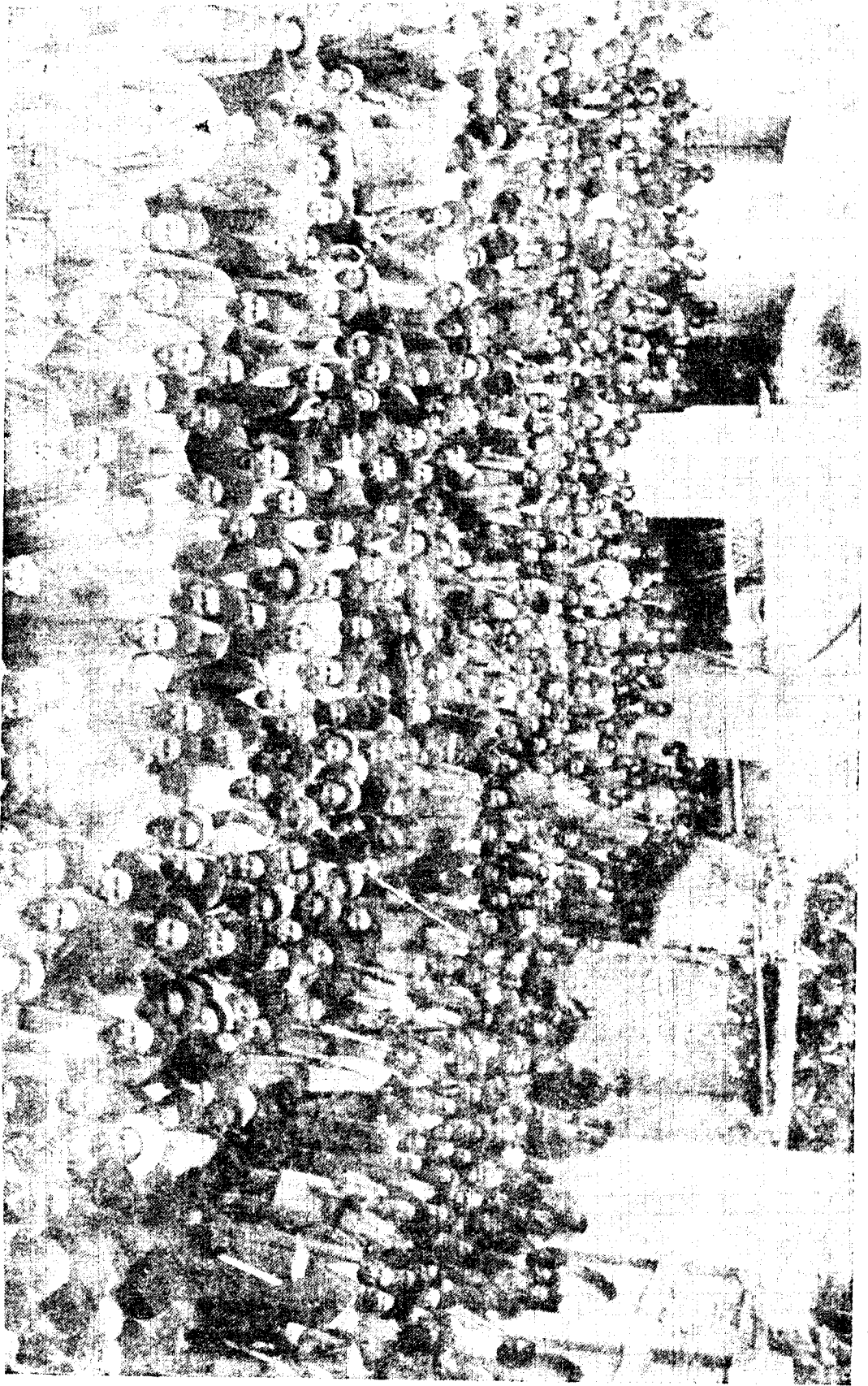
دید و بازدید کویها چنانکه گفتیم این بدگمانیها در باره تبریز بنیادی نپیدا داشت . ولی در تبریز یکچیز دیگری بود ، و

آن اینکه یک چون شهر پهچده کوی بخشیده می شد ، و از پیش از زمان مشروطه همچشمی ها در میان ایشان بوده و لوطیان (یا بگفته تبریزیان : پاشنه کشیدگان) هر کویی با دیگران کینه و دشمنی میداشتند و از اینسوی در اینهنگام بیشتر آن پاشنه کشیدگان میان مجاهدان آمده و دارای تفنگ و فشنگ گردیده بودند، از این رهگذر بیم برخی کارهای ناشاینده می رفت و گاهی نیز زد و خورد های کوچکی در میان رخ میداد . از اینرو چون تلگرافهای گله آمیز تهران رسید ثقة الاسلام و دیگران بهتر دیدند که نشست هایی بر پا کرده آن همچشمی ها و کینه ها را نیز از میان بردارند . این بود همان شبانه نامه ای به بلدیہ نوشته از هر کویی چند تنی ریش سفید و سردسته خواستند که روز چهارشنبه چهارم تیر (۱۴ جمادی الاولی) در انجمن باشند و گفتگو هایی رود ،

و چون آنروز همگی سردستگان نیامدند برای فردا پنجشنبه نهادند، و چون این روز همگی گرد آمدند گفتگوهای بسیاری کرده و مجاهدان را بدوستی و همدستی با یکدیگر واداشتند، و سپس چنین نهادند که هر روز سه ساعت بغروب مانده دریک کویی فراهم گردند و بنیاد آشتی و همدستی را استوار گردانند، و این داستان «دید و بازدید کویها» را پدید آورد که یکی از داستانهای پر شکوه و با ارج تاریخ مشروطه می باشد :

نخست کوی خیابان را ، که از کویهای بزرگ و بنام تبریز ، و مردمش بسر فرازی و غیرتمندی شناخته ، و در مشروطه خواهی از پیشگامان می بودند ، پیش انداختند . روز آدینه ششم تیر ماه (۱۶ جمادی الاولی) پیش از نیمروز ، مجاهدان و آزادیخواهان همگی در آنجا فراهم شدند . خیابانها پذیرایی نمودند . شادروان شیخ سلیم بمنبر رفته سخنانی در باره همدستی و برادری و سود آنها راند و با زبان روستایی خود زنگ از دلها برد .

پسین آنروز نوبت نوبر بود که از کویهای توانگر و آبرومند تبریز شمرده میشد . از سه ساعت بشام مردم رو بآنجا آوردند و مجاهدان فوج بفوج پای کوبان و مشق کنان آمدن گرفتند . میدان مقصودیه و مسجد آنجا پر گردیده پس از پذیراییها ، نخست شیخ سلیم و پس از آن میر هاشم بمنبر رفته باز از همدستی و برادری و سود آنها سخن راندند و بدینسان روزی پایان رسیده مردم خرسند و شادمان بخانه های خود رفتند . پسین شنبه نوبت ویجویه بود که آن هم از کویهای بزرگ شهر میباشد . چون راه این کوی دور تر است فوجهای مجاهدان بشکوه افزوده علما و سیدهای هر کویی بجلوفوج خود افتاده ، با طبل و شیپور و درفشهای رنگارنگ راه افتادند . نیز در این روز دسته هایی از بیچگان با تفنگهای چوبین مشق کنان می آمدند . مردم ویجویه پذیرایی و میهمان نوازی برخاسته ، و کوچها را آب پاشی کرده ، هر دسته ای که می رسید با شربت و چایی پذیرایی می کردند ، و از هرسو آواز « زنده باد مشروطه » بگوشها می رسید . مردم چندان گرد آمده بودند



که مسجد سفید که کانون پذیرایی می بود و پیرامونهای آن همه پر گردیده بود و تنگی می نمود .

پسین یکشنبه نوبت دوچی بود . بدانسان که گفتیم فوجها تیپ به تیپ می آمدند ، و مردم گردنفرز دوچی ، آنچه در خور نام و آوازه کویشان می بود ، بنوازش و پذیرایی می کوشیدند . بگفته روزنامه انجمن « دیده دوستان روشن و دشمنان کور گشتند » . در اینجا نیز واعظان بمنبر رفته سخنهاراندند و اندرزها دادند .

پسین دوشنبه به سرخاب خواستندی رفت . در اینجا نیز آنچه در خور نام و آبروی سرخاییان می بود دریغ نداشتند ، و بازارچه سرخاب را که بر سر راه می بود آراسته و آذین بستند ، و مجاهدان آن کوی بنام پذیرایی و درودگویی بمیهمانان ، تا دوری بسیاری بسر راه ایستادند . فوجها دسته دسته با شکوه بسیار می آمدند و هر دسته ای که میرسیدند پذیرایی میدیدند . در اینجا نیز نخست میر هاشم و سپس شیخ سلیم و پس از وثقه الاسلام بمنبر رفته گفتارها راندند .

سه شنبه نوبت باغمیشه بود ، چون رفته رفته بشکوه و آرایش کار می افزود که از یکسوه کویی در نوبت خود دستگاہ پذیرایی را رنگین تر و پهنور ترمی گردانید ، و از یکسو روز بروز بشماره میهمانان میافزود و فوجهای مجاهدان شکوه و آراستگی بیشتر می گردانیدند ، امروز هم مردم باغمیشه دستگاہ بزرگتری در چیده و از دم دروازه تاخانه های کلانتر ، سراسر راه را آذین بسته و مجاهدان بومی بر سر راه صف زدند که هر فوجی که می رسید « درود سپاهیان » می گزاردند - از اینسوی با همه دوری راه چندان مردم رو بآنجا آورده بودند که سراسر خیابانها پر از آدمی می بود .

پسین چهارشنبه نوبت امیر خیز بود . در اینجا نیز سر راهها را آذین بسته و امیرخیزیان در هر گامی برای پذیرایی ایستاده بودند . از آنسوی فوجها با شکوه بیشتر ، بهمراهی علما و سیدها و پیشروان

پیکره ۳۹ نشان میدهد کوی مقصودیه (نوبر) را در یکی از روزهای

دید و بازدید .

آزادی یکی پس از دیگری می آمدند . نیز تماشاخیان ازهر سو دسته دسته می رسیدند . در اینجا نیزواعظان بمنبر رفته گفتارهایی سرودند . پسین پنجشنبه بکویهای غربی شهر - لیلوا و اهراب و چرنداب- خواستندی رفت . در سراسر این کویها گذرگاهها را آذین بستند، ودر هر چند گامی نیمکت و صندلی چیدند ، و چایی و شربت و قلیان آماده گردانیدند ، و آنچه آرایش بود از آویختن قاللهای گرانبها و چیدن گلدانها دریغ نگفتند . چون کوی ارمنستان باینها پیوسته است ارمنیان سهش همشهریگری نشان داده ، در پذیرایی از آیندگان و آذین بندی همبازی نمودند .

از پنجساعت بشام مانده سرفوجهای مجاهدان و دسته های تماشاخیان باز شد و هر دسته ای با شکوه دیگری می رسیدند . با همه فزونی جا مردم چندان رو آورده بودند که جا تنگی می نمود ، و با این انبوهی هرکسی از دیگران جز مهر و نوازش نمیدید و هیچگاه کشاکشی یا رنجشی درمیانه رخ نمیداد .

در پایان روز شیخ سلیم و میرهاشم بمنبر رفتند و موعظه ها کردند . همچنین حاج شیخ علی اصغر لیلوایی گفتاری راند .

روز آدینه سیزدهم تیر (۲۳ جمادی الاولی) نوبت حکماوار بود . این کوی چون راه بس دوری میداشت و خود یکی از گردشگاههای شهر شمرده میشد ، از اینرو آمدن مردم از پیش از نیمروز آغازید . در اینجا نیز با همه کمچیزی مردم ، کوچه ها را از دروازه تا میدان «حاجی حیدر» که کانون پذیرایی می بود آب پاشیده و جاروب کرده و آذین بسته ، و یک طاقی برپا کرده، در هر گوشه ای چایی و شربت و قلیان آماده گردانیده بودند . این نشان مردانگی آزادیخواهان بود که اینجا را با همه دوری و کوچکی فراموش نکرده و از شمار کویهای شهر بیرون نگردانیده بود .

چون هنگام پسین رسید چندان انبوهی رخداد که سراسر کوچه ها پر از مردم گردید . در اینجا نیز شیخ سلیم و میرهاشم و حاجی شیخ علی اصغر ، یکی پس از دیگری ، بمنبر رفتند و « موعظه » کردند . پسین روزشنبه بششکلان خواستندی رفت . این کوی توانگرترین

کویهای تبریز و بیشتر مردمش اعیانها می بودند در آذین بندی و آراسن خیابانها ، و در شکوه و پذیرایی بالا دست همه کویها را گرفت . از آغاز مغازه های مجیدالملک تا دوری بسیاری سراسر راهها را آذین بسته و فرشها گسترده و گلها چیدند . مغازه ها همه آراسته ، و در جلوخاه ها چادر زده و برای پذیرایی آماده شدند . یکطاقی هم بر پا کردند . نیز شعر هایی در ستایش مشروطه و سپاسگزاری از آزادی باخطدرشت و روشن بروی پارچه ها نوشته از دیوار آویختند .

از سه ساعت بشام مانده که آمد و شد فوجها آغاز گردید سراسر ششکلان پر از آوای کوس و شیپور می بود و آواز « یکدو » از هر سو شنیده میشد . فوج مجاهدان ششکلان در سر راه صف زده به میهمانان « درودسپاهیان » می گزاردند . بدینسان با صدشکوه و آراستگی پذیرایی و میهمانی پایان می یافت و هیچگونه نوازش و پذیرایی دریغ گفته نمیشد .

امروز بیش از دیگر روزها آوازاها به « یاشاسون اهل تهران » و « یاشاسون مشروطه » و « یاشاسون مجاهدان ایران » بلند می گردید . پسین یکشنبه را سرکردگان دولتی و توپچیان ، در میدان توپخانه پذیرایی از فوجهای مجاهدان و آزادیخواهان خواستندی کرد . اینان نیز سر راه را ، از دم بازار و چپه خانه تا میدان توپخانه آذین بسته ، چندانکه شاینده یکدسته سرکردگانی می بود دستگاہ پذیرایی و میهمان نوازی در چیده بودند ، و چون از دو ساعت بشام آمد و شد فوجها و دسته های مردم آغازید پذیرایی پرداختند ، و از نوازشها و پذیراییهای برادرانه آنان شور و سهش بسیاری در دلهای مجاهدان و آزادیخواهان پدید آمد .

بدینسان دید و باز دید کویها پایان رسید . این ده روز از روز های بسیار خوش و پرشور تبریز بود . چنانکه گفتیم در این آمد و رفت نه تنها مجاهدان ، مردم نیز پا در میان می داشتند ، و کسیکه آنروزها را دیده می داند چه خوشی و گشاده زویی در میان مردم می بود ، و با چه مهر و نوازشی با هم رفتار میکردند . علما و پیشروان که این

دسته بیل‌بان
تبریز غزل



کار را بنیاد نهادند خواست ایشان يك دید و بازدید ساده ای می بود و چنانکه دیدیم نخست با سادگی آغاز یافت . ولی چون میهماننوازی و پذیرایی ، یکی از خوبیهای نیک ایرانیانست و تبریزیان در این باره از پیشگامان میباشند ، از اینرو هر کوی درنوبت خود ، در افزودن بشکوه و پذیرایی ، بالا دست کوی پیش را گرفت ، روزبروز بشکوه و آرایش فزونی یافت و دستگاه پذیرایی بزرگتر گردید . از آنسوی مردم نیز روز بروز شماره افزودند وجوش وسهش بیشتر گردانیدند .

هر روز هنگام پسین بازار ها بسته می شد و مردم رو بکوییکه نوبت پذیرایش می بود می آوردند . توگفتی عید بزرگی پیش آمده ومردم همگی با جشن وشادی بسر میبرند . گذشته از آیندگان و روندگان در رهگذر ها ، پشت بامها پر از تماشاایان - از زن ومرد - می گردید و دلزداینده تر از همه، آمد و رفت دسته های مجاهدان و آوازکوس و شیپور آنان می بود . کوشش يك چند تنی ، در چند ماه ، ازبازاریان و برزگران چنین دسته های بسامان جنگی پدید آورده بود .

در این آمد و رفتها دیده می شد که این دسته ها ، از یکماه باز ، تا چه اندازه فزونی یافته اند . راستی این می بود که داستان تاخت و تاز پسر رحیمخان ویمی که از آن شهرمی رفت بسیاری از تبریزیان را بخریدن تفنک و فشنگ و پیوستن بمجاهدان وا داشته و کنون هم این پذیراییها و پاسداریها بسیاری را وامیداشت . هرروز شکوه ایندستهها و انبوهی آنها فزونتر از روز پیش دیده می شد .

بدینسان دلها پر از امید و آرزو می بود و هرکسی می پنداشت کینه و پراکندگی از تبریز رخت بسته . کسی نمیدانست چه روز های اندوه باری در پیش است و کسی گمان نمی برد که روزی خواهد آمد که جنک و خونریزی جای این برادریها و همدستیها را گرفته ، و این کویها که با هم دوستی و آشتی می نمایند بدشمنی برخاسته ، و این خانه ها و دیوار ها که اکنون آذین بندی می شود با گلوله های توپ

پیکره ۴۰ نشان میدهد کوی لیلوا را در یکی از روز های دید و بازدید .

و تفنگ ویرانه گردد .

گویا در این آمد و رفتها بود که آقا میر تقی نوبری که یکمرد ساده دل نیکخواهی می بود لقب « قلع آقا » یافت . چه همیشه باهمان رخت بلند و دستار سیاه ، شمشیر برهنه بدست می گرفت ، و جلو فوج مجاهدان نوبری افتاد ، وجوش و سهش بسیاری از خود نشان می داد .

آشفتگی در شهر های آذربایجان

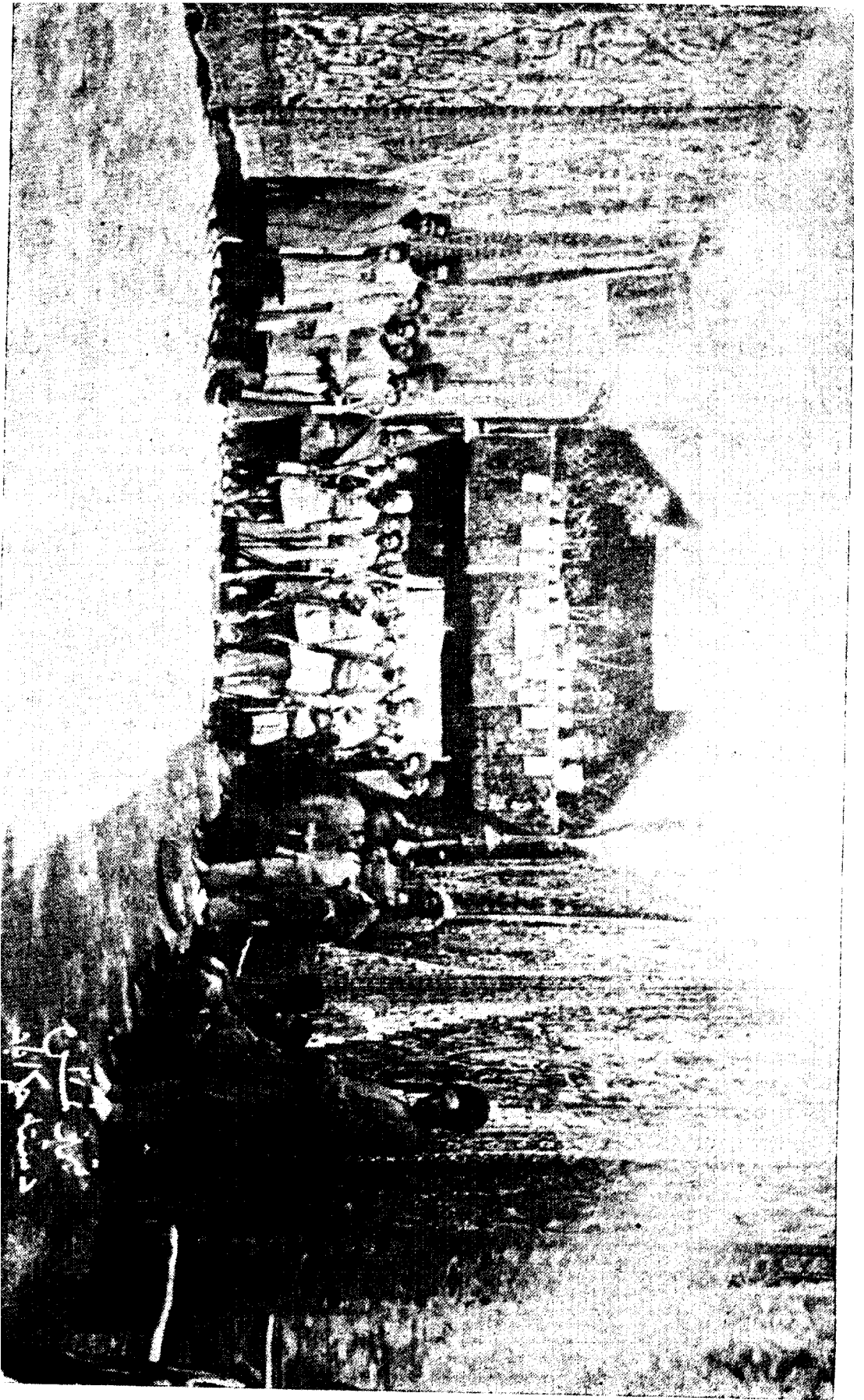
در آن هنگام که در تبریز این جشن و شادی میرفت در بسیاری از شهرهای آذربایجان - از ماکو و ارومی و اردبیل - آشفتگی در میان می بود . در ماکو چنانکه گفتیم کردان دبه ها را تاراج می کردند و مردم گزند و آسیب دریغ نمی گفتند ، و هر زمان يك آگاهی اندوه آور دیگری از آنجا میرسید . چنانکه دیدیم انجمن تبریز تلگرافهای بسیاری در این باره بتهران فرستاد . و بگفته خودش « گریبان دریاها » کرد . ولی سودی بدست نیامد و آخرین نتیجه آن شد که از تهران دستور دادند که نظام الملك اجلال الملك را برای باز جویی از پیش آمد و گفتگو با اقبال السلطنه بماکو فرستد . چون چاره دیگری نمی بود انجمن بآن خرسندی داد ، و او نیز آقا نقی شجاع الملك را که یکی از بازرگانان مشروطه خواه می بود ، از سوی خود نماینده گردانیده همراه اجلال الملك فرستاد .

در ارومی در نتیجه گفتگوی مرزی که با عثمانیان در میان می بود و دسته های سپاه ایشان از مرز گذشته و بخاک ایران در آمده بودند (چنانکه داستان را خواهیم آورد) ، کردان در آنجا نیز فرصت یافته و بتاخت و تاز پرداخته دبه ها را کشتار و تاراج می کردند . بیچاره روستاییان گزند و آسیب فراوان می دیدند و چون بدولت امیدی نمی بود مجد السلطنه که یکی از سرکردگان سپاه دولتی و اینزمان در کارهای توده ای از سرجنابانان می بود ، خود بسیج سپاهی می کرد که بسرکوبی آنان شتابد ، و از انجمن تبریز یابوری میخواست . انجمن با دست یکدسته از مجاهدان، اندی قورخانه و افزار جنگ برای او فرستاد .

اما اردبیل ، چنانکه گفته ایم در این شهر گذشته ازدوتیرگی حیدری و نعمتی که هنوز کارگر می بود ذو تن ملای بزرگی - آقا

میرزا علی اکبر وحاجی میرزا ابراهیم - در این شهر می زیسته که همواره با یکدیگر دشمنی و همچشمی می نمودند . این آقا میرزا علی اکبر يك ملای شگفتی می بود . این نیز دل بستگی بسیار بکیش شیعی « شریعت » نمودی ، و باندازه توانایی خود « حکومت شرعی » راندی . بدینسان که از پیروان خود « زکوة » و « خمس » گرد آوردی ، و بگفتگو های مردم رسیدگی کرده « فتوی » دادی . و بدولت و کشور و توده و اینگونه چیز ها پروا ننمودی . يك ملایی از تپ حاجی شیخ فضل الله و سید کاظم یزدی میبود ، با این جدایی که شکوه دوستی حاجی شیخ فضل الله و فریبکاری سید کاظم را نمیداشت ، و یکمرد ساده درونی می بود و آنچه از مردم می گرفت هم بسود خود آنان بکار میبرد .
 يك نمونه دیگری از « شریعت خواهان » می بود ، که جز راه خود را نشناختی ، و اینکه با مشروطه همراهی نشان می داد وانجمن بر پامی کرد ، از ندانستن معنی مشروطه و نداشتن آگاهی ازخواست آزادیخواهان می بود . چنانکه گفته ایم اینان جنبش را جز نبردی با دولت نمیشماردند و نتیجه آنرا جز رواج « شریعت » نمی پنداشتند .
 این بود چون جنبش مشروطه برخاست و در همه شهر ها انجمن بر پامی شد ، در اردبیل نیز این دو ملا بکار برخاستند ، و هر کدام انجمنی بر پا کرده و کشاکش حیدری و نعمتی را بمیان آوردند ، و هر یکی یکدسته از شاهسونان یغماگر را بیاری خود خوانده در شهر میدان زد و خورد پدید آوردند .

چنانکه گفتیم در همان هنگام انجمن تبریز نمایندگان فرستاد که هر دو انجمن را بستند و يك انجمن دیگری برای همگی شهر بنیاد نهادند . بدینسان آتش آشوب فرو نشست و آرامش برپا گردید .
 بویژه باکاردانی که رشید الملک فرمانروای اردبیل از خود نشان میداد . لیکن در این هنگام چون رشید الملک در قره داغ می بود ، ملایان از دوروی او میدان یافته دوباره بهمچشمی و دشمنی برخاستند ، و باز هر کدام یکدسته از شاهسونان را برای پشتیبانی از خود ، بشهر خواندند ، و این مایه آشفتگی کار ها شد و چه در شهر و چه در



بیرون آن نا امنی رواج گرفت .

مردم بدادخواهی تلگرافهایی بدارالشوری وانجمن تبریز فرستادند .
انجمن بیدرنک بچاره برخاسته دستور فرستاد که رشیدالملک باردیل بازگردد.
نیز برای فرستادن بآنجا نمایندگان پایین را برگزید :

شیخ اسمعیل هشترودی ، شریف العلماء ، حاجی سطوت السلطنه ، حاجی
معتمد همایون ، حاجی اسماعیل امیرخپزی

اینان بزودی روانه گردیدند ، و پیش از اینکه رشید الملک
باز گردد باردیل رسیدند ، و با میانجیگری و گفتگو کشاکش را پایان
رسانیدند . پس ازچندی تلگرافی از آقا میرزا علی اکبر وحاجی میرزا
ابراهیم رسید که از «برکت انفاس قدسیه جناب مستطاب شریعتآب آقا
شیخ اسماعیل آقا سلمه الله تعالی و حسن اقدامات و اهتمامات وافیه
حضرات آقایان هیئت محترم دامت توفیقاتهم اسباب تکمیل محبت ومودت
فراهم اختلافات بکلی رفع گردید » .

اما زنجان ، در اینجا يك آشوب خونینی

کشته شدن سعد

رخ داد . اینجا یکی از شهرهایی می بود که

السلطنه در زنجان

مشروطه ریشه ندوانیده و آزادیخواهی پیشرفتی

پیدا نکرده بود . در اینجا نیز انجمنی برپا کرده بودند ولی بسیار ناتوان
می بود . چنانکه گفتیم چون در نتیجه بدخواهیهای درباردربسیاری از شهر
ها گردنکشانان برمیخواستند در اینجا مظفرالدوله که رئیس فوجی می بود
برخواست و موزیکانچیان را بازار مردم و ستمگری برانگیخت . تادیری
بازرگانان زنجان در تلگرافخانه نشسته بتهران دادخواهی میکردند .

از آنسوی در اینجا هم يك ملای شگفتی ، بنام « آخوند ملا
قربانعلی » می بود ، که لگام مردم را در دست داشته و از گراییدن
بمشروطه باز می داشت . این آخوند نیز دلدادۀ « حکومت شرعی »
می بود ، و خود در زنجان و آن پیرامونها فرمان میراند . زیرا به
« دعویها » رسیدگی کردی ، و « فتوی » دادی ، « قصاص » کردی ،
و « حد » زدی ، و « زکوة » و « مال امام » گرفتی . بی تاج و

بیکره ۴۱ نشان میدهد طاق بندی کوی حکماوار روز بازدید

تخت پادشاهی کردی .

این نیز از ملایانی میبود که به کشور و توده و میهن و اینگونه چیزها پروا ننمودی ، و خود از این اندیشه ها دور بودی ، و جز هوسهای آخوندی را دنبال نکردی .

این نیز ؛ همچون میرزا علی اکبر اردبیلی پول نیندوختی و خود با تهیدستی بسر بردی ، و از اینرو در میان پیروان نام نیک و جایگاه بلند میداشت و آوازه اش بیشتر شهرها رسیده بود . میرزا علی اکبر زورش بیشتر از دانشش میبود ، و از اینرو در میان خود ملایان جایگاهی نمیداشت . ولی این در زمینه آخوندی دانشمند شمرده میشد و خود یکی از مجتهدان بنام میبود .

چون اینمرد و داستانش نمونه نیکی از دژ آگاهی و دژ خوبی ملایان و پیروان ایشانست ، از اینرو بدینسان بیادش میپردازم . این مرد یکی از خویهایش سنگدلیش میبود و خونریزی را دوست میداشت . میگویند : روزی درباره آدمکشی «فتوی» بکشتن داد و گفت در همانجا در حیاط سرش را بریدند .

در زنجان ، در زمانهای نزدیک ، از اینگونه ملایان ، یکی ملا محمد علی بوده که در زمان محمد شاه با دولت بکشاکش پرداخته ، و سپس در زمان ناصرالدینشاه ، بنام بایبگری بچنگ برخاسته و آن داستان شکفت تاریخی را پیدا کرده . دیگری این ملا قربانعلیست که ما بیادش پرداخته ایم ، و میباید گفت ملامحمد علی با آن کار بیخردانه پایان زندگانش بهتر و برتر از این میبوده .

اینمرد در این زمان نود سال کما بیش میداشت و با این پیری سستی از خود نشان نمیداد ، و رشته فرمانروایی از دست نهشته مردم را از گراییدن بمشروطه باز میداشت .

در این میان سعد السلطنه در زنجان فرمانروا میبود . اینمرد در زمان ناصرالدینشاه فرمانروای قزوین شده و شش سال در آنجا مانده و کوشش بسیار بآبادی آن شهر کرده ، و رویهمرفته مرد نیکنامی میبود . این هنگام در زنجان نیز رفتار نیک مینمود . با این همه پیروان ملا

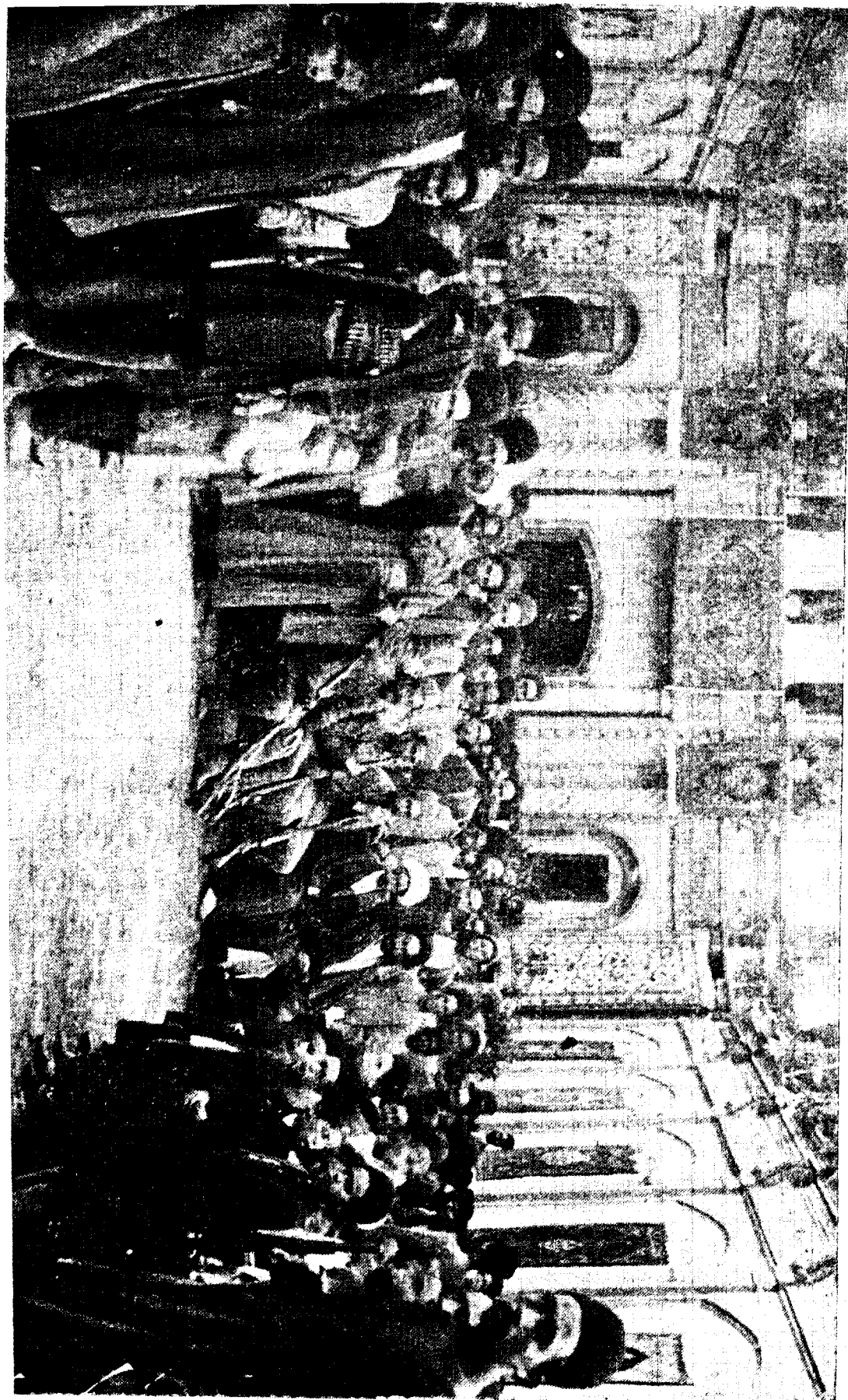
قربانعلی او را بر نمی تافتند و ناخشنودی مینمودند .
روز سوم ماه تیر (۱۳ جمادی الاولی) یکی از فراشهای حکومت
میخواست شیخ عبدالله نامی را باداره حکمرانی برد . شیخ عبدالله از دست
او گریخته خود را بخانه ملا قربانعلی رساند و در آنجا بست نشست .
کسان ملا قربانعلی که بیشتر اوباش ولوطیان میبودند ، چون از چگونگی
آگاه شدند در پی فراش افتاده و او را گرفته کتک بسیاری زدند ، و
با قمه چند زخمی رسانیدند ، و سپس سیلهایش را بریده گفتند : « برو
بسعدالسلطنه آگاهی ده »

آنروز سعدالسلطنه بهنگام گذشتن از سبزه میدان ، با یکی از
آن اوباش بنام سید بشیر ، دچار آمد و دستور داد او را گرفتند ، و
در اداره حکومتی تازیانه باوزدند و سپس رهایش کردند . این آگاهی
چون بملا قربانعلی رسید گفت : « فردا باید حکومت تبعید شود » . کار
کنان او شبانه بطلبه ها و دیگران آگاهی دادند و از آبادی های نزدیک
شهر مردم را خواستند .

فردا از آغاز روز پیروان که ششصد تن گما بیش میبودند در پیرامون
خانه آخوندگرد آمدند ، چون گفته میشد آخوند « حکم جهاد » خواهد
داد ، بسیاری از آنان قمه و قداره و تپانچه همراه میداشتند و دیگران
نیز دامنه های خود پر از سنگ کرده بودند . نخست با پیام آخوند
ببازار ریخته دکانهایی را که باز شده بود بندانیدند . سپس آماده ایستاده
چشم براه فرمان دوختند .

آخوند دستور داد : « بروید میدان توپخانه » . همگی روانه
گردیده در یک سوی میدان ، در برابر سرای حکومت به رده ایستادند .
سعدالسلطنه چند تن سرباز برای پاسبانی بدم درگمارده ولی سپرده بود
تیری نیندازند . از اینسو زبان بدشنام گشادند . سربازان پاسخی ندادند .
دلیر گردیده گاهی چند تیری انداختند . در اینمیان نصرالله نامی از بازاریان
بایکتن دیگری که از مشروطه خواهان میبودند ناآگاهان بمیدان رسیدند .
کسان آخوند هردو را آماج تیر گردانیدند که نصرالله پس از نیمساعتی
جان داد .

پس از ساعتی سربازانی از سوی حکومت به پشت بام آمده برای
ترسانیدن مردم چند تیری بهوا انداختند . کسان آخوند آن را فرصت



شمرده برخی از ایشان که تفنگ داشتند بچنگ پرداختند و از اینسوی مردم بسرای حکومتی ریخته دست بتاراج ویغما گشادند و آنچه یافتند بردند، و درها و پنجره ها را کنندند. دوتن سید و دوتن توپچی سعدالسلطنه را در اطاق اندرون بگیر آورده بسیار زدند، سپس باقمه و قداره چند زخم کاری رسانیدند. بفرایشان نیز زخمهایی زدند.

نبی نام فراش سعدالسلطنه را بدوش کشیده بخانه حاجی وزیر (یکی از توانگران زنجان) رسانید که در آنجا زخمهایش بندند، ملاقربان علی چون شنید دستور داد بروید از آنجا هم بیرون کنید. اوباش رو بخانه حاجی وزیر آورده خواستند آنجا را نیز تاراج کنند. اسعدالدوله و دیگران پیش افتاده جلو گرفتند. حاجی وزیر ناگزیر شد سعدالسلطنه را بیرون کند و یکدسته از اوباشان او را با آن زخمها در کالسکه نشانده و تا بیرون شهر رسانیده رها کردند. بیچاره پیرمرد تا سلطانیه رفته پس از زمانی از آسیب زخمها بدرود زندگی گفت. این بود نمونه ای از «حکم جهاد» ملایان. مانند این دژ رفتاری را از ملاقربانعلی در داستان عظیم زاده خواهیم دید.

این شگفت که چون این کار را کردند زیرکانه تلگرافی، از زبان مردم بدارالشوری فرستادند، بدینسان: «تعدیات سعدالسلطنه از حد گذشت یکنفر را تنگ قجر گذاشته و یکدختر را میخواست ببرد رفته در خانه آقا متحصن شده آقا یعقوب نام هیچ عارضی نداشت بدون جهت سیصد تومان از او پول گرفت»

از آنسوی برادر زاده آخوند تلگرافی بمحمد علی میرزا فرستاد، نزدیک باین: «سعدالسلطنه مشروطه خواه بود میخواست مشروطه را در اینجا هم تأسیس کند از شهر بیرونش کردیم». آن تلگراف در مجلس بگفتگو آورده شد ولی باین یکی محمد علی میرزا پروانداشت و آن تلگراف را نیز پنهان کرد.

یکی دو روز پس از آن پیش آمد، تلگراف حاجی شیخ فضل الله و یاران او که گفتیم بهمه شهرها فرستادند بزنجان رسید. ملاقربانعلی از آن

پیکره ۴۲ نشان میدهد آذین بندی ششکلان را در روز بازدید

خشنود گردید ، و همان را عنوان ساخته بمسجد آمد و پیروان را بسر خود گرد آورد و از مشروطه بدگویی‌هایی کرد و بمشروطه خواهان بیمهائی داد . رویهمرفته مشروطه در این شهر پانگرفت ، و از این هنگام زنجان در دست ملاقربانعلی و پیروان او بود .

در مجلس درنشست سه شنبه دهم تیر ماه (۲۰ جمادی الاولی)

چون از انجمن زنجان تلگرافی رسیده بود ، باز گفتگو بمیان آمد شادروان طباطبایی ، چنانکه شیوه او میبود ، پاسداری از ملاقربانعلی نموده چنین گفت : « جناب آخوند هیچوقت از خانه بیرون نمیآید و خبر از جایی ندارد این کار آدمهای ایشانست »

اینسخن دور نمیبود . ملاقربانعلی با آن پیری توانایی چنین کارها را نمیداشت ، و بیشتر کارها را بنام او برادر زاده اش و دیگران میکردند . ولی اونیز بیکبار ناآگاه نمیبود .

نزدیک بهمان روزها داستانگی هم در قزوین - شهر همسایه زنجان - رخ داد . چنانکه گفتیم حاجی شیخ فضل الله و همدستان او ، پیش از آنکه از تهران بروند ، کسانی را برای آشوب انداختن در شهرها فرستادند . یکی از آنکسان میرزا علینقی پسر سید احمد طباطبایی بود که رهسپار قزوین شد .

در این شهر نیز سیدجمال نامی از ملایان ، دشمنی ، با مشروطه مینمود و یکی از بدخواهان پافشارجنش میبود . میرزا علینقی بخانه او فرود آمد ، و پس از سکالش چنین نهادند که با شویی در شهر برخیزند . شبی سیدجمال لوطیها و او باش شهر را بخانه خود خواند ، و آنان را بچند دسته بخشیده هر دسته ای را بخانه یکی از پیشروان آزاد یخواهی فرستاد که بدست آورند و بکشند .

در این هنگام که دسته ها روانه شده بودند ، ناگهان کسی از تلفونخانه آمد و داستان مسجد آدینه را - که پیروان حاجی شیخ فضل الله چادرزدن میخواستند و مردم بجلوگیری برخاستند و در کشاکش فیروزی از آن آزاد یخواهان شد - باز گفت .

سید جمال از این آگاهی بترس افتاده کسانی فرستاد و آندسته

ها را باز گردانید. جز یکدسته که بخانه میرزا غفار رفتند و باکسان او بزد و خورد بر خاستند و در میانه برخی از کسان میرزا غفار زخمی گردیدند.

فردا چون مجاهدان از این داستان آگاهی یافتند بشوریدند و نزدیک بود آشوب و خونریزی در قزوین روی دهد. چیزیکه بود شیخ الاسلام و پسر او میرزا حسن «رئیس المجاهدین» بمیان افتاده جلوگیری کردند. این داستانیست که در روزنامه «اتحاد» نوشته شده.

کنون بتهران باز میگردیم. در اینجا نیز، در میان کشاکش مشروطه و «مشروع»، کارهایی رخ میداد. یکی از آنها باز پرس و داوری درباره

سر سال سید عبد

الحمید و سید حسین

فروش دختران قوچانی میبود. چنانکه گفته ایم (۱) از آغاز گشایش مجلس این یکی از گفتگوهای بود که دنبال میشد. مجلس میخواست از یکسو دختران را بخانه هاشان باز گرداند، و از یکسو کسانی را که در آن سیاهکاری دست میداشتند بکیفر رساند. برای این آصف الدوله والی خراسان و سالار مفخم بجنوردی سرکرده سواران آنجا را بتهران خواستند، و مجلس پافشاری نمود که آنان بیاز پرس و داوری کشیده شوند، و برای دیده بانی باین کار شش تن از نمایندگان خود را - تقی زاده را باینجتن دیگر - برگزید.

این بود در عدلیه بابودن وزیر عدلیه و دیگران نشستها بر پا میشد و باز پرس میرفت و روزنامه های مجلس و حبل المتین پرسشها و پاسخ هارا نوشته و باگهی مردم میرسانیدند.

دیگری، گرفتن وزارت جنگ از چنگ کامران میرزا میبود. چنانکه گفتیم (۲) اینمرد وزارت جنگ را مرده ریک خود میشناخت و از دست دادن نمیخواست، و با آنکه در شمار وزیران میبود گامی بمجلس نمیگذاشت، بلکه با مجلس دشمنی سختی مینمود، و هم چون زمانهای پیش خود سرانه کار میکرد. روز پنجشنبه پنجم تیر ماه

(۱) - بخش یکم تاریخ صفحه ۳۱۳ (۲) - بخش یکم تاریخ



پ ۴۳

کامران میرزا

(۱۵ جمادی الاولی)، درمجلس سخنی ازبديهای اورفت ونمایندگانرأی
به برداشته شدن او از وزارت دادند .
دیگری گرفتن سرسال برای سید عبد الحمید وحاجی سید حسین

نخستین کشتگان راه آزادی بود. چون هجدهم جمادی الاولی روز کشته شدن سید عبدالحمید، ویستم آن روز کشته شدن حاجی سیدحسین میبود، «انجمن اتحاد طلاب» بر آن شد که روز هجدهم (هشتم تیرماه) سر سال باشکوهی برای آنان گیرد و از چندروز پیش به بسیج کارپرداخت. بدینسان که بروی گور سید عبدالحمید درمسجد آدینه پارچه های سیاه پوشانیده و دسته های گل چید. نیز بایوان مسجد پارچه های سیاه کشید. افزار «ختم» و سوگواری آماده گردانید.

چون آنروز رسید از آغاز روز مردم دسته دسته آمده، و بآیین مسلمانی فاتحه خوانده و به شیوه اروپایی دسته گل روی گور گزارده از در دیگریرون میرفتند. یکدسته ازقزاق وژاندارم نیز برای گل گزاردن آمدند و رفتند.

چون هنگام پسین رسید همگی وزیران باعلما و نمایندگان مجلس و دیگران در آنجا گرد آمدند. انبوهی چندان شد که پشت بامها نیز پر گردید. نخست قرآن خواندند و سپس حاجی شیخ محمد واعظ بمنبر رفته، وداستان گلوله خوردن سید عبدالحمید را بدانسان که خود دیده بود، بازبان روضه خوانی، باز گفت و مردم را بگریانید.

سپس شاگردان دبستانها، بارخت و بیرق سیاه، سرود خوانان آمدند، و هر دسته ای بنوبت خود در جلو گور «خطابه» ای خوانده و دسته گل فرو گزاردند و بیرون رفتند. در هنگام بیرون رفتن ایشان زنان از پشت بام گل بسرهای آنان ریختند. سپس انجمنهای تهران، باشندگان هر یکی بنوبت خود آمده و گل گزارده رفتند. سید جمال واعظ و ملك المتكلمين و دیگران گفتارها راندند. تانیمساعت بشام نشست برپا میبود، و پس از آن تاسه ساعت از شب رفته نیز مردم آمد و شد میکردند. برای تهران یکروز خوشی گذشت.

امروز نخستین بار بود که در ایران، دریک بزم سوگواری، شیوه ایرانی را باشیوه اروپایی توأم گردانیدند، و خواهیم دید که همین یکی از ایرادهایی بود که بست نشینان عبدالعظیم بمشروطه خواهان میکردند.

در روزنامه انجمن تبریز شعرهایی نوشته که در این نشست درجولو

گور سید عبد الحمید خوانده گردیده و اینک آنها را میآورم :

زانروز که از دارفنا رخت کشیدی ازجان بگذشتیم وزخونت نگذشتیم
هرقطره خون کز بدنت ریخته شد ما بر داشته باخون دل خود بسرشتیم
در راه وطن آنچه نهفتند و نگفتند ما در سر بازار بگفتیم و نوشتیم
المنة لله که نردیم و بدیدیم شد سبز هر آن تخم که پارینه بکشتیم
بر یاد هماندم که سپردیم بخاکت ایندسته گلی را بزار تو بهشتیم

در همانروزها گله وناله از حاجی آقا محسن فروتر گردیده بود.

در نشست چهاردهم تیر (۲۴ جمادی الاولی)، تلگرافی از عراق، در مجلس خوانده شد، بدینسان: «صمصام الممالک که مأمور حرکت دادن حاجی آقا محسن بود وارد شهر شد. پیش از آنکه از طرف صمصام الممالک اقدام شود حاجی آقا محسن اشرار را فرستاده داکین را بسته دیشب جمعی در پشت بام بازارها و غیره مشغول شلیک بود امنیت سلب زودتر علاج نماید انجمن محلی عراق»

این گفتگو عنوان داد که برخی نمایندگان بدگویی بسیار از اتابک کردند. راستی آن میبود که این زمان نیرنگبازی اتابک بی پرده گردیده و هر کسی بی برده بود که آن آشوبها و خونریزها در این گوشه و آن گوشه کشور، جز با انگیزش او نیست. از چندی پیش این سخن بزبانها افتاده و روزنامه جبل المتین، بی آنکه پرده دری کند، گفتارهای پرمغزی مینوشت.

این روزنامه میگفت یکماه پیش کشور ایمن میبود و هواداران خود کامگی ناتوان و درمانده میبودند. ولی در این یکماه در بسیاری از گوشه های کشور آشوب برخاسته و از اینسو دیده میشود که هواداران خود کامگی گستاخ گردیده و به نیرو افزوده اند. آشوبهایی را که رخ داده بود شمرده و سپس میپرسید: «خوب در این ماه چه تازه واقع شده؟!.. آیا هیئت و کلا تغییر کرده؟!.. آیا کسی تازه وارد شده؟!..»، و پاسخ این پرسشها را باندیشه خوانندگان باز میگذاشت.

اتابک تا میتوانست برویه کاری میکوشید و هواداران او در مجلس

و دیگر جاها تا میتوانستند پرده میکشیدند. ولی راستی در پرده نماند و دیربازود آشکارا افتد. بدگمانیها در باره او روز بروز فزونتر گردیده کنون بجایی میرسید که در مجلس گفتگو کنند و آشکاره او را «خائن» خوانند.

«لایحه» نویسی

بست نشینان

کنون باز داستان بست نشینان را دنبال میکنیم. چنانکه گفتیم، اینان نخست تلگرافهایی بشهرها فرستادند، و چون امید مند به نتیجه آن میبودند بدینسان نشستند. یکدستگاه آخوندی شگفتی برپا کرده بودند. حاجی شیخ فضل الله هرشب در صحن نماز جماعت میخواند و سپس بمنبر رفته بیدگویی از مشروطه و مجلس میپرداخت.

در آنمیان چنین خواستند که نوشته هایی میان مردم پراکنند. لیکن چاپخانه های تهران هیچیکی نخواست نوشته های آنان را بچاپ رساند. همانا نخست نوشته هایی را باخط خوشی نوشته و پیکره از آنها برداشته در میان مردم پراکنده میگردانیده اند، و اینست ما پیکره يك نوشته ای را از آنگونه در دست میداریم که در اینجا میآوریم. (پ ۴۴)

لیکن پیداست که این کار در رفت بسیار داشته و گران میافتاده. این بود ناگزیر گردیدند خود چاپخانه ای برپاکنند. برای این کار سنگی را با افزارهای آن، از سید مرتضی برغانی بیکصد و سی تومان خریده و شبانه بار استرها کرده بعبد العظیم بردند و در آنجا بکار انداختند. این يك گشایشی در کار ایشان پدید آورد. همانا از آخرهای تیره ماه بود که به بیرون دادن «لایحه» ها پرداختند. کنون نسخه های بسیاری از آنها در دست ماست. با خط خوشی - برخی بانستعلیق، و برخی بانسخ - نوشته شده و پاکیزه بچاپ رسیده. (۱)

(۱) میرزا محمد علیخان تربیت در کتابیکه در باره روزنامه های ایران نوشته و پرفسور براون آنرا بانگلیسی ترجمه کرده گفته این «لایحه» هاتا شماره ۱۹ بیرون آمده ولی درست نیست و شماره آنها بیشتر از ۱۹ میباشد. اینان نخست بانستعلیق مینوشته اند و به برخی از آنها تاریخ یا شماره میگزارده اند و من تا شماره ۱۵ دیده ام. سپس گویا نویسنده دیگر شده و این بار بانسخ نوشته اند و شماره را نیز از سر گرفته اند و این رشته دوم است که تا ۱۹ رسیده است.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين

توبه ارسال
تعالی فرموده است که در این مدت ماهی من برزق و توبه ماه
در هر دو روز نماز کرده و مستجاب کند و از بذل مسر و مال خود
چیزی دریغ نداشته تا درین ماه
به دست شمارسانیده اند شرح زحمت و مذمت و آثار توبه و عبادت
علیه آن جزو کوران را در حفظ حای شریعت و حرمت اسباب سلطه
شما خود بهتر از هر کسی میدانید در این صحت کالیف نیابت عامه
و مسئولیت نامه من جمیع اجنات بشا متوجه است باید دین اسلام
که در دیده آئینه است لا محاله همان قوت در وقت در و جان که از
اسلاف گرفتارید تسلیم اختلاف بفرمایید ولی امروز دشمنان
شما در این مملکت به بسیاری منافقین وضعی شده ایم آورده اند
که درین شاد دولت شما هر دور ضعیف کرده اند و در خطر عظیم

انداخته اند

جماعت گزادی طلب بوسه و لفظ در برای عدالت و شوری
برادران ما را ضعیف بجهت لادبی میرانید و کان سیر و کوه
صحرای است و عانی شما تاریخ نیست امر دولت اسلام
و اختلاب شریعت خیر الانام واقع شود و چسبیری گذر و کوه
مسلطه رواج و سنگرات نماز و سنگرات نماز و محمد است
کثرت و شریعت منوع و قسم آن مجور شود و و این شود
ذکر و نحو عظیم در شرح احوال شما ابد الله مسرتانی باشد
شما که بستر میدانید که دین اسلام اهل آذیان و اتم شرایع
و این دین دنیا را بعد از توبه گرفت و چشم چشم
آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل با از پاریس رسیده
و ضمه شورای با از انگلیس بیاید اگر این نرسد سیاسی را از دراز
دین ما استکشاف فرمودید خواهید دید که در این فتنه عظمی
الاسلام کفالی کهنه که آن وقت و همیشه اسلام را اجابت

خواهید کرد و استقامت ما را التبت یک خواهد کرد
انوار و دولت حیرت بید داشت و عبرت بید گرفت
شخص اول بر خلاف صحت شرح و غلط بادشاها و این مسئله
تا ناگه این عظمی است عسره او با و چشم
اتمام مجابونی
رجال دولت به ما خوشن بود که پیش هام سب سنده
آباد شاه اسلام پناه آیا خود نبسته غافل است یا متغافل نمیدانیم
شاید و بسا و پس از از خجاست شمار و سانس از کوهی مسجود
و آفتونهای در دست اندر زنا جاست که امروز از زو سانس سنگ
و تجری داد و ات کتب و کندی شده است در ضمیمه نیز تاثیر
نموده ذات تقدیس برای تسلیم کردن اسلام و تبدیل
و اذن شرایع و احکام حاضر ساخته باشد علی الله برین
بر شما ما ای توبه امام و ای حضور اسلام که خود را عهده است
و عهد الرسول بوقوف و سوال بشناسید و اجابت که با شما
از عاقبت این فتنه تخذیر کنید بلکه خاطر خطیر را که در بر شما
که ما حاضرین می بینیم و انشا پریری لایزری العالی که سبیل
تقدیس اسلام باز با و از جا که از میهنه باید قبل بن امر صفتی
و فضل الله تعالی طبعات اسلام که روز و کوه در وضع از برای
مجاهد با زمانه و ملاحظه حاضر شد و حکم جان مطاع امام
عسره او و احاطه مضمه مان شمار استنظرنه
یا خلع امام علی سلیمان و یا ورثه الانبیا و المرسلین
ای سیر اوجی الله و با و را علی ایسم الله من غیر افتخار
بیدی لافون من

بسم الله الرحمن الرحيم

اینان روزنامه نویسی نمیتوانسته اند و یا نمیخواستند ، از اینرو نوشته‌های خود را «لایحه» نامیده و آنها را بیک گونه دیگری بیرون داده‌اند . همچون روزنامه‌ها از چند زمینه سخن نمی‌رانند و هر «لایحه» در یک زمینه میباشد . مثلا در یکی از آنها درخواستهای خود را ، که سه چیز میباشد ، باز مینمایند . در دیگری از زبان حاجی شیخ فضل الله ، اندیشه و ایراد هایپرا که بمجلس میگرفته روشن میگردانند . در دیگری از زبان سیداحمد طباطبایی ، انگیزه بازگشتن او را از مشروطه مینویسند . در دیگری تلگراف آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی را ، که بمجلس کرده و روز نامه ها آنرا پراکنده بودند ، (همان تلگرافی که مانیز آوردیم) بگفتگو گزارده میگویند : مجلسی را با آن شرطهاییکه این دو مجتهد بزرگ ستوده اند ما نیز میخواهیم ولی این مجلس که هست آن شرطها را دارا نیست .

در یکی از اینها از تلگرافی گفتگو میکنند ، که آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی ، بمیانجیگری حاجی شیخ فضل الله ، بمجلس فرستاده بوده اند ، و حاجی شیخ فضل الله میگوید پیش از بیرون آمدن از تهران آن را بنزد رئیس مجلس فرستاده بوده . چون این تلگراف در جایی نیست و اینان در نوشته های خود نام آن را میبردند اینست در اینجا آنرا می آوریم :

از نجف اشرف توسط جناب حجة الاسلام نوری دامت برکاته مجلس محترم شورای ملی شیدالله تعالی ارکانه ماده شریفه ابدیه که بموجب اخبار واصله در نظامنامه اساسی درج وقانونیت مواد سیاسیه ونحوها منالشرعیات را با موافقت باشریعت مطهره منوط نموده‌اند از اهم مواد لازمه وحافظ اسلامیت این اساس است و چون زنادقه عصر بگمان فاسد حریت این موقع را برای نشر زندقه والحاد مغتتم و این اساس قویم را بد نام نموده لازم است ماده ابدیه دیگر در دفع این زنادقه واجرای احکام الهیه عزاسمه بر آنها وعدم شیوع منکرات درج شود تابعون الله تعالی نتیجه مقصود بمجلس محترم مترتب وفرقه ضاله مایوس و اشکالی مترتب

بیکره ۴۴ یکی از لایحه های بست نشینان دانشان میدهد که با بیکره برداشتن در میان مردم پراکنده‌اند .

نشود انشاءالله تعالی الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی الاحقر عبدالله مازندرانی
هفتم جمادی الاولی

این تلگراف دروغ نیست . چنانکه پیش از این گفتیم ، آخوند
وحاجی شیخ، نخست بحاجی شیخ فضل الله بدگمان نبوده ازدوربا این همراهی
می نموده اند ، و این تلگراف از اینروست .

اینان در « لایحه » های خود ازهر راه به باز گردانیدن مردم از
مشروطه میکوشیده اند . در همه جا مشروطه خواهان را « بایی » و « طبیعی »
نامیده خواست ایشان را « آشکار گردانیدن کیش خود » یا « آزادی از
بند دین » نشان میداده اند . برای بر آغالیدن مردم عامی ، آزادی و
برابری را که بجهودان داده شده بود ، بیاد آنان میاندازند و برخی دروغ
های زشتی برمیخیزند . پیش از همه روزنامه نویسان را دنبال کرده گله
میکرده اند ، و سخنانی را که ماهیچگاه در روزنامه های آن زمان نمیبایم
بنام آنان مینوشته اند . هر چیز تازه ای را که از اروپا رسیده و در میان
مردم رواج گرفته بود بیدینی نامیده ایراد میگرفته اند .

از روی هم رفته اینها نیز پیداست که راه « شلتاق » و بهانه جویی
میپیموده اند و انگیزه کارشان پیش از همه سودجویی میبوده .

بهرتر است خوانندگان برخی از آن لایحه ها را ببینند و بخوانند تا
بدانند چه چیزهایی میخواسته اند ، و چه بهانه هایی میگرفته اند ، و با
چه عنوانهای پوچی در برابر کوششهای غیرتمندانه آزادیخواهان ایستادگی
و کار شکنی نشان میداده اند . چون چنانکه گفتیم بسیاری از لایحه ها را
باخط خوش نستعلیق بیرون داده اند - چند تا از اینها را باپیکره نشان میدهیم .
(پ ۴۵ ، پ ۴۶ ، پ ۴۷) برخی دیگر راهم در جای خود خواهیم آورد .

در اینمیان چون روز چهاردهم جمادی الثانی که
جشن فرمان مشروطه روز داده شدن فرمان مشروطه میبود نزد يك
میشد ، دارالشوری چنین نهاد که آنروز را بنام « روز نخست مشروطه »
یکی از عیدها گرداند و در آن روز در همه شهرهای ایران جشن گرفته
شود ، و این نهاد خود را باتلگراف همه جا آگاهی فرستاد .

در همه جا به بسیج جشن پرداختند . در خود تهران يك جشن
بسیار باشکوه و بزرگی را بدیده گرفته ، و از یکپخته پیش ، انجمنها

و دیگران به بسیج برخاستند. این جشن بیش از همه، از آن تهرانیان،
و خود سزنده بآنان میبود که بیشتر از دیگران بآن کوشند.

در تهران در این زمان، چهل تا کما بیش انجمن میبود. اینها
کمیسیون برای اینکار برگزیدند. از سوی مجلس هم آقامیرزا محسن
برگزیده شد. اینان نخست بروی سردر مجلس طاقی، برای نشیمن
دوسید و دیگر علما، و در دو پهلوئی آن دوطاقی برای نشیمن وزیران
و نمایندگان بیگانه، بستند. سپس دوسوی جلوخان مجلس را در میان
انجمنها بخشیدند که هر یکی طاقی بنام خود آراست. ارمنیان و جهودان
و زردشتیان هر کدام طاق دیگری بستند. گذشته از اینها صدر السلطنه
و مشار الدوله و معین السلطان که خانه هاشان در آن نزدیکی میبود،
هر کدام طاقی بستند. ظل السلطان که از چندی باز، بمشروطه خواهان
گرایش نشان میداد، جلوخانه خود را طاقی بست و دستگاه پذیرایی در
چید. اداره های دولتی هر یکی در هر کجا میبود طاقی بست.

در هر طاقی آنچه میتوانستند، از آراستن و پیراستن، و فرشهای
گرانها آویختن، و گلدان گزاردن، و چراغها چیدن دریغ نگفتند. در
هر طاقی دستگاه پذیرایی جداگانه برپا کردند. در کمتر جشنی این کوشش
از مردم دیده شدی.

از روز دوم مرداد (۱۴ جمادی الثانیه) جشن و شادی آغاز گردید
و دو روز و دو شب در میان میبود. آنمرد با فهم آذر بایجانی که گفتیم
نامه بحاجی مهدی آقا مینوشته، در یک نامه خود این جشن را ستوده و
من اینک برخی نوشته های او را میآورم:

«جلو بهارستان را که میدان وسیعست دور تادور طاق و آذین
بسته و با چراغ و گل و سجاده های قیمتی آراستند. هشتاد طاقت هر
یکی را یکی از انجمنهای تهران و اصناف صاحب شده و زینت داده و
اقسام شربت و لیمونات و میوه و شیرینی چیده از واردین با گرمی پذیرایی
نمودند. آتش بازی نوظهور صنعتی شد امتداد آن آنقدر بود که دو
ساعت مردم را بتماشا مشغول کرد.

در صحن بهارستان خیابانها را طاق و آذین بسته و چراغانی کرده

مطبوع در آستانه مقدسه حضرت عبدالعظیم سلام الله علیه و علی آباءه

الکرام برای اتمام و رفع اشتباه از برادران دینی

بسم الله الرحمن الرحیم

صورت مقاصد علماء اعلام و حج اسلام مهاجرین دست برکاتم بود که اجمال در این دردم برآ
برادران دینی نوشته شود که بدانند و بفهمند که هیچ وجه غرض دنیوی نیست فقط غرض خلیفه
اسلام از انحرافات که لعین در نازده خدلم الله اراده نموده و انما لله تعالی ما اراد و انشا الله تعالی
اولاً بگویم مشروطه در اول قانون اساسی تصریح بکلمه مبارکه مشروطه و قانون محمدی صلی الله علیه
شود تا نیا آنکه لایحه نظارت علماء که بطبع رسیده بدون تفسیر ضمیمه قانون شود و تعیین مبنی نظر مردم
احصاء علماء متقدمین باشد چه آنکه خودشان تعیین مبنی نمایند یا بفرزند خودشان تعیین شود و داده که حضرت محمد اسلام
آقای آخوند خراسانی مذکره که تکراراً تا توسط حجة الاسلام آقای حاجی شیخ فضل الله دست برکات از مجلس محترم
خوانند هستند لکن لایحه تشریف در قانون اساسی درج شود

ثانیاً اصلاحات نوادقانونیه از تقسیم مطلقات و تخصیص عموماً و استثناءً با محتاج الی الاستثناء
مثل تنزیه مطبوعات در روزنامهجات از کفریات و توهمینات بشرع و اهل شرع و غیره که در محضر علماء اعلام
دو وجه از و کلاواق شد باید جهان نمودر نظامنامه بدون تفسیر و تبدیل درج شود انشا الله تعالی

وشیرینی و میوه چیده. کانه بهارستان فتوگراف بهشت برین بود. سفرای دول خارجه بموجب دعوت رسمی حضور داشتند. شاگردان مدارس دسته دسته حاضر و وزراء عظام و رجال دولت و وکلاء مجلس مشغول پذیرایی بودند. غیر از بهارستان و جلوخان و میدان آن ظل السلطان جلوخان عمارت خود و چند هزار قدم از بزمین و یسار کوچه چراغانی مفصل کرده بساطها چیده. هکذا بانوی عظمی جلوخان و کوچه و دیوار و بامها را زینت داده چراغانی کرده.

هرگاه بخواهیم از کم و کیف این جشن و چراغانی گفتگو کنیم در این حساب مرتبه آحاد و عشرات و مآت ندارد بلکه کمتر و اقل عدد در این باب هزار است. مثلا باید بگوییم در بهارستان هزار دستگاه جار آویزان است چند هزار چراغ روشن است در هر یکی از خیابان های بهارستان هزار صندلی هزار میز گزارده شده در هر اطاقی از اطاقهای هشتگانه اقلا هزار چراغ روشن است در هر ساعت چند هزار شیشه شربت و لیمونات صرف میشود مصارف این جشن الی بیست هزار تومان بالغ میشود از پانصد هزار زبان بیک مرتبه صدای زنده باد مشروطه بلند می شود.

چون حضرات حجج الاسلام و فقهاء نیز حضور داشتند موزیک و آلات طرب ممنوع است در عوض آن نغمه خوش الحانی داریم که از همه نعمات روح افزا تر است و آن اینست که بدون استثناء کف زده فریاد میکنند « زنده باد مشروطه ».

جنابان آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و آقا سید جمال افجه و سایر علما را عسرو حرج بود که در هر اطاقی نشسته تبریک گویند عبورا سرپا تشریف فرما شده بطاقها و انجمنها تبریک فرمودند. شب دوم اهالی انجمنها و اصناف از همدیگر دید و بازدید کردند. آذربایجانیان دو طاق بسته اند و امتیازشان اینست که جارها و لاله ها و کتیبه ها همه برنک قرمز است.»

این در تهران بود. در تبریز نیز از سه روز پیش بسیج کار

بیکره ۴۵ نشان میدهد یکی از لایحه های بست نشینان را

کرده عمارت انجمن و بازارچه صفی را در نزدیکی آن آذین بستند . همچنین در بازار درفشها افزاشته هر کس باندازه توانایی و دلخواه خود آذین بندی کرد . چون روز چهاردهم فرارسید علما و سردستانان در انجمن گرد آمدند و چراغانی و جشن پر شکوهی گزاردند . فردا پنجشنبه فوجهای مجاهدان از هر کویی بجنبش آمده، هر فوجی بارخت و نشان ویژه خود، علما و سادات و سرکردگان در جلو، مشق کنان و پای کوبان، بادرفش و موزیک روی بانجمن آوردند . هر تپیی بنوبت خود آمده میرفتند . نیز مردم شهر دسته دسته می آمدند و پس از خوردن چایی و شیرینی باز میگشتند . ارمنیان یکدسته آمدند و بارون هاما زاسپ نامی از ایشان خطابه ای خواند . همچنین حاجی شیخ علی اصغر و آقا میر هاشم گفتار هایی راندند . بدینسان جشن و پذیرایی با شکوه بسیار پایان آمد .

از کارهای نیک در این روزها که نشان ارجشناسی آزادیخواهان بود اینکه در تهران روز آدینه سوم مرداد (۱۵ جمادی الثانیه) هنگام پسین ، دسته هایی از نمایندگان انجمنها و دارالشوری ، با چتر و درفش ، روانه تکیه دولت گردیده در آنجا بر سرخاک مظفرالدینشاه خطابه ها خواندند و گلها بروی گورش پاشیدند ، و بنام « شاه مشروطه » آمرزش از خدا برایش طلبیدند .

اما بست نشینان همچنان در جایگاه خود میبودند یکی از « لایحه » های بست نشینان و « لایحه » ها بیرون میدادند و چون یکی از آن « لایحه » ها که ارجدار تر از دیگران بوده در همین روزها (ششم مرداد - ۱۸ جمادی الثانیه) بیرون داده شد در اینجا آنرا میآوریم :

شرح مقاصد حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ فضل الله سلمه الله و سایر مهاجرین زاویة مقدسه از علماء عظام و غیر هم آن است که سال گذشته از سمت فرنگستان سخنی به مملکت ما سرایت کرد و آن سخن این بود که هر دولتی که پادشاه و وزراء و حکامش بدلخواه خود با رعیت رفتار میکند آن دولت سرچشمه ظلم و تعدی و تجاوز است و مملکتی که ابواب ظلم و تعدی و تجاوز در آن مفتوح باشد آبادانی برنمیدارد و لایزال بر پریشانی

رعیت و بی سامانی اهالی می‌افزاید تا آنجا که بالمره آن مملکت از استقلال می‌افتد و در هاضمه جانورهای جهانخور تحلیل می‌رود و گفتند معالجه این مرض مهلك مغنی آن است که مردم جمع بشوند و از پادشاه بخواهند که سلطنت دلخواهانه را تغییر بدهد و در تکالیف دولتی و خدمات دیوانی و وظائف در باری قراری بگذارند که من بعد رفتار و کردار پادشاه و طبقات خدم و حشم او هیچ وقت از آن قرار تخطی نکند و این قرارداد را هم مردمان عاقل و امین و صحیح از خود رعایا بتصویب یکدیگر بنویسند و بصره پادشاه رسانیده در مملکت منتشر نمایند و گفتند نام آن حکمرانی بدلخواه بزبان این زمان سلطنت استبدادیه است و نام این حکمرانی قراردادی سلطنت مشروطه است و نام قرارداد دهندگان و کلاء و یا مبعوثین است و نام مرکز مذاکرات آنها مجلس شورای ملی است و نام قرارداد های آنها قانون است و نام کتابچه که آن قراردادها را در آن مینویسند نظامنامه است سلسله علماء عظام و حجج اسلام چون از این تقریر و این ترتیب استحضار تام بهم رسانیدند مکرر با یکدیگر ملاقات نمودند و مقالات سرودند و همه تصدیق فرمودند که این خرابی در مملکت ایران از بی قانونی و ناحسابی دولت است و باید از دولت تحصیل مجلس شورای ملی کرد که تکالیف دوایر دولتی را معین و تصرفاتشان را محدود نماید تا آنکه بحمدالله تعالی پادشاه مرحوم موفق و مساعی علماء عظام مشکور و مجلس دارالشورای کبرای اسلامی مفتوح شد و اعلیحضرت اقدس شاهنشاه عصر خلدالله سلطانه هم باین سعادت مساعدت که مبنول میفرمایند حائز گردید پس عنوان سخن و مبدء مذاکرات بی قانونی دوایر دولت بود و حاجت ما مردم ایران هم بوضع اصول و قوانین در وظایف در باری و معاملات دیوانی انحصار داشت و بعد همینکه مذاکرات مجلس شروع شد و عناوین دائر باصل مشروطیت و حدود آن در میان آمد از اثناء نطقها و لوائح و جرائد اموری بظهور رسید که هیچکس منتظر نبود و زائدالوصف مایه وحشت و حیرت روساء روحانی و ائمه جماعت و قاطبه مقدسین و متدینین شد.

از آن جمله در منشور سلطانی که نوشته بود مجلس شورای ملی اسلامی دادیم لفظ اسلامی کم شد و رفت که رفت این فقره سند صحیح دارد عند الحاجه مذکور و مشهود میشود و دیگر در موقع اصدار دستخط مشروطیت از اعلیحضرت

بسمه تعالی شانه

برعوم اهل اسلام اعلان اعلام میدارد که امر و مجلس شورای ملی مشکرند اراد . نه از سبب محمد بن
و نه از سایر طبقات . اینک از باب حسد . و اصحاب غرض میگویند . و می نویسند . و منتشر میکنند . که جناب
مجدد الاسلام و الهلین آقای حاجی شیخ فضل الله علیه تعالی مشکر مجلس شورای ملی میباشند دروغ است دروغ . بگردد
موقع توقف زاویه مقدمه مطلب خودشان را بر نبر . و در محضر . ظاهر و جار نمودند . و در حضور گروهی انبوه از عالم و عامی خراسان
بیرون آورد قبههای غلط و شداد یاد کردند و مخصوصاً روز جمعه گذشته این شرح نقل فرمودند که اینها اناس من مسیوحه
مشکر مجلس شورای ملی نیستیم . بلکه من بدخلیت خود را در تائیس این اساس پیش از همه کس میدانم . زیرا که علماء بزرگان که
مجادرت عتبات عالیات و سایر محاکم هتند بچیک همراه بودند . و همه را با قاضی دلائل و برای این من بسرا کرده ام . از خود
آقایان عظام میستوراید این مطلب اجوبای شوید . الان هم من همان هستم که بودم . تغییر در مقصد . و تجدیدی در راهی
هم نرسیده است . صریحاً میگویم همه بشنوید . و بنامین هم برسید . که من آن مجلس شورای ملی را میخواهم که عموم مسلمانان
آن را میخواهند . باین معنی که البته عموم مسلمانان مجلسی میخواهند که اساسش بر هدایت باشد . و برخلاف قرآن
و برخلاف شریعت محمدی . و برخلاف مذهب مقدس حسبری . قانونی نگذارند . من هم چنین مجلسی میخواهم .
پس چون و عموم تسلیم بر یکت رای منیم . اختلاف بیاض ما . و لاند هبست . که مشکر اسلامیت . و دشمن دین
خلف هستند . چه باینه نزدگی مذهب . و چه طبعیته فرنگی مشرب . طرف من و کاذب تسلیم اینها واقع شده است .
دشمن روز در تلاش . و کت دو هستند . که بر مسلمانان این قدر را مشتبه کنند . و نگذارند . که مردم

اقدس شاهنشاه عصر دام ظلّه الممدود در مجلس درحضور هزار نفس بلکه بیشتر صریحاً گفتند که ما مشروعه نمیخواهیم و دیگر برای العین همه دیدیم و می بینیم که از بدوافتتاح این مجلس جماعت لاقید لالابالی لامذهب از کسانی که سابقاً معروف ببابی بودن بوده اند و کسانی که منکر شریعت و معتقد بطبیعت هستند همه در حرکت آمده و بچرخ افتاده اند سنگهاست که بسینه میزنند و جنگهاست که با خلق خدا میکنند و دیگر روزنامه ها و شب نامه ها پیدا شد اکثر مشتمل بر سب علماء اعلام و طعن در احکام اسلام و اینکه باید در این شریعت تصرفات کرد و فروعی را از آن تغییر داده تبدیل باحسن و انبب نمود و آن قوانینی که بمقتضای یکهزار و سیصد سال پیش قرار داد شده است باید همه را با اوضاع و احوال و مقتضیات امروز مطابق ساخت از قبیل اباحه مسکرات و اشاعه فاحشه خانه ها و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان و صرف وجوه روضه خوانی و وجوه زیارات مشاهد مقدسه در ایجاد کارخانه جات و در تسویه طرق و شوارع و در احداث راههای آهن و در استعجاب صنایع فرنک و از قبیل استهزاء مسلمانها در حواله دادن بشمشیر حضرت ابوالفضل و یا بسر پل صراط و اینکه افکار و گفتار رسول مختار صلی الله علیه و آله وسلم العیاذ بالله از روی بخار خورا کهای اعراب بوده است مثل شیر شتر و گوشت سوسمار و اینکه امروز در فرنگستان فیلسوفها هستند خیلی از انبیاء و مرسلین آگاه تر و داناتر و بزرگتر و نستجیر بالله حضرت حجه بن الحسن عجل الله تعالی فرجه را امام موهوم خواندن و اوراق قرآن مجید را در مقوا های ادوات قمار بکار بردن و صفحات مشتمل بر اسم جلاله و آیات سماویه را در صحن مجلس شوری دریدن و یاشیدن و نگارش اینکه مردم بی تربیت ایران سالی بیست کرور تومان میبرند و قدری آب می آورند که زمزم است و قدری خاک که تربت است و اینکه اگر این مردم وحشی و بربری نبودند اینهمه گوسفند و گاو و شتر در عید قربان نمیکشتند و قیمت آنرا صرف پل سازی و راه پردازی میکردند و اینکه تمام ملل روی زمین باید در حقوق مساوی بوده ذمی و مسلم خونشان متکافؤ باشد و باهمدیگر درآمیزند و یکدیگر زن بدهند وزن بگیرند (زنده باد مساوات) و دیگر ظهور هرج و مرج در اطراف ممالک مجروسه و سلب امنیت و خلاف

پیکره ۴۶ نشان میدهد یکصفحه از یک « لایحه » بست نشینان را

نظم و شبع خونریزی و تاخت و تاز و اثاره فتن و مفاسد درهر صقع و هر ناحیه و رواج رقابت و خصومت و مهادات در میان اهالی شهرهای بزرگ خصوصاً حوادث و سوانحی که در صفحه آذربایجان و سرحدات آن اتفاق افتاده و کشتار ها که در کرمانشاهان و فارس و حدود نهاوند و غیرها واقع شده است و دیگر تجری طبقات مردم در فسق و فجور و منکرات میفرمایند چون ما و شما همگی در طهران هستیم فقط طهران را از شما میبرسیم آیا از وقتی که اسم آزادی در این شهر شایع شده است سستی عقاید اهالی و درجه هرزگیها و بیباکیها از کجا بکجا رسیده است هیچوقت شنیده بودید که یهودی با بچه مسلمان لواط کرده باشد از گذر لوطی صالح بپرسید و هیچوقت دیده بودید که یهودی علی الرؤس دختر مسلمان را کشیده باشد امسال همگی دیدید یا مستحضر شدید ذاکرین و وعاظ میگویند که امسال مجالس روضه خوانی و تکایای عزاداری و اهتمام مردم در این عبادت که از شعائر بزرگ شیعه خانه است نزدیک نصف بتعطیل گذشت و متروک شد آیا هیچ انتظار چنین نتیجه را داشتید و هیچ شنیده بودید تا این تاریخ که یک آدمی در دنیا گفته و یا نوشته و پراکنده کرده باشد که الوهیت خدا مشروطه است و لقد قالوا كلمة الكفر و هیچ شنیده بودید در این یکهزار و سیصد و چندسالی که از عمر اسلام ایدالله انصاره گذشته است صورت یکی از مجددین دین را که در عداد کلینی و علم الهدی و محقق و شهیدین شمرده می شود بشکل حیوانی بارکش کشیده و تشهر کرده باشند.

و دیگر افتتاح رسوم و سیر معموله بلاد کفر در قبة الاسلام تاریخ هجری هیچ خبر نمیدهد که در ممالک اسلامیة مجلس ترحیم و ختم قرآن را بدستور فرنگستان تشکیل داده باشند مسجد جامع پایتخت اسلام فاتحه ذراری صدیقه طاهره سلام الله علیها بسیره خاصه فرنگان گلریزی کردن و دستمالهای مشکی بر بازوی دستجات اطفال مسلمین بستن و جماعت زردشتیها را در خانه خدا وارد ساختن و در مجلس فاتحه مخصوصاً آلا فرنگها و یاریس پرستها را مستخدم قرار دادن و ارباب عمایم و بزرگان شریعت را طوعاً یا کرها بآن محضر مطهر کشیدن (۱) ای پیروان دین اسلام هیچ ختمی باین شکل دیده و یا شنیده بودید.

و هیچ دیده و شنیده بودید که روساء روحانی شمارا عنفاً در مجلس در

(۱) ختم سرسال سید عبدالحمید و حاجی سید حسین را می گویند .

قطار مادامهای فرنگان کشیده و در ازدحامی که سرایا علی رغم اسلام و اسلامیان است حاضر و مستبشر داشته باشند آن بازار شام آن شیور سلام آن آتشبازها آن ورود سفراء آن عادیات خارجه آن هورا کشیدنها و آنهمه کتیه های زنده باد زنده باد و (زنده باد مساوات) و (برادری و برابری) (۱)

میخواستید یکی راهم بنویسید (زنده باد شریعت) (زنده باد قرآن) (زنده باد اسلام) حقیقه چشم خاتم انبیاء روشن و خاطر خاتم اوصیاء خرسند قرت الاعین سرت الانفس شمارا ای مسلمانها ای اهل طهران بقرآن مجید بامیرالمومنین بسیدالشهداء بامام زمان ارواحنا لهم الفداء قسم میدهم که اگر پیغمبر شما حاضر بود و آن هنگامه جلو خان نگارستانرا میدید چه میفرمود آیا نفرین میکرد یا تبریک میگفت و آیا میفرمود خوب جشنی برای مجلس گرفتهاید یا میفرمود خوب ختمی برای اسلام گذاشتهاید آیا میفرمود زنده باد مشروطه یا میفرمود اهکذا تخلفون محمداً فی ائمته

آلها که نعمت مجلس شورای ملی اسلامی خصم لامذهبان باد از طرف هیئت مهاجرین الی الله بجماعت آزادی خواه اعلان میشود که اگر هزار از این حقهها بزیند و ساعتی صد سحر بابلی بکنید بهیچ نتیجه نایل نخواهید شد و سحر با معجزه پهلو نخواهد زد و ما تن بتضعیف اسلام و تحریف احکام نخواهیم داد مادام منا الروح فی الجثمان و دیگر های دیگر هم هست بلکه بسیار است زیرا که این طفل یکساله ره صد ساله یموده است ولی از تذکار و تعداد آنها مبرسم برخی از صناید سلسله و عظماء علماء عصر و فقهیم الله لما یحب و یرضی آزرده شوند ورنه سخن بسیار است

قومی هم قتلوا امیم اخی فاذا رمیت یصیبنی سهمی
حالا از برادران یا کبزه نهاد و همکیشان ایرانی نژاد سؤال میکنم که آیا این فتنه های عجیب و این مفسده های عظیم در این مملکت واقع شده است یا نه و آیا این حوادث فوق العاده بعد از تاسیس این وضع جدید تولید گردیده است یا نه احترام میکنیم و نمیگوییم این شرور و مفسد از مجلس متولد شده و اینها اولاد اوست میگوییم اینها همزاد اوست آیا مجلس دارالشورای کبرای اسلامی بچه جهت و بکدام دلیل باید اینهمه فتنه و فساد و آشفنگی بلاد و عباد

(۱) جشن سرسال مشروطه را میگویند .

گفت و متنبه شوند . کرم و آشنایی برای دهم استیم و اخلاقی داریم

آیا برای این مشاهده میکنید (ای برادران دینی من) که از تاریخ انعقاد این مجلس هر چه در طهران آزادی
طلب و طبعی شرب با بی ذمب است یکده از پشت پرده بیرون آمده اند و بدست بندی و بزرگی و زهرنی
شروع کرده اند بگویند بیسیم این چه اختصاص و خویشاوندی است میانه این سخ مردم . و این مجلس مستور
در بارستان . خدای تعالی راضی باد از کسی که در باره مجلس شورای ملی غیر از نصیح . تکمیل .
و تخیج . خیالی داشته باشد . و بر سخا و غضب الهی گرفتار باشد کانی که مطلب را بر خلاف واقع
اقتار میدهند . و بر مسلمانان تیس و اشتباه میکنند . و راه رفیع شسته را از هرجت سد و دینارند
تا سخن با کوشش مسلمانان نرسد . و بخرج مردم بدهند که فلانی و سایر مهاجرین منکر اصل مجلس شورای ملی شده
آیتا المؤمنون مگرانی که این چند روزه با اسم حج الاسلام و اهلین آقای حاجی . و آقای آخوند . و آقای آقا
شیخ عبد الله . دامت برکاتهم . طبع و اقتار داده اند . و خواسته اند برخلاف مسیر ماسرئی
باشند . همان مگراف را خواهد پسند انباشن بجزرات آقایان معظم دامت برکاتهم متفق و معلوم باشد .
و خواه مثل بعضی دیگر مجبول و موهورم . باشد . ما مهاجرین آن مگراف را قبول داریم . و مقصد ما همان است
که در آن مگراف مندرج است . کسانی که از روی قوانین خارج نظام اساسی برای مجلس شورای ملی می
میکنند کارشات خود را بر طبق همان صورت مگراف قرار میدهند و دیگران را که باین زیاده شکایت موجب مهاجرت نخواهد ماند .

و معلوم خواهد شد . که منکر مجلس . و مخالف مجلس . و مخرب مجلس . ما بیسیم یا دیگران (بنام تعلیم و تم کلیم)

فدا ویزه حضرت عبد الباقیم طبع سید یوم شنبه ابادی ان الله

همزادش بوده باشد .

از آنجا که همه کس از حقیقت حال مطلع نیست و از اوضاع عصر و اخبار عالم استحضار ندارد جهت و دلیل را هم حسب التکلیف ما خود شرح میدهیم زیرا که فرمودند چون بدعتها ظاهر بشود بر عالم است که اطلاع خود را اظهار کند (برادران دینی ما) در این عصر ما فرقه ها پیدا شده اند که بالمره منکر ادیان و حقوق و حدود هستند این فرق مستحده را بر حسب تفاوت اغراض اسمهای مختلف است (انارشیت) (نهلیست) (سوسیالیست) (ناپورالیست) (بایست) و اینها یک نحو چالاکتی و تردستی در اثاره فتنه و فساد دارند و بواسطه ورزشی که در این کارها کرده اند هر جا که هستند آنجا را آشفته و پریشان میکنند سالهاست که دو دسته اخیر از اینها در ایران پیدا شده و مثل شیطان مشغول وسوسه و راهزنی و فریبندگی عوام اضل من الانعام هستند یکی فرقه بایه است و دیگری فرقه طبعیه این دو فرقه لفظاً مختلف ولباً متفق هستند و مقصد صمیمی آنها نسبت به مملکت ایران دو امر عظیم است یکی تغییر مذهب و دیگری تبدیل سلطنت این اوقات این دو فرقه از سوءالقضاء هر دو در جهات مجلس شورای ملی ما مسلمانها وارد و متصرف شده اند و جداً جلوگیری از اسلامیت دارالشورای ایران میکنند و میخواهند مجلس شورای ایران را پارلمنت پاریس بسازند و اینکه حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاجی شیخ فضل الله ایدة الله طرف بی ارادتی این جماعت واقع شده و مستوجب چندین ناسزا و سب و تهمت در روزنامه ها و شب نامه ها و منابر گردیده اند سگهای جهنم بر او بانک میزنند و بایه های مسلم ازو سخت میرمند برای همین است که ایشان کماهو حقه بیدار این دودسته دزد شده اند و در تنزیه مجلس شوری از این دو فرقه یلید جداً ایستاده اند و بتوفیق آلهی تقصیر نخواهند فرمود و از جان و مال دریغ نخواهند داشت تا بجمیع علماء مذهب جعفری از عرب و عجم جمیع این مطالب را محقق و مسلم بکنند و تمام تکالیف حتمیه الهیه این مقام را بوجه اکمل و اوفی بپردازند تهدید آن حضرت بنوعی سفله و اراذل از این جهت است و ارجاف گرفتن مبلغ کراف از سفارت یادولت یا دیگری از این بابت است والا همه کس میدانند که خراسان

پیکره ۴۷ نشان میدهد یک صفحه دیگر از « لایحه » بست نشینان

(دنباله پ ۴۶)

بزرگتر از قاین است و وزارت جنگ مهمتر از حکومت سیستان است و وکلاء
 مجلس هم امناء ملت هستند و آن تلگرافی که يك لخت کذب صریح و جعل
 قبیح است از امناء ملت شایسته نبود و چنین خلاف با قسم و خیانت برموکلین
 موجب انزال است از وکالت مکر کسانی که هیچ مستحضر نبوده‌اند و هم
 الاکثرون بالجمله تمام مفاسد ملکی و مخاطرات دینی از اینجا ظهور کرد که قرار
 بود مجلس شوری فقط برای کارهای دولتی و دیوانی و درباری که بدلخواه اداره
 میشد قوانینی قرار بدهد که پادشاه و هیئت سلطنت را محدود کند و راه ظلم
 و تعدی و تطاول را مسدود نماید امروز می‌بینیم در مجلس شوری کتب قانونی
 پارلمنت فرنگ را آورده و در دائره احتیاج بقانون توسعه قائل شده‌اند غافل از
 اینکه ملل اروپا شریعت مدونه را نداشته‌اند لهذا برای هر عنوان نظامنامه نگاشته
 اند و در موقع اجراء گذاشته‌اند و ما اهل اسلام شریعتی داریم آسمانی و
 جاودانی که از بس متین و صحیح و کامل و مستحکم است نسخ برنمیدارد صادر
 آن شریعت در هر موضوع حکمی و برای هر موقع تکلیفی مقرر فرموده است پس
 حاجت مردم ایران بوضع قانون منحصر است در کارهای سلطنتی که بر حسب
 اتفاقات عالم از رشته شریعتی موضوع شده و در اصطلاح فقهاء دولت جائزه و در
 عرف سیاسین دولت مستبده گردیده است باری بعد از بیدار شدن حضرات
 مؤسسين مجلس از حجج اسلام و سایر مسلمین بظهور این فتن و بروز این
 مفاسد و اینکه تولد این نتایج سوء از دخالت دودسته دشمنان دین و دولت که
 بایه و طبیعه هستند شده است قرار قاطع بر جلوگیری ابدی از تصرفات لامذهبان
 در این اساس متین داده شد و جلوگیری از دخالت و تصرفات این فرقه‌های فاسده مفسده
 بنگاشتن و ملحوظ داشتن چند فقره است در نظامنامه اساسی یکی آنکه در نظامنامه
 اساسی مجلس بعد از لفظ مشروطه لفظ مشروعه نوشته شود و دیگر آنکه فصل
 دائر بمراعات موافقت قرانین مجلس با شرع مقدس و مراقبت هیئتی از عدول
 مجتهدین در هر عصر بر مجلس شوری بهمان عبارت که همگی نوشته‌ایم بر فصول
 نظامنامه افزوده شود و هم مجلس شوری را بهیچوجه حق دخالت در تعیین آن هیئت
 از عدول مجتهدین نخواهد بود و اختیار انتخاب و سایر جهات راجعه بآن هیئت
 کلیه با علماء مقلدین هر عصر است لاغیر و دیگر آنکه محض جلوگیری از فرق لامذهب
 خاصه مرتدین از دین که فرقه بایه و نحو آن است حضرت حجة الاسلام والمسلمین

آقای آخوند ملامحمد کاظم مدظلّاله افزودن فصلی را فرمایش فرموده‌اند حکم ایشان هم معلوم است باید اطاعت شود و مخصوصاً فصلی راجع باجراء احکام شرعی در باره فرقه بایه و سایر زنادقه و ملاحظه در نظامنامه اساسیه منظور و مندرج گردد.

و دیگر آنکه چون نظامنامه اساسی مجلس را از روی قانونهای خارج مذهب ما نوشته‌اند محض ملاحظه مشروعیت و حفظ اسلامیت آن یاره تصرفات در بعضی فصول باحضور همگی حجج اسلامیه شده است بایسد آن فصول نیز بهمان اصلاحات و تصحیحاتی که همگی فرموده‌اند مندرج شود و هیچ تغییر و ترك بعمل نیاید برای نمونه آن تصرفات و تصحیحات مثلی بیاوریم تا همه برادر های دینی بدانند که بدو آنچه بوده است و بعد چه شده است از جمله يك فصل از قانون های خارجه که ترجمه کرده‌اند این است که مطبوعات مطلقاً آزاد است (یعنی هر چه راهر کس چاپ کرد کرد احدی را حق چون و چرا نیست) این قانون با شریعت ما نمیسازد لهذا علماء عظام تغییر دادند و تصحیح فرمودند زیرا که نشر کتب ضلال و اشاعه فحشاء در دین اسلام ممنوع است. کسی را شرعاً نمیرسد که کتابهای گمراه کننده مردم را منتشر کند و یابدگویی و هرزگری را در حق مسلمانی بنویسد و بمردم برساند پس چاپ کردن کتابهای ولتر فرانسوی که همه ناسزا بانبیاء علیهم السلام است و کتاب بیان سید علی محمد باب شیرازی و نوشتجات میرزا حسینعلی تاگری و برادر و پسر هایش که خدا یا بیغیر یا امام بایها هستند و روزنامجات و لوایح مشتمل بر کفر و رده و سب علماء اسلام تماماً در قنون قرآنی ممنوع و حرام است لامذهبها میخوانند این در باز باشد تا این کارها را بتوانند کرد.

باری مهاجرین زاویه مقدسه را مقصودی جز تمشیت این فقرات مسطوره که والله القاهر الغالب المدرك المهلك محض حراست اسلام و حفظ شریعت خیر الانام علیه وآله الصلوة والسلام است نیست هر وقت و کلاء محترم که همه دم از مسلمانی و دینداری و خداشناسی میزنند مضایقه و ممانعت و مزاحمت خودشان را نسبت باین چهار فقره ترك گفتند و اینها را پذیرفتند احدی از علماء اسلام و طبقات مسلمین را با ایشان سخنی نخواهد بود و مجلس دارالشورای کبری ملی اسلامی هم حقیقه بلب (مقدس) و دعای شیدالله ارکانه شایسته و سزاوار خواهد گردید

ان فی ذلك لذكری لمن كان له قلب او التقى السمع وهو شهید



پ ۴۸

جنو درمجلس درجشن فرمان مشروطیت

کشاکش مرزی با
عثمانی

در اینمیان از مرزهای آذربایجان يك گرفتاری سیاسی برای ایران پیش آمده داستانهایی رخ میداد . چگونگی آنکه عثمانیان که بدستاويز کشاکش مرزی بخاک ایران درآمده بودندکردان راآسوده نمیکزاردند و آنان را باشوب وتاراجگری وا میداشتند . از اینرو ازچندی باز در

پیرامونهای ارومی آشوب و ناایمنی میبود و امروزها در نزدیکیهای ساوجبلاغ هم کردان بتکان آمدند و از اینسوی در پیرامونهای ارومی با عثمانیان جنگی پیش آمد.

این گفتگو با عثمانیان از دو سال پیش آغاز شده بود. در سال ۱۲۸۴ (۱۳۲۳) یکدسته از سپاهیان ایشان از سوی عراق به پشتکوه و دسته دیگری از سوی کردستان باذربایجان پیش آمدند. در پشتکوه والی آنجا بچنگ برخاسته راهی نداد. در آذربایجان هم لشگری از تبریز رسیده بجلوگیری برخاستند. ولی در اینمیان از نمایندگان روس وانگلیس در تهران واستانبول بمیانجیگری برخاستند و در نتیجه آن چنین نهاده شد که کهسیونی در مرز از نمایندگان ایران و عثمانی با بودن نمایندگان از دو دولت میانجی برپا گردد و چگونگی بگفتگو گزارده شود. این در هنگامی میبود که در تهران دوسید و همدستانشان با عین الدوله نبرد و کشاکش میکردند و مشروطه می طلبیدند و احتشام السلطنه هواداری از اینان نشان میداد، و عین الدوله چون میخواست او را از تهران دور گرداند از این پیش آمد سود جویی کرده بنمایندگی از ایران بکردستانش فرستاد احتشام السلطنه دیر زمانی در آنجا میبود ولی نتیجه ای بدست نیامد و بتهران باز گردید. از آنسوی عثمانیان کردهای مرزنشین را بر انگیختند که با بادیها ریزند و تاراج و کشتار کنند. کردان که همیشه خواهان چنین کارهایی هستند فرصت را از دست ندادند. بویژه که در نتیجه جنبش آزادیخواهی دشمنی میانه دولت و توده افتاده شیرازه سامان و ایمنی از هم گسیخته میبود.

از ماه تیرناله ها از ارومی و ساوجبلاغ بانجمن تبریز و مجلس شوری آمدن گرفت. در ارومی مجد السلطنه که یکی از سران آنجا بشمار میرفت با آگاهی انجمن تبریز بگرد آوردن لشگری پرداخت. انجمن برای اوقورخانه و افزار فرستاد. چون نامی از عثمانی برده نمیشد و تنها عنوان تاراجگری کردان در میان می بود بداستان ارج بسیاری نداده يك کار ساده ای نشان داده میشد.

مجد السلطنه با لشگری که آراست از شهر بیرون رفته در چند

فرسخی چادر زد و در اندک زمانی تاراجگران را دور رانده ایمنی برپا گردانید. ولی روز نهم مرداد (۲۱ جمادی الثانیه) بامداد ناگهان سپاهیان عثمانی بر سر کوهها و پشتهها پدیدار گردیده بی آنکه آگاهی دهند باتوپ و تفنگ بجنگ و شلیک پرداختند. مجد السلطنه تادیری باور نمیکرد که سپاهیان عثمانی باشند و چنین میدانست که همان کردانند که باز سرباشوب آورده‌اند و از اینرو فرمان جنک داده جلوگیری کوشید.

ولی چون کلوله های توپها رسید و بیگمان گردید که سپاهیان عثمانیند چون مجد السلطنه دستور جنک با آنان نمیداشت و در شماره سپاه و افزار با آنان برابر نمیبود کسی را بنزد فرمانده عثمانی فرستاد که ما را با شما جنگی نیست. او پاسخ داد: ولی ما جز بجنگ شما نیامده ایم، و اکنون که چنین میگویید باید تا دو ساعت دیگر لشکر خود را برداشته بشهر باز گردید.

مجد السلطنه شیپور بازگشت کشانیده بارسوایی روبشهر آورد. در اینجنگ بسیاری از سربازان کشته گردیده چادر و افزار فراوان بتاراج رفت، چون لشکر پریشان و سرشکسته بشهر باز میگشتند مایه اندوه مردم گردید. از آنسوی کردان میدان بازی یافته، بتاخت و بتاراج دلیرتر گردیدند، چنانکه هر روز از گوشه دیگری ناله ستم - دیدگان برمیخاست و زنان و بچهگان گریان و نالان بشهر می آمدند، در این تاخت و تاراج یکی از پیشکامان اسماعیل آقا (سیمگو) شکاک میبود که بکینه کشته شدن برادرش جعفر آقا دست بخون بیگناهان میآلود. دبه های پیرامون ارومی برخی شیعه نشین و برخی آسوری نشین میباشند، و چون کردان با هر دو دسته دشمنی کیشی میداشتند بی هیچ باکی خونها میریختند. گذشته از آنکه عثمانیان و ادارشان میکردند و بسیاری از آنان کردان خاک عثمانی میبودند. انجمن ارومی در یکی از تلگراف های خود که چند روز پس از شکست مجد السلطنه بانجمن تبریز فرستاده چنین مینویسد:

«... تمام دهات شهر غارت ذخیره قورخانه اردو منهبوب حالیه

قریب سیصد و پنجاه نفر مسلمان مقتول اجساد برادران در بیرون شهر قادر بدفن نیستیم . کلیه اهالی شهر مضطرب امشب را نمیدانیم بسر خواهیم برد یا نه . آنی نمانده که شهر غلبه شود تمامی مسلمانان منتظر مرگ و قتل ... از دهات جایی نمانده که قتل و غارت نشود عموماً در شهر متحصن ...»

چنانکه گفتیم در همین روزها در پیرامون ساوجبلاغ نیز آشوب و ناایمنی میبود و کردان عثمانی از آنسو نیز پیش آمده در آبادیها کشتار و تاراج میکردند .

انجمن های تبریز و ارومی چگونگی را بدارالشوری آگامی میدادند و چون بمحمد علیمیرزا و اتابک امیدی نیرفت در نشستهای یازدهم و دوازدهم مرداد دارالشوری گفتگو از این زمینه بمیان آمد و نمایندگان شور و سهش بسیاری از خود نشان دادند . کسانی از بیشامد فرصت جسته از اتابک و بی پروایی او سخن راندند . کسانی پیشنهاد کردند که به کیفر این رفتار عثمانی مانیز جلوگیری از رفتن «زوار» بعراق کنیم و بعلمای نجف بنویسیم که از آنجا کوچیده بایران آیند . یکی از نمایندگان گفت : « آنها از دروازه آذربایجان آمده اند ما از دروازه عراق میرویم حکمش یانست » .

آقای بهبهانی پیشنهاد کرد که نخست تلگرافی بسلطان عثمانی کنند و سپس اگر نتیجه نداد خود بکار پردازند . ولی این پیشنهاد پذیرفته نگردید . مجلس پافشاری داشت که سپاه فرستاده شود . ولی محمد علیمیرزا پروایی نینمود و بیش از این کاری نکرد که فرمانفرمارا والی آذربایجان گردانید که برود و در آنجا بچاره جویی پردازد . والیگری فرمانفرما بآذربایجان از دیرگاه در میان می بود . ولی انجمن تبریز ناخرسندی نشان میداد و ایستادگی مینمود . در این هنگام فرصت جسته آن خواست را بکار بستند .

روز شنبه هجدهم مرداد (۳۰ جمادی الثانی) که بار دیگر تلگرافهای ناله و فریاد از ارومی رسیده بود و در مجلس گفتگو بمیان آمد فرمانفرما چنین گفت : « آمده ام از مجلس مرخصی گرفته چاباری



ب ۴۹

سردار ارومیه ای اجلال الملک تقی زاده حاجی میرزا علینقی گنجه‌ای
(این پیکره در سال ۱۲۸۹ برداشته شده و چون تقی زاده واجلال
الملک رانشان میدهد در اینجا آورده شده است) .

بروم» . همچنین می گفت که در آن چند روزه با تلگراف دستور هایی بسواره و سرباز آذربایجان فرستاده که آماده گردیده آهنک ارومی کنند . باین سخنان خشم مجلسیان را فرو نشاند ، و راستی را خود با شتاب آهنک آذربایجان کرد و روز سیام مرداد (۱۲ رجب) به تبریز درآمد و انجمن ایالتی و آزادیخواهان با همه ناخشنودی که از والیکری او داشتند از پیشواز و پذیرایی باز نایستادند .

لیکن از فرستادن سپاه بارومی نشانی دیده نمیشد . چون محمد علیمیرزا از درون آنرا نمیخواست فرمانفرما کاری نتوانست و باشد که خود نیز نخواست .

از ارومی همچنان ناله و داد خواهی می کردند در دارالشوری کار بآنجا رسید که کسانی از نمایندگان گفتند : دولت یا بچاره کار برخاسته جلو دشمن را بگیرد و یا آشکاره بگوید تا مردم خود چاره بیندیشند . از اینگونه تندبها فراوان میرفت ولی هیچگاه نتیجه دیده نمیشد . محمد علیمیرزا دریک چنین پیشامدی نیز لجبازی فرونمیگذاشت . برای بهانه میگفتند : بادولت عثمانی بگفتگو آغاز کرده ایم و با گفتگو کار را پایان خواهیم رسانید .

فرمانفرما در آذر بایجان با همه بیمی که از بد رفتاری او میداشتند رفتار نیکی آغاز کرد و خود را هوادار مشروطه نشان داده بکاری که مایه رنجش آزادیخواهان باشد دست نزد . لیکن در همانروز ها داستانی درخوی رخ داد که بیکبار بدنهادی اتابک را بی پرده گردانید .

داستان اقبال السلطنه و ستمگریهای کردان ماکورا در آن پیرامونها آورده ایم . چنانکه گفتیم اتابک از سوی دولت اجلال الملک را برگزید که بماکو بنزد او رفته بازبان از آن رفتارش بازگرداند ، و انجمن ایالتی چون چاره دیگری نمیدید آقا تقی را از سوی خود همراه او گردانید ، و اینان بماکو رفته اقبال السلطنه را دیدند و گفتگو کردند ، ولی بی هیچ نتیجه ای باز گردیدند .

در اینروزها در آنجا داستان دیگری پیش آمد ، و آن اینکه چون

از خوی یکدسته از مجاهدان را با سربازان برای نگه‌داری آبادیهای آنجا فرستاده بودند ناگهان گردان بسرآنان تاختند و چندتنی را از ایشان کشته بازمانده را از هم پراکنده، و بدیه‌های کلوانس و زور آوا تاخته‌کشتار و تاراج دریغ نگفتند. بیچاره روستاییان گریخته خود را بشهر رسانیدند. اینداستان بمردم خوی گران افتاد و حاجی حیدر خان امیرتومان که خود از سرکردگان دولتی و دارنده زور اوا بود از شهر بآنجا رفت که دوباره از سربازان و مجاهدان نیرویی پدید آورد و با گردان بزد و خورد پردازد. اقبال السلطنه آهنگ او را دانسته چنین پیام فرستاد: «من این کارها را بادستور اتابک اعظم می‌کنم» و رو نوشت تلگرافی را که از اتابک باو رسیده بود فرستاد.

امیرتومان تلگراف را بشهر بنزد حکمران فرستاد که درباره‌اش از تلگراف‌خانه پرسشهایی کنند. این تلگراف در شهر مجاهدان را بشورانید و یکدسته از آنان رو بتلگرافخانه آورده در حیاط آنجا انبوه شدند و از رئیس تلگراف پرسشهایی کردند. رئیس میخواست پاسخی ندهد و برخی بیحوصلگی مینمردند و خروشی در می‌آوردند و در اینمیان ناگهان تیرهایی شلیک شد که یکتن از آزادیخواهان کشته شد و دو تن زخم برداشتند رئیس تلگراف نیز زخمی گردید. (۱) با این هیاهو نسخه تلگراف را گرفتند و چگونگی بدست آمد و ما اینک آن را در پایین می‌آوریم:

چناپ جلالتماب امیرالامراء العظام اقبال السلطنه زیدمجدده تلگراف شما از بابت بعضی مفسدین رسید از مراتب اظهاریه کاملاً اطلاع حاصل گردید اولاً میدانید که خدمات شما همیشه منظور نظر بوده است و کمال محبت را بشما داشته‌ایم از حرکات و حشیانه اینها نهایت تعجب را حاصل کردم باجلال الملك تأکیدات لازمه شده و بحکومت (۲) نمودم که ملاحظه این نکات را نموده اقدامات خودشان را تغییر بدهند و ترتیبی پیشنهاد کنند که آسایش خاطر شما فراهم شود حضرت مستطاب اشرف افخم والا شاهزاده اکرم سرکار فرمانفرما دام اقباله بفرمان فرمائی و سرداری کل آذربایجان برقرار شده همین دو روزه

(۱) حبل‌المتین می‌نویسد: مرد

حرکت خواهند کرد دستور العمل در این باب بایشان داده شده است استعداد و قشون هم بقدر لزوم فرستاده میشود انشاء الله بعد از ایشان رفع بعضی اتفاقات بکلی خواهد شد و برخی احوالات بکلی موقوف می شود شما نباید از اینگونه اتفاقات مأیوس بشوید و اظهارات مایوسانه ننمائید البته دولت در اصلاح امورات شما اقدامات خواهد کرد و از هر جهت آسوده شده باید در آن سرحد با کمال غیرت و دلگرمی مشغول خدمت باشید

اتابک

از این تلگراف پیداست که آنهمه خونریزیهای اقبال السلطنه و کردان او باخشنودی از دربار بلکه با انگیزش آنجا میبوده . مجاهدان خوی از این تلگراف سخت بر آشفتند و چون سند استواری بدست آورده بودند از بدگوییهای آشکار باتابک باز نایستادند و چون يك نسخه از آن را بتبریز فرستادند که در روزنامه انجمن بچاپ رسید در اینجانب نیز آزادیخواهان بجوش و جنب برخاستند .

اینها در روزهایی بود که فرمانفرما در میانه تهران و تبریز راه میپیمود ، و چون چنانکه گفتیم بتبریز رسید در روزهای نخست بارنجش هایی که آزادیخواهان از اتابک و اقبال السلطنه مینمودند و جوش خروش نشان میدادند دچار آمد ، و برای آنکه درباره خود اوبد گمانی رخ ندهد خواه و ناخواه تلگراف پایین را برای اقبال السلطنه فرستاد :

خوی جناب جلالتمآب اقبال السلطنه سردار عجب است از وقتی که من بآذربایجان مامور شده و آمدم بهیچ وجه از شما کاعذ و تلگرافی نرسیده و ابدا بمن اطلاعی نداده اید که در چه کارید و چه می کنید و از وقایع ولایتی و امور سرحدی آنجا رابرتی فرستاده اید حالا در استعمال از سلامت حالات شما می نویسم و ضمناً اخطار می نمایم که بعد از ورود من بتبریز یاره اخبار و انتشارات نسبت باهالی و اجزای انجمن ما کو مذاکره مینمایند که باعث تعجب و حیرت من شده و ابدأ تصور نمی کنم که با وجود علم واضح شما بر وضع حالیه که مزاج ولایت تغییر یافته است یاره اقدامات که تولید وحشت و اسباب حرف باشد بظهور برسد علی ای حال تفصیل وقایع امور ولایتی و سر حدی را که فعلا بچه شکل است و حقیقت این اخبار و انتشارات را با اقداماتی که کرده اید تلگرافاً اطلاع بدهید که اقلا مسبوق باشیم و چون برای



پ ۵۰

یکدسته از آزاد یخواهان تبریز

این بیکره نشان میدهد آزادیخواهان تبریز را در باغ ملی ارامنه در جشن

سرسال مشروطه .

امور راجع بارومیه محتمل است که یکمده سرباز لازم بدانیم نمی دانم جناب شما که نوکر و سرکرده معتبر سرحد دار دولتین هستید و در چنین مواقع که موقع تاریک و هنگام خدمت و تحصیل نام و ننگ است می توانید پانصد نفر از سوارهای خودتان را در وقت لزوم بارومی بفرستید و این خدمت را باید بکنید و امیرالامراء العظام محمد پاشا خان فوج ما کو مستعد و مدتی است که بجائی بأموریت نرفته اند و باید بالضروره حاضر نمایند و باتفاق خود و یا یک دو نفر صاحب منصب قابل و لایق کار آزموده بارومی ببرد و این خدمت را انجام بدهد جواب این مطالب را بوسیله تلگراف اظهار نمائید

فرمانفرما

ولی در سایه بهم خوردگی میانه اقبال السلطنه و خویبان این تلگراف پس از سی و اند روز باور رسید و پاسخی را که در آن هنگام اقبال السلطنه داد در جای خود خواهیم آورد. در اینجا میباید بتهران باز گردیم و باز چند سخنی از بست نشینان رانیم:

چنانکه گفتیم اینان در عبد العظیم چاپخانه سنگی برپا کرده «لایحه»ها مینوشتند و چاپ میکردند

دامنه کوششهای

و بهمه جا میفرستادند. این «لایحه»ها بی

بست نشینان

هنایش نمیانند و در میان مردم گفتگوهایی پدید میآورد. در شهرهای دور بدخواهان مشروطه آنها را دستاویزی میساختند. لایحه ششم مرداد که آوردیم نمونه نیکی از خورده گیریهای بیجای ایشانست: «افتتاح مدارس نسوان، صرف وجوه روضه خوانی و وجوه زیارات مشاهده مقدسه در ایجاد کارخانجات و در تسویه طرق و شوارع و در احداث راههای آهن و استجلاب صنایع فرنگ، استهزاء مسلمانها در حواله دادن بشمشیر حضرت ابوالفضل و با بسریل صراط» اینها و مانند اینهاست بهانههایی که میگرفتند و بایک جنبش بزرگی دشمنی نشان میدادند.

لیکن این بهانهها باهمه بیبایش درانروزها کارگر توانستی بود. مردم باین پندارها پابستگی میداشتند و کیش شیعی پایه اش باینگونه باور هاست. از آنسوی ناسازگاری مشروطه و قانون اساسی اروپایی با کیش یادینی که مردم داشتند درخور چاره نمیبود. باین لایحه در روز نامه

های فارسی پاسخهایی نوشتند ولی اگر راستی را بخواهیم جز رویه کاری و فریبکاری نبوده . دو باره میگویم : اگر پشتیبانهای آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی از نجف نبودی اینان مشروطه را بر انداختندی . بویژه با همراهی که سید یزدی با اینان میداشت و دولت عثمانی نیز با پاسداری و پشتیبانی بسیار نشان میداد .

پس از پراکندن لایحه مرداد باز در مجلس گفتگو از اینان میان آمد . نمایندگان گفتند : باری جلوگیری از چاپخانه کنند . مجلس در این باره فشاری بوزیر علوم آورد . وزیر علوم بحکمران تهران نوشت و او کسانى برای بدست آوردن چاپخانه فرستاد . لیکن بست نشینان ایستادگی نمودند و چون در نهان شاه پشتیبانی از ایشان مینمود کاری پیش نرفت .

حاجی شیخ فضل الله و همدستانش بسیار آرزومند میبودند که آخوند خراسانی را با خود همراه گردانند و باین کار بسیار میکوشیدند . مثلاً تلگرافی با آخوند و دیگران میفرستادند بدینسان : مجلسیکه شما فرموده اید « مجلسیکه اساس آن بامر معروف ونهی از منکر و رفع ظلم و حفظ بیضه اسلام و رفاه عامه باشد » ما فرمانبرداریم و خود خواهان چنان مجلس میباشیم . لیکن این مجلسیکه هست آن نیست که شما فرموده اید . بدینسان راه بانان نشان میدادند که از پشتیبانی دارالشوری باز گردیده و چنین گویند که ما این مجلس را نگفته بودیم . این مجلس آن نیست که ما میخواستیم . ولی آخوند و حاجی شیخ چون از راه و کار اینان آگاه میبودند پاسخ میدادند : ما همان مجلس را که در بهارستان برپاست میگوئیم .

در يك نامه ای که محرر حاجی شیخ فضل الله از زبان او پسرش در نجف نوشته چنین میگوید : « افسوس که حضرت حجة الاسلام والمسلمین آیت الله آقای آخوند مدظله العالی در این واقعه گوش بکلمات و اراجیف مغرضین دادند و مساعدت در دفع و رفع زنادقه و ملحدین و تشدید شرع مبین نفرمودند . همان قسم که در همه موارد بر همه مقدم بودند در این واقعه عقب افتادند » .

حاجی شیخ فضل الله باخط خود مینویسد : «بحمدالله مقاصد اسلامیه بکوری چشم منینکره درشرف پیشرفت روسیاهی بنوغال... امیدوارم که جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای آخوند تاجحال رفع شبهه ازایشان شده باشد». اینها چون دلیلیست بارجمندی جایگاه آخوند و استواری پای آنشادروان دراینجا مینویسیم .

درنامه دیگری محرر امیدواری به پیشرفت کارشان نموده چنین مینویسد : «بحمدالله تعالی امور خیلی پیشرفت کرده حقانیت و بیغرضی حضرت مستطاب حجة الاسلام روحی فداه بر همه کس معلوم و مشهود گردیده . مخالفین و معاندین که میگویند کلمه حق یراد بهالباطل دراین ایام بواسطه نشرلوايح و مطبوعات زاویه مقدسه که مردم بیدار شده اند خیلی درهیجان آمده اند ...»

دراینجا يك لایحه دیگری نیز ازایشان میآوریم . این نطقیست که شیخ علی لاهیجی نامی کرده و در تاریخ بیست و پنجم مرداد (۷ رجب) بچاپ رسیده . این نیز نمونه های نیکی را ازبهبانه جویبهای آنان دربر میدارد . آنچه را که بروزنامه ها ایراد میکرد بیشتر آنها دروغ میباشد و چنین چیزهایی در روزنامه ها نمیبوده .

بسم الله الرحمن الرحيم

يك لایحه دیگری از معروض رأی برادران ساکنین طهران و مسلمانان آن **بست نشینان** سامان میدارد که شمارا قسم بحق آنخدائی که بعقبه خودتان او را شناسا هستید و پرستش دارید لحظه پنبه غفلت را ازکوش دل بردارید و بادقت نظری دراین بیان قاصر نمائید که بتابعیت قول خدا (وما ارسلنا رسولا الا بلسان قومه) جمع مطالبش قریب بفهم عوام نوشته شده و ببینید اگر نشانی از حقانیه دارد بی تأمل از روی انصاف تصدیق هیئت مهاجرین زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم را بفرمائید تا حدیث شریف مسلم (المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه) شامل حال شما بشود و مستوجب سخط و غضب پروردگار نشوید و باآواز بلند همه شما میگویم ای کسانی که نظر بسلسله مخلوقات و آثار آفاقه و انفسیه و براهین عقلیه و دلائل نقلیه و صغیه الهیه انکار وجود صانع ندارید بلکه بت پرستان هم نظر بآیه شریفه (هولاء شفعاؤنا



پ ۵۲

قوام الدوله

(یکی از آزادیخواهان تهران)

عندالله (بنان خود را شفیعان در نزد خدای منان میدانسته نخدای زمین و آسمان و از برای خدای خود در خلق واسطها که انبیا بودهاند قائلید و محمد بن عبدالله را خاتم النبیین میدانید و از برای او خلفا و اوصیاء دوازده گانه معتقدید و این اقرار لسانی و اعتقاد قلبی را ایمان خود و اسباب نجات خود دانسته اید و بمقتضای آیه شریفه انما المؤمنون اخوة هم مذهب ان خود را تا چندی قبل برادران دینی و اخلاء ایمانی خود را اصدقاء روحانی یاد میکردید و الفت و زیارت و ضیافت و قضاء حاجت احباء ایشان و عیادت مرضی و مشایعت موتی ایشانرا عبادت و موجب نجات

دارین خود میدانستید و ارواح اباء و اجداد و امهات خود را از تلاوت قرآن شاد میساختید و علماء اعلام و پیشوایان اسلام را که نظر بفرمایش علماء امتی کانیاء بنی اسرائیل مثل یغمبران می پنداشتید و نظر بفرمایش العلماء و رثة الانبیاء و ارثان ایشان واجب الحرة میدانستید و اگر خطائی از ایشان بنظر میآوردید میگفتید جاهل را بعالم بحثی نیست و هر تقصیری را بر جهل خودتان وارد مینمودید و میگفتید چشم کج خویش را بدرآر تادیده نبیندش بجز راست و بمتابعت حضرت ختمی مرتبت من اکرم عالمأ فقد اکرمنی هرگونه اعانت و خدمات را نسبت بایشان روا مند بودید و هر گاه پیریشانی در امور زندگانی روی میداد بفرمایش (الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر) خود را تسلیه میدادید و در کثرت ظلم و جور زمان خود را نظر بحديث بهيماؤ الله الارض قسطاً وعدلاً بعدما ملئت ظلماً وجوراً چون عدالت نامه را منحصر بزمان ظهور حضرت حجة میدانستید لهذا منتظر قدم معدلت لزوم آن حضرت بوده اید الحال چه واقع شده است میان ما و شما ای صاحبان این عقاید مذکوره در این مدت قلیله که سست عنصری خود را نشان این و آن داده اید و بمحض آنکه صیت مجلس معدلتی از برای طغیان ظلم و جور و عدوان بلند شد و مجدانه از سلطان عصر خود خلد الله ملکه خواهش نمودید که سلطنت و حدانیه و منفرد اش منبسط در جمعی از نفوس بی غرض و متدین دانشمند بشود و اسی فقط در امور دولتی تا سویه بقدر امکان در امور معیشت رعیت پیدا بشود .

ناگهان دیده شد که روزنامهائی بهم رسید در تعداد بیش از هشتاد و شب نامه ها و اعلاناتی از این طرف و آن طرف همه آنها محتوی برسختن سخیف و کفریات گوناگون و هرزگیهای رنگارنگ و بدست شما ضعفاء الایمان افتاد که بدل نمودید ادعیه و اذکار و تلاوت قرآن صباح و مساء و عزاداریهای حضرت سید الشهداء را به خواندن و تصدیق آنها یا سکوت در آنها در صورتیکه شما همان کسانی بوده اید که در سه سال قبل در مجلس روضه مسجد میرزا موسی از اجتماع روزنامه جبل المتین کلکته که نوشته بود مردم کرورها لغوا خرج زیارت خامس آل عبا کنند و یک مشت خاک باسم تربت آورند و مخارجی در راه حج کنند و در عوض قدری آب شور و تلخ باسم زمزم آورند صدای خود را در ناله و گریه باسمان رسانیده بودید الحال از کثرت انس روزنامه ادراک و شعور شما تغییر کرده و رغبت بمعاشرت فرنگیان و فرنگی مآبان و طبیعبان و لامذهبان پیدا کرده اید و مجلس یهود و نصاری و مجوس و فرقه

ضاله بایه شده‌اید و مانند کسانی که منکر خدا و رسول و اوصیاء و آیات قرآنی و اخبار نبویه‌اند شده‌اید و بسختان بیهوده و وعده‌های بی اثر چهار نفر دنیا پرست لامذهب مکار که انتظار آبادی مملکت و زیادتی ثروت و آزادی رعیت را بشمامیدهند فریب خورده‌اید و از مؤانست علما و ابرار و اخیار صاحبان دیانت و حجج اسلامیه و مقتدایان نماز خود که مادام‌العمر بایشان اقتدا داشته‌اید سر بیچان شده و عداوت ورزیده‌اید با خود گفتم سبحان الله مشکل دو تا شد یکی بروز این همه روز نامه‌کفرآمیز در مدت قلیله از ابتدای بروز این مجلس ملی دوم عود شما مردم نماز جماعت کن مسئله دان شب زنده‌دار لیلای جمع، حضرت عبدالعظیم از اعتقادات قلبیه و اقاریر لسانیه و تبعیت اهل ضلال در گفتار و رفتار پس هانف غیبی در حل این دواشکال باین منوال جوانم داد که ای فقیر منزوی که مادام‌العمر وقت ضرورت مانند کر و کور و لال مشی بین الناس مینمودی و خود را در قید اطاعت فرمان امیر و موثقان ترکت الدنيا الخسة شرکائها و کثرة عنائها و قله بقائها در آورده بودی و همواره افعال مؤمنین را حمل بر صحت مینمودی و مردم را از اذیت یدی و لسانی خود سالم گذاشته بودی مگر ملتفت کید اشرار و مکر فجار نشدی که دزدان ایام دنبال بازار آشفته میکردند و هر مجلسی که در این زمان برپا شود و ده نفر در او جمع آیند چهار نفر طبیعی یک نفر بابی دو نفر فرنگی مآب و سه نفر هم شیعه اثنی عشری آنهم جاهل مرکب یا عامی محض یا تابع شهوت و بنده شکم که معنی فهم را نداند فضلا از آنکه ادراک خیر و شر را بنماید پس چه خواهد بود حال مجلسی که باسم معدلت منعقد و عددش يك صد و سی نفر از وکلا و منتخبین باشد که البته در این مجلس همه قسم از مردم مذکور خواهند بود بعلاوه حاشیه نشینان که اشتر و مرضات المخلوق بسخط الخالق و در این چند روز دنیا فروخته‌اند حظوظ اخرویه خود را بدراهم و دنائیر پرست دنیا که این مردم سالهای زیادی انتظار امروزی را داشته و تخم تهیه آنرا در اراضی ایران میکاشتند از انعقاد مدارس جدیده اطفال و بردن اطفال نسا بالغ را بآن مدارس از برای طبیعی کردن ایشان و تشبه بفرنگیان در عینک و چوب دستی و سرپوست خیکی و ستره و شلوار و ارسی صدادار و شاشیدن بدیوار برای بردن دین احمد مختار تا امروز این مجلس شورای ملی فراهم شده دست آویز لامذهبی ایشان گردیده و اینگونه روزنامه‌ها را اسباب کار خود کرده و در مستعطفین

اسلامیان انداخته و رواج داده و اکثر مردم را از بی اطلاعی از حقایق امور فریب داده و از عقاید اولیه که درباره اخبار و ابرار و علما داشته‌اند برگشته و ذکر خبر ایشان الحال بسوء و مذمت مبدل شد و این نتایج خبیثه و عواقب وخیمه کاشف از عاریت ایمان ایشان بود و کثرت حیل و مکر و خدعه و کذب و قساوتشان ای برادر دینی مجلس کجا و مذهب کجا تو رفتی مجلس برای تعدیل امور دولت فراهم کنی یا اظهار مذهب که این روزنامه‌جات را محرک شده و مردمی را برای افساد بر منبر بالا میکنی و گوشه و کمنار مجلس چهار نفر را برای تصدیق آنها مینشانی که صدای خود را بلند کنند و سایر مردم را بشور و غوغا آورند و اگر از کفریات آن روزنامه‌جات سوال کنی میگویم از جمله روزنامه جبل‌المتین مذکور در باب زیارت خامس آل عبا و حج بیت‌الله که امروزه دنباله آنرا ابن جبل‌المتین در روزنامه یکصد و هشتاد و سه گرفته و قتل عثمانی را در ارومیه بهانه ترک رفتن بخاک روه و زیارت کرده که مردم با اسم تلافی زیارت را موقوف کنند و دیگر اعلان مجاهدین قفقازیانست که بطهران فرستاده شد و بنجف اشرف هم رفت و از آنجا علماء بطهران نوشتند و در روزنامه یکصد و چهل و سه مجلس درج شده که دین پیغمبر را کهنه نوشتند و پیغمبر و عیسی را شاگرد سیاسی دانه‌های اروپا و علمای سیاسی دان این زمان گفته و در ذکر اخبار رسول و امام تهدید بقتل و اسیری و نهب اموال نموده و نوشته بعد از این بمزخرفات کهنه گوش نخواهیم داد و بیشتر از این فضولی نکنید و در روزنامه صور اسرافیل دین پیغمبر را باز یچه خبر داده و در روزنامه کوکب دری ابا و اجداد خود را در عقاید و اعمال سابقه ابله و احمق یاد کرده و در روزنامه سیزدهم عراق و عجم مجلس شوری را تالی کعبه و بیت‌المتین بلکه بیعضی عبارات اشرف شمرده و مردم را امر بتوجه او حتی عند الموت کرده و نیز در لایحه معروفه فرمایشات نبی را از اثر گوشت سوسمار و بخار شیر شتر دانسته و در کتاب طالب اف صرف اضحیه و قربانی و زکوة را سفاهت شمرده چنانکه فخر الاسلام در روزنامه خود زکوة فطره و نذورات شمع شب عاشورا و سایر خیرات را از تحت قانون خارج نام برده و در کوکب دری تحصیل علوم دینی و فقهیه را تفضیح عمر شمرده و گفته که انسان باید در ترقیات سیاست و ازدیاد ثروت برآید و این احمق ندانسته که امر رزق واجل با خدا است ای بسا مردم که تدبیرها در حفظ و جلب رزق کرده بجائی نرسیده و اگر



پ ۵۲

میرزا علیخان یاور زاده

(یکی از آزادیخواهان تبریز)

هم رسیده یا عمرش سرآمده و یا از دین بدر رفته ان الانسان لیطغی ان راه استغنی ای مسلمانان با انصاف خود تصور نمائید که آیا این توهین علم و تخریب و توهین احکام شرعی هست یا نه و نیز در کوکب دری حواله کننده بشمشیر ابوالفضل را مسخره کرده و در شب نامه امام زمان را موهوم نوشته و در روزنامه ندای وطن فاحشه خانه و شراب فروشی را برای مخارج تنظیمات بلدیّه و تعمیر خانها لازم شمرده و در روزنامه تنبیه علمای مذهب جعفری را بصورت حیوانات کشیده چنانچه در روزنامه زشت و زلیا صورت پیغمبر (ص) و سلطان محمد علی شاه را در دو صفحه کشیده و پیغمبر (ص) را مقنن سیاست مملکت عربستان گفته و بس و مخالف قرآن شده و متصل در هر انجمنی فریاد زنده باد آزادی و برادری و برابری زنند که باین آوازا تجری ایشان بجائی رسیده که مردیهود با طفل مسلم اوطا کنند و

دیگری متعرض زنان عقیفه میشود و از جمله کارها مساوات کردن بین یهود و نصاری و مجوس و مسلمانست که همگی در احکام حدود مساوی باشند پس من شما میگویم وای بر شما مسلمانان که شما خواندن این روزنامه هارا مایه ترقیات و ادراك خود دانسته اید و مخارج زن و بچه خود را صرف آنها کرده اید که از اهل اسلام و علماء برائت پیدا کنید بدرجه که گویا هرگز با ایشان هم کیش نبوده اید و این علماء را که بعد از غیبت کبری حجة بر شما هستند بهزار معایب و اخذ درهم و دینار متهم ساخته اید و مخالف مجلس نامیده اید با اینکه این مجلسی باشد که بعضی اجزاء آن که بدنام کننده دیگرانند چون شب در آید در خانهای یکدیگر در آید و تا صبح صرف شراب و عرق و عیش نمایند و ظامش صد برابر زمان استبداد شده زیرا که در استبداد اگر یکنفر ظالم بود الحال از اخذ رشوه و ظلمهای گوناگون مجنسیان صد ظالم پیدا شده و جمیع مردم از جمیع کسب و کار و مدد معاش افتاده اند و مخالف اینگونه مجلس را مثل منکر ضروریات دین که نماز و روزه و حج است بی دین شهرت داده اند ولی علماء کسانی هستند که از مهد تا لحد جمیع عبادات و معاملات و عقود و انکحه و ایقاعات و آبادی دین شما بدست ایشانست مگر نه این عداوتها و فتنهها از تاسیس این مجلس شورای ملی شده که از حدوث این امر عظیم و اختلافات مردم برای دزدان دین که زنادقه و آزادی طلبانند بازار آشفته پیدا شد و خود را در مجلس در آورده و امور مجلس را از اهلش گرفته و مجلس را دست آویز عقاید فاسده و افعال شنیعه ساخته و محترمین از ذراری رسول را و اهل عفت و طلاب دینیه آشکارا از چوب ستم مجروح نمایند و جمیع علماء و عوام را بهم انداخته و چون غرضشان تخریب قوانین محمدیه است خوشحالی میکنند و حال آنکه مجلس برای مطالب دولتی تاسیس شده نه برای امور دینی و اگر راست میگویند چرا راضی نشدند که سه چهار فقره مطالب شرعیه که منظور حضرت حجة الاسلام نوری و مفضای علماء بزرگ نجف اشرف دامت برکاتهم است و تلگرافات عدیده و مرقومات کثیره فرستاده اند در نظامنامه اساسی درج شود که این همه تهمتها از آن طرف و لویح رفع اشتباه از این طرف پیدا نشود یزیدون لیطفنوا نورالله بافوا هم و یا بی الله الان یتم نوره ای مسلمانان انصاف بدهید آیا این مردم مغرب مجلسند یا کسانی که در ابتداء تاسیس این اساس بزرگ مجلس ملی جد و جهدها کرده و زحمت بی-

منتهی برای اصلاح قانون خارجه کشیده اند بمحض آنکه برای تهذیب مجلس
 از منہیات شرعیہ در لایحه خود از جانب قاطبہ اسلامیان نوشته کہ این مجلس باید
 از روی قانون محدودی باشد چهار نفر زن ذوق و طبیعہ عکس مراد خود را از
 این مطلب فہمیدہ کہ آزادی مطلق باشد و عداوت با آن بزرگواران
 ورزیدہ و در صدد شتم و قتل بر آمدہ و گروہی از اہل اسلام ہم کہ مؤمن
 و مسلم ظاہری اند با آنها ہمراہی کردہ و بدرجہ با آن بزرگواران عداوت
 ورزیدہ کہ ناچار بزایوہ مبارکہ حضرت عبدالعظیم (ع) پناہندہ شدہ اند و
 شما این قدر بی توفیق شدہ اید کہ در این زمان امتحان کہ ادعای یاری
 امام زمان را دارید عوض آن شمشیر زبان را برداشتہ اید و بجان نواب
 آن حضرت افنادہ اید آفرین آفرین بردین و ایمان شما مکر ندانستہ اید کہ
 خدا ہرگز زمین را از حجت خالی نگذاشتہ و آنحجۃ انبیاء بود و یا اوصیاء و بہر
 پیغمبری از برای امور معاد و معاش امت قانونی در کتب آسمانی فرستادہ
 و بہ پیغمبر ما کہ اکمل جمیع انبیا بودہ است از برای امتش کہ اکمل امم
 سابقہ بودہ اند قوانینی در قرآن فرستاد کہ اکمل جمیع قوانین سابقہ بودہ است
 کہ تا روز قیامت بماند و حاجتی بقانون اروپا و آلمان مثلا نداشتہ باشد و
 اگر قانون این پیغمبر خاتم ناقص بود برخدا لازم بود کہ بعد از آن حضرت
 پیغمبری بیاورد و قانون عطا نماید تا حاجتش بر خلق ناقص نہماند و جزاء سوء اخروی
 از روی ظلم نشود و می بینیم کسی را نیاوردہ بلکہ قانون آن حضرت را
 گوشوار گرانہیاء ہمہ مردم خارجه کردہ کہ امروز قوانین خود را از آن
 قانون اقتباس کردہ اند و بعد از انبیاء و اوصیاء علماء تارک ہوا و حافظ دین
 خدا و تابع امر مولی مکلف اند و مأمور آن قانونی را کہ یداید بایشان رسیدہ
 بمردم برسانند و مردم مقلد ایشان باشند پس چرا ای امت سرکش طاغی
 این ہمہ توهین و استخفاف باین علما مینمایید و در چنین وقتی کہ از مذاہب
 مختلفہ ہرج و مرج بسیار و قل بيشمار در اکثر بلاد پیدا شدہ دین و آئین
 خود را فراموش کردہ در نہایت راحت نشستہ اید و در صدد فحص از علماء
 بادین و مهاجرین بر نمی آئید کہ متصل داد دین و صدای وامجددا و اقرا نا
 بلنددارند ای اہل اسلام مگر پیغمبرتان نفرمودہ اہانت عالم اہانت من و اہانت من اہانت
 خدا است ورد بر علما رد بر من ورد بر من رد برخدا است مگر نہ بدانستید کہ ہرگونہ

فسادی ظاهر شود از مخالفت شما است و خللی در دین علماء ظاهر نخواهد شد ای بسا انبیاء و مرسلین و خلفاء راشدین و علماء عالمین که قتلها در حفظ دین از جور بعاندین دیده و از پشتم وطن و لعن آنها تزکیه حاصل کرده‌اند ای تابعین هوا و هوس چرا صدای حق علما را بیاطل گوش زد مردم عوام میکنید و شیاطین وار در دست و پای مردم ابده افتاده‌اید و متصل مکاتبات علماء و تلکرافات آقایان و حجج اسلامیه نجف اشرف را مخفی و یا تغییر داده بطبع میرسانید و متصل اشتباه کاری میکنید و از آیات و اخبار خوانی و نویسی خود در مناظر و روز نامجات بیشتر از مهاجرین زاویه مقدسه داد مسلمانی میزنید مانند بنی امیه که بآیات و اخبار قتل حضرت سیدالشهداء (ع) را واجب کردند و در صدد آن نیستید که چهار روز بعض از اهل منبر مفید و روزنامه‌های فاسد را موقوف بدارید و این همه انجمنها که اسباب اختلال امور معاش همه مردم است برپا نکنید شاید امر این مجلس عظیم انجام بندیرد شما ها که در حقیقت بقانون خارجه هم رفتار ندارید مگر نشنیده‌اید که در انگلیس مجلس منحصر بیک مجلس پارلمنت است و شما هر دسته و در هر گوشه طهران مجلسی بیک اسم و رسم برپا نموده‌اید و اسبابها از برای دخل خود فراهم کرده‌اید ای اهل اسلام آیا رواست که مملکت مملکت اسلام و سلطان سلطان اسلام و علماء علماء اسلام و قانون قانون محکم قرآن باشد چهار نفر لامذهب بخیال فاسد و تمهیدات باطله قانون اجانب را در مملکت اسلام جاری نمایند و حال آنکه باوجود سی‌ و نوزده سال مسلمانیت و اختلاف و نزاع پیدا میشود هرگز این امر عاقبت پیدا نخواهد کرد پس شما بعلاوه آنکه عقل ایمان ندارید عقل معاش هم ندارید و داد اسلام و عقل میزنید ای لامذهبانیکه اهل اسلام را بهم انداختید چرا کما فی السابق مشی ندارید و از وجود نابود خود مجلس را معطل گذارده‌اید و همه مردم را وعده تمام قانون میدهید آیا گمان میکنید که میتوانید چهل کرور مسلم را لامذهب نمایید والله هنوز غیرت اسلام نرفته علماء طهران و سایر بلدان جایی نرفته‌اند نمیتوانید که آزادی مطلق را در بلاد اسلام جاری کرد اگر چه بمقاتله باشد و این قتالها مشید امر مجلس و موجد مراد شما نخواهد بود بگذارید عموم مردم اتحاد ورزند و بقانون محمدی این مجلس را منظم دارند

تم الکلام و السلام علی من اتبع الهدی



پ ۵۳

حكيم الملك (يكي از نمايندگان مجلس)

این پیکره در سالهای دیرتر بر داشته شده و او را در رخت
وزیری نشان میدهد.

خواستن مردم کزاره در این هنگام در تهران کابینه اتابک در نزد مردم بیکبار بی‌ارج گردیده زبان مردم بیدگویی باز شده بود .

جویی اتابک را بلکه بسیاری از ایشان از مجلس نیز بعنوان آنکه از اتابک هواداری مینماید بد میگفتند . روز یکشنبه دوازدهم مرداد (۲۴ جمادی الثانی) که هنگام پسین مجلس برپا میبود و شب هنگام پایان رسید و کم‌کم نمایندگان بیرون میرفتند در آن میان در حیاط بهارستان انبوهی از تماشاچیان گردآمده از نایمینیهای کشور و از بی‌پروایی دولت و ازسست کاری مجلس سخنها می‌گفتند و هرکس چیزی میسرود . از جمله یحیی میرزا که یکی از آزادیخواهان بشمار میرفتی بگفتار پرداخته بدگویی آشکار و بسیار از مجلسیان کرد و نتیجه سخنانش آن بود که وزیر داخله نمایندگان را باپول فریفته و اینست نمی‌گزارد کارها درست بشود . سپس کسانی از ایشان « تکفیر نامه » اتابک را که چند سال پیش بنام آنکه علمای نجف نوشته‌اند پراکنده شده بود بیرون آورده خواندند و آنچه بدگویی توانستند درینغ نداشتند . پس از این گفتارها پیشنهاد شد که فردا بازارها را ببندند و باین هاپهوی پراکنده گردیده بخانه‌های خود رفتند . این نمونه‌ای بود که پرده اتابک دریده شده روز سه‌شنبه چهاردهم مرداد (۲۶ جمادی الثانی) که باز مجلس برپا گردید سید محمد تقی که خود بهواداری از اتابک شناخته میبود گفتگوی آنشب را کرد و گفته‌های یحیی میرزا را بمیان آورد و بسنخنان بسیار درازی پرداخت که باید باین کسان که آبروی نمایندگان را می‌برند کیفرداده شود و بیشتر نمایندگان در آن زمینه سخنانی راندند و بر آشفستگی نشان داده خواستار شدند که یحیی میرزا و برادرش سلیمان میرزا بیاز پرس کشیده شوند . آن روز بیشتر زمان مجلس با این گذشت ولی نتیجه ای بدست نیامد و پیش آمد در بیرون پادآوازی پیدا کرد .

در اینمیان از ارومی تلگرافهای دادخواهی پیاپی میآمد . پس از شکست مجدالسلطنه کردان تاراجگر مرزنشین جلوگیری در پیش خود ندیده در روستاها بتاخت و تاز پرداختند . در دیه‌های ارومی آسوری

وسنی و شیعی همگی هستند. کردان تنها بسنیان پاس گزارده بدیگران کشتار و تاراج دریغ نمی گفتند. این بود بیچاره دیپیمان خانه و کشتزارهای خود را گزارده در آن هنگام بهره برداری نالان و گریان رو شهر می آوردند و در کوچها بسرگردانی می پرداختند.

کونسولگری روس بنام مسیحیگری و سیاست دلجویی در کونسول خانه را بروی آسوریان باز کرد و بآنان خواروبار و پول داد. هم چنین کونسولهای آمریکا و انگلیس دلسوزی نمودند. چنین گفته میشود که بنام دولتهای خود بدولت عثمانی گله ورنجیدگی نشان داده اند، و همین مایه دردی بمسلمانان میشود که چرا دولتی نیز بنگهداری و پاسبانی از آنان بر نمیخیزد. این بود پیایی بتهران تلگراف میفرستادند و دادخواهی مینمودند، و این تلگرافها آزادیخواهان را می شورانید و انجمنهای تهران که اینزمان فراوان شده بود بشور و جنبش برمیخواستند.

روز پنجشنبه شانزدهم مرداد (۲۹ جمادی الثانی) نمایندگان ازسی و یک انجمن دریکجا گردآمده نامه ای بمجلس نوشته چنین خواستند که بدولت در این باره فشار آورده شود.

سپس روز چهارشنبه بیست ونهم مرداد (۱۱ رجب)، یک شور و جنب دیگری در انجمن آذربایجان رخ داد. چون یک تلگراف بسیار درازی از مردم ارومی رسیده بود آذربایجانیان در انجمنی گرد آمده نخست آن تلگراف را خواندند، و سپس بگفتگو پرداختند. گفته میشود دولت آشکاره بی پروایی مینماید. یکی گفت: از وزارت داخله بیازرگانان آذربایجان باتلفون پاسخ داده گفته اند که دوات دستور داده در آذربایجان از هر سو سواران و سربازان روبرومی آورند و در آنجا لشکر گاهی پدید آورند. دیگران بهایهوی برخاستند که اینها همه دروغ است. دولت بما خواب خرگوشی میدهد. کم کم هایهوی بیشتر گردید. کسانی بگریه افتادند و سرانجام بر آن نهادند که همگی بمجلس رفته بگفتگو پردازند و برکنار گردانیدن کابینه را بخواهند، و با آن انبوهی و هیاهو رو بمجلس آوردند و چون فرارسیدند از مجلس تقیزاده و میرزا فضلعلی و حاجی امامجمعه برای خاموش گردانیدن ایشان بجلو دویدند ولی مردم

خاموش نمیشدند و سرانجام گفته شد پنج تن از میان خود برگزینند که بمجلس روند و بفرستادگی از آنان گفتگو کنند .

این پنج تن چون بمجلس رفتند صادق رحیم اف که یکی از ایشان بود بسخن پرداخت . صنیع الدوله بهوا داری از اتابک میکوشید و پاسخهایی میداد و نداشتن پول و سرباز را بهانه میآورد . سپس با وزیر علوم (حاجی مخبرالسلطنه) که درمجلس میبود گفتگو آغاز شد که چون این تکه ارجدار است خودگفت و شنید را میآوریم :

رحیم اف : بنده از طرف این مردم ، و آل میکنم آیا این وزیر داخله مسؤولیت نظم داخلی را قبول فرموده یانه ؟..

وزیر علوم : بلی ماهرهشت وزیر قبول مسؤولیت کرده ایم .

رحیم اف : بنده هر هشت وزیر را عرض میکنم . در صورتیکه میفرمائید قبول مسؤولیت فرموده اید پس جهت چیست که داخله خودتان را نظم نمیدهید ؟!..

وزیر علوم : اینقدر که از قوه مابعل میآید و لازمه کوشش است که میکنیم .

رحیم اف : پس معلوم میشود که بیش از این از قوه این هشت وزیر بفعلمی آید که نظم بدهند . در هر صورت بنده هم از طرف این مردم عرض میکنم که ما هم باین اندازه قانع نیستیم .

وزیر علوم : ماشب عیش خودمان را آنشبی میدانیم که استعفاداده باشیم . لیکن چند روز قبل درمجلس هم گفتم وجدان ما مانع است که در وقت استراحت و آسایش بودیم و در این وقت که وقت کار و زحمت است خود را عقب بکشیم و علاوه یقین میدانم آنروزیکه ما پایمان را عقب گزاریم مملکت ایران بیادفنا خواهد رفت .

رحیم اف : این گمانیست که خودتان میفرمائید .

وزیر علوم : شاید این حرفی که شما میزنید سایر مردم راضی نمی باشند .

رحیم اف : بنده از طرف مردم عرض می کنم . در صورتیکه این وزرای مسئول ادارات خودشان را منظم ندارند پامانعی داشته باشند با



پ ۵۴

مستوفی الممالک

(این پیکره در سالهای دیر تر برداشته شده)

اینکه نخواهند نظم بدهند استعفا بدهند با کمال تشکر و امتنان قبول خواهیم کرد . از طرف مردم میگویم : از امروز تاده روز دیگر هر گاه وزرا ادارات خودشان را تنظیم و اغتشاش سایر ولایات را رفع کردند فبها والا باید استعفا بدهند و هیچ عذری هم قبول نخواهیم کرد .
رئیس مجلس : خیلی خوب .

وزیر علوم : اگر سریازده روز یکنفر بزند سربکی را بشکنند از وزراء خواهید دید !؟

رحیم اف : بنده آنچه را که اسم او را بینظمی میگویند عرض میکنم و او را ایراد خواهیم گرفت

تا اینجاست رویه گفتگو . ببینید تا چه اندازه پرده دری میرفته . از اینسخنان حاجی مخبرالسلطنه و از بهانه آوردنهایش پیداست که با همه این فشار مردم ، اتابك و همراهان او در اندیشه کناره جوئی نمیبودند و چنین میخواستند که بمانند تامشروطه را از میان بردارند . چون در اینهنگام دوتن از وزیران کم میبودند - زیرا وزیر جنگ (کامران میرزا) را مجلس برکنار گردانیده و وزیر عدلیه (فرما نفرما) بوالیگری آذربایجان رفته بود- باین عنوان در روزنامه حبل المتین تهران گفتار درازی زیر عنوان «بحران وزراء» نوشته گردید و چون آن ناخشنودی ها از سوی مردم میشد گمان بیشتر بآن میرفت که کابینه کناره جوید . ولی اینها جز پندار نمیبود و اتابك دوتن دیگری برای پرکردن جاهای تهی برگزیده و برای کاستن از تندی جوش و جنب مردم هم چاره میاندیشید ، و رویهمرفته بوارونه آنچه مردم میپنداشتند در اندیشه پایداری و پافشاری می بود . از آنسوی چنانکه خواهیم دید مجلس نیز هوای او را میداشت و بیشتر نمایندگان بویژه رئیس مجلس وسید محمد تقی و دیگران با آنکه نیرنگهای او را میدیدند دست از پشتیبانی برنمیداشتند .

خیزش آذربایجانیان
بدشمنی اتابك
 در همینهنگام از آذربایجان نیز دشمنی آشکار با اتابك نموده میشد . زیرا مجاهدان خوی ، چون بدان سان که گفتیم بتلگرافخانه ریخته تلگراف اتابك را به اقبال السلطنه بدست آوردند ، نسخه ای از این به تبریز فرستادند که در روزنامه انجمن بچاپ رسد ، و این عنوان بدست مردم داد که بیش از پیش با اتابك دشمنی نشاندهند و ازو بدگویند .

همان روز چهار شنبه بیست ونهم مرداد از ارومی نمایندگان انجمن را بتلگرافخانه خواسته بودند که گرفتاریهای خود را باز گویند و چون گفتگو پایان رسید ، انجمن يك تلگراف هناینده ای بمجلس فرستاد که در آن چیرگی عثمانی و تاراجگری کردان و آسیب دیدگی مردم را باز نموده سپس یادی از آن تلگراف اتابك کرد و جمله های تندی نوشت .

از آنسوی مجاهدان خوی ، چنانکه در پرده برداری از نیرنگ

اتابک پیشگام شده بودند چنین خواستند که در کوشش پیرداشته شدن او نیز پیشگام شوند. بویژه که در همان هنگام هر زمان گزند دیگری از کردان اقبال السلطنه بدیه های خوی میرسید و نمک بریشهای دلها میپاشید، این بود لایحه درازی نوشته بچاپ رسانیدند که در آن بد گوئیهای بسیار از اتابک (یا چنانکه در آن لایحه نامیده شده: از امین السلطان) کردند و او را «خاین السلطان» خواندند.

همچنین از نمایندگان مجلس بدنوشتند و پشتیبانی از یحیی میرزا و سلیمان میرزا نموده در پایان لایحه چنین نوشتند که میباید «ملت را به هیجان آورده بایک انقلاب وجود نحس امین السلطان را از این خاک دور کنند». نیز نوشتند: «امروز تلگرافهای میهجانانه از خوی کشیده خواهد شد لازمست اهالی تبریز هم باندل حمیت و غیرت اجتماع نمایند، تلگرافهای اکید بتهران بزنند این مفسد را قلع کرده شروع بانتخاب جدید بشود. پاره از این و کلا که در مقام خودشان اشتباه کرده اند اساس استبداد را مجددا بنا خواهند کرد. اگر چنانکه این دفعه هم از همت عالی و هیجان کافی تبریز امین السلطان را از وظیفه خود معزول نکردند آن وقت در دفع نحس وجود او بنا گزاری خواهد شد . . .»

اینسخنان بدین بزرگی از خوی جای شگفت میبود. ولی چنانکه خواهیم دید اینزمان میرزا جعفر زنجانی باهمراهان خود که از قفقاز آمده بودند درخوی بنیاد استواری برای مجاهدان برپا میداشتند و این نوشته ها از زبان ایشانست، و چنانکه در این لایحه نوید داده بودند، از همانروز در تلگراف خانه گرد آمدند و بتبریز و شهرهای دیگر در همان زمینه تلگرافها فرستادند، و خود در تلگراف خانه نشسته نتیجه را بیوسیدند.

اما در تبریز پس از پراکنده شدن تلگراف اتابک باقبال السلطنه زمینه برای جنبش آماده گردیده بود و شب سه شنبه چهارم شهریور و همچنین روز آن یک شور و جنبی در میان مجاهدان پدیدار شد. کسانی میخواستند بفرمانفرما که او را فرستاده و نماینده اتابک میشناختند نافرمانی

آشکار گردانند . فرما نفرما از این پیشامد بیم کرد و کسانی را از نمایندگان انجمن نزد خود خوانده گفتگو کرد ، و از خود دلبستگی بمشروطه آشکار ساخت ، و این نتیجه آن را داد که میرزا آقا اسپهانی ودیگران ازو پشتیبانی نشان دادند ومجاهدان را رام گردانیدند .

سپس روز یکشنبه نهم شهریور که انجمن ایالتی از آغاز روز برپا شده ونمایندگان بگفتگو پرداخته بودند پیامی از فرمانفرما رسید که دوتن از نمایندگان بنزد او روند . نمایندگان حاجی محمد جعفر مؤمن وحاجی میر محمد علی اسپهانی را برگزیده روانه گردانیدند . اینان رفته وپس از نیمساعت بازگشته چنین پیام آوردند که فرما نفرما می گوید ، چنانکه بمن آگاهی رسیده است آزادیخواهان خوی در تلگراف خانه گرد آمده وبشش وعفت جا تلگراف کرده اند که مردم رابشورانند وبا خود همدست گردانیده برداشته شدن اتابك را بخواهند ، و می گوید من اینرا در این هنگام نیک نمیدانم ، و اینست از انجمن در خواست میکند که بخوی ودیگر جاها تلگراف کند که این جنبش را رها کنند ومایه آشوب کشور نباشند .

از این پیام در میان نمایندگان گفتگو آغاز یافت . لایحه خویبان که تازه رسیده بود خوانده شد . خواست فرما نفرما پشتیبانی از اتابك میبود وبرخی نمایندگان باو گرایش میداشتند . ولی دیگران نمیخواستند افزار دست آنان باشند و از اینرو گفتگو میرفت . لیکن در این گرما گرم ناگهان فراش تلگراف خانه باطابق درآمده نامه ای که (گویا) رئیس تلگراف بمیرزا آقا اسپهانی نوشته بود بدست او داد . نوشته نامه این بود :

«فدایت شوم امشب (۱) کار یکطرفی شد . یارو (اتابك) از حیات عاری شده بعزل ابدی نایل گردید» . دانسته شد اتابك مرده یا کشته شده ، واز این آگاهی همگی یکه خوردند ودیگر جانی برای گفتگوباز ننماند . سپس تلگرافهای دیگر رسیده دانسته شد آنچه که خویبان میخواستند عباس آقا نام صراف تبریزی ، از یکره بسیار بهتری ، انجام

(۱) در آذربایجان شب گذشته را «امشب» خوانند .



پ ۵۵
کشته عباس آقا

داده است .

چنانکه گفتیم اتابک در اندیشه کناره گیری نمی بود . او را از اروپا برای بر انداختن مشروطه

کشته شدن اتابک

خواسته بودند و گذشته از محمد علی میرزا بسادولت روس در این زمینه پیمانی میداشت و هیچگاه نمیبایست خود را کناره گیرد. دوتن از وزیران که نبی بودند مستوفی الممالک و علاء الممالک را بجای آنها برگزید. اما ناخشنودی که مردم نشان میدادند و در مجلس نیز چند بار گفته میشد که یا کشور را بسامان آورد و یا کاره جوید، برای آن نیز چنین چاره اندیشید که باردیگر نامه‌ای از زبان وزیران بمحمد علی شاه نویسند و در آن دلبستگی بکشور و مجلس و مشروطه نشان دهند و شاه نیز پاسخ نوید آمیزی بنویسد، و از روی هم رفته نامه و پاسخ چنین درآید که گناه از محمد علی میرزاست و گرنه اتابک خود خواهان پیشرفت کارها میباشد و بنرم گردانیدن محمد علی میرزا نیز میکوشد، و همین را دستاویز ساخته دو باره بمجلس و مردم نویدها سرایند، و دلگرمیها دهند، و بار دیگر با دروغ کار خود را پیش برند. چون زود باوری و فریب خواری ایرانیان را آزموده بودند بیشرافت نقشه خود دلگرمی میداشتند.

روز یکشنبه هشتم شهریور (۲۱ رجب) که هنگام پسین مجلس برپا و دوسید نیز در آنجا میبودند وزیران نیز در آمدند. چون کمی گفتگو رفت اتابک به پشت تریبون درآمده چنین گفت: «چون در کابینه وزراء در این هنگام تغییر و تبدیلی داده شده بود از امروز اولاً برای معرفی در مجلس حاضر شده اند. جناب مستوفی الممالک وزیر جنگ مسئول و جناب علاء الممالک وزیر عدلیه منتخب شده‌اند و ثانیاً در باب کلیه امورات با هیئت وزرا شرفیاب خاکپای همایونی شدیم و آنچه لازم بود در اصلاح کلیه کارها عرض شد و بعضی احکامات مطاعه لازمه صادر گردید برای این حاضر در مجلس شدیم که خاطر آقایان و کلا را از مراتب مستحضر داریم و دستخطی هم صادر شد تأکید در اجرای قوانین مشروطیت و اتمام قانون اساسی و سایر قوانین که انشاءالله آقایان و کلا اقدامات مجدانه نمایند و تأکید می‌کنیم که قانون اساسی را زود تر تمام کنند.»

در برابر این سخنان که سرا پا فریب و بیشرمانه میبود نمایندگان بجای آنکه پاسخ داده بگویند دیگر بشما پشت گرمی نداریم، بیخردانه

خشنودی نمودند و سپاس گزار شدند ، و پس از برخی سخنانی که گفته شد سید محمد تقی هراتی که خود افزاری از افزار های اتابک میبود نامه (یا بگفته خودشان عرض داشت) وزیران را که بشاه نوشته بودند با پاسخی که شاه داده بود و «دستخط» نامیده میشد باز خواند ، و مانیز اینک آنها را میآوریم .

وزیران مینویسند :

قربان خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شویم خانه زادان بموجب تمهیدیکه در خاکپای مبارکت کرده ایم و کلام خدا را بشهادت گرفته ایم ناگزیریم در هر موقع آنچه را صلاح دولتخواهی نسبت بذات اقدس ملوکانه میدانیم در مصلحت ملک و دولت و ملت که عین مصلحت پادشاه است می بینیم بعرض برسائیم پریشانی خلق آشفتهگی عموم اختلال اوضاع مملکت از این بیشتر نمیشود مردم تسویه امور را از مجلس میخواهند مجلس موافق حقی که در قوانین اساسی به او داده شده است بوزرای مسئول رجوع میکند و جدا اجرای قوانین اساسی را میخواهد امیدواری وزراء در اجرای آن قوانین بتقویت بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری است و البته این نکته در خاک پای مبارک مبرهن است که تا صدور احکام بروفق قوانین اساسی مقرر نگردد شکایت مجلس توحش مردم اختلال امور رفع نخواهد شد و در سوء عاقبت این وضع هیچ شبهه نیست و یقین داریم که نیات مقدسه ملوکانه با عرایض دولت خواهانه این غلامان تباین ندارد استدعای عاجزانه غلامان اینست که از برای رفع تزلزل ارکان ملک و آسایش خاطر مبارک مؤکدا دستخط ملوکانه صادر شود که قوانین اساسی باید جدا بموقع اجرا گذارده شود تا رفع محذور از این غلامان شده بدون ملاحظه مشغول خدمتگذاری باشیم

زیاده قدرت جسارت ندارد

الامر الاقدس الاعلی مطاع

شاه دستخط مینویسد :

جناب اشرف اتابک اعظم اجرای قوانین بتقویت مجلس چیزی است که همیشه مقصود و منظور من است تکلیف دولت و وزراء همین است و همیشه همینطور بوزراء فرموده ایم و بعد ها هم خواهیم فرمود وزراء بدون دغدغه

خاطر مشغول خدمات مرجوعه بخود باشند و لازمه تقویت هم از طرف ما نسبت باحاد وزراء خواهد شد و مخصوصا مینویسیم که وزراء قانون اساسی را از طرف ما از مجلس بخواهند که زودتر نوشته و تمام شود

شهر رجب ۱۳۲۵

پس از خواندن اینها باز سر پریشان گویی نمایندگان باز شد ، و چون از ناایمنی گفتگو میشد اتابك زیرکانه پاسخ داد که اینها از نبودن قانون هاست ، قانونها که نوشته شد و از مجلس گذشت همه اینها از میان میرود . نیز همچون نشست چند هفته پیش سخن از بابك ملی بمیان آورد و خواستار شد که آنرا زود بپایان رسانند و در انجام مجلس چنین گفت : «امید وارم انشاء الله تعالی عما قریب باتحاد وهمدستی و کلا و وزراء تمام امور اصلاح و انتظام عمومی حاصل شود» نشست با این جمله های فریب آمیز بپایان رسید ، و نمایندگان زود باور بارویپهای خندان از جا برخاستند ، و برای آنکه چایی خورند و قلمان و چوبوق کشند وزیران با بسیاری از نمایندگان بعمارت بالایی رفتند که تا دو ساعت از شب رفته در آنجا می بودند . اتابك با شیرین زبانی و نیرنگسازی نمایندگان را فریفته با دل شاد و روی گشاده میگفت و می شنید و میخندید و هیچ نمیدانست که آخرین ساعت زندگی را بسر می برد و زمانش تا هنگامی است که در آنجا نشسته است .

چون چایی و قلیان بپایان رسید اتابك با آقای بهبهانی بپایین آمدند و دست بدست هم داده گفتگو کنان راه افتاده تا بیرون دربهاستان رسیدند . در آنجا گدایی از آقای بهبهانی پول خواست و او که باین پرداخت دو سه گامی جدا افتاد ولی اتابك که همچنان گام برمیداشت و چشم بسوی درشکه خود میداشت که نزدیک بیاید ناگهان جوانی از جلو در آمده باشلول که در دستش میبود سه تیرپایی باو نواخت که هر سه کارگر افتاد . تیری نیز بیای سیدی از تماشاچیان خورده او را زخمی ساخت .

اتابك بزمین افتاد و جوان زننده چون خواست بگریزد سربازی از نگهبانان در مجلس او را دنبال کرد . جوان زخمی نیز باو زده ، ولی از سراسیمگی یا چون میدان را بخود تنگ میدید تیری هم بروی خود تپی



پ ۵۶

حیدر عمواغلی

کرد که بمغزش رسید و در زمان افتاد و جان داد . اتابک اندک جانی داشت . چون او را در درشکه گزارده خواستند بخانه اش برند تا یکربیع دیگر او نیز در گذشت .

اتابک را بخانه اش رسانیدند که بشویند و در سفیده بیچند و برای زیر خاک رفتن بقم فرستند . ولی جوان کشته همچنان بروی زمین ماند و کسی او را نمیشناخت تا پولیس رختهایش کند و بجستجو پرداخت و از

جیبش کارتی درآمد که در آن چنین مینوشت :

« عباس آقا صراف آذر بایجانی عضو انجمن نمره ۴۱ فدایی

ملت . » (۱)

سپس شناخته گردید که جوانی بیست و دو ساله از مردم تبریز ، و پدرش حاجی محمد ، و خود عباس آقا نام میداشته ، و در تهران بصرافایی می پرداخته و در بازار بسیاری او را میشناخته اند . کشته او را بجایط بهارستان آورده بروی خاک انداختند که یکروز یابیشتر در آنجا ماند ، و چون ، چنانکه خواهیم نوشت ، در آغاز کار مجلس و بسیاری از مردم تهران کار او را بنیک نمیداشتند و کسانی را که آشنا یا دوست او می شناختند اداره شهربانی دنبال میکرد ، جنازه جوان جانفشان بروی خاک میماند و کسی نزدیک نمیتوانست بیاید تا شهربانی پس از انجام جستجو هایش باخواری بسیار او را از زمین برداشته بگورستان فرستاد .

عباس آقا که بود و
چرا اینکار را کرد؟! می گویند : اتابک را یحیی میرزا زد و برای آنکه دیگری را بدنام گرداند یک تیری نیز بعباس آقا زده او را بر انداخت . یا می گویند : عباس آقا را پس از کشتن اتابک حیدر عم و اغلی زد که زنده نماند و راز کار بیرون نیفتد ، و یا می گویند دستور کشتن اتابک را محمد علیمیرزا داد چون این درنهمان خواهان مشروطه میبود . ولی اینها پندارهایست که از روی دلخواه و برای خود نمایی بافته اند . در این باره آگاهی درستی دردست نیست و آنچه ما از جستجو بدست آورده ایم اینست که در پایین مینویسم :

اتابک چنانکه از رفتارش پیداشد پافشاری به برانداختن مشروطه مینمود و راستی آنست که بیشتر نمایندگان را تباه گردانیده نیروی مجلس را از دستش گرفته بود . این بسیاری از آزادیخواهان سخت میافتاد و این بود آرزوی کشتن او را میکشیدند .

(۱) براون می نویسد : از جیبش دو کبسول استرکینین و یک پارچه

سنگ دوزخ بیرون آمد

در این هنگام در تهران یکمرد آزادیخواهی میزیست که خود جوان ولسی بسیار دلیر و کاردان میبود، و سپس یکی از پیشروان بنام شورش ایران گردید. اینجوان چون در کارخانه برق حاجی امین الضرب کار میکرد و مهندس آنجا میبود حیدر خان برقی شناخته میشد.

ولی چون در سالهای دیرتر «حیدر عمواغلی» شناخته شد، ما نیز از همینجا او را بهمین نام خواهیم خواند. این حیدر عمواغلی از مردم سلماس بوده، ولی در قفقاز بزرگ شده و در تفلیس درس مهندسی برق میخوانده. درباره آمدن او بایران چنین میگویند که چون یکدو سال پیش از مشروطه رضایوف که یکی از بازرگانان تبریز میبود، چنین میخواهد که بیمارگاه مشهد چراغ برق بکشاند، و برای این کار یک مهندس مسلمانی نیاز میبوده حیدر عمواغلی را که سالش بیش از بیست نبوده از تفلیس بمشهد میآورد، و سپس عمواغلی از آنجا بتهران آمده در کارخانه برق اینجا بکار میپردازد، و چون شورش مشروطه پدید میآید یکی از هواداران آن میگردد.

در سال دوم مشروطه که در تهران انجمنهایی برپا میگردید یک انجمن نیز آذربایجانیان بنام انجمن آذربایجان بنیاد نهادند که میباید گفت نیرومندترین و بکارترین انجمنها میبود.

حیدر عمواغلی یکی از کوشندگان در آن انجمن میبود، و چنین پیداست که با «کمیته اجتماعیون عامیون» ایرانیان قفقاز بهم بستگی می داشت.

هرچه هست این حیدر عمواغلی کشتن اتابکرا بگردن میگردد، و چنین میگویند که تقیزاده هم آگاهی میداشته، و برای اینکار عباس آقا را که جوان خون گرم غیرتمندی میبود بر میگزیند و دستور کار را میدهد، و آنروز که عباس آقا تیرانداخت حیدر عمواغلی خود در جلو بهارستان میبود، و میگویند برای کمک بعباس آقا ریک بچشم سربازان می پاشیده، ولی دانسته نیست تاچه اندازه راستست. آن «انجمن نمره ۴۱» که در کارت جیب عباس آقا یادشده جزیک نام نبوده. ما باهمه جستجو از چنان انجمنی آگاهی نیافته ایم. این نام مایه ترس هزاران

کسان گردید ، و صد ها کسان دعوی بهمبستگی با آن انجمن نمودند .
با اینحال بنیادی نداشت .

یکچیزی که میباید در پایان گفتار بیفزاییم اینست که انگلیسیان چون اتابک را افزار دست سیاست روس میشناختند ازو آزرده می بودند ، و باشد که کشته شدن اورا آرزو مینمودند ، وبدستیاری آقای تقیزاده ازپیش آگاهی میداشتند . هرچه هست پس از کشته شدن او که در روز نامه های اروپا گفتارهای فراوانی نوشتند ، در روز نامه های انگلیس بیشتر ازدیگر روزنامه ها نوشته شد ویکچیز شکفته ترجمه هایست که جبل المتین کلکته از روز نامه «ویلز» ترجمه کرده است ، وما اینک آنها را می آوریم :

انجمن سری مجاهدین قفقاز و آذربایجان خیلی قوت گرفته عده رسمی اعضای آن بهشتاد و شش هزار و یکصد و پنجاه رسیده و عده سری آنها بشش هزار و سیصد برحسب قرعه از انجمن سری سیصد و هفت نفر انتخاب شده اند که نگران حرکات یکصد و سی و دو تن از مستبدین باشند و هر یک را حکمی سر بمر در دست است که بموقع خود باز نموده مطابق دستور العمل او رفتار نمایند تصویر تمام قد عباس آقا را بزرگ نموده در یکی از زوایای انجمن سری گذارده و چهارچوبه دو تصویر را که بنمره یکی زیادتر و دیگری پائین تر از عباس آقا می باشد خالی گذارده اند .

نمیدانیم روزنامه نویس انگلیسی این گزافه هارا از کجا آورده است؟!.. در جاییکه بگفته خود او انجمن نهانی میبوده این همه آگاهی ها را بانام و نشان ورقمهای ریز از کجا پیدا کرده؟! اگر بگوییم ساختگیست و تنها برای خوشایند خوانندگان نوشته شده ، آنهم از یک روزنامه اروپایی دوراست . میباید گفت یکرازی در اینجا هست .

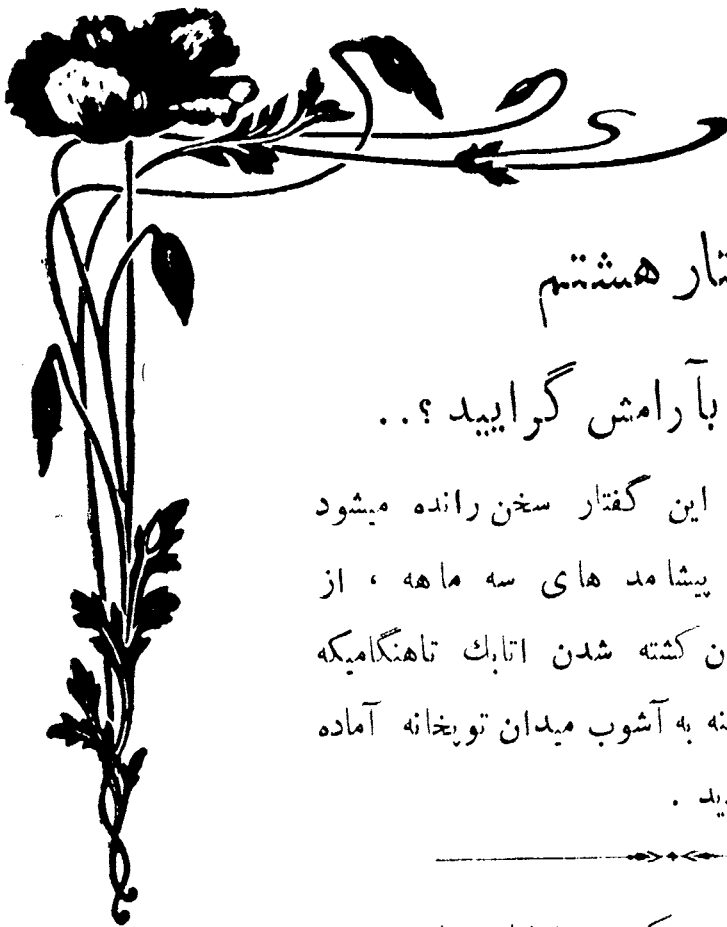
این راهم بنویسیم که چون حیدر عمو اغلی بهم بستگی با کمیته قفقاز میداشت دور نیست که این دستور را از آنجا گرفته باشد ، و آنچه این را استوار میگرداند جمله های لایحه مجاهدان خوی میباشد که درپیش آوردیم و در آن چنین مینویسد : «اگر چنانکه این دفعه هم از همت عالی و هیجان کافی تبریز امین السلطان را ازوظیفه خود معزول



پ ۷۰

روز هفتم عباس

نکردند آنوقت در دفع نحس وجود او بنا گزاری خواهد شد. زیرا چنانکه گفتیم اینسخن از آن میرزا جعفر زنجانی بوده که فرستاده کمیته قفقاز میبوده، و از این پیدا است که کمیته اندیشه کشتن اتابکرا دنبال میکرده است.



گفتار هشتم

چگونه دربار بآرامش گرایید؟ ..

در این گفتار سخن رانده میشود
از پیشامد های سه ماهه ، از
زمان کشته شدن اتابک تاهنگامیکه
زمینه به آشوب میدان توپخانه آماده
گردید .

دلسوزی نابجای مجلس باتابک

کشتن اتابک يك شاهکاری بشمار است ، و چنانکه
خواهیم دید این شاهکار دلپای درباریان را
پرازیم وترس گردانید ، وجایگاه آزادیخواهان
را در دیده بیگانگان والایتر ساخت ، و پس از همه اینها ، کارها را
براه دیگری انداخته يك دورنویی برای تاریخ جنبش مشروطه باز کرد.
عباس آقا جانبازی بسیار مردانه ای نمود .

اتابک با آن راه نیرنگی که پیش گرفته بود جنبش آزادیخواهی
را در همان آغازش ، ناسانجام گزاردی ، و آشوب و درهمکاری بسیار
بمیان انداخته توده ایران را بیکبار بی آبرو گردانیدی . بدترین دشمنان
کسیست که درجامه دوستی رخ نماید و آنهم چون اتابک مرد آزموده
کهنکاری باشد . عباس آقا باخون سرخ خود آزادیخواهان را روسفید
گردانید .

لیکن شکفت است که دارالشوری خود را بیگانه گرفته ، نمی خواست باین جانبازی گرانبهای آنجوان ارجی گزارد . بلکه هواخواهان اتابک چیرگی نموده میخواستند آقای خود را یک مرد نیکو کار و یک وزیر دلسوز نشان داده ، عباس آقا را یک آدمکش سیاهکار باز نمایند .

شب یکشنبه نهم شهریور (۲۲ رجب) که آنداستان رو داد ، فردا از آغاز روز ، دوسید و بسیاری از نمایندگان در حیاط بهارستان گرد آمدند ، و درباره پیشآمد بگفتگو پرداخته تلگراف پایین را که نمونه اندیشه مجلس است بانجمنهای شهرها فرستادند :

تلگرافخانه های عموم ولایات بحکام وانجمن های ایالتی و ولایتی اطلاع بدهند دیروز (۱۱) ماه اتابک اعظم وزیر داخله برای معرفی وزراء جنک و عدلیه حسب الرسم بمجلس شورای ملی حاضر شده بعد از انعقاد مجلس دو ساعت از شب رفته در بیرون بهارستان در موقع درشکه نشستن از طرف دو نفر شخص مجهول الحال بگلوله رولور مضروب وبفاصله چند دقیقه برحمت ایزدی پیوست قاتل یا رفیق قاتل بلا فاصله خود را کشته مجلس شورای ملی باتفاق امانت دولت بجد تمام مشغول تحقیقات است که منشأ این سوء قصد و مرتکبین اصلی آنرا بدست آورد قتل مرحوم اتابک اعظم از ضایعات عظیمه و موجب تأسف و تحسر کلی است امید است کشف منشاء فساد و جزای قانونی مرتکب و شرکاء او در سایه قدرت و سطوت مجلس شورای ملی بسهولت مبسر و از برای عموم ملت ایران تشفی عادلانه حاصل شود .

سپس چون هنگام پسین مجلس برپا گردیده گفتگو آغازیافت ، نخست محقق الدوله ، که از نمایندگان خراسان ولیکن از هواداران دربار می بود ، بایک تندی بسخن پرداخته چنین گفت : « با این وضع رفتار که اینگونه اشخاص خدمتگزار بدین بلای ناگوار مبتلا گردند لازمست که اکیداً از طرف مجلس ارائه ترتیبی شود که اشخاص خاین را هرگز یارای اینگونه تجاوزات نماند»

پس از وی ، سید محمد تقی هراتی که از هواداران ویژه اتابک می بود بپا برخاست و لایحه ای را که بازاریان نوشته و با خود بمجلس آورده بودند خواندن گرفت . این بازاریان را همان سید محمد تقی

وبستگان اتابك واداشته بودند ؛ ودر لایحه شان پس از دیباچه ای چنین نوشته میشد : « اکنون که این واقعه بزرگ که قتل این شخص شخیص محترم که صدر اعظم مملکت و اول مشروطه خواه و خدمتگزار بدولت و ملت بوده است بظلم و طغیان واقعه شده لهذا با کمال احترام استدعا می نمایم که جداً مجلس محترم از هیئت وزراء و حکومت شهر قاتل و محرك این عمل شنیع را خواسته مجازات قانونی دهند و الا ما اصفاف شما و کلای محترم را آسوده نخواهیم گذاشت » .

چند ساعتی با اینسخنان گذشت. کسانی فرصت یافته سہشہای بد خواهانہ خود را بیرون ریختند . دیگران نیز یا از بیم ، و یا از آنکہ در آزادیخواہی تا این اندازہ ہمراہ نمیبودند ، خاموش می ایستادند . گفته شد مجلس کمیونی برگزیند کہ بجستجوہا و بازرسیہای شہربانی وعدلیہ نگہبانی کند . ولی این نیز بجایی نرسید ، و سر انجام آن کردند کہ تلگرافی برای شاہ ، کہ اینزمان در سلطنت آباد میبود فرستند ؛ و پس از ہمدردی و دلسوزی ، پافشاری دولت را در بازجویی و بازرسی و دنبال کردن گناہکاران خواستار کردند .

از اتابکی کہ آنہمہ دروغها و نیرنگها را دیدہ بودند ہوادارای مینمودند . شکفتہ آنکہ کسانی بہانہ آورده میگفتند : « گذشتہ ہا ہرچہ بودہ باشد . درہمان نشست اخیر مجلس اتابك دلسوزی بسیار بمشروطہ نشان می داد » . بیخردان بگفتہ های فریب آمیز او این ارج را می نہادند .

اینہا نمونہ ایست کہ اتابك بیشتر نمایندگان را زیر دست خود گردانیدہ مجلس را از نیرو انداختہ بود . کاری باین نیکی رخداده بود و مجلس بآن ارج نمی نہاد . از آنسوی در بیرون نیز بسیاری از دشمنان مشروطہ جنب وجوش مینمودند ، و چنین میخواستند کہ دولت پیشآمدرا عنوان و کسانی را از سران آزادی دستگیر گرداند . از روزنامہ ہا نیز « ندای وطن » کہ دارندہ اش مجد الاسلام کرمانی ، جز در پی سود خود نبود ، پیشآمد را در میان چارچوبہ سیاہ ، وزیر عنوان « اناللہ و انالیہ راجعون » آگاہی داد .



پ ۵۸

سعد الدوله

از آنسوی با دستور شاه و به پشتیبانی مجلس ، شهربانی دست
باز کرده میرزا صادق تهاباز را بنام همراهی باعباس آقا ، و همچنین
شاگرد عباس آقا و کسان دیگری را بگرفت و بزندان انداخت . برادر
عباس آقا از تهران گریخته در قزوین بناشناس خود را کشت

جنازه عباس آقا که دوزخ بیشتر بروی خاکها بود کسانی از بازاریان بنام همکاری درخواستند که بایشان سپرده شود تا بختک سپارند. ولی شهربانی نپذیرفت و خود شبانه آنرا با خواری بسیار بختک سپرد. چنین گفته میشد که او را نخست با همان جلتقه و شلوار که بتن میداشت در گودالی انداخته خاکی برویش ریخته‌اند. لیکن سپس از ترس آگاهی آزادخواهان بیرون آورده کفن کرده اند.

تاسه روز بدینسان چیرگی از سوی دربار می‌بود، و آزادخواهان نمی‌توانستند سخنی بگویند یا ایرادی بگیرند. ولی کم‌کم زبان آنان باز شد. نخست روزنامه «روح القدس» که آن زمان تازه بیرون می‌آمد، در شماره‌های چهار و پنج خود گفتارها در بدی اتابک نوشت و از رفتاریکه با جنازه عباس آقا شده بود رنجیدگی نشان داد. از آنسوی انجمن آذربایجان به پشتیبانی از گرفتاران برخاسته رفتار شهربانی خرده گرفت. دیگر انجمنها نیز باوی هم آواز گردیدند. کم‌کم در مجلس نیز این گفتگو میان آمد و نتیجه این شد که شهربانی دیگر کسی را نگرفت و داستان در اینجا پایان یافت.

از اینسوی کسانی بیاز جویی از سرخاک عباس آقا پرداختند، و شادروان قاضی ارداقی با برادرش میرزا علی اکبر در این باره کوشیده فیروز شدند، و خوابگاه جاویدان آنجوان باغیرت را پیدا کرده گلکار گزاردند، و آنرا با کج و آجر بالا آوردند. سپس روز شنبه پانزدهم شهریور (۲۸ رجب) که روز هفتم مَرک آن جوان بود نزدیک بدو هزارتن از آذربایجانیان و تهرانیان و دیگران روبرو خاک آنجوان گزاردند، و دسته‌گل فراوان بروی گورش ریختند، و نمایش و جنبش بسزا از خود نمودند. شادروانان ملک المتکلمین و بهاء الوعظین گفتارها راندند و ارجشناسی از جانفشانی عباس آقا نمودند. بدینسان پذیرایی شاینده‌ای بجا آوردند.

این در تهران بود. در آذربایجان چنانکه گفتیم، از چند روز پیش جنبشی به دشمنی اتابک در خوی و تبریز می‌رفت، و این بود همینکه آگاهی از کشته شدن او رسید بشادمانی برخاستند. در تبریز

قلیج آقا با شمشیر آخته ای بدست ، سوار اسب گردیده ، یکدسته از مجاهدان را بدنبال خود انداخته با موزیک بیازار آمدند ، و کشته شدن دشمن مشروطه را آگاهی دادند . بازاریان بشادمانی چراغها را روشن گردانیدند . از آنسوی درباره عباس آقا ، چون در روز های نخست که بودنش دانسته نبود بکاری برخاستند ، ولی سپس که دانسته شد آذربایجانی و خود از مجاهدان می بوده به بسیج یک ختم با شکوهی پرداختند ، و روز آدینه بیست و هشتم شهریور (۱۱ شعبان) در مسجد میدان مقصودیه ختم گزاردند . آنروز از همه کویها مردم دسته دسته می آمدند و باز می گشتند . مجاهدان صف بصف با موزیک و بیرق در آمد و شد می بودند . فردا شنبه تا نیمروز نیز بر پا می بود ، و چون هنگام برچیدن ختم رسید میرزا غفار زنوزی که از مجاهدان قفقاز شمرده میشد بیک گفتار شیوا و هناینده ای ترکی و فارسی پرداخت ، و شعر های بجایی خواند و دلهای همه را بتکان آورد ، و در پایان چنین گفت : « بیایید ای برادران در صفات مجاهدی تاسی باین جوان مرحوم کرده خائنین بیدین را از صفحه مقدسه وطن عزیز پاک کنیم » سپس بشعرهای ترکی پرداخت :

آرقاداشلار قان توکون تاجوشه کلسون کاینات

ثابت اولسون تا جهانہ بزدکی عزم و ثبات

ذلتہ عمدہ مر ججدور شر فلسی بر ممت

ملته لازم دکلدور بیلہ افسرده حیات

ظلم و استبداد دوری درد و یأس ایامیدر

آرقاداشلار قان توکون قان توکمکون ایامیدر

چنین ختم باشکوه بزرگی تا آنروز کمتر دیده شده بود .

کشته شدن اتابک نتیجه های بسیاری را در پی

داشت ، و یکی از آنها کناره گیری صنیع الدوله

رئیس مجلس بود . اینمرد ایران خواه و دلسوز

میبود ولی چنانکه رفتارش نشان داد ، باجنبش توده انبوه که معنی درست

مشروطه همینست همراهی نمی توانست ، و از اینرو بمشروطه دلخوشی

بیرون آمدن

بست نشینان

نشان نمیداد و در کشاکش ها بسوی دربار گرایش می نمود . این همانست که گفتیم پیشنهاد میکرد قانون اساسی را بنجف نزد علمای آنجا فرستند ، و این نمونه نا آگاهی او از مشروطه یادلیل ناهمراهیش میباشد . از آنسوی خاندان اینان با اتابك بستگی دیرین می داشتند ، و برادرش حاجی مخبرالسلطنه در کابینه او از وزیران میبود .

از اینرو از روزیکه اتابك بایران آمد صنیع الدوله سرگرانیش با مشروطه بیشتر گردید ، و چند بار بکناره جویی کوشید . لیکن مجلسیان نپذیرفتند چون مرد آرام و سنگینی میبود باخواهش او را نگه داشتند . ولی چون اتابك کشته شد صنیع الدوله از مجلس پاکشید و سپس نیز کناره جویی خود را آگاهی داد .

در اینمیان احتشام السلطنه بتهران درآمد . اینمرد که باآزادینخواهی شناخته گردیده و ازسوی تهران بنمایندگی برگزیده شده بود در کمیسیون مرزی میگذرانید تا اینهنگام از آنجا باز گشت . نمایندگان آمدن او را فرصت شمرده بجای صنیع الدوله اش بر گزیدند و کسانی بخانه اش رفته بمجلس آوردند .

در همانروزها محمدعلیمیرزا کابینه ای را که برگزیده بود بمجلس آگاهی داد ، بدینسان :

مشیر السلطنه رئیس الوزراء و وزیر داخله ، سعد الدوله وزیر خارجه ، مستوفی الممالک وزیر جنگ ، قوام الدوله وزیر مالیه ، مشیر الملک وزیر عدلیه ، مهندس الممالک وزیر فواید عامه ، مجد الممالک وزیر تجارت ، نیرالملک وزیر علوم و اوقاف .

در مجلس چون گفتگو شد بیشتر نمایندگان باین کابینه امید نیکی نمی بستند ، ونبایستی بیندند . زیرا بیشترشان همان درباریان بیکاره می بودند ، و از آنسوی سعد الدوله وزیر خارجه از مجلس بیزاری نموده و خود را کنار کشیده بود . باین بدامیدی چون مجلس خود نیز بیکاره شده بود آنها را پذیرفت و درنشست دوشنبه بیست و چهارم شهریور (۷ شعبان) که برای شناسانیدن بمجلس آمدند کسی زبان بایراد نگشاد .

در مجلس علمیه و کلاس قرآنی مجلس مقدس شورای ملی وقت عرض میسازم

احسان در این محفل عمل نبوده است ^{فقط} در این لحظه در اسناد است چون مردم این محفل استمال آن ^{بنا}
بر این نظریه طور میسازند و تصور از این کلام ابوجهی بیان میسازند خاصه که این کلام در اغلب ^{نقطه}
تاریخ شده و بعضی نادانان با زبان مردم چنین القا میکنند که فراد بجزیت آزادی حریت مطلقه است ^{و اینطور}
مجلس در تمام امور مردم فعالیت میکند حتی امور شرعی را در تحت مشورت گذارد و اهل مجلس عقول خود را در آن ^{و این}
تهدات کم کم موجب وحشت بعضی از قلوب شده و پارچه تخریب محض طمس بیان در رفع وحشت این و سوالی که در کلاس عرض ^{دادند}
اولاً منی مشربیت چیست و حد و دینا خدا مجلس تا کجا است و قوانین مستتره در مجلس مستور مخالف با قواعد ^{است}
و ثانیاً فراد از حریت آزادی چیست تا چه اندازه مردم آزاده تا چه درجه حریت دارند تا در میان که در ^{است}
این اساس فعالیت داشته ایم و فراد حضرت در تشییدسانی این مجلس مقدس بدل چه کافی کرده ایم ^{بند}
گروه تر جواب این و سوالی را در کمال وضوح و محبت و لطف بنمایند که رفع وحشت قلوب بشود ^{این}

بر خلاف فراد عمل کرده سباب فنا و نگرود (داعیان خدام شریعت مطهره)

يك نتیجه دیگر کشته شدن اتابك بازگشتن حاجی شیخ فضل الله و دیگران بخانه‌های خودشان بود. زیرا چنانکه پس از مرگ اتابك دانسته شد دررفت آنان را در عبدالعظیم اتابك از کیسه خود میداد ، و چون او کشته شد دیگر کسی پوی نداد و پشویان دین باسختی روبرو شدند، و چاره جز آن نمیدیدند که دست از کشاکش بردارند و تهران بازگردند. لیکن برای آن نیز بدست‌آویزی نیاز می‌داشتند ، و گرنه بیکبار بی‌آبرو گردیدندی . این بود باز دست بدامن دوسید زدند ، و اینان چنین نهادند که صدرالعلماء داماد بهبهانی ، يك پرسش نامه‌ای بیج کند ، که در آن معنی مشروطه و آزادی، و اینکه آیا مجلس به «احکام شرع» نیز دست خواهد زد و یا تنها بکارهای «عرفی» بس خواهد کرد ، از مجلس پرسید و از اینسو مجلس يك پاسخی بدلخواه بست نشینان دهد ، و دوسید نیز آن را مهر کنند ، و این پرسش و پاسخ دست‌آویزی برای بازگشتن بست نشینان بخانه های خودشان باشد .

این يك مهربانی و دلسوزی نابجایی از دوسید درباره حاجی شیخ فضل الله و همراهانش بود . بهر حال صدرالعلماء بدستور رفتار کرده يك پرسش نامه‌ای بنام علماء آماده گردانید . مجلس نیز بهمان دستور پاسخ داد . دوسید و آقا حسین رضوی هم در پای آن جمله‌هایی نوشتند و مهر و دستینه نهادند ، و این پرسش و پاسخ در نشست روز سه شنبه هجدهم شهریور (یکم شعبان) در مجلس خوانده شد ، بی‌آنکه نامی از حاجی شیخ فضل الله یاد دیگری برده شود .

بست نشینان همان پاسخ را گرفتند ، و در پای آن حاجی شیخ فضل الله وسید احمد طباطبایی و حاجی میرزا حسن نیز مهر نهادند ، و چنین وانمودند که مجلس در خواستهای ما را پذیرفت و ما سخن خود را پیش بردیم ، و همین‌را دست‌آویز ساخته ، روز سه شنبه بیست و پنجم شهریور (هشتم شعبان) بشهر بازگشتند و هر یکی بخانه‌های خود رفتند و بخاموشی گراییدند . بدینسان داستان بست نشینی که با آن تندی و هیاهو آغاز شده بود ، با این خاموشی و خواری پایان پذیرفت ، و نتیجه دو چیز بیشتر

پیکره ۵۹ نشان میدهد پرسش صدرالعلماء را از مجلس

نشد: یکی بردن آبروی خودشان ، دیگری باز کردن زبان بد گویان
بمشروطه و مجلس .

درنامه ای که محرر حاجی شیخ فضل الله پیر او درنجف در
این باره نوشته چنین میگوید : « بعد از اینکه به برکات امام عصر صلوات
الله علیه دفعه مقاصد اسلامی حضرت خداوند گار اعظم آقا ارواحنا فدا
حاصل گردید و حضرت حجج و مجلس امضا نمودید . . . بعد از تحصیل
این نوشته که هزار مرتبه زحمت تحصیل آن زیادتر بود از تحصیل
نوشته و دستخط مشروطه گرفتن از شاه بود دیگر رأی مبارك حضرت آقا
ارواحنا فدا بر این قرار گرفت که با همه ه.را هان بشهر تشریف فرما
شوند » .

اینان آن پرسش و پاسخ را چاپ و پراکنده کردند . سپس پیکره
ها از روی آنها برداشته بهمه جا فرستادند و ما اینک پیکره آنها را می
آوریم . (پ ۵۹ و پ ۶۰)

چنانکه گفتم کشته شدن اتابک ، يك سنگ
بزرگی را از سر راه پیشرفت مشروطه برداشت ،
و امید میرفت که از آن پس پیشرفت بهتر و
تند تر باشد . ولی جای افسوسست که در همان روز ها يك سنگ
بزرگ دیگری در سر راه آن پدیدار گردید ، و آن پیمان ۱۹۰۷ دو
دولت روس و انگلیس بود که همان روز ها در روز نامه هاشان پراکنده
گردید . از دیر گاه گفتگوی این پیمان در میان دو دولت میرفت ، و روز نامه
هاشان آگاهی از آن میدادند ، و روز نامه جبل المنین کلکته نیز گفتار
ها نوشته ، از بیمیکه از رهگذر آن بایران میرفت ، سخن میراند ،
تا در این هنگام پایان رسید و روز سی و یکم اوت (هشتم شهریور و
همانروزی که اتابک کشته گردید) در پترسبورگ بدستینه نمایندگان
دو دولت رسید .

تاریخچه این پیمان آنست که دولتهای روس و انگلیس در ایران
همیشه بایکدیگر همچشمی داشتند . در زمان مظفر الدین شاه و ناصرالدین
شاه هریکی از اینان می کوشید بیشتر از دیگری در ایران « امتیاز » بدست

آورد و جای پا بیشتر بسیج کند ، وهریکی میکوشید دیگری را دورتر و بی بهره تر گرداند . روسیان از سالیان دراز آرزوی سپاه آوردن بایران می داشتند . ولسی هر زمان که میخواستند بچنان کاری برخیزند انگلیسیان از راه سیاست بجلوگیری میپرداختند .

اینست این دو دولت اگر چه همسایگیشان زیان بزرگی بایران میبود، این همچشمی شان سودمند می افتاد . لیکن در اینهنگام چون در اروپا آلمان سخت نیرومند گردید و این دو دولت جنگ خود را با آن نزدیک میدیدند یا خود خواهشند میبودند ؛ از اینرو بهتر می دانستند که بایکدیگر بهمدستی گرایند و هر گونه کشاکش وهمچشمی را کنار گزارند و در نتیجه این بود که آن پیمان را باهم بسته چنین میخواستند که در ایران مرزی برای دست درازی و امتیاز طلبی هریکی پدید آورند که در میانه برخورد و رنجشی پیدا نشود . راستی را انگلیسیان در اروپا خود را نیازمند سپاه بیشمار روس دیده ، بیاس سیاست اروپایی خود از سیاست آسیایی شان چشم می پوشیدند ، و برای دلجویی از روسیان در ایران جلو آنان را باز می گزاردند .

زیان این پیمان بایران آن میشد که از این پس ، روسیان چیرگی بیشتر نمایند و فشار و آزار بیشتر رسانند، و چون دولت روس با مشروطه ایران دشمنی آشکار نشان میداد ، یک زیان دیگرش این میشد که محمد علی میرزا در نبرد با آزادیخواهان چیره تر گردد و با فشاری بیشتر نماید ، و روسیان آشکاره باو یاوری کنند .

می باید گفت : بخش بزرگی از دشمنیهای آینده محمد علی میرزا با مجلس و مشروطه و داستان بمباران مجلس ، و سپس آمدن سپاه روس بایران و دژ رفتاریهای آنان در آذربایجان و گیلان ، و سپس بازگشت محمد علی میرزا در سال ۱۲۹۰ ، و پس از همه داستان شوم التماطوم ، از نتیجه های این پیمان بوده است . اگر جنگ بزرگ اروپا در سال ۱۹۱۴ بر نخاستی ، و در پایان آن شورش بزرگ بلشویکی رخ ندادی ، خدا میداند که ایران از رهگذر این پیمان چه گزند ها دیدی .

اینک تکه هایی را از آن پیمان در اینجا می آورم :

قرار داد درباب ایران

نظر باینکه دولتین انگلیس و روس متفقاً متعهدند که انتگریته و استقلال ایران را مراعات نمایند و محض آنکه صمیماً مایل بحفظ نظم در تمام نقاط این مملکت و ترقی صلح آمیز آن می باشند و مایلند که برای تمام سایر ملل بالسویه حقوق تجارتی و صناعتی همیشه برقرار بوده باشد و چون هر يك از دولتین مذکورترین به ملاحظه ترتیب جغرافیائی و اکونومی (ثروتی) اهتمام مخصوص در حفظ امنیت و نظم بعضی ایالات متصله و یا مجاوره ایران بسرحد روس از یکطرف و بسرحد افغانستان و بلوچستان از طرفی دیگر دارند برای احتراز از هرگونه علق و اسباب حدوث اختلاف نسبت بمصالح خودشان در ایالات سابق الذکر ایران بهوجب مدلول فصول ذیل با یکدیگر اتفاق نمودند .

فصل اول - دولت انگلیس متعهد می شود که در آنطرف خطی که از قصر شیرین از راه اصفهان و یزد و خلیج بنقطه از سرحد ایران منتهی و سرحد روس و افغانستان را تقاطع مینماید برای خود یا کمک برعیای خود یا معاونت بانباع دولت دیگر درصدد تحصیل هیچگونه امتیاز پلتیکی یا تجارتی از قبیل امتیازات راههای آهن و سایر راهها و بانگها و تلگرافها و حمل و نقل بیمه و غیره برنیاید

فصل دوم - دولت روس هم متعهد است که در آن طرف خطی که از سرحد افغانستان از راه قازبک و بیرجند و کرمان رفته بپندر عباس منتهی میشود برای خود یا کمک بانباع خود یا معاونت برعیای دول دیگر درصدد تحصیل هیچگونه امتیازات پلتیکی یا تجارتی از قبیل امتیازات راههای آهن و سایر راه ها و بانگها و تلگرافها و حمل و نقل بیمه و غیره برنیاید و نیز دولت روس متعهد است که وجهاً من الوجوه بهیچ وسیله در اوقاتی که دولت انگلیس در مقام کمک بمطالبه این قبیل امتیازات درنواحی مزبوره برمی آید ضدیت ننماید و مسلم است که اماکن مذکوره در فوق جزونواحی است که در آنجا دولت روس متعهد است که در مقام تحصیل امتیازات مذکوره فوق برنیاید

فصل سوم - دولت روس متعهد میشود که بدون اینکه قبلاً با دولت انگلیس

بیکره ۶۰ نشان میدهد پاسخی را که مجلس پیرشش صدر العلماء داده

مشاوره و تفهیمی شده باشد بهیچگونه امتیازی که بر عرایای انگلیس در نواحی ایران واقع فی مابین خطوط مذکوره در فصل اول و دویم داده شود ضدیتی نکنند دولت انگلیس نیز بهمین نحو در باب امتیازاتی که بر عرایای روس در همان نواحی ایران داده شود متعهد است تمام امتیازات موجوده حالیه در نواحی مذکوره در فصل اول و دوم هم بحال خود برقرار خواهد بود

شکفته این بود که در گفتگوی این پیمان آگاهی بدولت ایران نداده و نماینده ای از این کشور نطلبیده بودند . سپس نیز با آنکه در هشتم شهریور بود که به آن در پترسبورگ دستینه نهادند تنها در هشتم مهر ماه (۲۲ شعبان) بود که آگاهی از آن بوزارت خارجه فرستادند . اگرچه روزنامه حبل‌المتین کلکته از یکسال پیش گفتارهایی در باره بسته شدن چنین پیمانی و زیانهای آن سخنان بسیار رانده و ایرانیان را آگاه گردانیده بود ، و سپس چون آگاهی از دستینه نهادن بآن پراکنده گردید ، حبل‌المتین تهران یک رشته گفتارهای دیگری نوشت و باز آگاهیهایی داد ، و این یکی از انگیزه های بنام شدن آنروزنامه گردید .

بهر حال روز دوشنبه دهم مهرماه (۲۴ شعبان) در مجلس گفتگوی این پیمان بمیان آمده ، نامه سفارت انگلیس بوزارت خارجه و متن پیمان خوانده گردید ، و برخی از نمایندگان سخنانی راندند . ولی راستی را بیشتر نمایندگان از اندازه زیان آن آگاه نمی‌بودند و از اینرو شور و گرمی که می‌بایست دیده نشد . با اینحال چنین پاسخ داده شد : این پیمان تنها بخود دولتهای انگلیس و روس روانست . ما در کار خود آزادیم ، و اگر خواهیم توانیم بیکروسی در جنوب ، یا بیک انگلیسی در شمال امتیازی دهیم ، و بدینسان گردن نگزاردن خود را بآن پیمان آشکار گردانیدند .

در بیرون نیز این پیشآمد بازادیخواهان گران افتاد ، و دولت انگلیس که از آغاز جنبش مشروطه ، پشتیبانی بازادیخواهان نموده در میان ایشان جایگاه ارجمندی یافته بود ، با این پیشآمد از آنجایگاه پایین افتاد و رنجش بسیار رخ داد . سفارت انگلیس این دریافتی نامه ای

بوزارت خارجه ايران فرستاد ، که در آن چنين نوشت : اين پيمان
زياني با آزادي و جدا سري کشور ايران نخواهد داشت ، و دولت روس
« مادامي که بمصالح آنها خلل وارد نيامده از هرگونه مداخله » در
کارهاي ايران خودداري خواهد نمود ، و اين نامه در روزنامه حبل المتين
بچاپ رسیده اندکی از رنجش و خشم آزاديخواهان کاست .

در باره اين پيمان چه در آنهنگام ، و چه در سالهاي دير تر ،
در روزنامه هاي ايران و اروپا سخن بسيار رانده شده ، و پس از
شورش بلشويکي در روسستان که بلشويکها رازهاي پنهان دولت خودکامه
پيش را بيرون ريختند ، اين دانسته شد که اين پيمان بندهاي نهاني نيز
در باره انداختن دولت عثماني ، و بخشيدن خاک آن در ميان روس
و انگليس و فرانسه ، داشته ، است و در باره ايران نيز خواستشان
جز بر انداختن آزادي و جدا سري اين کشور نيميبوده ، ولي چون اين
سخنان هرچه بوده گذشته و از ميان رفته ما نيز بهمين اندازه بس کرده
در مي گذريم .

در همانروزها در تهران يکداستان شگفت ديگري
رخ داد ، و آن اينکه انبوه درباريان ييکبار به
مشروطه گراييدند و بنمايشهاي پرداختند . چگونگي

گراييدن درباريان بمشروطه

اين بود که چون اتابک با دست عباس آقا کشته گرديد ، و از جيب کشنده
آن کارت بيرون آمد ، بيشر مردم چنين باور کردند که راستي را يك
انجمنی از فدائيان برپاست که براي کشتن بدخواهان مشروطه آماده ميباشد
و عباس آقا چهل و يکم آنان مي بوده . اين باور دلهاي درباريان را
پر از ترس مي گردانيد و هر کس بزنگي خود بيم مي داشت و آرزوي
در آمدن بميان آزاديخواهان ميکرد . اين بود سران ايشان باهم گفتگو
کرده راهي انديشيدند که بميان آزاديخواهان درآيند .

نميدانم در ميان خود چه گفتگوهاي کردند و چه نهشهاي نهادند .
آنچه در بيرون پديدار شد اين بود که احتشام السلطنه رئيس مجلس و
امير اعظم (که از ديرگاه خود را آزاديخواه نشان ميداد) جلو افتاد
بزرگان درباريان را بخانه علاءالدوله (برادر احتشام السلطنه) خواندند



پ ۶۱

احتشام السلطنه

و در آنجا گفت و شنیدها کرده نامه‌ای بمحمد علی میرزا نوشتند ، در این زمینه « که امروز قدرت و شوکت سلاطین عظیم‌الشان روی زمین را می بینیم که بواسطه این اساس مشروطیت باین عظمت نایل شده‌اند » و از محمد علی میرزا خواستار گردیدند که ایشان نیز بمشروطه خواهان پیوندند و بمشروطه کوشش کنند ، و چنین نوشتند « بخدای احد واحد ابواب چاره از هر طرف مسدود است و سلطنت چندین هزارساله در تلف چاکران صحیح است که نمک پرورده دودمان سلطنت و پشت در پشت خانه زاد دولت جاوید آیتیم ، اما در اینکه زاده این وطن و شریک این آب و خاکیم شکی و حرفی نیست » ، و چنین خواستار

شدند که « مقرر شود تمام وزرای مسئول دريك مجلس حاضر شوند و از وکلای مجلس محترم شورای ملی هم قدر معتد بیایند، با حضور چاکران تکالیف کلی و جزئی را که دیگر راه عذر و حرفی برای هیچکس نماند معین کنند ۰۰۰ »

این نامه، یا بگفته خودشان «عرضه داشت» را امیراعظم بنزد شاه برد و ازو پاسخ، یا بگفته خودشان «دستخط» پایین را آورد :
مجلس و مشروطیت را شاهنشاه مرحوم نورالله مضجعه بملت مرحمت فرمود ماهم امضاء نموده ایم و از آنوقت کمال همراهی را داریم و مجلس را اسباب سعادت و ترقی مملکت میدانیم حالا که شما حاضر همراهی و خدمتگذاری شده اید چه ضرر دارد ما هم آنها درجه مساعدت را می نمایم بطوریکه نوشته اید وزراء و وکلا و امراء بنشینید و رفع اختلاف بکنید

باین دستاویز در باریان خود را مشروطه خواه نشان دادند، و انجمنی بنام « انجمن خدمت » برپا گردانیدند و از آنسوی روز شنبه پنجم مهر (۱۹ شعبان) که از روی سال شماری ماهی (قمری)، درست یکسال از آغاز گشایش مجلس میرفت، اینان « لایحه » ای با سیاهه آن « عرضه داشت » و « دستخط » بمجلس فرستاده پرک طلبیدند که همگی بدانجا روند، و چون مجلس پرگید، پانصد تن کما بیش روبآنجا نهادند.

نمایندگان باشادی و خرمی اینان را پذیرفتند و نوازش و مهربانی دریغ نگفتند. بهبهانی و حاجی امامجمعه و تقیزاده و دیگران گفتارهای سپاسگزارانه رانده خشنودی نشان دادند. از اینسوهم سپهدار و امیر اعظم گفتارها راندند، از سراسر مجلس شادی و خرمی نمودار میشد، و چون همان روز تلگرافهای اندوه آمیزی از خوی و ارومی رسیده و پیش از درآمدن اینان در مجلس خوانده شده بود، برخی نمایندگان را اندوه و شادی بهم آمیخته زار و زار میگریستند.

مجلس باشادمانی بسیار پایان رسید و درباریان که از آنجا بیرون آمدند درحیاط بهارستان نیز از مردم نوازش و خشنودی بسیار دیدند. همان روز خود ایشان بشهرها تلگراف فرستاده این همدستی و یگانگی

را مؤده دادند . درهمه جا مایه شادمانی گردید .

سپس پسین روز سه شنبه هشتم مهر (۲۲ شعبان) دسته‌ای از آنان دوباره بمجلس آمدند و از روی سوگند نامه ای که نوشته بودند همگی سوگند یاد کردند که « یداً قلماً قدماً سرا جهرأ حامی اساس مشروطیت و مقوی اجرای قوانین آن » باشند ، و اگر کاری بآخشیج این سوگند از ایشان سرزند « بلعنت خدا ورسول گرفتار » باشند .

اینک نامهای آنان را از روی روزنامه مجلس در اینجا می‌شماریم :

جلال‌الدوله آصف‌الدوله امیر بهادرچنک ظفرالسلطنه موثق الدوله اقبال‌الدوله علاء‌الدوله سپهدار سردار فیروز وزیر افخم امیراعظم وزیرمخصوص مؤتمن‌الملک سردار منصور محتشم‌السلطنه قوام‌الملک مجیرالدوله صدرالسلطنه علاء‌السلطنه آجودانباشی توپخانه علیرضاخان گروسی سالارالسلطنه حاجب‌الدوله مدیر تشریفات معین‌السلطنه معین‌الدوله سالار اعظم سالارنصرت حمید‌الملک فارس‌السلطنه لیث‌السلطنه سیف‌الممالک قولر آغاسی سالارنظام بهادر نظام فتح‌السلطنه حاجب‌الدوله مختار‌الدوله حشمت‌الدوله مجید‌الممالک وزیر دربار مدیر‌الملک معاون‌الدوله وزیرمخصوص ابراهیم‌خان امیر تومان سرادر مسعود موثق‌الملک وزیر نظام سردار کل عزیزالسلطان سردارمفخم نصر‌الملک اعزاز‌الدوله شجاع‌السلطنه سهام‌الدوله سهام‌الدوله حمزه‌آقا حسینقلیخان نواب آصف‌السلطنه جبل‌المتین مینویسد : « جناب امیر بهادر چنک چون از یاد کردن قسم فارغ شد پایین آمده بعموم تماشاویان که حیران فتوت آنها شده بودند خطاب کرد که قرعۀ این فال میمون بنام من بیرون آمده دو روز دیگر بطرف ارومیه حرکت کرده جان و سر بر کف دست بطرف مقصود خواهم شتافت و شاید دیگر خدمت برادران نرسم وبا کمال شرف جانبازی کنم شما دعای خود را همراه من سازید که ازعهده این خدمت وطن بیرون آییم»

بیچاره مردم فریب این دروغها را می‌خوردند وبا این نمایشهای

فریبکارانه دل‌های خود را پر از شادی می‌گردانیدند . نمایندگان مجلس از ساده دلی یا از بی‌پروایی این بازی را راست پنداشته بآن پذیرایی می‌پرداختند ، و خواهیم دید که بیشتر همین سوگند خوران ، بویژه امیر بهادر جنک و اقبال الدوله ، پس از اندکی بدشمنی های آشکاری ، بامشروطه برخاستند .

چنانکه گفتیم این نمایش بیش از همه نتیجه ترسی بود که از گلوله عباس آقا در دل‌های درباریان جا گرفته بود ، و چنین می‌پنداشتند که عباس آقا های دیگر فراوانند . ولی سپس که دانستند نیست این گردیده باز دشمنی و بدخواهی آغاز کردند . این يك نمونه ایست که عباس آقا چه کار بزرگی را انجام داده بود .

يك کار تاریخی دیگری که در همانروزها در تهران رخ داد گرفتن چهلیم عباس آقا بود . روز یکشنبه سیزدهم مهر (۲۷ شعبان) که سی و هفت روز از خود کشی آنجوان میگذشت هنگام پسین بازار ها را بستند و همه آزادیخواهان و دیگران روبسوی آنجوان گزاردند .

انجمن آذربایجان‌گور را باگل آراسته و چادر های بزرگی برای پذیرایی از مردم آماده گردانیده بود . انجمنها و شاگردان دبستانها دسته دسته می‌آمدند و دسته‌های گل می‌آوردند . جبل‌المتین می نویسد: «جمعیت صحرا را فرا گرفته بود که جای عبور نبود . عده جمعیت به یکصد هزار نفر تخمین زده شد . . . چایی و قهوه و سایر لوازم از همت وطن پرستان سبیل بود . . . خوانچه های شیرینی زیاده از حد و شماره نثار شد . . .» . شادروانان حاجی ملك‌المتکلمین و سیدجمال نطقها کردند . شاعران شعرهایی خواندند . بهاء‌الواعظین شعرهایی خواند که چند بیت آن را برگزیده در پایین می‌نویسیم :

ای مزار محترم هر چند بزم ماتمی

ليك ازین نوگل که خفت اندر تو شاد و خرمی

جای دارد در تو آنکو عالمی را زنده کرد

عیسیت خوابیده در دامن تومانا مریمی

ای جهان غیرت ای عباس آقا کز شرف

زخم قلب ملك و ملت را توشافی مرهمی



پ ۶۲
علاءالملک

ترك ایرانی نژاد ای آنکه همچون تهمین
معلی فر فریدون محیی جاه جمی
گفت تاریخ عزایش را بزاری خاوری
کرد از شش لول احیا عالمی را آدمی

در این هنگام دنباله قانون اساسی نیز در مجلس پایان رسید.
يك قانونی که آنهمه کشا کش برسرش رفته ، و آنهمه امید ها بآن
بسته می بود انجام یافت و روز پانزدهم مهر (۲۹ شعبان) دارالشوری
تلگراف پایین را بشهرها فرستاد :

بحمدالله والهنه ضمیمه قانون اساسی که سعادت و سلامت ایرانرا پایه
و مایه و حافظ بیضه اسلام و حامی حوزه دین قدیم و مروج احکام شریعت
غرای محمدی است و استحصال ترقی مملکت و استحکام استقلال دولت و استقرار
حقوق ملت منحصر در روی این اساس مقدس استوار خواهد شد امروز که
بحساب شمس روز اول سال دوم افتتاح مجلس شورای ملی ایران است بحسن
تصادفی که از جمله علایم غیبی است که توجه اعلاى این اساس مقدس است
به صحنه مبارکه اعلى حضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه
و سلطانه موشح گردید جا دارد عموم ملت از صمیم قلب بشکرانه این موهبت
عظمی و حسن استقبال این مراتب آزادی را در رفع اغراض شخصی و متابعت
تامه بقوانین مملکتی قرار داده خود را شایسته و سزاوار این چنین عطیه
مقدسه معرفی کنند .
(شورای ملی)

انجمنهای ایالتی
اکنون بآذربایجان باز میگردم . در این یکماه
(از نیمه شهریور تا نیمه مهر ماه) در آنجا نیز

داستانهایی رخ میداد . سپاه عثمانی همچنان در خاک ایران می نشست
و کردان در پیرامون ارومی همچنان بیدادگری می نمودند . اقبال السلطنه
همچنان سرکشی می نمود و دسته های انبوهی از کردان او بدیه های خوی
ریخته هر زمان آبادی دیگری را تاراج میکردند . اسماعیل آقا ، یا
بگفته کردان سیمکو ، نیز بسرکشی برخاسته در پیرامون های سلماس
بتاخت و تاز می پرداخت . در همان هنگام در خود تبریز نیز کارهایی
می رفت .

اگر چه در میان اینها داستان خوی از همه بزرگتر است ، وای
چون بسخن درازی نیاز میدارد نخست از تبریز گفتگو کرده سپس بآن
داستان خواهیم آغاز کرد .

در تبریز در این هنگام آرامش می بود . فرمانفرما دلبستگی به

کارها نشان میداد و انجمن نیز با او همداستانی می نمود. دسته مجاهدان بآرامش گراییده باستواری بنیاد دسته بندبهای خود میکوشیدند. پس از آن کشاکشی که در میان قفقازیان با علی مسیو و همدستانش، در باره سردستگی پیش آمد و با فیروزی علی مسیو و همدستان او پایان پذیرفت اینان بهتر دانستند که رویه بسامانتری بدسته خود دهند، و این بود دست کیفر باز کرده، از «مرکز غیبی» فرمان کشتن چند تن از مجاهدان را دادند که با دست همراهانشان کشته گردیدند.

یکی از کشتگان یوسف خز دوز بود که از سردستانان مجاهدان بشمار میرفت و خود مرد زباننداری می بود و در انجمن و دیگر جاها پیش افتاده سخن می گفت. «مرکز غیبی» خود سربهایی از وسراغ میداشت و این بود دستور کشتنش را داد، و چون روزنامه انجمن این سرگذشت را با جمله های نیکی برشته نوشتن کشیده و چنین پیداست که همان نوشته خود «مرکز غیبی» است اینک همانرا در پایین می آورم:

«مشهدی یوسف خزدوز تبریزی که از چندی باینطرف کسوت فداکاری را محض پیشرفت خیالات خود در بر کرده بود نقشه افعال او هر دقیقه با دست مفتشین، خفی در دایره قضاوت فرقه مجاهدین فی سبیل الله مکشوف و هر روز صفر عصیان را در نامه اعمال او میگذاشتند تا اینکه حدود قانونی این سلسله نجیبه بآخر رسیده و خط اعدام بنام وی کشیده شد...»

مقارن روز چهارشنبه دوم ماه در حینی که مشارالیه از میدان معروف «هفت کچل» عبور می نموده است یکنفر از مجاهدین مانند هیکل غضب راست در مقابل حریف ایستاده و خبر دار کرده است: ملتفت باش تیر اجل را که قرعه فنا به نامت کشیده شده و رفتنی هستی ...

گنه کار تا می رود چیزی بگوید یا جنبشی کند گلوله از ضلع چهارم و قلبش گذشته از پشتش بدر می رود و متعاقب آن يك گلوله دیگر خورده جان بجهان آفرین تسلیم می کند. دیگر یوسف خز دوز نیست ...»

این داستان روز نوزدهم شهریور (۲ شعبان) رخ داد. در همان روزها انجمن ایالتی شش تن را برای فرستادن بخوی و ماکو برگزیده روانه گردانید که نامهای ایشانرا باداستانشان خواهیم آورد. روز بیست و هشتم شهریور (۱۱ شعبان) ختم باشکوهی برای عباس آقا چیدنند که داستان آنها نوشتیم.

روز پانزدهم مهر (۲۹ شعبان) تلگراف دارالشوری در باره قانون اساسی رسید که مردم بشادمانی برخاستند و یکدسته از آزادیخواهان با موزیک بازارها را گردیدند و شادیهها نمودند. نمایندگان انجمن بتلگرافخانه رفته بدارالشوری و محمد علیمیرزا تلگرافهای سپاسگزاری فرستادند.

در همان روزها در تبریز به برگزیدن نمایندگان «انجمن ایالتی» از روی قانون آغاز کردند، و چون این داستان گذشته‌ای در تاریخ مشروطه میدارد، و آنگاه همین برگزیدن، در تبریز دنباله‌ای پیدا کرد اینست آنها با گشادی و درازی می‌نویسم:

چنانکه نوشته‌ایم نخستین شهری که انجمنی برای نگهبانی بکارها و سررشته داری برپا کرد تبریز بود. در این شهر همینکه مشروطه گرفته شد و «نظامنامه انتخابات» رسید، کسانی را برای بکار بستن آن «نظامنامه» و برگزیدن نمایندگان دارالشوری نامزد گردانیدند و خانه‌ای برای نشستن آنان اجاره کردند، و چون از کارشکنی محمد علی‌پیرزا که آن زمان در تبریز می‌بود، بیم میداشتند، همان خانه را بنام «انجمن ملی» کانونی برای خود ساخته هرشب سران آزادیخواهان در آنجا گرد آمدند و در زمینه پیشرفت کوششهای خود بسکالش و گفتگو پرداختند، و ذر اینمیان برخی کارهایی - از بیرون کردن امامجمعه و میرهاشم از شهر و مانند این - انجام دادند.

محمد علی‌پیرزا از این رفتار آنان سخت آزرده میگردید، و این بود چون پس از یکی دو هفته کار برگزیدن نمایندگان برای دارالشوری پایان پذیرفت پیام فرستاد که انجمن را ببندند، و انجمن نشینان که یکی از ایشان حاجی میرزا حسن مجتهد می‌بود، آن پیام را



پ ٦٣

مارشيمون پيشواي آسوريان

٢٥٠

بکار بسته از انجمن پا کشیدند . ولی مجاهدان و آزادیخواهان خرسندی ندادند و شبانه بشورش برخاستند ، و چنانکه در جای خود نوشته ایم (۱) با فشار محمد علی میرزا را ناگزیر از بازگرفتن سخن خود گردانیده باز انجمن را برپا ساختند .

اینان میخواستند در تبریز (و در دیگر شهرها نیز) يك انجمنی از برگزیدگان توده برای نگهبانی بکارهای آنجا برپا باشد . بویژه در آن هنگام که آغاز جنبش می بود و آزادیخواهان در هر شهری بيك قانونی نیاز می داشتند . این بود در شهرهای دیگر نیز ، به پیروی از تبریز انجمن هایی بنیاد یافت که رشته کارها را بدست گرفت . دارالشوری گاهی ایراد به پیدایش این انجمنها میگرفت ، بویژه با انجمن تبریز همچشمی آشکار نشان میداد . ولی این قانون آزادی که سپس « انجمن ایالتی » نامیده شد در اندک زمانی شایندگی بسیاری از خود نشان داده در برابر دارالشوری بالا افراشت ، و رشته شورش و جنبش را در سراسر ایران بدست گرفته با کاردانی آن راه برد ، و چون در چند پیشآمد به پشتیبانی از دارالشوری برخاسته آنها از گرفتاری رها گردانید ، از اینرو جایگاه خود را هرچه استوارتر گردانید . سپس چون قانون اساسی که دارالشوری آن را پرداخته بود ، پراکنده شد این انجمن کمیهای بسیاری در آن پیدا کرده بخورده گیری برخاست ، و چنانکه نوشته ایم (۲) یکرشته پیشنهاد هایی کرد که یکی از آنها برپا شدن انجمنها در شهرها بود ، و بدینسان خواست رویه قانونی بخود دهد ، و در نتیجه آن پیشنهاد برد که دارالشوری ناگزیر شد دنباله ای بقانون اساسی بیفزاید ، و چنانکه میدانیم این دنباله بزرگتر و ارجدارتر از خود قانون اساسیست ، و کشاکشهایی را که بر سر آن رفت در این تاریخ نوشته ایم . از این گذشته دارالشوری قانون جداگانه ای برای « انجمنهای ایالتی و ولایتی » بگذاشت که در خردادماه ۱۲۸۶ (ربیع الثانی ۱۳۲۵) پایان پذیرفت .

(۱) بخش یکم این تاریخ صفحه ۲۳۹

(۲) بخش یکم این تاریخ صفحه ۲۹۵

از همان هنگام می‌بایست انجمنهای خود سرانه در هر شهری که می‌بود از میان رفته انجمن‌هایی از روی این قانون برگزیده شود . ولی چون در آن قانون دوگونه انجمن ، یکی ایالتی و دیگری ولایتی پیش بینی شده ، و این دانسته نمی‌بود که در کجا آن و در کجا این برپا باشد ، از اینرو کار بدیر می‌افتاد تا دارالشوری در این زمینه نیز قانون گزارد ، بدینسان که چهارجا را که آذربایجان و خراسان و فارس و کرمان میباشد « ایالت » ، و جاهای دیگر را « ولایت » شناخت ، و این اگرچه مایه رنجش کیلانیان گردید و در رشت آشوبی پدید آمد ، ولی دارالشوری پروا نمود و از اندیشه خود باز نگشت .

بهر حال در این هنگام در تبریز آن قانون را بکار می‌بستند و کسانی را برای « نظارت » بر میگزیدند ، و بدینسان انجمن تاریخی و بسیار کارآمد تبریز که باید نامش همیشه در تاریخ باز ماند آخرین روز های خود را می‌پیمود ، و خواهیم دید که از برگزیدن انجمن قانونی چه نتیجه‌هایی برخاست .

اکنون بداستان خوی می‌پردازیم . چنانکه گفته‌ایم

خوی از شهرهایی می‌بود که در دلبستگی بجنبش

مشروطه و در کوشش پیروی از تبریز می‌نمود و

آزادینخواهان آنجا غیرت و کاردانی نیکی از خود نشان میدادند ، و در

این آخرها چنین رخ داد که میرزا جعفر زنجانی با شش تن دیگر از

خود خوییان ، از باکو از سوی « کمیته اجتماعیون عامیون » ایرانیان

بآنجا در آمد . این میرزا جعفر در باکو نگهبان يك کاروانسرای

(اوده‌باشی) می‌بوده . ولی از هوشیاری و بخردی الفبا خوانده سواد

میداشته ، و این بود چون ایرانیان حزبی برپا کردند او یکی از پیش

گامان گردید ، و در سایه غیرت و کاردانی جایگاهی در میان دیگران

پیدا کرد ، و چون کمیته بهر یکی از شهرها فرستادگانی از خود

می‌فرستاد ، میرزا جعفر را هم با شش تن از خود خوییان بآنجا فرستاد ،

و اینان هنگامی رسیدند که کردان اقبال‌السلطنه در دیه های خوی تاراج

و کشتار دریغ نمی‌گفتند ، و از تلگرافهای گله و ناله که بتهران فرستاده

جنبش‌های خوییان با اقبال‌السلطنه

میشد نتیجه بدست نمی آمد

میرزا جعفر از همان روز رسیدن مردانه بکار پرداخت . نخستین کار او آن تلگراف و لایحه در باره اتابک بود که نوشته ایم . سپس باین شد که از مجاهدان و خویبان دسته هایی پدید آورد و خود به جلوگیری از اقبال السلطنه کوشد . این بود دسته هایی پدید آورده از حکمران نیز سه توپ و چند صدتن سرباز گرفت ، و آنها را بدو بخش گردانیده يك بخش را با دو توپ بسکمن آباد و دیگری را بایک توپ بقراضیاءالدین فرستاد که در برابر کردها لشکر گاه ساختند . فرمانده لشکر سکمن آباد میر اسدالله قراعینی و فرمانده لشکر قراضیاءالدین پسرش میرهدایت بود که هر دو از پسر و پدر بدلیری شناخته میبودند . سپس خود میرزا جعفر نیز روانه سکمن آباد گردید که از نزدیک به کارها سر کشد .

این يك کار غیرتمندانه ای از میرزا جعفر و خویبان بود . با همه جنک نا آزمودگی و کمی شمار و افراد بجلوگیری از کردان تاراجگر و خونخوار برخاسته بودند . ولی افسوس که فیروزی نیافتند و میرزا جعفر جان در آن راه گذاشت .

چگونگی آنکه روز آدینه بیست و یکم شهریور (۴ شعبان) ناگهان کردان از هر سو بلشکر گاه اینان تاختند و با شلیک گلوله کسان بسیاری را بخاک انداخته سپس بچادرها ریختند و گروهی را نیز دستگیر گردانیدند . توپ و افزار و کاجال هرچه بود بتاراج بردند . در این جنک نزدیک بشصت تن از مجاهدان کشته شدند . از کردان نیز بهمین اندازه کشته شده بود . یکی از کسانی که دستگیر افتادند خود میرزا جعفر بود .

بدینسان لشکر گاه سکمن آباد بهم خورد و بازماندگان شکسته و پریشان خود را بخوی رسانیده چگونگی را آگاهی دادند . فردای آن وز در خود خوی بیکداستان بسیار نابجای دیگری رخ داد ، و آن اینکه یکی از مجاهدان بخانه حاجی میرزا ابراهیم که مجتهد بنام خوی میبود رفته بی هیچ انگیزه ای او را کشت . همچنین آقا ضیاء برادر



پ ٦٤

شاهزاده ضياء الدوله يکي از هوا خواهان آزادی

حاجی امامجمعه را از پا انداخت .

از این رفتار چشم مردم خوی ترسیده بسیاری از توانگران و شناختگان از شهرگریختند و یا رونهان کردند ، چنانکه کسی نیارست براه انداختن جنازه کشتگان رود و با يك خواری آنان را بخاك سپردند. بدینسان آشفتهگی بسیاری رخ داد . از یکسو این آدمکشی بیجا ، و از یکسو رسیدن پیاپی گریختگان از جنگ و زنان و بچگان بینوای تاراج دیده .

در این هنگام آشفتهگی سخت بود که فرستادگان انجمن ایالتی تبریز بآنجا رسیدند . چنانکه گفتیم انجمن ایالتی شش تن را که شاهزاده مقتدرالدوله و شیخ الاسلام و حاجی جلیل مرندی و سالار معزز و وثوق-الممالک و حاجی اسماعیل نماینده خوی بودند برگزیده برای چاره جویی بآشوب و نابسامانی کارهای خوی و ماکو فرستاد. شیخ الاسلام (عبدالامیر) داستان این سفر را با يك زبان شیرینی نوشته که بچاپ رسیده و ما اینک کوتاهشده آن را خواهیم آورد .

این فرستادگان شب آدینه بخوی رسیدند که همان روز شکست سکمن آباد بود ، و فردایش هم داستان کشته شدن آقامیرزا ابراهیم و آقا ضیاء رخ داد . اینان از همان روز بکار پرداختند . نخست برای جلو گیری از کردان که در دیهها بیدادگری دریغ نمی گفتند و کینه خویان را از مردم بینوای آنها می جستند ، نامهها نوشته خواهش کردند که دست از تاراج بردارند و از جنگ دست کشیده نتیجه میانجیگری فرستادگان را بیوسند . نیز بکسان کشتگان راه دهند که هر کسی کشته خود را پیدا کند و بخاك سپارد . سپس باقبال السلطنه نامه نوشته فشار آوردند که سربازان و دیگر دستگیرشدگان را آزاد گرداند . میرزا جعفر را که دستگیر کرده بودند چون دلیرانه سخن می گفته و لابه نمی نموده نگه نداشته جوان کارآمد غیرتمند را کشته بودند .

از این فرستادگان مقتدرالدوله و برخی دیگران از درباریان پیشین می بودند و از درون دل بمشروطه گرایشی نمیداشتند ، و در شیخ عبدالامیر و حاجی جلیل مرندی نیز آن گرمی که می بایست یافت نمیشد .

اینان اگر مشروطه را میخواستند با شورش همداستان نمی بودند . از اینرو به رفتار دلیرانه مجاهدان خوی ارج نمیگزاردند و بجای پشتیبانی بآنان روی سرد نشان میدادند ، و پافشاری می نمودند که باید جنگ بریده شود و کشاکش با آشتی پایان رسد ، و فرمانفرما نیز از تبریز با تلگراف با اینان همداستانی می نمود ، و چنین نهاده شد که خوییان ده تن بنماینده گی برگزینند تا همراه فرستادگان بچورس رفته با سران کردان و گماشتگان اقبال السلطنه بگفتگو پردازند و بجنگ پایان دهند . خوییان خرسندی نمی دادند . ولی چون فرستادگان سخت می گرفتند خواه و ناخواه نمایندگان برگزیدند ، و فرستادگان پس از ده روز درنگ در خوی روانه گردیده آهنگ چورس کردند . لشکر قراضیاء الدین بر پا می بود و فرستادگان را پیشواز نمودند و بنوازش پرداختند . ولی فرستادگان روی سردی بآنان نشان داده دستور پراکندن دادند . سپس در چورس که در آن نزدیکی است نشین گرفتند و با سران کردان که در قراضیاء الدین درنیم فرسخی می نشستند بنامه نویسی و پیام فرستی پرداختند ، و پس از گفتگوهای فراوان و آمدن و رفتن ، و میهمانی دادن پس از آنکه یکماه کما بیش در آنجا می بودند نتیجه این شد که بکشاکش پایان داده چنین نهادند که کردان دیگر بتاراج و کشتار دیهها نپردازند و راهها را ایمن دارند ، و سربازان و دیگران که دستگیر شده بودند اقبال السلطنه رها گرداند ، و آنچه از روستایان بتاراج رفته بایشان باز گردانند و زیانهای آنان را پردازند ، و کسانی که در بیرون از جنگ کشته شده اند بیازماندگانش دیه بدهند ، و چون اسماعیل آقا شاک (سیمکو) نیز در سلماس و قوتور سر برآورده تاراج و کشتار می کرد و سپاه فرستادن بسر او دشواری میداشت از اینرو چنین نهادند که او را با نوازش رام گردانند ، بدینسان که دولت فرمانروایی قوتور را باو سپارد ، با این شرط که دیگر بدکرداری نکند و آنچه از مردم برده و ربوده بآنان باز دهد ، و اقبال السلطنه بیایند که او این شرط را بکار بندد .

درمیان پیمان نامه ای نوشته شد و هر دوسو دستینه نهادند ، و

اقبال السلطنه بسربازان رخت نوپوشانیده بادیگردستگیران روانه گردانید .
فرستادگان نیز چون کار های خود را بی پایان رسانیده بودند آهنگ
بازگشت بخوی و تبریز کردند .

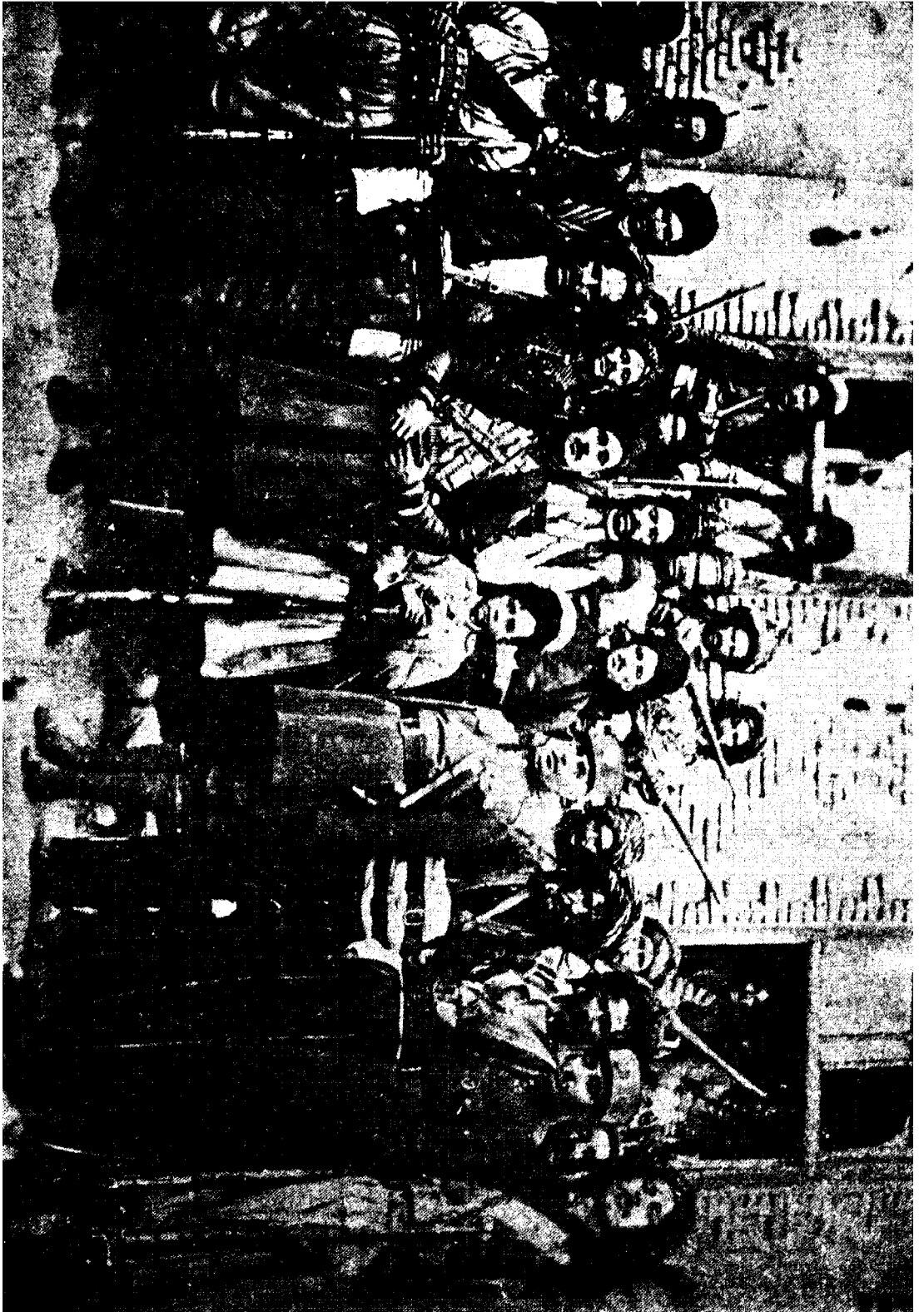
بدینسان جنگ خوییان با اقبال السلطنه پایان رسید . چنانکه
گفتیم این يك خیزش دلیرانه ای از مجاهدان خوی بود که براهبری
میرزا جعفر کردند و اگر تا دیری پیش میرفت مجاهدان روز بروز
آزموده تر و دلیرتر می گردیدند ، و این نمونه ایست که شورش ایران
چه ژرفا می داشت . ولی افسوس که گرفتاری میرزا جعفر و کشته شدن او ،
و سپس نیز دل مردگی فرستادگان تبریز آن را نا انجام گزاشت .
تنها نتیجه ای که از آن بدست آمد از میان رفتن جوان دلیر میرزا
جعفر بود . از آنسوی چنانکه فرستادگان از جستجو بدست آوردند
در جنگ سکمن آباد از کردان یکصد و هشت تن و از مجاهدان و
همدستان ایشان پنجاه تن کما بیش کشته گردیده بودند .

در هنگامیکه فرستادگان در چورس و قراضیاء
الدین با کردان در گفتگو می بودند ، چون
در تبریز در انجمن از آشفته گی کارهای خوی

پاسخ اقبال السلطنه به تلگرافی فرمائرفرما

و بسته بودن بازار آنجا دلتنگی در میان می بود میرزا آقا اسپهانی
که هنوز در تبریز می زیست و با آنکه بنماینده گی دارالشوری برگزیده
شده بود بخواهدش برخی مردم از رفتن باز می ایستاد خواستار شد که
خود بخوی بیاید و بچاره آشفته گی کوشد ، و این بود همراه میرزا غفار
زنوزی و میر یعقوب مجاهد (دربان انجمن) روانه گردید ، و چون
هنگامی بخوی رسید که گفتگوی آشتی در چورس پیشرفته بود با کمی
اندرز مردم را بیاز کردن بازارها واداشت ، و این يك هنری ازوشمرده
گردید و در تبریز هوادارانش بستایش پرداختند ، و سپس میرزا قاقا خود
تنها روانه ماکو گردید که اقبال السلطنه را ببیند ، و در این رفتن
بود که چنانکه سپس بزبانها افتاد از اقبال السلطنه پولی گرفت ،
و خواهیم دید که این کار ومانند های آن مایه رسوایی او شد .

اقبال السلطنه از این پس آرام نشست و با انجمن تبریز فروتنی



پ ۶۵

اسمعیل آقا (سیمکو)

(این پیکره در سالهای آخر زندگانی او برداشته شده)

پیش گرفت که گاهی تلگراف یا نامه می نوشت . ولی از درون همچنان دشمن مشروطه می بود و خواهیم دید که سال دیگر که جنگ میانه تبریز و محمد علیمیرزا میرفت او نیز سپاهی بر سر این شهر فرستاد .

چنانکه نوشته ایم فرمانفرما همان روزهایی که به تبریز رسید تلگرافی باقبال السلطنه فرستاد ، و چون آن تلگراف درخوی مانده و باقبال السلطنه نرسیده بود فرستادگان پس از رسیدن بآنجا تلگراف را نیزبوی فرستادند . او يك پاسخ درازی داد که گناه را بگردن خوییان انداخت و اینک در پایین آن تلگراف را می آوریم :

حضور مبارك نواب مستطاب اشرف والا شاهزاده اعظم فرمانفرما سردار كل روحی فداه تلگراف مبارك در سیم ماه شرف صدور یافته بود درنهم ماه زیارت گردید مذمت و ملامت فرموده بودند که چرا تا حال احوالات و وضع این سرحدات را معروض نکرده ام اولاً چطور میشود مثل نواب مستطاب اشرف والا روحی فداه شخص بزرگ و محترم و سردار کل مملکت آذربایجان تشریف فرما بشوند چاکر يك اظهار انسانیستی نکرده احوالات سرحد را عرض نکنم مکرر از هر نقاط تفصیل عرض شده است مخابره را توقیف و پستخانه ها را ضبط کرده اند دیگر از کجا بحضور مبارك برسد از آنوقت که نواب مستطاب اشرف والا روحی فداه از تهران خیال حرکت مملکت آذربایجان فرموده اند تلگرافخانه و پستخانه ها توقیف است آنهم محض این امت عرایضجات چاکر بجاهای لازمه نرسد الحمدالله از سایه دولت و ملت تردد آدمهای چاکر از همه جا مقطوع و ممنوع بوده استدعا دارم اول حکم این را بفرمایید در هیچ قانون در هیچ طریقه مسدود کردن راه عرایض مردم جایز نیست و ثانیاً احوالات این صفحات از روی قاعده نیست که عرض شود و در عریضه تلگرافی هم گنجایش نمیکند همین قدر هست هر قدر از چاکران شکایت کرده اند همه را اهالی خوی کرده اند و شکایت هم مینمایند هیچیک از حرفهای آنان نه اصل دارد و نه فرع در حالیه دنیا با چاکر مدعی شده است جهت آنرا هم نفهمیده ام که چرا مدعی گری میکنند و بچه جهت میخواهند ما کورا خراب نمایند اهالی خوی یکسالست بچاکران پیچیدگی دارند دست نمیکشند گاه به نیک خوارگان صد ساله محرك شده

انبار غله و تنخواه که داشتیم داغون کرده گاه خود چاکران را بخارجہ تبعید نموده اند قلمه را محاصره کرده نزدیک بود عمارتہای دوہست سالہ را خراب و خودمان و اہل و عیالمان را اسیر نمایند کار نوعی فراہم آمدہ بیاری خدا ممکن نکرده اند حالا چہار ماہ است کہ چاکر معاودت بماکو کردہ از آن تاریخ تا حالا ہی قشون کشی است کہ بسر ماکو میکنند اگر سکوت نمایم جان و مال و عیال میرود و املاک کلیہ مخرو بہ میشود بمقام دفاع میآیم آنوقت ہم طرف سئوال وجواب میشوم آیا دوہست سال است خدمت کردہ حالا یاغی دولت بودہ ایم یا اینکہ بشہرہای ہمسایہ صدمہ و ضرر زدہ ایم بچہ سبب سرباز توپ و اہالی را بسر چاکران میآورند چنانکہ در آخر وقت یک اردو بمحال سکمن آباد یکی را بمحال چایبارہ کہ علاقجات ہردو محال کہ تعلق بچاکران ہست حرکت دادہ اند آنکہ اردوی محال چہاربارہ است قتل و غارت نمودہ اند سہل است یکنفر سید معتبری در ماکو بودہ در آن دہات اقامت داشت اورا کشتہ اند حالا از طایفہ آن پانصد نفر جمع شدہ میخوانند بخوی رفتہ انتقام خود را بردارند بیک درجہ جلو گیری نمودہ ام تا اینکہ مراتب بحضور مبارک عرض شود آنکہ احوالات سکمن آباد است بآبادیہای ایل میلان ریختہ بعد از قتل و غارت زیاد سی نفر مرد پانزدہ نفر از زنان اگراد خارج از قاعدہ مقتول کردہ اند در صورتیکہ اہالی عیال کسی را بآنطور ہا بکشند بعد ناچار ماندہ بمقام دفاع برآمدہ دعوای سخت کردہ شکست بآنها دادہ تمام اہالی اردورا گرفتار نمودہ آنکہ سوارہ قراچہ داغ و سرباز است رہائی دادہ و اہالی را ول نمودہ محض بچہت نمونہ یکصد وسی و پنج نفر از سرباز صاحب منصب پسر حاجی حیدرخان پسر لطفعلی خان از این قبیل ہا گرفتہ الان حاضر ترو شاہد معتبر تر از این کہ نمیشود اگر آنها نخطی بادارہ ماکو نمودہ اند آنها مقصرتند ہر گاہ چاکران بخاک خوی تجاوز نمودہ ایم چاکران مقصر است ہیئت محترمہ کہ مأمور شدہ اند البتہ آمدہ اند تحقیقات بحقانیت نمایند آنها ہم برای العین دیدہ کہ اردوی خوی در کدام خاک بودہ اند مثل مشہور است خودشان میزنند خودشان گریہ میکنند بیاری خدا واز سایہ مبارک چاکران از این قبیل آدمہا شیخ ملاحظہ ندارد در نیمساعت خوی را نیست ہم میکنم و ساکت ہم مینمایم بالکلیہ از یاد فراموش نمایند از یکطرف ملاحظہ دولت را دارم از یکطرف ہم در نزد ملت چاکران را بدنما میکنند زیادہ از این اغتشاش نمی شود کہ اینہا مینمایند چاکران سہل است در داخلہ خودشان چرا اینطور ہا می نمایند اینہا ہم خائن دولتند ہم خائن ملت خیانت کہ بدولت نمودہ اند اینست کہ تمام قورخانہ و توپخانہ دولت را داغون نمودہ اند تلگرافخانہ

پستخانه را ضبط کرده اند و باین سرحد سه دولت اغتشاش افکنده اند خیانت که بملت دارند اینست که مجتهد علماء و سادات و فقراء ملت را بقتل میرسانند مال مردم را مال الله نموده نه بدولت نه بمجلس اطاعت ندارند بیقاعده گیهای آنها را باین شکل دولت برای العین دیده بازبآنها تنبیه نکرده مؤاخذه نمیفرمایند در مقابل آنها هیچ مقصود و غرضی ندارم که بچاکر مذمت و ملامت وارد مینمایند البته بخلاف کار باید تنبیه شود و اگر نباشد زیاد میکنند از این حرکتی (؟) دارم دولت یا معتبرین ملت چرا از ایران صرف نظر کرده اند اجبار و اوباش را ول کرده از بهر صنف (؟) اگر مانع نباشند که بتر از این مینمایند اینها اگر برای مشروطه است مشروطه بنین نمی شود و کسی هم بشروطه مانع نیست والا مقصود مغروبه شدن ما کو این خانواده است هر جا چاکران برود بزرگ خودتان (؟) بی اطاعتی نمینمائیم دو کلمه دستخط مبارک مرحمت فرمایند چاکران با عموم ولایت بدولت روس و عثمانی کوچ نمائیم آنها هم بیایند از تازه اینجا را آباد نمایند و اگر چاره دیگر نیست استدعا است بزودی تکلیف چاکران را مشخص فرمایند امر مقرر شده بود جهت اصلاح میانۀ ماکو و خوی معین بوده اند اگرچه اهالی خوی مبالغی گزاف بچاکران خسارت زده اند و معینا بر حسب امر مطاعه چاکران حاضر است هیئت محترم شرحی نوشته محل ملاقات را خواسته بودند که معین نموده ام که طرفین حاضر شده اصلاح شود همین قدر هست چاکران بیدی هیچوقت راضی نیستیم و طالب خیر هستیم طرف مقابل بدون جهت چاکران را بدنام میکنند . (مرتضی قلی)

دنباله کشاکش مرزی در این میان کشاکش مرزی با عثمانی رنگ دیگری بخود میگرفت . پس از شکست مجدد السلطنه در بیرون ارومی (که داستان آنرا نوشتیم) دیگر کسی بجلو گیری بر نمی خاست ، و این بود عثمانیان هر زمان آبادی دیگری را میگرفتند و کردن از تاراج دست برنمیداشتند . انجمن ارومی پیاپی دادخواهی میکرد و تلگراف بتبریز و تهران میفرستاد و انجمن و فرمانفرما فشار بدار الشوری میآوردند . ولی نتیجه ای دیده نمیشد . زیرا دولت پروایی نمی نمود و هر زمان نوید دروغی دیگری میداد . فرمانفرما گفته بودند از تهران لشگری خواهند فرستاد که همراه لشگری از آذربایجان برای نگهداری مرز و سرکوب کردن رود ، ولی نشانی از آن لشکر دیده نمیشد . در



پ ۶۶

کامران میرزا بادو تن دیگر

(آنکه در دست چپ او ایستاده آقا بالا خان سردار افخم است)

مجلس بارها سخن میراندند و تندیه‌ها مینمودند لیکن سودی نمیداد و دربار همچنان خونسردی نشان میداد.

شکفته آنکه میرزا رضاخان ارفع الدوله سفیر ایران در استانبول گفتاری بیکروزنامه روس فرستاده داستان را از ریشه دروغ می شمرد و چنین گفت: « آنچه در این باره نوشته میشود انجمن تبریز ساخته پراکنده میگرداند ». (۱) با آنکه در این هنگام روزنامه های روس و انگلیس نیز از پیشامد سخن میراندند و از آنسوی « کمیته اتفاق و ترقی » آزادیخواهان عثمانی از پاریس « بیاننامه » بدارالشوری و انجمن تبریز فرستاده رفتار دولت خود را بیدادگرانه ستوده بیزاری مینمودند. با این حال ارفع الدوله پیشامد را نمی پذیرفت و به پرده کشی میکوشید. این رفتار سفیر ایران دلیل دیگر است که میانه محمدعلیمیرزا و سلطان عبد الحمید سازش میبوده. عبد الحمید از ترس آنکه پیشرفت مشروطه در ایران جنبش آزادیخواهی را در عثمانی نیرومند تر گرداند از همدردی و همدستی بامحمدعلیمیرزا باز نمی ایستاد، و این فشارهای مرزی بآن عنوان میبود. بیکروزنامه فرانسه ای در مصر سندی بدست آورده چنین میگفت که عبد الحمید نامه ای بمحمدعلیمیرزا نوشته که او را بپا فشاری در برابر آزادیخواهان دلیرتر گرداند، و چون روزنامه های تهران این داستان را از آن روزنامه فرانسه ای ترجمه کرده بچاپ رسانیدند دربار یا وزارت خارجه بیاسخی برنخواست، و این دلیل است که آن نوشته بپا نمی بود.

از آنسوی، چنانکه در برخی روزنامه ها نیز نوشته شده، در زمان عبد الحمید عثمانی يك افزار سیاسی در دست دولت نیرومند آلمان میبود، و چون این دولت از پیمان روس وانگلیس درباره ایران که گفتگوش از دیرگاه در میان می بود خرسندی نمیداشت، بنام همچشمی چنین میخواست که او نیز در کار های ایران دست دارد، و از اینرو عثمانی را بمرز شکنی وامیداشت. میباید گفت: در این پیشامد عبد الحمید و محمدعلی و دولت آلمان هر سه بهره مند میبودند.

(۱) جمله های است که جبل المتین تهران از بیکروزنامه روسی ترجمه کرده

از همینجا دولتهای روس و انگلیس بی یکسویی ننموده نمایندگان ایشان در استانبول و تهران بادولتهای عثمانی و ایران گفتگو می کردند ، وهمانا در سایه گفتگوهای ایشان بود که دولت عثمانی از زور آزمایی در گذشته خرسندی داد که داستان باگفت و شنید و رسیدگی پایان یابد ، وروز سی ام شهریور (۱۳ شعبان) بود که وزیر امور خارجه ایران به مجلس آمده آگاهی داد که در نتیجه کوشش وزارت خارجه و میانجیگری نمایندگان روس و انگلیس چنین نهاده شد که عثمانیان سپاهیان خود را از خاک ایران پس کشند و به کشاکش و دو سخنی که در میان می بود در کمیسیونی بابودن نمایندگان روس و انگلیس رسیدگی شود . نمایندگان از این آگاهی خرسندی نمودند . دولت محترم السلطنه را بسر نمایندگی در آن کمیسیون نامزد گردانید ، و او نخست پذیرفت ، و سپس باز ایستاد و بار دیگر پذیرفت و سر انجام در آغاز های آبان ماه از تهران روانه گردید . عثمانیان نیز طاهر پاشا نامی را بسر نمایندگی فرستادند .

چنانکه گفتیم این زمان در عثمانی نیز دسته ای بنام « اتفاق و ترقی » بآزادیخواهی میکوشیدند و این همان دسته است که مشروطه را در آن کشور بنیاد نهاد . در این هنگام بیشتری از سران ایشان از خاک عثمانی گریخته و در اروپا میزیستند و کمیته دسته که سر رشته را در دست میداشت در پاریس برپا میبود ، و چون این مرز شکنی از عبد الحمید دیده شد آزادیخواهان عثمانی ، چه بنام همدردی و چه بنام همسایگی ، بهواداری از ایران برخاستند و کمیته « بیاننامه ای » بزبان ترکی برای دارالشوری و انجمن تبریز فرستاد که آنها نیز پاسخ دادند ، و چون نیازی بآوردن متن آن « بیاننامه » و پاسخهایش نیست در اینجا نمی آوریم . لیکن خواهیم دید که همین آزادیخواهان عثمانی در جنگهای آزادیخواهان با محمد علی میرزا نیز همدستی با ایرانیان کردند و یکدسته از ایشان بخوی بیاری آزادی خواهان درآمدند .

در همان آغازهای آبان ماه در تهران کابینه نیز دیگر گردید چنانکه گفتیم کابینه مشیر السلطنه کابینه کارآمدی نمی بود و در نزد مجلس آبرو و ارجی نداشت ، و چون این کابینه بکار پرداخت چند روزی

نگذشت که کارکنان وزارت خارجه از سعدالدوله ناخرسندی نمودند و به ایستادگی و پافشاری برخاستند ، و چون سعدالدوله پس از بیرون رفتن از مجلس در دربار و دیگر جاها بیدگوییها از مشروطه و دار الشوری پرداخته و بدینسان دل‌های آزادیخواهان را آزرده گردانیده بود کسی به پشتیبانی از او بر نخاست و شاه او را برداشته علاء السلطنه را بار دیگر وزیر خارجه گردانید که مجلس نیز آنرا پذیرفت .

باینحال کابینه ارج و آبرویی نداشت، ودانسته نیست چه شد که آنان بکنار رفتند و محمد علی میرزا ناصر الملك را بسروزی برگزید که او نیز وزیرانی را برگزیده رز شنبه سوم ابان ماه (۱۸ رمضان) بمجلس آورد و بدینسان شناسانید :

ناصر الملك رئیس الوزراء و وزیر مالیه ، آصف الدوله وزیر داخله ، مشیرالدوله وزیر خارجه ، صنیع الدوله وزیر علوم و اوقاف و فواید عامه ، مخبر السلطنه وزیر عدلیه ، موتمن الملك وزیر تجارت، مستوفی الممالک وزیر جنک .

نمایندگان خرسندی نمودند و چون ناصر الملك در اروپا درس خوانده بود و در آنروزها بیک اروپا دیده ارج می‌گزارند چه رسد به یک درس خوانده در آنجا ، از اینرو ارجمندش می‌شماردند ، و در این هنگام نیز جز پاسداری ننمودند . یک کار شکفت وزیر گردانیدن آصف الدوله بود . زیرا اینمرد همانست که از بدخواهان بنام آزادی شمرده می شد که در ماههای نخست مشروطه مجلس پافشاری کرده برداشتن او را از والیگری خراسان خواستار گردید ، و سپس بعنوان فروش دختران قوچانی او را بادیکران بازارپرس و داوری کشیدند که مجلس پروای بسیاری بآن مینمود و بارها در نشست گفتگوی آنرا بمیان میآورد ، تا آنجا که چون گرایشی از فرمانفرما وزیر عدلیه بآصف الدوله نمودار گردید در مجلس تقی‌زاده با او برخاش کرد . چنین کسی اکنون بعنوان یک وزیر قانونی بمجلس شناسانیده میشود . از این شگفت‌آنکه نمایندگان هیچ یک زبان بایراد باز نکرد (همانا پیاس جایگاه ناصر الملك) . تنها روزنامه آدمیت که میرزا عبدالطلب بزدی مینوشت یک گفتار درازی در این باره بچاپ رسانید . این نمونه



پ ۶۷

احمد میرزا ولیعهد

دیگری از سستی مجلس میباشد.
 برخی نیرنگها که
 شناخته گردید
 از هنگامیکه اتابک کشته گردید چنانکه گفتیم
 درباریان بترس افتاده از دشمنی با مشروطه می
 پرهیزیدند. خود محمد علیمیرزا نیز همان رفتار را

مینمود، و چنانکه خواهیم دید بمجلس نیز آمد . لیکن در همان حال در ماه ابان برخی نیرنگها سرزد که دانسته شد آن نمایشها جز رویه کاری نیست ، و چون ترسیکه از کشته شدن اتابک در دلهاشان پدید آمده بود کمتر گردیده باز در پی دشمنی با آزادیخواهان میباشند . یکی از نیرنگها این بود که کسانی از درباریان - از اقبال الدوله و وزیر مخصوص و ناصر- السلطنه و سعید السلطنه و مفاخر الدوله و دیگران - به پیروی از شیوه آزادیخواهان ، انجمنی بنام « انجمن فتوت » بنیاد نهادند که خواستشان جز کوشش بزیان مشروطه نمی بود ، و مرتضوی نماینده مجلس که در نتیجه يك كشاكش بازنویان (بر سر ملك) رنجیده بود ، و میرزا جواد ناطق که این زمان در تهران میزیست و او نیز از مشروطه خواهی دل سیری مینمود بآنان پیوستند، و همانا خو است اینان نبرد با آزادیخواهان و بر انگیختن مردم بکشاکش ترك و فارس میبود ، و چون بدخواهیشان از گام نخست پدیدار بود روزنامه ها (از حبل المتین و روح القدس) به بد نویسی از آنان برخاستند . در تهران این زمان انجمن های بسیاری می بود و اینها هر کدام نماینده ای برگزیده يك انجمن مرکزی برپا میکردند . در این انجمن نماینده انجمن آنان را پذیرفتند ، و چون بیشتر آنان از تبریزیان میبودند « انجمن آذربایجان » که آذربایجانیان برپا کرده بودند ، و خود يك بنیاد نیرومندی میبود بجلوگیری از کار های آنان برخاسته تلگراف پایین را بتبریز فرستاد :

انجمن ایالتی ملی آذربایجان این اوقات در طهران بعضی از تبریزیها بنیال تاسیس انجمنی موسوم به فتوت از اشخاصی معلوم الحال بتحریر تاسیس شده لازم بود که خاطر محترم آن انجمن مقدس مستحضر و اسم یکی دو نفر از مؤسسين را که مفاخر الملك و حاجی محمد تقی صراف و امثال آنها است عرضه داریم و انجمنهایی که هواخواه مشروطیت هستند محرك را معلوم نموده و نماینده آن انجمن را پذیرفته اند اگر تلگراف یا لایحه ای از آن انجمن بتبریز برسد مؤسسين آن انجمن و مقود آنها را چنانکه اطلاع دارید مستحضر و از خیالات آنها مطلع باشند .

(انجمن اتحادیه آذربایجان)

در همانروزها یکداستان دیگری رخ داد ، و آن اینکه سید علی یزدی که ازملایان بنام ومردمدار تهران میبود و بدربار بستگی می داشت که برای دعا خواندن ومازند آن بنزد محمدعلیمیرزا میرفت و درباریان پولهای بزرگی باومیرسانیدند روز شنبه دهم ابان (۲۵ رمضان) درمسجد شیخ عبدالحسین بمنبررفت وآشکاره بیدگویی از مشروطه ومجلس پرداخت وازتقیزاده ومستشارالدوله ودیگران نامبرده « کافرشان » خواند، وازعباس آقا نامی برده جایگاه او را « در طبقه هفتم جهنم » نشان داد ، وچون روح القدس کار عباس آقا را هم ارج « ضربت علی » درجنگ خندق ستوده بود ازو نیز یادی کرد و« کافر » نامید . چون طلبه های مدرسه شیخ عبدالحسین درپای منبر، وبهواداری ونگهداری آماده میبودند کسی پاسخی نتوانست ، وبدخواهان مشروطه همانرا دستاویزی ساخته بجنب و جوش برخاستند . چون بیم میرفت که اینکار سیدعلی آقا دوتیرگی در خود تهران پدید آورد مجلس بجلوگیری برخاست و بشهربانی دستور داد از مسجد رفتن او جلوگیرد ، وبدینسان داستان پایان پذیرفت چنانکه روح القدس وحبل المتین نوشتند این کار نیز بانگیزش انجمن فتوت وبه پشتیبانی دربار میبود . زیرا سید علی آقا بستگی نزدیک بدربار و درباریان میداشت وبا پولهای درباریان خانه و زندگانی خوش بسیجیده بود .

از اینجا انجمن فتوت بسیار بدنام گردید . میرزا جواد ناطق که از پیشگامان جنبش تبریز بوده وآن جایگاه وآبرو درمیان آزادیخواهان میداشت درشمار بدخواهان آزادی درآمد .

در همان روزها حاجی شیخ محمد واعظ که در جنبش تهران پا درمیان داشته وبا دو سید درهمه جاهمگامی نموده ، وسپس داستان مدرسه حاجی ابوالحسن معمار وکشته شدن سید عبدالحمید درسر دستگیر کردن او پیش آمده بود ، و از اینرو یکی از پیشگامان مشروطه شمرده میشد ، او نیز برگشته در منبرها از مشروطه بد میگفت وبسید جمال واعظ ودیگران نکوهش دریغ نمیداشت ، بلکه نامهای طباطبائی وبهبهانی را نیزبابدی میبرد . بدینسان اونیز ازبدخواهان آزادی شمرده گردید .

این میرساند که بسیاری از پیشگامان آزادی معنی مشروطه را نمدانستند و دلبستگی بآن نمداشتند ، و برخی از آنان جز از روی هوس بآن کار برنخاسته بودند ، و از اینرو در این هنگام دلگیری از آن نموده باز میگشتند و این بار بهوس دشمنی آغاز میکردند . درباره حاجی شیخ محمد و مانندگان او نوشته ایم که مشروطه را جز بمعنی « رواج شریعت » نمدگرفتند و نتیجه آنرا جز گرمی بازار خودشان نمی شماردند ، و اکنون که وارونه آنرا میدیدند ناگزیر باز میگشتند و ب مردم چنین می گفتند :

« ما نمدانستیم مقصود این لامذهبان چیست » ، یا میگفتند : « آن مشروطه که ما میخواستیم این نیست . باینها و طبیعیا داخل شدند و نمدگزارند »

بهر حال این کارها میرسانید که محمد علی میرزا و درباریان دست از دشمنی برنداشته اند و در نهان همچنان بدخواهند . از اینرو آزادیخواهان دوباره اندرهنالك گردیدند ، و آن امیدها که بهمراهی درباریان بسته بودند از میان رفت . چنانکه گفته ایم این یکی از خامیهای تهرانیان می بود که بجای آنکه دسته ای بندند و نیری پی پدید آورند و بر سر درباریان کوبند میخواستند که با زبان خواهش و لابه ، و یا از راه پند و اندرز به مشروطه خواهیشان وادارند ، و چون نومید میشدند آزمان هم بناله وزاری میپرداختند و یا زبان بدشنام و بدگویی باز میکردند . چنانکه در همان روزها که این نیرنگها از دربار نمودار گردید روزنامه روح القدس يك گفتار بیابانه ای نوشت که روی سخن را بامحمد علی میرزا میداشت — گفتاری که هیچ سودی بمشروطه خواهان نداشت ولی بهای خون نویسنده اش (سلطان العلمای خراسانی) گردید . زیرا پس از بیرون آمدن آن گفتار روز نامه را بستند ، و وزیر علوم در دادگانه داد خواهی نموده رسیدگی طلبید . سلطان العلماء بدادگاه خوانده شد و چون بمحمد علی میرزا عنوان « قصابی » داده بود دلیلش پرسیده گردید . سلطان العلماء ایراد گرفت که میبایست « هیئت منصفه » بخوانید ، و باین بهانه گردنکشی از پاسخ کرد و در نتیجه آن رسیدگی انجام نیافت . سپس نیز که پس از دو ماه روزنامه اش بیرون آمد داستان دادگاه را نوشت و بمحمد علی میرزا بدگویی درین نگفت . این بود در پیشامد بمباردمان مجلس که سلطان-



پ ۶۸
ظل السلطان

العلماء نیز یکی از گرفتار شدگان بود در باغشاه او را هر شب شکنجه میکردند و سپس نیز بانبار فرستادند که در آنجا بچاهش انداختند و بدبخت باسختی بدورد زندگی گفت . بهر حال چون آن گرفتار عنوان تاریخی پیدا کرده همه اشرا اینجا میآوریم

این گفتار در شماره ۱۳ آن روزنامه که روی
گفتار « روح القدس » پنجشنبه چهاردهم ابان (۲۹ رمضان) بیرون

آمده، زیرعنوان « نطق غیبی یا اشاره لاریبی » بچاپ رسیده بدینسان:
مگر بگوش سلیمان ز من رساند باد

نصیحتی که در او خیر سلطنت باشد

ایکاش که در این مملکت يك شاه پرست پیدا میشد چند کلمه بدخواهی
« روح القدس » را بشاه دادخواه میرساند - مارا نه هوای سلطنت است
و نه خیال وزارت در حفظ وطن و حمایت هم وطنان بجان بکوشیم و از
حرف حق گفتن چشم نه پوشیم میان رعیت و بنده فرق است اطاعت شهوات
نفسانی بر بنده لازمست نه بر رعیت زیرا که رعیت بنده نیست و آزاد است
بلکه باخودشاه هم مساویست فقط حقوق پاسبانی سلطان را باید پاداش داشته
باشند در صورتیکه شاه هم بوظیفه شبانی و پاسبانی خود عمل کند (گوسفند
از برای چوپان نیست) (بلکه چوپان برای خدمت اوست) رقابت سلاطین
بایکدیگر جهت توسعه مملکت و رفاهیت رعیت است - رعیت را برای آسایش
و زندگی دوجیز است (یکی مال و دیگر جان) سلاطین سابقه ایران
چنانچه تواریخ شاهد است برای حفظ این دو چیز همیشه لواء جهانگیری
افراخته داشتند و رعیت را درسایه خود آسوده می داشتند چون ودایع حق را
که ملت باشد از شر دشمنان حفظ میکردند ملقب (بظل الله فی الارض)
شدند - سلاطین لاحق هم پیروی و تاسی بایشان کردند و از مملکت و رعیت
خود بهره مند شدند و تمام سلاطین عالم را مطیع و باج ده خود نمودند
چنانچه داستان شاپور ذوالاکتاف و دیگر سلاطین بر این گفته گواهد است -
هر پادشاه که از وظیفه خود کوتاهی کرد عاقبت بکیفر غیبی گرفتار شد مانند
خسرو پرویز و شاه سلطان حسین صفوی - پس ملت در همه قرون و ازمنه در
بستر امن و امان بکمال راحتی می نمودند پاسبانان باکمال جد و جهد حمایت
و حفظ آنها را می کردند - این شیوه مرضیه و جبهه همت تمام سلاطین بود
تا عهد سلطنت فتحعلی شاه و محمد شاه در زمان پادشاهی این دو تاجدار هم
اگرچه پاره صدمات و لطمات بملت رسید و قطعه از وطن عزیزشان بیادفنا
داده شد باز تا اندازه ملت راحت بودند جان و مالشان تا حدی محفوظ
بود - دور سلطنت که بناصرالدین شاه رسید ورق برگشت ستاره بدبختی
ملت طالع شد جماعت تن پرور پست فطرت بی شرف معاون قوه باطنی سلطان

شدند رذالت ذاتی را ظاهر ساختند دست تعدی بودائع پروردگار گشودند جان و مال ملت مظلومه را قسمت کردند - ابتدا جهت تحصیل پارك و كالسكه و مبل اطاق مثل دزدان اموال ملت را بغارت بردند و قطعه قطعه خانمان رعیت را باجانب فروختند تا اواخر سلطنت شاه مظفر عدل پرور تمام اموال ملت بغارت رفت (سك و خرس و خوك) مقوائی خریده شد - عاقبت سلطان المستبدین با رئیس الخائنین گرفتار آه ملت مظلومه شده هر دو هدف گلوله وطن پرست غیبی گشتند - شاه نيك فطرت و صدر اعظم نيكو سجت آثار ملت دوستی و وطن پرستی را بیادگار نهادند (تعرف الاشياء باضدادها) این دو شاه و دو صدر اعظم آثار خیریه و شریه بسوء خاتمت و حسن عاقبت سرمشق و منشأ تاریخ برای سلاطین آتیه گذاشتند - چون سلطنت به اعلیحضرت رسید مال ملت تمام غارت شده غیر از يك جانی برای ملت باقی نمانده است - در این عهد دست بجان ملت زده شد - يكطرف اقبال السلطنه بحكم مرکزی مشغول ریختن خون ملت شد - يكسمت عثمانی تحریك شده اطفال ملت را ذبح و اهل بیت ملت را اسیر و چقدر از ملت را تلف - کرد یکجانب وزیر نظام مامور قتال و اغشاش خراسان میشود - از طرف دیگر جهان شاه خان از طهران بزنجان رفته اهل زنجان را قطعه قطعه نمود - تا ملت بخواهد خود را از گرگان داخله نجات بدهد گرفتار سکان و گرگان خارجه میشود - از هر گوشه دردمندی و از هر کناره آه مستمندی بلند است لیلا و نهاراً مشغول دعاگویی این دوره سلطنت هستند

آه دل مظلوم بسوهان ماند گر خود نبرد برنده را تیز کند

خوب است قدری از مستی سلطنت بهوش آمده چشم باز کرده نظری بدولت خود و باقی دولتها بنمائی - آیا تمام سلاطین عالم از وظیفه و شغل خود خارج شده مشغول قصابی گشته اند - یا تمام ملل عالم مثل ملت بخت برگشته ایران اسیر ظلم و شهوات نفسانی پادشاه خود هستند - ندانم چه باعث شده که تمام ممالك رو بآبادی و وسعت خاک و ازدیاد نفوسند جز ایران که هر سال و ماه قطعه از خاکش قسمت دیگران و نفوسش طعمه گرگان و آبادیش مبدل بخرابی میشود - کدام پادشاه مستبد جهة استبداد و خودسری سر و تاج روی استبداد خود نگذاشت . یا کدام پادشاه مشروطه بواسطه مشروطیت باعلی درجه شاهنشاهی و امپراطوری نرسید - آیا بغیر از وسیله مشروطیت امپراطور ژاپن برامپراطور مستبد روس غالب شد - یا بجز فائده مشروطیت دولت انگلیس یا دولت دیگر آباد و رشك دول مستبده گردید

ندانم اعلیحضرت ما بتصور چه فایده و خیال چه نتیجه از مشروطیت سربچان و با رعیت دست درگریبان شده است - مگر ندانسته که رعیت و پادشاه هر دو بنده پادشاه حقیقی هستند (ان اکر مکم عندالله اتقا کم)

دادگر آسمان که داد بده داد که تا خاکیان رهند زبیداد
مگر نفهمیده که هیچ سلطانی بارعیت نمی تواند طرف شود چرا
(یدالله فوق ایدبهم)

گر ندهد دادخلق دادگر خاک دادگر آسمان بگیرد از او داد
مگر ممکن نیست که داستان لوی شانزدهم در این مملکت اتفاق
یافتد زیرا که (ان الله عزیز ذو انتقام)

سرب سرقتل و تاراج داشت سحر که نه تن سر نه سرتاج داشت
مگر یقین نکرده که از خون فدائی نمره (۴۱) فدائی بزرگتر برای
بزرگتر از کار آنفدائی تولید شده و منتظر اتمام حجت است - بنظر و
فراست سلطانی باید فهمیده و درک نموده باشد که با ماران و افعیان ظاهر
خوش خط و خال باطن پرزهر قتال بازی کردن جائز نباشد و خلوت کردن
و مصلحت بینی نمودن از دزدان این ملک و نمایندگان اجانب صلاح نیست
زیرا که دزد بازار آشفته میخواهد و بیگانه منفعت خویش میطلبد - البته
فهمیده است رعیت را از رعیتی این دولت و دیگر دولت فرقی نیست بلکه
ذلتشان مبدل بعزت میشود اما باتسلط اجانب سلطنتی برای شاه باقی نمیماند
(کوس لمن الملکی به بوق قلندری) (عزت سلطنتی بذلت رعیتی) مبدل
میشود اگر اعلیحضرت پادشاه را تقرب و خاندان او را به پیش خدمتی بیگانه
شرف و افتخار است لیکن ما ملت را از رعیتی و تسلط خارجه نهایت ننگ
و عار است - حمیت ملیت باعث حفظ سلطنت این خانواده است و الاباغ
مشروطیت که از دو ماه قبل آب نیاشامیده بینهایت تشنه شده وقت آنست
که بتوسط باغبان فدائی غیبی شاداب و سیراب شده گلها و ریاحین درباغ
مشروطیت شگفته شود - یا طیب حاذق غیبی عضو شقاقلوس را قطع کند
تا باقی اعضاء از آن مرض سالم بماند همان به از گفتن لب به بندم باین
دو رباعی اکتفا نمایم

ظالم زستم همیشه لات آمده است رخ رفته پیاده با ثبات آمده است

مشروطه طلب با سب و بیلست سوار چون کشته وزیر شاه مات آمده است



پ ۶۹

ید علی آقا یزدی

آمدن محمد علیمیرزا در همانروزها مجلس يك كار بزرگی را بانجام رسانید ، و آن اینکه بودجه کشور را که به مجلس « کمیسیون مالی » از ششماه باز بآن آغاز کرده و بتازگی پایان رسانیده بمجلس آورده بود براست داشت ، بود

این بودجه برای نخستین بار در دررفت دولت با درآمد آن یکسان گردانیده شده بود .

چنانکه گفته ایم در سالهای پیش ، درآمد دولت پانزده کرور و در رفتش بیست و یک کرور و نیم میبود که هر ساله شش کرور و نیم کم میآمد که میبایست جای آنرا باوام گرفتن برگردانند . مجلس خواستار میبود که باین کمی چاره اندیشیده شود که دیگر نیازی بوام نیفتد ، و کمیسیون خواست مجلس را بکار بسته از چهار راه از دررفتهای سالانه هشت کرور کم گردانید بدینسان :

(۱) سالانه بس گزافی که شاهزادگان و دیگران میگرفتند از هر یکی اندی کاست . مثلا شعاع السلطنه ۱۱۵ ، و ظل السلطان ۷۵ ، و نایب السلطنه ۲۹ هزار تومان در می یافتند و همچنین دیگران . کمیسیون بهریکی ۱۲ هزار تومان سالانه نهاد .

(۲) فرمانروایان درهر شهرستانی که میبودند مالیات صدسال پیش آنجا را بدولت میپرداختند ولی خودشان چند برابر آنرا از مردم می گرفتند . کمیسیون دست آنان را کوتاه ساخته چنین نهاد که آنچه از مردم گرفته میشود بدولت برسد .

(۳) تیول را برانداخت که درجای دیگری روشن گردانیده ایم .

(۴) بسیاری از درباریان و نیرومندان جو و گندمی را که میبایست بنام مالیات بدولت پردازند نه پرداخته پولش را از روی بهای صدسال پیش میپرداختند . کمیسیون چنین نهاد که خود جنس را پردازند .

گذشته از این راه سیصد و هشتاد هزار تومان نیز از دریافتی دربار کم کرد . زیرا از هشتصد هزار تومان پول واند گزافی جنس که دربار سالانه میگرفت هشتاد هزار تومان آن برای درفت دستگاه ولیعهد میبود که در تبریز نشستی ، و چون اکنون ولیعهد در تهران در نزد پدر خود میزیست کمیسیون دیگر انگیزه ای برای پرداختن آن پول ننیدید . دویت وچهل هزار تومان برای « صرف جیب » مظفرالدین شاه یا بهتر گویم : برای پول پرانیهای او میبود و کمیسیون اکنون جایی برای آن پول پرانی ننیدید . شصت هزار تومان برای ساختن و بسیجیدن « خلعت »

میبود که کمیسیون آنها نیز فزونی میدانست .

کمیسیون این پولها را کم گردانیده برای دربار تنها يك كرور یا پانصد هزار تومان سالانه نهاد که سی هزار تومان از آن خود شاه ، و باز مانده از آن کارداران و بستگان دربار باشد . گذشته از جنس که همچنان بایستی داده شود .

محمد علی میرزا در آنروزها باین کار مجلس ایرادی نگرفت و ناخرسندی هم نمود . ولی خواهیم دید که سپس که میخواست بار دیگر بامجلس بنبرد پردازد ، همین را بهانه کرد و سالانه کارکنان شترخانه و صندوقخانه و قاطرخانه و فراشان و دیگر کارداران کوچک را نپرداخت ، و آنان را بدشمنی بامجلس برانگیخت . بهر حال روز یکشنبه هفدهم ابان (۳ شوال) که نوشته کمیسیون در مجلس خوانده شد نمایندگان اندک گفتگویی در پیرامون آن کرده باخشنودی برآست داشتند . رئیس الوزراء و دیگران نیز خوشنودی نمودند .

در همان روزها گفتگو از آمدن محمد علی میرزا بمجلس میرفت . چنانکه گفتیم از زمان کشته شدن اتابک شاه نیز رفتار خود را دیگر کرده از نبرد آشکار دست برداشته بود و برای خشنودی آزادیخواهان در آرزوی آمدن بمجلس میبود ، و روز نوزدهم ابان را برای این کار برگزیده بودند . مجلس به برگ و ساز میپرداخت که پذیرایی با شکوه باشد و يك « طاق نصرت » در جلو بهارستان بسته میشد . چنانکه گفتیم نمایندگان مجلس و آزادیخواهان تهران باینگونه رویه کاریها ارج بسیار مینهادند ، و هر زمان که از شاه یا از درباریان يك چنین گرایشی میدیدند خود را فریب داده از درون دل شاد میشدند .

روز دوشنبه نوزدهم ابان (۵ شوال) چنانکه نهاده بودند نخست وزیران و دیگران بمجلس آمدند و سپس ظل السلطان و ولیعهد و خویشان دیگر شاه رسیدند . سپس خود شاه در کالسکه روبازی نشسته آهنگ مجلس کرد . در راه مردم گاهی آواز به « زنده باد » دومی آوردند . بدینسان بدر مجلس رسید . نمایندگان و وزیران پیشواز کردند ، و چون بمجلس دو آمد پس از پذیرایی نخست ناصر الملك سپاسنامه ای از سوی

شاه و سپس حاجی سید نصرالله پاسخی از سوی مجلس خواند. پس از همه آنها، شاه چون پس از تاجگذاری بمجلس نیامده و این نخستین بار آمدن او میبود، چنانکه نهاده شده بود سوگند دلبستگی بمشروطه خورد که «تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده... قانون اساسی و مشروطیت ایران را نگهبان و برطبق آن قوانین مقررہ سلطنت» کند. نشست بدینسان پایان یافته شاه باز گردید. ولی خواهیم دید که چگونه او این پیمان و سوگند را شکست، بلکه باید گفت: این پیمان و سوگند جز برای فریب نمی بود و دلش از آن آگاهی نمیداشت.

دو تیرگی در میان

تبریزیان

در اینجا باز بآذربایجان برمیگردیم: در آنجا نیز داستانهایی در کاررویدادن می بود. عثمانیان در مرز روز بروز جلوتر می آمدند و کردان همچنان باشوب و تاراج می پرداختند. با همه آهنگ محتشم السلطنه از تهران، اینان در کار خود می بودند. حاجی صمدخان مراغه ای سردار مقتدر که حکمران ساوجبلاغ می بود بفرمانفرما تلگراف کرده نوید میداد که کردان را «قسمی تنبیه نماید که چشم جهانیان روشن شود» ولی خواهیم دید که باچه رسوایی از ساوجبلاغ بگریخت.

در این هنگام در شهر تبریز دو تیرگی «مشروطه و استبداد» نیرو یافته می سترسید و رویه کشاکش بخود میگرفت. چنانکه گفته ایم از روزیکه حاجی میرزا حسن مجتهد و دیگران با مشروطه دشمنی نمودند، انبوهی نیز از مردم شهر پیروی از آنان کرده از مشروطه روگردانیدند، و کم کم کینه آنرا در دل گرفتند، و در اینجا و آنجا زبان بیدگویی گشادند. اینان عنوانی جز اینکه «مشروطه خواهان لامذهبنده» نمی داشتند، و هر رفتاری را که از ایشان میدیدند، راست و دروغ، دایل «لامذهبی» ایشان میگرفتند، و چون در اینمیان مشروطه خواهان نیز روز بروز از دین دلسرد گردیده بی پروایی بیشتر می نمودند، و برخی از آنان خودکسان بیباکی می بودند، از اینرو رفته رفته بشماره بدخواهان مشروطه می افزود تا آنجا که یک دو تیرگی سترسایی گردید. مردم کینه تو ز تبریز بدو بخش شده، چه بسا که پدر باپسر،



۷۰ پ

عارف قزوینی (یکی از آزادیخواهان تهران)
(این پیکره در سالهای دیرتر در تبریز برداشته شده)

و برادر بابرادر دشمنی مینمودند . در بازار که دکانداران پهلو بپهلوی هم بسر میبردند همگی دوتیره گردیده ، چه بسا که در یکدکان کشاکش مشروطه واستبداد برپا می گردید . می باید بگویم که کار را بنادانی رسانیده بکردار های نکوهیده ای برمیخاستند . این نخست از مشروطه خواهان سرزد که چون يك پيشرفتی در کارشان پدید می آمد جمله « مستبدین زنجبیل حاضر است » را بروی مقوایی یا چلواری نوشته از جلو دکانها می آویختند (۱) . در چراغانیها دانه های زنجبیل را از گوشه های درفشها آویزان میگردانیدند ، و یا بشقابی از زنجبیل پر کرده در جلو دکانها می گزاردند ، خواهیم دید که سپس هم بدخواهان مشروطه این رفتار را بامشروطه خواهان کردند .

تبریز در این هنگام بيك سربازخانه بیشتر میمانست تا بيك شهر . زیرا در هر کویی رویه مرفته هزار تن و دو هزار تن تفنگچی مشق دیده پیدا میشد که اگر کشاکش و دو تیرگی بآنان رسیدی بایستی بجای زنجبیل دانه های گلوله را بروی یکدیگر کشند و کار از بدگویی گذشته به خونریزی کشد .

از آنسوی پیش از زمان مشروطه در شهرهای ایران گروهی به نام « لوتی » ، « مشهدی » خوانده میشدند ، که یکدسته خود سروگردن کشی می بودند . اینان بخود کامگی سرفرو نیاورده آزادی خود را نگه میداشتند ، و می باید گفت : نيك و بد با هم می بودند ، زیرا بسیاری از آنان مردان غیرتمندی می بودند که بیداد کدخدایان و نر اشباشیان را برتافته آزادگی و گردنفرازی را بیهای جان خریدار میشدند . اینست بدلگرمی زور و دلیری خود بکدخدا و فراشباشی سرفرو نیاورده جداسر و آزاد می زیستند ، و چه بسا که با پیروان کدخدا و حکمران زد و خورد کرده از آنان کشته و از شهر گریزان میگردیدند ، و همچون شیران و پلنگان در کوه و بیابان گردیده با زور بازو خوراک بدست آورده زندگی بسر می بردند . لیکن برخی هم از بدنهادی باین راه درآمد زور و توانایی خود را در

(۱) در تبریز « رشك » را « درد دل » خوانند ، و چون بگمان مردم درمان درد دل زنجبیل است از اینرو ، اگر کسی رشك برد و یا خشمناك گردید گویند : « زنجبیل لازم شده » .

مردم آزاری بکاره میبردند . اینست نیک و بد توأم میبودند که همگی را نتوان ستود و نتوان نکوهید . ولی این نیکی در همگی آنان بود که از مرگ نترسیدندی .

در تبریز از اینگونه لوتیان همیشه فراوان بوده اند و کسانی از آنان نامی پیدا کرده اند . یکی از آنان حاجی اللهیار است که در زمان محمد شاه و ناصرالدین شاه میزیسته و خود مرد بی آزار و غیرتمندی می بوده . یکی از داستانهای او اینست که رجبعلی نام داروغه‌ای از تهران به تبریز آمده که بسیار بیدادگری و چیرگی مینموده و همیشه زبانش بدشنام باز می بوده . حاجی اللهیار روز روشن با داره او که در یکی از دالان های بازار میبوده رفته و باقمه او را میکشد و خود را بیرون می اندازد . این داستان در تبریز هنوز برسر زبانهاست و آن دالان بنام « قانلی دالان » (دالان خون آلود) خوانده میشود . دیگری از آنان « حلاج اغلی » بوده که دو یاسه برادر میبوده اند و در زمان والیگری امیرنظام گروسی تا دیرگاهی بدولت گردنکشی کرده و گریزان در پیرامون های شهر میزیسته اند و والی دست بآنان نمی یافته است . داستان آنان نیز در تبریز شناخته و نام « حلاج اغلی » برسر زبانها می بود . اگر کسی بدیگری چیرگی نشان میداد آن بدیگری پاسخ داده میگفت : « حلاج اغلی نیستی که من از تو بترسم » . دیگری از آنان ستارخان میبود که پیش از مشروطه سالهایی گریزان بوده و با دولت گردنکشی ها کرده ولی سپس از آنراه بازگشته در شهر باخريد و فروش اسب زندگی می کرد ، و اکنون یکی از سردستگان مجاهدان بشمار میرفت . دیگری نایب محمد در اهراب میبود که همگی او را به نیکی میشناختند و پاسش میداشتند . دیگری کاظم دواتگر اغلی و حسن کبابیز در کوی دوچی میبودند که بسیار دلیر و بنام ، و خود باستار خان همچشمی و دشمنی می داشتند . دیگری عباس و یوسف در کوی حکماوار که هردو از شاگردان ستارخان میبودند که یکسفر با او، گریزان و گردنکشان، از کوه و بیابان تابمشهد رفته و باز گردیده بودند ، و اینان هم اکنون از آنراه بازگشته و در شهر بادسترنج خود زندگی بسر میبردند . همچنین در قرا ملک واسکو و دیگر جاها از این لوتیان فراوان میبودند .

پیش از زمان مشروطه که در میان کویهای تبریز همچشمی رواج می داشت و هر کویی خود را جدا میگرفت، این لوتیان نیز در آن همچشمیها پا در میان میداشتند و خود بازار گرمی برای کالاهایشان پیدا میکردند. ولی چون مشروطه پیش آمد آن همچشمیها از میان رفت و این لوتیان نیز در کنار ماندند و خواه ناخواه بخاموشی گراییدند. بسیاری از آنان نیز بمیان مجاهدان درآمدند و از هواداران مشروطه شدند. لیکن اینزمان که دوتیرگی از راه خواستن مشروطه و نخواستن آن بمیان آمده بود بیم آن میرفت که بار دیگر میدان برای همچشمیهای لوتیان باز شود، و چون این زمان کینه بیشتر میبود ناگزیر کار بجنک و خونریزی انجامد.

برپا شدن انجمن
این بیم جای خود را گرفت و همچشمی کویها که از میان رفته بود در این هنگام از راه دیگری «اسلامیه» در تبریز باز گردید. چگونگی آنکه میر هاشم دوجیبی که از زمانیکه از تهران باز گشته بود بار دیگر بامشروطه همراهی مینمود و بانجمن و دیگر نشستها میآمد این روزها باز از در بدخواهی و بدرفتاری درآمد در کوی خود انجمنی بنام «اسلامیه» بنیاد نهاد، و این نتیجه اش آن گردید که دوجیبی که یک کوی بسیار بزرگ و نیرومندی میبود از دیگر کویها جدا گردیده با آنها بهمچشمی و دشمنی پرداخت، و سرخاب که در پهلوی آنست بسوی وی گرایید. بدینسان یک دوتیرگی آشکاری در شهر پدید آمد.

دستاویز میرهاشم، چنانکه از نام اسلامیه پیداست هواداری از دین میبود. مشروطه خواهان را «لامذهب» خوانده مردم را بدشمنی با آنان برمی انگیزت. اما انگیزه این کار: چنین گفته میشد که میرهاشم میخواست که نمایندگان انجمن ایالتی که این زمان برگزیده میشدند، به دلخواه او باشند که جز خودش و همدستانش برگزیده نشوند، و چون آزادیخواهان ارجی باین درخواست او نمیگزاردند، ناچار رنجیده شده بدشمنی میکوشید. لیکن چنانکه سپس دانسته شد یک انگیزه بزرگتر دیگری در میان میبود. چگونگی اینکه محمد علیمیرزا که این زمان باز نقشه ای برای برانداختن مجلس میکشید همیخواست در تبریز نیز آشوب



پ ۷۱

حاجی میرزا آقا بدوری

(هر دو پیکره در سالهای دیرتر برداشته شده)

و نابسامانی باشد که آزادیخواهان سرگرم و گرفتار گردیده نتوانند به تهران یاوری نمایند ، و برای اینکار میرهاشم را برگزیده و با دست حاجی ابراهیم صراف که یکی از توانگران دربار شناس میبود پول برایش فرستاده بوده .

همانا از آغاز های ابان ماه بود که میرهاشم بکار پرداخت . چنانکه گفتیم در دوچی لوتیان بنامی میبودند ، و اینان بنام همچشمی دوچی و امیر خیز ، و همچنین بنام دوتیرگی شیخی و متشرع ، باستارخان که لوتی کوی امیر خیز و خود شیخی میبود ، کینه و دشمنی دیرینی میداشتند ، و چون ستارخان این زمان در میان مجاهدان و آزادیخواهان می بود ، میرهاشم باآسانی توانست لوتیان دوچی را بدشمنی با مشروطه خواهان برانگیزد . آنان خود در آرزوی چنین انگیزنده ای میزیستند و چون در این هنگام پاسخده سامان و ایمنی شهر آزادیخواهان میبودند اینان برای بهم زدن آن آماده گردیدند .

همانا این درس از تهران داده شده بود که اگر نتوانند به بستگان روس که در تبریز فراوان میبودند آزار و زیان رسانند که بهانه

بدست دولت روس دهند . محمد علمیرزا در دشمنی بامشروطه تا آن اندازه پا میفشرد که از جداسری کشور نیز چشم میپوشید .

بهر حال بارها بدرفتاری از این لوتیان دیده میشد و روز شنبه بیست و چهارم آبان (۹ شوال) یکداستان ننگ آلودی رخ داد . چگونگی آنکه کاظم دواتگراغلی باسه تن از لوتیان دیگر دوچی درجلو مغازه های مجد الملك با تپانچه تیر اندازیهایی کردند و اکبروف نام آموزگار دبستان روسی را کتک زده زخمی کردند . این آگاهی چون بکونسول روس رسید ، بی آنکه پرسشی در آن باره از والیگری یا از انجمن کند و یا يك آگاهی دهد، در زمان بایست و پنج تن قزاق روس سوار گردیده بیرون تاخت و دستور به بستگان روس فرستاد که هرکس تفنگ و افزار خود را برداشته بیرون آید .

خواستش پدید آوردن جنگی در میان تبریزیان و بستگان روس میبود . از اینرو چون بجلو مغازه های مجد الملك رسید از درشکه پایین جسته دستور داد قزاقها فشنگ بتفنگها گزارده و آماده شلیک ایستادند ، و خود زبان باز کرده دشنام بسیار بنام ایران و اسلام بیرون ریخت . اگر کسی پاسخی دادی کار بخونریزیها کشیدی . ولی تبریزیان چون خواست روسیان را میدانستند همگی خاموش ایستادند در آن میان تاجر باشی روسی رسیده کونسول را بازبان بازگردانید .

این داستان نیک میرساند که روسها در پی بهانه جویی میباشند و پیروان میرهاشم نیز میکوشند که بهانه بدست آنان بدهند . کونسول پس از آن دژ رفتاری باز فشار آورده لوتیان دوچی را میخواست که گرفته باو سپارند . انجمن بفرمانفرما فشار میآورد که سامان و ایمنی را در شهر استوار تر گرداند و بدکاران را دنبال کرده بکیفر رساند که بهانه روسها بریده شود . ولی فرمانفرما بکاری در این زمینه نمی پرداخت .

این نخستین میوه بدخواهیهای میرهاشم و مردم دوچی بود . از همان روزها دوتیرگی در شهر رویه دشمنی بخود گرفت و از هر سو کوششهایی آغاز یافت . دسته های مجاهدان دوچی و سرخاب که میبودند و تا کنون همگامی با دیگر مجاهدان مینمودند از این پس جدا گردیده از تفنگچیان

میرهاشم شمرده شدند .

چند روز پس از این یگداستان دیگری رخ داد ، و آن اینکه گروهی از سید و ملا و دیگران در مسجد صادقیه گرد آمده بنام اینکه در شهر ایمنی نیست بهیاهوی برخاستند و بازارها نیز بسته گردید . دانسته نبود از کجا سرچشمه میگرفتند ولی دانسته بود که خواستشان پدید آوردن آشوب میباشد . آن رفتار میرهاشم بدخواهان مشروطه را دلیر میگردانید که بزیان آن کوششهایی کنند . هر چه بود انجمن و سران آزادی پامیان نهاده جلو گرفتند و بازارها باز گردید .

چنانکه گفته ایم از چندی باز نمایندگان برای انجمن ایالتی از روی قانون برگزیده میشد . این کار روز آدینه چهاردهم آذر (۳۰ شوال) انجام گرفت که کسان پایین برگزیده شدند :

اجلال الملك ، بصیر السلطنه ، مؤتن همایون ، افتخار الاطباء ، حاجی امین التجار ، میرزا علی اکبر ، معین الرعايا ، حاجی مهدی کوزه کنانی ، حاجی محمد حسین ساعتساز ، حاجی رحیم باکوچی ، حاجی میرزا ابوالحسن انگجی (۱)

این کسان چنانکه از نامهایشان پیداست چندتنشان بازرگان و بازمانده از درباریان و یا از ملایان میبودند ، و این میسراند که با همه جنبش و تکان در تبریز هنوز هم بنام ولقب ارج میگذارده اند . از اینسوی حاجی میرزا ابوالحسن انگجی همدۀ حاجی میرزا حسن و امامجمعه میبود ، و در این هنگام برگزیدن او بنمایندگی در انجمن نمونه ای از نیرومندی بدخواهان مشروطه شمرده میشد . چنانکه گفتیم بدخواهان مشروطه در این زمان چیرگی نشان میدادند . در همان روزها در تبریز گذشته از اسلامیه انجمنی هم بنام « انجمن سادات » برپا شده بود که پیایی در روزنامه ها « لایحه » بچاپ میسرانید و خود را می نمود . این انجمن نیز رو بهمرفته بدخواه مشروطه میبود .

آهنگ فرماقرما به
ساوجبلاغ
در این هنگام در ساوجبلاغ یگداستان شگفتی
رخ داد که فرمانفرما ناگزیر شده خود آهنگ
آنجا کرد . چگونگی اینکه حاجی صمد خان

(۱) بایستی دوازده تن باشند ولی نام یکی از آنان بدست نیامده .

سردار مقتدر مراغه ای که فرمانروایی ساوجبلاغ میبود، و ذرتلنگرافهائی خود بفرمانفرما دلگرمی داده میگفت کردان را « قسمی تنبیه نماید که چشم جهانیان روشن شود » ، روز چهار شنبه نوزدهم آذرماه (۵ ذی قعدة) ناگهان شهر را باتوپخانه وقورخانه بگردان سرکش گزارده و خود بباستگانش بیرون آمد ، وهمانا این رفتار را بادستور شاه کرد. زیرا صمد خان ، چنانکه او را خواهیم شناخت ، یکمرد ترسا و ناتوان نمی بود و در کارها تامیتوانست پامیفشرد . پس این زبونی در برابر یکدسته کرد جز بدلخواه نتوانستی بود . از آنسوی همین صمد خان چون پس از این رفتار بتهران آمد محمد علیمیرزا ازو بازپرسی نکرد وبکیفری برنخواست ، بلکه چنانکه خواهیم دید پس از چند ماهی لقب « شجاع الدوله » باو داده بسر تبریز فرستاد .

چون این رفتار پست از صمدخان رخداد کردان سرکش بدستور عثمانیان بشهر درآمده درفش عثمانی را در آنجا برافراشتند ، و در شهر دست بتاراج گشاده بیازرگانان تبریزی ودیگر نا کردان آزار بسیار رسانیدند .

همانشب فرمانفرما بتلگرافخانه درآمده با تهران گفتگوها نموده چنین پیشنهاد کرد که خود آهنگ ساوجبلاغ کند . از شاه واز مجلس پاسخها باو رسید ، واین بود که فردا هراندازه از سوار و سرباز که در دسترس میبود گرد آورده آماده رفتن گردید . از تهران نیز نویدها میرسید که قزاق و سرباز روانه گردانند واز یآوری باز نایستند .

از اینسوی این داستان در مجاهدان سخت هنایید وهمگی برآن شدند که بافرمانفرما همراه گردیده تا ساوجبلاغ بروند ، و چون گمان دیگری نمی بردند بادلخواه و آرزو بآمادگی پرداختند . انجمن نیز به پیشامد ارج گزارده از هرراه بکوشش می پرداخت وبفرمانفرما پشتیبانی دریغ نمیگفت .

عصر آنروز فرمانفرما روانه گردید . ولی بهمراهی مجاهدان خرسندی نداده آنان را باز گردانید . با اینحال دسته هایی تا سر درود همراهی نمودند ، و چون فرمانفرما تا خرسندی مینمود از آنجا باز



پ ۷۲

سید محمد ابوالضیاء

گشتند . نمایندگان انجمن و دیگر سران نیز که تا آنجا همراه میبودند باز گردیدند .

در کتاب « بلوای تبریز » مینویسد که خواست فرمانفرما از این رفتن آن میبود که قورخانه و افزار های جنک را از تبریز بیرون برد که در دسترس آزادیخواهان نماند . میگوید شش هزار تفنگ و یک کرور

فشنگ و چهار توپ همراه برده دوست و هشتاد هزار تومان پول ، بنام این لشکر کشی ، از انجن گرفت و این برای آن کرد که انجن تهیدست بماند .

این سخن باجانفشانی هایی که از فرمانفرما در ساوجبلاغ دیده شد (وما آنها را خواهیم نوشت) نمی سازد، ولی از نیرنگ بازیهای محمدعلیمیرزا دور نمی باشد . بویژه که چنانکه خواهیم دید در همین روزها دربار يك نقشه نوی را برای برانداختن مشروطه میکشید و از آنسو نوید هایی که بفرمانفرما بنام فرستادن قزاق و لشکر داد همه دروغ میبود که یکی را بکار نبست . بلکه در این هنگام گرفتاری آذربایجان ، امیر بهادر هشتصد تن سوار خود را از قرجداغ بتهران خواست . بیگمان محمدعلی میرزا جز بیرانداختن مشروطه نمی کوشید و بداستان ساوجبلاغ اندک ارجی نمیگذاشت . اینست باسانی توان پذیرفت که خواستش بیرون کردن قورخانه از تبریز میبوده . درباره فرمانفرما هم میتوان گفت که آن جانفشانی هارا بنام نگهداری آبروی خود میکرد . بهرحال چنانکه خواهیم دید فرمانفرما با همه کوشش و جانفشانی چندان کاری نتوانست ، و بیشتر قورخانه و افزار را که برده بود پس از چند ماه بازگردانید که بدست دوچیان و هواداران شاه افتاد ، و این خود دلیل دیگری بر راستی سخن « بلوای تبریز » میباشد .

چند روز پس از بیرون رفتن فرمانفرما بود که از تهران آگاهی های اندوه انگیزی ، در باره « آشوب میدان توپخانه » ، رسیدن گرفت و آزادیخواهان تبریز بیک کار بسیار خردمندانه ای برخاستند و محمدعلی میرزارا در جای خود نشاندند، و ما چون اینها را جداگانه خواهیم نوشت در اینجا بآن نمی پردازیم . در اینجا آنچه میباید نویسیم سرگذشت اندوه انگیز شادروان سید محمد ابوالضیا می باشد که در همان روزها رخداد . چنانکه نوشته ایم ابوالضیا یکی از پیشگامان آزادیخواهی و خود از کوشندگان در آن راه میبود ، که پیش از آغاز مشروطه بهمدستی سید حسینخان روزنامه « عدالت » را مینوشت . سپس در زمان مشروطه نیز از کوشش باز نایستاده ، از چندی باز ، بهمدستی حاجی میرزا آقا

بلوری روزنامه « مجاهد » را بنیاد گزارده بود که از روزنامه‌های آبرومند تبریز شمرده میشد .

در این روزها در آن روزنامه گفتاری زیر عنوان « مکتوب از نجف » نوشته شد که چون بدگویی از سید کاظم یزدی کرده او را « ابن ملجم سیرت » می ستایید مایه آشوبی در میان مردم گردید . چنانکه نوشته ایم سید یزدی در ردهٔ آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی شمرده میشدی و گروه انبوهی از ایرانیان از « مقلدان » او میبودند . داستان « تقلید » را نوشته ایم . اندکی پیش از مشروطه مجتهدان دیگری که میبودند ، از شیخ مقانی وفاضل شریانی ، در گذشته و این سه تن جای آنانرا گرفته بودند که انبوه ایرانیان « تقلید » به آنان میداشتند . بلکه پس از زمان مشروطه چون آخوند و حاجی شیخ پروای خشکه دینداران ننموده بهواداری از مشروطه برخاسته بودند ، کسان بسیاری از پیروان آنان نیز برگشته از سید یزدی پیروی می نمودند . از اینرو خواهندگان او بسیار فراوان میبودند ، و از اینرو چون آن شماره مجاهد بیرون آمد ، اینان رنجش سختی نشان دادند . گفته میشد کسانی چون آنرا شنیده اند بادو دست بسر خود کوفته اند . این نمونه ای از دلبستگی مردم بمجتهدان نجف میبود . برخی از خود مشروطه خواهان نیز از آن گفتار رنجیدند و بسیاری از آنانکه در میان دینداری و آزادیخواهی جایی میداشتند بیکبار از آزادیخواهان بریده به دشمنان ایشان پیوستند .

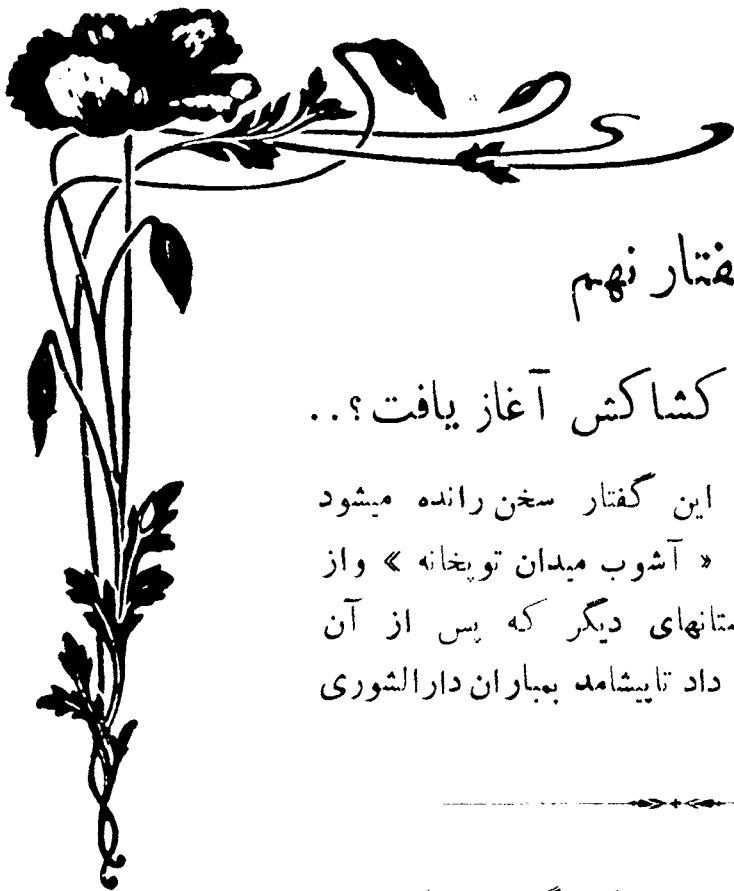
گناه سید محمد بسیار بزرگ شمرده میشد . انجمن نوینی که گفتیم برخی از نمایندگان ، چندان که میبایست دلبستگی بمشروطه و آزادی نمیداشتند ، و یکی از آنان انگجی میبود که خود از ملایان و مجتهدان شمرده میشد ، اینان چه بنام دلجویی از مردم و چه از راه فهم و باور خود ، دشمنی سختی با ابوالضیا نشان دادند ، و با آنکه آشوب تهران در میان ، و سران آزادیخواهی سرگرم آن میبودند ، اینرا کنار نگزارده سست کاری ننمودند . انجمن نوشته ای بنام بیزاری از آن گفتار بیرون داد که سراپا زشتکویی از ابوالضیا میبود ، و در روزنامه

انجمن بچاپ رسید . سپس ابوالضیا را بانجمن آورده با بودن انگجی و دیگران بیازپرس پرداختند ، وبا دستور انگجی پاهایش رابفلك بسته چوب زدند ، وباین دژ رفتاری بس نکرده دستور دادند که از شهر بیرونش گردانند . بیچاره ابوالضیا ناسزایی را که در زمان خود کامگی ندیده بود در زمان آزادی دید .

این سخن از آقای بلوریست که ابوالضیا را پس از چوب خوردن من بخانه خود آوردم و باو دلداری داده بنوازش پرداختم ، و چون چندتن از سواران شاهسون را برگمارده بودند که او را از شهر بیرون برند من دانستم که اگر این بدست شاهسونان سپرده شود ، چون نام او را به بیدینی شنیده اند ، بیگمان در راه او را خواهند کشت . از اینرو شبانه ابوالضیا را از شهر گریزانیدم و بدست شاهسونان ندادم .



۷۳ پ
نایب حسین کاشی با پیروانش
(این پیکره در سالهای دیرتر برداشته شده)



گفتار نهم

چگونه بار دیگر کشاکش آغاز یافت؟ ..

در این گفتار سخن رانده میشود از « آشوب میدان توپخانه » و از داستانهای دیگر که پس از آن رخ داد تا ییشامد بمباران دارالشوری

بد خواهیهای سعد
الدوله و امیر بهادر
و دیگران

چنانکه گفته ایم کشتن عباس آقا اتابک را ترسی در دلهای درباریان پدید آورد، و در نتیجه این ترس بود که آن آرامش سه ماهه رخ داد. ولی چون داستان اتابک کهن گردید، « ویک فدایی » دیگری که گمان میرفت پدید نیامد کم کم ترس از دلها بیرون رفت، و محمد علی میرزا و درباریان و دیگر بدخواهان مشروطه نیز دوباره بدخواهی آغاز کردند. در این هنگام گذشته از شاپشال و امیر بهادر و اقبال الدوله و مجلل السلطان و دیگران که گرد شاه را گرفته او را به ایستادگی در برابر مجلس دلیرتر میگردانیدند، سعد الدوله نیز یکی از دشمنان بزرگ مشروطه گردیده در برانگیختن شاه به دیگران پیشی می جست.

این مرد از هنگامی که از مجلس کناره جست، بامشروطه دشمنی

نشان میداد . ولی چون وزیر خارجه گردید و کارکنان آزادیخواه آن وزارتخانه او را نپذیرفتند کینه او بامجلس ومشروطه بیشتر گردید و در کوششهایی که بهمدستی دیگران در دربار میکرد پافشاری بیشتر نمود . از دیر باز این سخن در زبانها میبود که سعدالدوله وامیربهداد نشستهای نهانی برپا میکنند و بزبان مشروطه نیرنگها میریزند . گفته می شد حاجی شیخ فضل الله نوری ، بلکه حاجی شیخ مرتضی آشتیانی نیز با آنان همراز میباشند . این گفتگو در مجلس نیز بمیان آمد و نام سعدالدوله آشکاره برده شد .

چنانکه گفتیم کمیون مجلس سیصد وهشتاد هزار تومان از دریافتی سالانه دربار کم گردانید ، ومحمد علیمیرزا آنرا بروی خود نیاورده رنجشی نمود ، وپس از این کم گردانیدن بود که او بمجلس رفت ودر آنجا سوگند خورد . لیکن در این هنگام که سعدالدوله وهم دستان او بکار پرداختند این کم گردانیدن را يك دستاویز نیکی برای خود دانسته بسودجویی از آن برخاستند . بدینسان که باستردادان(قاطر چیان) وشترداران وفراشان وسرایداران ودیگر اینگونه کارکنان کم ارج دربار چنین وانمودند که مجلس سالانه آنان را بریده است ومحمدعلی میرزا را بآن واداشتند که از پرداختن پول بآنان سرباز زند . درحالی که آن سیصد وهشتاد هزار تومان از جاهای دیگری بریده شده وبه سالانه اینان هیچ پیوستگی نمیداشت .

باین سخن اندسته از کارکنان دربار را که گروه انبوهی وخود مردان ناتراشیده ودژ آگاهی میبودند ، بدشمنی بامشروطه ومجلس برانگیختند . اینان بدسته بندی پرداخته باینسو وآنسو میرفتند وبمشروطه ومجلس دشنام میدادند . هرچه گفته میشد که از شما چیزی کاسته نشده نی هنایید . یکروز هم بخانه ناصر الملك رفته بیشرمی بیش از اندازه نمودند . تیولداران ودیگران که از مشروطه رنجیده بودند باد بآتش اینها میزدند .

از آنسوی سعدالدوله وهمدستان او شبها باهم نشسته نیرنگها میریختند . حاج شیخ فضل الله وسید علی یزدی وبنیاد گزاران « انجمن

فتوت « نیز هر یکی نشستهایی برپا مینمودند و بگفتگو میپرداختند. روی همرفته يك جنبش نهانی بزیان مشروطه در میان بود، و چند دسته باهم می کوشیدند.

در این میان محمد علیمیرزا نمایندگان را از مجلس بدربار خواست و چند تنی، که یکی از آنان حاجی سید نصرالله میبود، به آنجا رفتند. محمد علیمیرزا نخست گفتاری رانده سپس « دستخط » درازی را که از پیش نوشته و آماده گردانیده بود به یکی از درباریان دستور داد که بخواند. خواستش از گفته و نوشته دو چیز میبود: یکی آنکه مجلس از مرز خود میگذرد و بکارهای دولت یا « قوه مجریه » در میآید. دیگری اینکه انجمنها که بفراوانی بنیاد یافته مایه آشوب پایتخت میباشند. میگفت از روی قانون اساسی مجلس باید تنها قانون گزارد و بکار دیگری نپردازد. ولی این مجلس پابند آن نمی باشد. انجمنها نیز آسایش و ایمنی شهر را بهم میزنند و بهمه کارها از سیاسی و دولتی در میآیند. اگر اینها برای نگهداری مجلس است من خود سوگند خورده ام و آنها نکه خواهم داشت.

پیدا است که این سخنان را که رویه قانونی می داشت سعد الدوله یاد داده، و خواستشان این می بود که آزادیخواهان را بنام قانون دست بندند و این ایرادها بیکبار بیجا نمی بود. زیرا ناپوشیدنیست که مجلس تنها بقانون گزارى بس نکرده بکارهای دولت یا « قوه مجریه » نیز در میآید. ولی این از راه ناچاری میبود. زیرا دولت نمیتوانست از کار باز میایستاد و پروای قانون نمی نمود، و مجلس ناچار شده بفشار و سختگیری میپرداخت. گذشته از آنکه این مجلس نخستین مجلس و خود بنیاد گزار مشروطه و قانون میبود که نمی توانست برفتار ساده دیگر مجلسها بس کند. بویژه در برابر یکدولتی که سر رشته دار آن محمدعلی میرزا میبود. آن گفته شاه جز عنوان نیرنگ نمیداشت و خود نیز میدانست که مجلس بکار نابجایی برنخاسته است.

اما انجمنها راستست که اینها در هر پیشامدی جنب و جوش می نمودند، و برخی از آنها بسیار بیمایه بوده جز مایه آشوب نتوانستندی



پ ۷۴

مؤتمن الملك

(یکی از نمایندگان دوره یکم)

بود ، از آنسوی چنانکه خواهیم دید در روز سختی کاری نیز از دست آنها بر نیامد ، با اینحال خود پشتیبانی برای مجلس شمرده میشدند و بهرحال بایستی باشند . آزادیخواهان تهران راهی بهتر از این برای کوششهای خود نیافته این را برگزیده بودند . بهرحال در چنان هنگام شورش گله از آنها بیجا میبود .

این گفتگو روز چهارشنبه پنجم آذر (۲۰ شوال) بود . شاه گفته های خود را با این سخن پایان رسانید : « شما هم بروید در این

سه چهار روزه مذاکرات لازمه نموده رأی خودتان را تاروز یکشنبه بیاید واطلاع دهید .

فردا پنجشنبه درمجلس گفتگو ازاین زمینه بمیان آمد و«دستخط» شاه خوانده شد . نمایندگان سخنان بسیاری گفتند، دراین زمینه کهمجلس جز به بایای خود نپرداخته واز مرز خود نگذشته . انجمنها نیز مایه آشوبی نمی باشند، چنانکه آشوبهای بسیاری در همین تهران رخ داده که انجمنها در هیچیکی از آنها دست نداشته اند . از اینگونه سخنان بسیاری رانده بآن شدند که پاسخی نوشته بشاه بفرستند . سپس در نشستهای دیگر همین گفتگو را دنبال کردند وسرانجام پاسخی نوشتند ، دراین زمینه که مجلس هیچگاه پا ازمرزخود بیرون ننهاده . این دولتست که باید مرزی برای خود شناسد وجلو کار مجلس را نگیرد . اما انجمنها از روی قانون اساسی آزاد است ، ولی هرگاه بیقانونی نمودند باید دولت جلوگیرد . این نامه را نوشته بادست نمایندگان بدربار فرستادند . از دربار باردیگر نرمی ودورویی نموده چنین گفته بودند : خواست ما آرامش وسامان کشور وآسایش مردم است وآرزو یاخواست دیگری نمی داریم . بدینسان پرده کشی نموده بودند .

سست کاریهای

مجلس

لیکن بااینحال راستی پوشیده نمانده، پیدا میبود که يك نقشه بیم آوری درمیان میدارند ، وهرزمان نشانه دیگری پدیدار میگردد . از جمله دراین روزها شاه بامیر بهادر عنوان « کشیکچی باشی » داد، بی آنکه وزیر جنگ آگاه گردد ، واو نیز از آذربایجان هفتصد تن سواره به تهران طلبید . آن بی پروایی بوزیر جنگ ، واین طلبیدن سوار، هریکی نشان دیگری از بدخواهی وکوششهای بدخواهانه دربار میبود .

فرستادن قزاق وسواره بساوجیلاغ ، که بفرمانفرما نوید داده بودند بیکبار درکنار مانده ، بجای آن درهرکجا که یکی از هواداران دربار میبود دستور میفرستادند که مردم را باشوب برانگیزد . شیخ محمود ورامینی که از دیرباز بدشمنی بمشروطه برخاسته ودر آنجا بنام شده بود شاه « خلعت » برایش فرستاد . در همان روزها کاغذی بدست وزیران

افتاد که گفته میشد باخط خود شاه بوده ، که به تنکابن برای پسران سپهدار نوشته و بآنان دستور داده که مردم را بآشوب برانگیزند . رویهم رفته در هیچ جا از راهزنی و دزدی جلو نمی گرفتند ، و چنانکه در جای خود خواهیم آورد در همین روزها بود که نایب حسین کاشانی فرصت بدست آورده بگرد آوردن پیروان و همدستان پرداخت .

یکی از نویسندگان اروپایی که این هنگام در تهران میزیسته این داستان را نوشته چنین میگوید : « آنچه بیک اروپایی شکفت می نماید آنست که بانبودن هیچگونه جلوگیری ، نه خون ریخته میشد و نه آشفتمگی در کارها رخ می داد . مردم بیکبار خودسر میبودند . ولی آسایش و ایمنی نیز بحال خود میبود . اگر چنین حالی در یکی از کشور های اروپا رخدادی سراسر کشور بخون آغشته شدی ، و آتش و شمشیر همه چیز را از میان برداشتی » (۱)

شکفته آنکه در برابر آمادگیها و دشمنیها که از دربار و هواداران آن پدیدار میشد ، مجلس جز بی پروایی نشان نمیداد و برای جلوگیری بر نمیخواست . با آنکه در یکی از نشست های نهانی مجلس در این زمینه سخن بمیان آمد و ناصر الملک که سر وزیر میبود ، پرده برآستی نکشیده آشکاره گفت میداند که در نهان کوششهایی بزبان مجلس کرده میشود . آن سواره خواستن امیر بهادر که دلیل آشکاری بآمادگی دربار میبود در مجلس نیز گفتگو از آن بمیان آمد و برخی نمایندگان آنرا دستاویز گرفته بسخنان تندی برخاستند . لیکن بهمان تندگویی بس کرده پیاد نیاوردند که باید در پی چاره و جلوگیری باشند .

مجلس توانستی آزادیخواهان را بخیریدن تفنگ و افزار جنگ و ا دارد ، و یا از شهرهای دیگر تفنگچی بخواهد ، و بهر حال بسیج نیرو کند . توانستی محمد علی میرزا را بنام سوگند شکنی از پادشاهی بردارد و با یک کار دلیرانه نقشه های او را از هنایش اندازد ، چنانکه همین کار را پس از چند روزی انجمن تبریز کرد و محمد علی میرزا را دست بسته گردانید .

(۱) Persia and Turkey in Revolt; by David Fraser

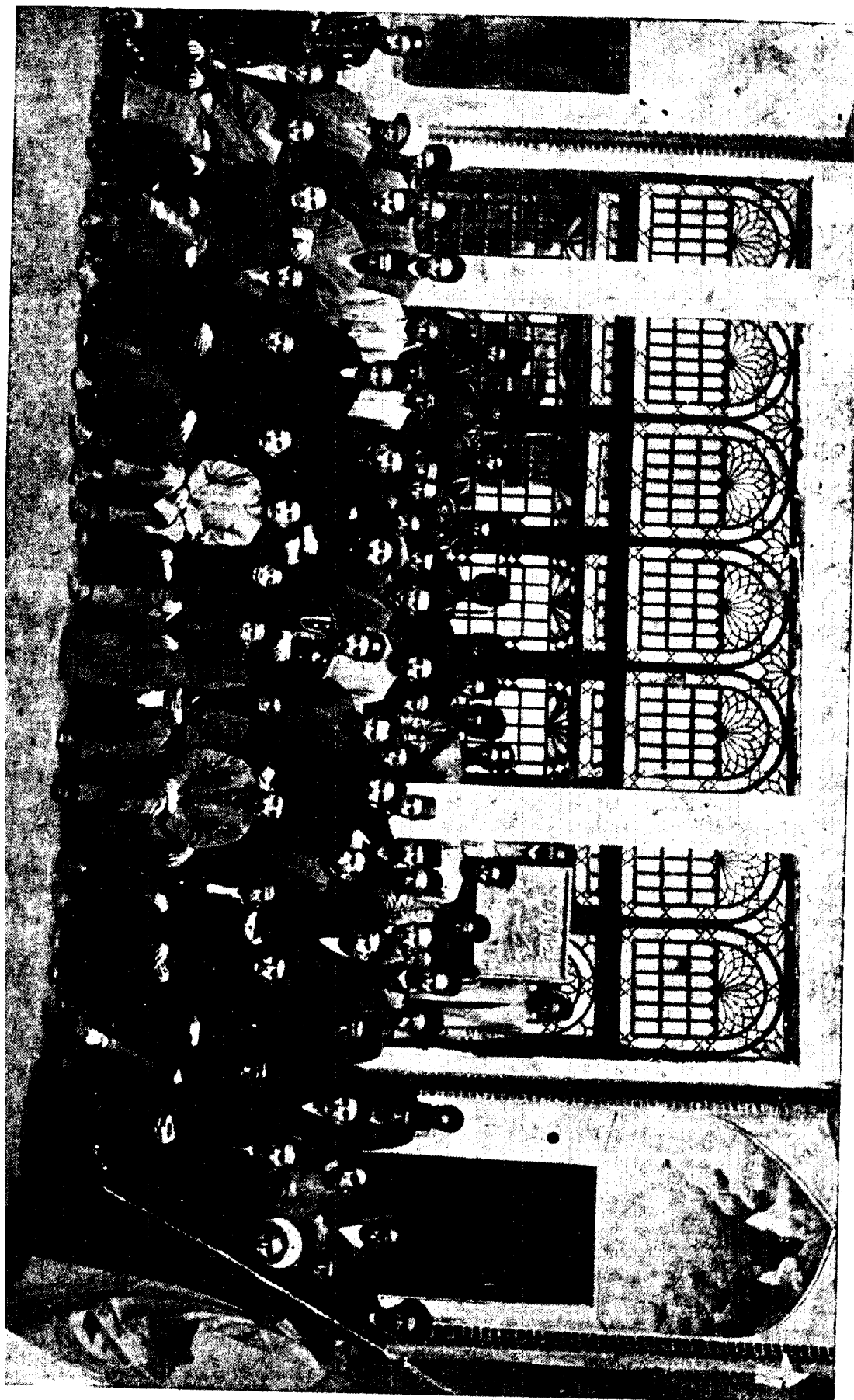
در این هنگام ظل السلطان در تهران ، در آرزوی تاج و تخت
میزیست ، و در آنراه برخی کوششهای نهانی مینمود (چنانکه روزنامه
تمدن را بنویشتن گفتار درباره خود برمی انگیزت). مجلس توانستی او
را همدست خود گرداند و برخ محمد علیمیرزا کشد ، و بدینسان دست و
پای او را بندد .

ولی بهیچیک از این راهها بر نخاست ورشته را بدست پیشامدها
سپرد . بگفته برخی از خودشان ، میخواستند کار را باستمدیدگی از
پیش برند و نیازی به بسیج نیرو نمیدیدند . این یک اندیشه خامی می بود
که در دلهای برخی از پیشروان جا میداشت . چون از نخست همیشه
کار را باجوش و جنب و شور و خروش پیش برده بودند ، این دستاویزی
بایشان داده میخواستند جز از آن راه بکاری نپردازند .

بدتر از همه آنکه در همان روزها انجمن های تهران در یکجا
گرد آمده ، پس از گفتگو بشاه نامه ای فرستاده در آن خواستار شدند
که سعد الدوله و امیر بهادر را از دربار بیرون گرداند، و چنین نوشتند
که اگر بیرون نکند خود توده بکار خواهند برخاست . سپس نیز همین
انجمنها هر روز در مدرسه سپهسالار گرد آمده ملك المتكلمين وسيد
جمال گفتارها میراندند و از شاه و دربار بد گوییها میکردند ، و به نام
« ملت ایران » پیامها بوی میفرستادند . همه اینها را میکردند و هیچ
گاه بیادشان نمی افتاد که بنیرو نیز نیاز میدارند. توگفتی هیچ نمی
فهمیدند که شاه اگر بخواهد آنان را بازور تفنگ ازهم پرا کند و مجلس
را از ریشه کند . توگفتی چنین چیزی را باور نمیکردند . در اینجاست
که باید گفت بسیار خام میبودند .

شگفت آنکه چه مجلس و چه این انجمنها ، باری آگاهی بشهرها
نمی فرستادند و از آنها یاری نمی طلبیدند . همانا از خام اندیشی نیازی
نمیدیدند ، و همان جوش و جنب و شور و خروش خود را برای جلو گیری
از دربار بسنده می پنداشتند .

حال بدینسان پیش میرفت ، تا روز شنبه بیست و دوم آذرماه (۸
ذی القعدة) کابینه ناصر الملك ، که آشوب را نزدیک دیده از آن دوری



میخواست ، از کار کناره گرفت و چگونگی را بشاه آگاهی داد، و خواهیم دید که فردای آنروز چه غوغایی برخاست .

این نمونه ای از رفتار ناصر الملك میباشد . اینمرد همین اندازه میخواست که باآزادیخواهان دشمنی نماید وآنرا نرنجاند ویش ازاین همراهی نشان نمداد . مردیکه در انگلستان درس خوانده ومعنی راست مشروطه وسوده‌های آنرا میدانست ، جدایی میانه آن باخود کامگی نمی گذاشت ، وکمترین دلبستگی بمشروطه ننموده کمترین زیان را درراه آن بخود هموار نمی گردانید . بااین حال مردم ارجی باو ومانندگانش میگزاردند وآنرا دلسوز کشور وتوده میشماردند .

چنانکه گفتیم بدخواهان بسیج افزار میکردند ، و

چون پایان یافت روز یکشنبه بیست وسوم آذرماه

(۹ ذی القعدة) بکاربرخواستند . امروزآفتاب تازه

تاختن بمجلس وآغاز آشوب

برآمده بود که دسته ای از اوباشان سنگلج به پیشروی مقتدر نظام ، و گروهی از بیسر وسامانان چاله میدان بسردستگی صنیع حضرت ، هر کدام از کوی خود راه افتاده رو بسوی مسجد سپهسالار روانه شدند، وچون ازخیابانها گذشته بآنجا رسیدند دودسته بهم پیوسته یکی گردیدند . چنانکه گفته ایم در این روزها مدرسه سپهسالار جایگاه انجمنها میبود که روزها در آن گرد میآمدند . امروز نیز انبوهی ازباشندگان آنها در مدرسه میبودند ، وچون این دو دسته درآمدند دانستند که از سوی بدخواهان فرستاده شده اند ، لیکن پروا نمودند . اما اینان چون زمانی بودند و بیاسودند ، ناگهان بهیاهو برخاستند وبمجلس ومشروطه دشنامها سرودند ، وبا این هایهوی وعربده از مدرسه بیرون آمده رو بسوی مجلس نهادند . مجلسیان در برویشان بستند ، واینان رسیده چند گلوله بدر زدند، سپس بسنگ باران پرداختند . ولی چون یکی دوتن از مجاهدان باتفنگ بالای مناره ها رفته شلیک آغاز کردند ایستادگی

پیکره ۷۵ نشان میدهد جشن دبستان های تبریز را که درحیاط

انجمن بابودن اجلال الملك ودیگران گرفته شده . این پیکره درآغازهای

سال ۱۲۸۷ برداشته شده .

نیارسته همچنان عربده کنان و دشنام دهان باز گشتند و رو به میدان توپخانه نهادند .

زیرا در میدان توپخانه استرداران و شترداران و زنبورکچیان و فراشان و توپچیان و غلامان کشیکخانه و سربازان فوج امیربهادر و دیگران که گروه بس انبوهی میبودند ، گرد آمده چادر های دولتی را می افراشتند ، و آشپزخانه بزرگی برپا میگردانیدند . این نقشه محمدعلیمیرزا میبود که با دست اینان مجلس و مشروطه را براندازد . از اینرو میدان توپخانه را قانونی برای خود میگردانیدند . از آنسوی در نتیجه هیاهو بازارها بسته و دشمنان مشروطه از هرسو رو بمیدان آورده باینان می پیوستند . استر داران و شترداران ناتراشیده دژ آگاه ، و اوباشان سنگلج و چالیدان ، و دینداران عامی تیره درون بهم آمیخته ، بایک شادی و جوش و خروش میآمدند و میرفتند ، و پیاپی دشنام و نفرین بمشروطه و آزادی از دهان بیرون میریختند . سپس چون چادرها افراشته گردید و دستگاه سامانی گرفت سید محمد یزدی و سید اکبر شاه و دیگران از روضه خوانان و واعظان ، بمنبر رفته بشیوه خودشان بسخن پرداختند و از نکوهش و بد گویی بمشروطه باز ناپستادند . گویا این جملهها از همان روز بزبانها افتاد : « مادین نبی خواهیم ، مشروطه نمی خواهیم » .

اینان در اینحال، در دربار و مجلس نیز کارهایی رخ میداد . در دربار امیربهادر بفیروزی خود بالیده از اینسو بآنسو میشتافت ، سعد الدوله باشاه از همسکالی و راهنمایی باز نمی ایستاد . امروز لیاخوف فرمانده بریکاد قزاق نیز در دربار دیده میشد . قزاقان را که گفته بودند بساوجبلاغ فرستند برای امروز در تهران نگه داشته بدستاوز جلوگیری از آشوب، درمیان توپخانه بیاسبانی گزاردند .

اما درمجلس ، چنانکه گفتیم هیچگونه آمادگی درمیان نمی بود . با اینحال نمایندگان ایستادگی و پافشاری نمودند . بدینسان که شاد روانان بهبهانی و احتشام السلطنه و دیگران ، که برای کار های کمیسیون به بهارستان آمده بودند، از پیشامد نترسیده پراکنده نشدند . دیگران نیز از بیرون بآنجا شتافته همکاری نمودند . همچنین آزادیخواهان ازدور نزدیک

آهنگ آنجا کردند . چنانکه بدخواهان مشروطه در میدان توپخانه گرد میآمدند نیکخواهان نیز در بهارستان و مدرسه سپهسالار گرد آمدند . این رفتار مجلس دلیرانه و بخردانه میبود .

یکی از نمایندگان آذربایجان (همانا مستشار الدوله) داستان آنروز مجلس را نوشته و بتبریز فرستاده که در روزنامه انجمن بچاپ رسیده و ما اینک بخشی از آن را در اینجا میآوریم :

صبح یکشنبه ... زود تر از هر روز وارد مجلس شدم دیدم رئیس و چند نفر از رجال دولت مثل معین الدوله و غیره در آنجا هستند آقای آقاسید عبدالله هم تشریف آوردند معلوم شد در مسجد سپهسالار مرحوم که در اتصال مجلس است از انجمنها جمعیتی در کار جمع شدن هستند و صنیع حضرت و مقتدر نظام هم بآنجا آمده با جمعیت خود در جای مخصوصی از حیاطهای مسجد حاضر اند رئیس محض اینکه از فتنه و فساد جلوگیری کرده باشد علاء الدوله و معین الدوله برادرش را بی جمعی از محترمین فرستاده ظل السلطان بمناسبت قرب منزل حاضر شده و رفته اند عضدالملک و نایب السلطنه را بیاورند که پیغامی از طرف مجلس باعلیحضرت همایونی ببرند آقای آقاسید عبدالله که در آن دقیقه صنیع حضرت را یکی از خیر خواهان و طرفداران خود فرض میکردند کسی را فرستادند او را از مسجد بحضور آقا آوردند .

آن خبیث آمد و آقا را فریب داد که من برای مدافعه مجلس آمدهام از سوء قصدی که مقتدر نظام دارد با سایرین ولی همینکه بیرون رفت بفاصله ده دقیقه در خیابان بیرون مجلس هنگامه و غوغایی بلند شد و متعاقب آن غوغا هجوم اراذل و اوباش بدر مجلس و شلیک تفنگ و طپانچه بدر مجلس .

معلوم است درحالتیکه در تمام مجلس سه تفنگ سرباز بی فشنگ و جمعی قزاق بی تفنگ باچند نفر وکیل بی خیال و آقای آقا سید عبدالله و چند نفر از محترمین باشند وقوع چنین سوء قصد و جسارتی عالی الفقله چه انقلاب و هرج و مرجی تولید میکند فوراً در مجلس را بستند و حاضرین بفکر مدافعه برخاستند .. از طرف حاضرین انجمنها که در مجلس بودند گویا فقط دو سه نفر با تفنگ در روی سنگرهای مسجد و مناره ها قبل از وقت حاضر شده بودند یک تفنگ که از طرف آنها خالی شد جمعیت در مجلس



پ ۷۶

حاجی ملك المتكلمين

را متفرق ساخت و اراذل و اوباش جسارت خود داری در درب مجلس
نکرده هیاهو کنان و بمشروطیت بد گویان رو بمیدان توپخانه نهادند ...
هر دقیقه قصد هجوم بمجلس درافواه و اذهان جاری و با تلفن هر آن خبر
موحشه میرسید . از این طرف چهار تفنگدار به تهبه لوازم مدافعه مسارعت
کردند ابتدا خاطر مآمد که هشت قبضه تفنگ با قدری فشنگ که تهبه
کردیم تصور کردیم که قشون سلم و تور هم با ما برابری نمیتوانند فوراً
تفنگهای بی فشنگ سربازان را پر کرده بیرج و با روی مسجد فرستادیم
جوانان غیور از انجمن آذربایجان خصوصاً حاضر و مسلح شدند خلاصه آن

روز را با تمامی قوا بطوریکه هر دقیقه را قیمتی بود بس گران و هر آنی را اضطرابی فراهم جهد بلیغ کرده هر جا آدمی و اساجه که سراغ میشد فرستاده حاضر میکردند بقسمیکه تاغروب ایست قبضه تفنگ مهیا شد. لیکن مجلس بازهم شیوه خام خود را بکارمی برد.

پافشاری مجلس و پایداری آن

احتشام السلطنه میکوشید که یکی از ظل السلطان یا کامران میرزا را بفرستادگی بنزد شاه فرستد، و از پیشامد آشوب گله کند و جلوگیری از آن را خواستار گردد. در اینحال نیز از دلگرمی و امیدمندی بسخن دست برنمیداشت. ظل السلطان و دیگران آن را نپذیرفتند و احتشام السلطنه ناچار مانده دو برادر خود علاءالدوله و معین الدوله را فرستاد، و اینان چون بجلو شاه رسیدند محمدعلیمیرزا دشنامها شمرده دستور داد علاءالدوله را بفلك بسته چوب بسیار زدند (۱) و سپس هر دو را بدست قزاقها سپرده روانه مازندران گردانید.

این آگاهی چون بمجلس رسید آزادیخواهان بشور و خروش برخاستند. احتشام السلطنه بایک سنگینی بآرام گردانیدن آنان کوشید، و یکرشته سخنان نیکی سرود. در همان هنگام آگاهی رسید که شاه ناصر الملك را باز داشته. ناصر الملك و وزیران که دیروز کناره جویی نمودند شاه از آنان خشمناک گردیده، و این بود امروز آنان را بدربار خواست. ناصر الملك بیپناه ناخوشی از رفتن باز میایستاد، وای سرانجام ناگزیر گردید و رفت. محمدعلیمیرزا باو نیز دشنامها داده دستور چوب زدن داد. سپس گفت او را در اطاق حاجب الدوله باز دارند. همچنین

(۱) چنانکه گفته ایم علاءالدوله در زمان فرمانروایی خود در تهران سید قندی را بفلك بسته چوب زده بود که یکی از انگیزه های جنبش مشروطه آن داستان شمرده میشود، و اکنون بدینسان کیفر از دست محمدعلیمیرزا می یافت. این علاءالدوله بمشروطه دلبستگی نمیداشت. ولی چون این زمان بیکار، و برادرش احتشام السلطنه رئیس مجلس میبود بامشروطه خواهان همراهی می نمود. معین الدوله نیز همین حال را میداشت.

بوزیران دیگر پرخاش و تندی بسیار نمود ولی آنانرا باز نداشت. (۱)
ناصر الملك چون هواخواه مشروطه شمرده میشد آزادیخواهان
از این نیز افسرده گردیدند. کسانی باز ناهمی نشان داده پیشنهاد
کردند که چندتن از علمای نمایندگان را برگزیده برای «اتمام حجت»
بدربار فرستند. از اینرو شش تن را، که یکی از آنان حاجی امامجمعه
خوبی بود، برگزیده روانه گردانیدند. ولی اینان بنزد محمدعلیمیرزا
راه نیافته باز گردیدند.

در این هنگام چون روز پایان میرسید، کسانی از آزادیخواهان
پیشنهاد کردند که نمایندگان و دیگران شب را بخانه های خود نرفته و در
بهارستان بسر برند، و بسیاری از ایشان بخروش برخاسته بنمایندگان
گفتند: ما از شماها جدا نخواهیم گردید. این يك اندیشه بسیار بخردانه
میبود و نمایندگان آنرا پذیرفتند. اگر آنشب نمایندگان بخانه های خود
رفتندی چه بسا شبانه دستگیر شدندی.

آنشب را همگی در بهارستان ماندند و توانگران از خانه های
خود خوراك خواستند و چندان فراوان آوردند که بهمگی داده شد. به
گفته جبل المتین بیست هزارتن مردم میبودند که همگی شام خوردند.
از آنسوی دسته ای از جوانان، که بگفته جبل المتین بچهار هزار تن
میرسیدند پاسبانی را بگردن گرفته همه شب را بیدار ماندند و از پای
نشستند. امشب برای اینان یکشب بیم انگیزی بود. زیرا چنانکه گفتیم
بیست تفنگ بیشتر نمیداشتند، و اگر از سوی اوباشان تاختی رویدادی
دانسته نیست کار بکجا کشیدی. شکفت است که محمدعلیمیرزا در آنروز
و شب دستور تاختن ب مجلس را نداده.

اما بدخواهان، آنان نیز شب را در توپخانه بسر دادند. لیکن

(۱) ناصر الملك بیش از چند ساعتی در بازداشت نماند که سفیر انگلیس
بنزد محمدعلیمیرزا رفته، بنام اینکه او در انگلستان درس خوانده و دارای
فلان نشان ازدولت انگلیس میباشد، رهایش گردانید. و او بهیچی نپرداخته
فردایش تهران را گزارده آهنگ اروپا کرد.

آنان این ودل آسوده میبودند . زیرا گذشته از آنکه خود يك گروه بس انبوهی میبودند و بسیاری از آنان تپانچه و تفنگ همراه میداشتند ، دسته هایی از قزاق و سرباز ، باتوپها در پیرامون آنها پاسبانی مینمودند . در اینجا نیز دیکهای پلو بر سرباز و خوراك فراوان میبود . در بیشتر چادرها دستگاہ باده خواری برپا و با سرگرمی و بیخودی بسر میردند . گاهی نیز کسانی تیر بهوا شلیک میکردند .

فردا دوشنبه انبوهی در مجلس دیگر فروتر گردید . مردم دسته دسته رو بآنجا آوردند . بهارستان و مدرسه سپهسالار پر گردیده گروهی نیز در جلوخان مجلس ایستادند . انجمنها در مدرسه جا گرفته هر یکی اطاقی را برای خود برگزیدند . نیز شماره تفنگها بیشتر گردیده تفنگ داران در پشت بامها و بر سر مناره ها و خانه های پیرامون سنگر بستند . نیز کمیسیونها برای جنک و خوار و بار برگزیدند و رشته را بدست آنان سپردند . در این روز درفش بزرگ مجلس را بر سر در افراشته ، يك پارچه سفیدی نیز بنام آسایش خواهی بروی آن کشیدند . چون نشست مجلس آغاز یافت ، باز گفتگوی فرستاده فرستادن را بمیان آورده ، همان شش تن دیروزی را بانوشته ای از سوی مجلس باردیگر روانه گردانیدند . مردم که در بهارستان و جلوخان و مدرسه انبوه میبودند جوش و خروش از خود نشان میدادند و کسانی بآنان گفتارها میراندند .

پس از نيمروز ، آن شش تن همراه عضد الملك ، باز گشته از شاه نوشته آوردند ، در این زمینه که انجمنها بهم خورد و نمایندگان پراکنده گردند ، تاشاه نیز اوباشان را پراکنده گرداند ، و پس از آن نشسته رویه ای بکارها دهند . میخواست بدینسان نیروی مشروطه خواهان را از میان برد ، و بآنان چیره گردد .

شگفت است که کسانی از نمایندگان پیشنهاد میکردند که خواهش شاه پذیرفته شود . چنین میگفتند : « حسب الامر خوبست اطاعت شود تا فتنه و فساد مرتفع گردد » . دیگران آنرا نمی پذیرفتند . چنین نهادند که در کمیونی گفتگو شود ، و این کمیون يك اندیشه بیخردانه ای بیرون داد ، بدینسان که انجمنها بهم خورد و نمایندگان شب را بخانه های



پ ۷۷
لیاخوف

خود رفته فردا باز آیند . ولی چون این سخن بمردم گفته شد خرسندی ندادند و چنین گفتند : « ما نه خود بخانه هامان رویم ونه شمارا گزاریم ». این نمونه ایست که در این مجلس چه کسان بی ارجمی میبودند . مردان پست نهاد بجان خود ترسیده ، و آنگاه چنین عنوان مینمودند: «ما همیشه بامظلومی قدم زده حقوق مشروعه خود را طلب نموده ایم و هیچ وقت راضی بانقلاب واغتشاش نیستیم ، شما شب را بخانه های خود روید مانیز میرویم ، اگر سالم ماندیم فردا دوباره باز میآییم ». این افسانه «مظلومی» دستاویزی برای آنان شده بود . جای سپاس است که در میان توده انبوه از اینگونه بی ارجان کم میبودند .

بهرحال دوباره دل بیافشاری نهادند و برای شب بآمادگی هایی پرداختند . محمدعلیمیرزا بخواست خود نتوانست رسید .

از آنسوی اوباشان امروز بخانه های حاجی شیخ فضل الله و حاجی میرزا ابوطالب زنجانی وسیدعلی یزدی وملا محمد آملی ودیگر ملایان ریخته ، هر یکی را خواه ناخواه ، بمیدان توپخانه آوردند . چنانکه میدانیم حاجی شیخ فضل الله وسید علی آقا خود در نهان همدست بدخواهان میبودند ، وملا محمد آملی وبسیار دیگران از نخست دشمنی بامشروطه مینمودند ، واین يك پرده کشی میبود که خودشان به میدان نیابند واوباشان رفته آنان را بیاورند . همان روز بهبهانی کس بنزد حاجی شیخ فضل الله فرستاده او را بمجلس خواند . حاجی شیخ فضل الله بهانه آورده نیامد ، وبقرآن سوگند خورد که بمیدان نیز نرود . لیکن اندکی نگذشت که اوباشان آمدند و او را باخود بردند .

محمدعلیمیرزا و این ملایان میخواستند وانمایند که ماکاری نمیداریم و این مردمند که مشروطه را نمیخواهند واز آن بیزاری مینمایند . نویسنده حاجی شیخ فضل الله که داستان را برای پسر او در نجف نوشته چنین میگوید : « آمدند بخانه حضرت حجة الاسلام آقا ... ایشان هر قدر ابا وامتناع نمودند از اینکه تشریف نبرند مردم قناعت نکردند ایشان را بهرنحوی بود بدوش کشیدند تاوسط دالان بردند بواسطه ازدحام وهجوم

مردم حضرت حجة الاسلام ضعف کردند در وسط دالان مدتی توقف نمودند تا حال ایشان بجا آمد با کمال کراحت بردند در میدان توپخانه محلی که آقایان دیگر نیز اجتماع داشتند ... » .

از حاجی میرزا ابوطالب نیز نامه ای در دست است که برادر خود در زنجان فرستاده ، و در آنجا در پاسخ خورده گیران چنین می نویسد : « بلی در میدان توپخانه که يك ساعت و چیزی در آنجا بودم زیاده از هزار نفر معمم ، و از علمای معروف تهران اینها می بودند جناب آخوند ملامحمد آملی ، جناب سلطان العلماء طهرانی ، جناب آقا سید ابراهیم قزوینی ، جناح حاجی شیخ عیسی چالمیدانی ، جناب حاجی شیخ فضل الله ، جناب آقا سید علی ، جناب آقا سید مهدی امامورئیس مسجد نوریه ، جناب آقا سید محمد ولد آقا سید علی اکبر دیگر از قبیل جناب آقا علی اکبر بروجردی و آخوند ملامحمد پیشنماز وائمه جماعت و مدرسین و طلاب و سادات همان قدرها که عرض شد چطور میشود که تمام آنها اشرار شدند و فلان راشی و مرتشی و فلان سفیه عامی از اختیار سبحان الذی لا تنقضی عجایب ملکه » .

این حاجی میرزا ابوطالب چنانکه از نوشته اش پیداست، نیز از بدخواهان مشروطه می بود، ولی خود مرد با فهم و دوراندیشی بشمار می رفت، و می توان باور کرد که بدلخواه خود بمیدان توپخانه نرفته. ولی درباره حاجی شیخ فضل الله و دیگران باور کردنی نیست. زیرا در این هنگام معنی مشروطه روشن گردیده و این ملایان دانسته بودند که بادستگاه ایشان، بلکه با کیش شیعی، سازشی در میان نیست. از اینرو انبوه آنان بر انداختن مشروطه را از درون دل خواستار می بودند.

بهر حال با پیوستن این ملایان ببدخواهان دستگاه آنان ارج دیگر یافت، و آشوب بار دیگر رویه کشاکش مشروطه و کیش گرفت. سید محمد یزدی یاسیدا کبر شاه بمنبر رفته می گفت: «زنابکن، دزدی بکن، آدم بکش، اما نزدیک این مجلس مرو، ان الله یغفر الذنوب جمیعا» او باشان پیایی آواز بهم انداخته می گفتند: «مشروطه نی خواهیم، مادین نبی خواهیم» جهودان را که بخانه هاشان ریخته و بازور بمیدان آورده بودند، بآنان

نیز این جمله‌ها را یاد میدادند ، و چون آنان جمله دوم را نمیگفتند، پشت‌گردنی می‌زدند. هر کسی را که کلاه ماهوت کوتاه بسر و سرداری‌بتن می‌دیدند مشروطه خواه شماره‌ده بآزارش می‌پرداختند و جیب و بفلش را تهی میگردانیدند. کم‌کم به بیباکی افزوده هر کسی را از رهگذریان می‌یافتند عبا و کلاهش را می‌ربودند و دست بجیب و کیسه اش می‌بردند. با دستور پیشوایان خود بداره روزنامه‌ها ریخته آنها را تاراج می‌کردند و تابلوها را آورده در میان میدان آتش می‌زدند. بدینسان روز را پایان می‌رسانیدند .

شب سه‌شنبه باز هر دوسو در جایگاه خود ماندند. در مجلس چنانکه گفته‌ایم امشب را تفنگچیان بیشتر می‌بودند . جوانان بفرآوانی بیاسبانی پرداخته در آن‌سرما و شب دراز از پا نشستند. در میدان نیز بدخواهان در چادرها نشسته ملایان در یکسو و اوباشان در سوی دیگری بسر میبردند.

فردا سه‌شنبه انبوهی در بهارستان و پیرامونهای آن بیشتر گردید. پایداری دو روزه مجلس بمردم دل داده بآنجا می‌کشانید . امروز شماره تفنگها نیز بیشتر گردیده بصددها رسید ، و از صددها بهزارها انجامید ، چنانکه هنگام شام دوهزار و هفتصد تفنگ می‌داشتند . امروز کارکنان تلگرافخانه، و همچنین کارکنان واگون شهری و راه آهن عبدالعظیم ، دست از کار برداشته بنام همدردی بمجلس آمدند . ولی احتشام السلطنه آنان را باز گردانید که بکارهای خود پردازند . از هر باره شکوه و نیروی آزادیخواهان رو بفزونی می‌بود ، لیکن مجلس باز هم دست از کار خنک خود بر نمیداشت ، زیرا امروز ، بنام ستم‌دیدگی و دادخواهی و اینکه پیرامونیان شاه او را به پیمان شکنی واداشته اند، نوشته ای نوشته بسفارت خانه‌ها و نمایندگان سیاسی فرستادند و از دولتهای اروپا «معاونت معنوی» خواستار شدند.

اما بدخواهان ، آنان نیز امروز به نیرو افزودند ، زیرا یکدسته بزرگی از ورامین با شیخ محمود ورامینی بآنان پیوستند که برای ایشان چادرهای جداگانه افراشته دستگاه باده‌خواری جداگانه درچیدند. درصور اسرافیل می‌نویسد که یکی از سردستگان ایشان فریاد زده می‌گفت: «مجلس



پ ۷۸

نظام السلطنه مافی

را خراب می کنیم و قالیهای آنجا را می دهیم پالان الاغ های ورامینه
کنند .

سید محمد یزدی و اکبر شاه و دیگران امروز هم بمنبر رفته

نکوهش و بدگویی بسیار از مشروطه می کردند. نویسنده حاجی شیخ فضل الله در نامه اش به پسر او می نویسد: مردم بارها میخواستند بمجلس تازند و آنجا را بهم زنند، وسید محمد یزدی و دیگران همین را آرزو می کردند. لیکن حاجی شیخ فضل الله خرسندی نمیداد و از آنان جلومی گرفت. می باید گفت: این سخن نیمش راست و نیمش دروغست. این راستست که سید محمد و دیگران ویرانی مجلس را میخواستند و مردم نیز آماده ریختن بآنجامی بودند، ولی از محمد علیمیرزا دستور نمی یافتند نه اینکه حاجی شیخ فضل الله جلو می گرفت. محمد علیمیرزا از یکسو این آشوب را برانگیخته، و از سوی دیگر سود جویی از آن نمیخواست، و همچنین دودل می ایستاد. گفته میشد سعدالدوله گفته: دو توپ بسر بهارستان فرستاده و بابباران مجلس را پراکنده سازند، ولی محمدعلیمیرزا بآن خرسندی نمی داد و می توان گفت که از برانداختن مشروطه باک می داشت و آشکاره بآن دلیری نمی نمود.

آدمکشی در میدان توپخانه

امروز در میدان توپخانه خون نیز ریخته گردید. میرزا عنایت نام جوان زنجان‌ی که بمیان ایشان رفته، همچون دیگران، گوش بیاوه بافیهای سید محمد یزدی میداد، بادست او باشان تکه تکه گردید. انگیزه داستان روشن نیست. میدانیان می گفتند: نخست او تیر انداخت و بکیفر آن بود که کشته گردید، ولی مشروطه خواهان این را نپذیرفته او را بیکبار ستم دیده و بیگناه می شماردند. نویسنده حاجی شیخ فضل الله چنین می نویسد: «عصر یوم یازدهم سید محمد آقا بالای منبر بود و میدان توپخانه پر بود از مردم از هر قبیل خود این بنده نیز پای منبر ایستاده بودم یکنفر از بین زنها بلند شد و ششلول بیرون آورده بطرف سید که روی منبر ایستاده بود دست او را گرفتند. با اینکه دست او را گرفته بودند سه تیر بطرف سید خالی کرد ولی بسید نخورد طولی نکشید که این شخص را مردم با قداره پاره پاره کردند و جسد او را بدرخت میدان مشق آویزان کردند درین اینکه مردم مشغول باین شخص بودند، از طرف دیگر مجلس شخص ششلول توی این جمعیت خالی کرد او را عقب کردند او خود را باطلاق

حاجی سیدعلی آقا انداخت مردم عقب کردند حاجی سیدعلی آقا نگذاشت باوصدمه بزنند. امروز بلواخیلی بزرگ شد. گفتند یکنفر دیگر نیز کشته شد ولی صدق و کذبش معلوم نشد. بهرحال این خبر بحضرت حجة الاسلام رسید ایشان فرستادند جنازه مقتول را از درخت پایین آورده و او را دفن نمودند»

حاجی میرزا ابوطالب نیز در آن نامه اش می نویسد: «اما قتل نفس که نوشته است (گویا یکی از روزنامه ها) بنده در آن روز نبودم دونفر در مجمع تیرخالی کرده بودند یکی بسرباز خورده بود که گویا هر دو را کشتند. یکی دیگر چادر زنانه در سرش بوده میان زنها نشسته تیری بجانب آقا سیدعلی خالی کرده بود نخورده بود زنها او را گرفته بودند و مردم او را کشته بودند من در خانه جناب آخوند ملا محمد .. بودم وضو می گرفتم صدای دوتیر را شنیدم عقب تیر شلیک تفنگ شد هر کس را فرستادم از ترس نرفت هایپوی بلندشد بعد معلوم شد اینطور بوده است. محاربی را کشته اند. این قتل نفس محترم شده، اللعنة الله علی الکاذبین»

این نوشته های ایشانست. ولی باسانی نتوان باور کرد، بویژه با ناسازگاری که در میان دو نوشته میباشد. از آنسوی چنانکه خواهیم آورد، در بازپرس و رسیدگی که از صنیع حضرت وهمدستان او کرده شد، دانسته گردید انگیزه کشته شدن میرزا عنایت جز بدنهادی او باشان نبوده. همانا اینها را برای پاسخگویی بخورده گیران ساخته اند.

در روزنامه جبل المتین می نویسد: میرزا عنایت هفتصد تومان اسکناس با خود میداشت که در میان او باشان از جیبش در آورده به بغلش گذاشت و آنان این را دیدند، نیز ساعت او وزنجیرش از زر می بود، و اینها او باشان را بکشتن او واداشت. می نویسد: نخست بارولور باو تاخته چند تیری زدند و سپس باقداره زخمهای بسیار رساندند، و چون او بیجان افتاد پسر نقیب پیش آمده و دیگران را بکنار رانده چنین گفت: «ایحضرات مسلمانان شاهد باشید و در نزد جدم روز قیامت شهادت دهید که من در راه دین اول کسی هستم که چشم مشروطه طلبان را بیرون آوردم» این

را گفت و باکارد چشم آن جوان را کند. سپس او را از درخت آویختند که هریکی از اوباشان قداره‌ای باو می‌زدند.

هم در این روز به علی آقا نام صراف زخم‌هایی زدند که تادیری در بستر می‌خوایید. نیز اسماعیل نام شاگرد درزی را تا لاله‌زار دنبال نموده از پشت سر زخم‌های کاری رسانیدند.

عصر امروز تلگراف‌های شهرها رسیدن گرفت، و چنانکه یاد خواهیم کرد این تلگراف‌ها بیش از هر چیزی، مایه ترس محمد علمیرزا گردید. روز چهارشنبه باز هردوسو در جای خود می‌بودند. امروزانجم عبدالعظیم با گروهی بیاری مجلس آمد، و بگفته حبل‌المتین « سه‌چهار هزار نفر همه مسلح و مکمل » می‌بودند. همچنین از شیران و شهریار و دیگر پیرامون‌های تهران تفنگ‌چیانی آمدند. تلگراف‌ها از شهرها پیایی می‌رسید، و محمد علمیرزانا گزیر گردید که آشتی خواهد، و از اینرو امروز نظام‌السلطنه مافی‌را که پیرمردی می‌بود بسر وزیری برگزید که کابینه برپا گرداند، و چون وزیران برگزیده شدند شاه نظام‌السلطنه و آنان را واداشت که با مجلس بگفتگوی آشتی پردازند، و چون مجلس با همه چیرگی که این زمان یافته بود از شیوه ناستوده خود دست بر نمیداشت، و همچنان خواستار آشتی و آرامش می‌بود، آن شش تن که از روز نخست برگزیده شده بودند، روانه دربار شدند که با وزیران گفتگو آغاز کنند. مجلس چند چیز می‌خواست: ۱- سعدالدوله از تهران بیرون رانده شود ۲- امیر بهادر از کشیکچی باشیگری برکنار و دستش از کارهای دولتی کوتاه گردد. ۳- باوباشان که بر سر مجلس آمده و یادستگاه توپخانه رادر چیده‌اند کیفر داده شود. ۴- دو یست تن سپاهی برای نگهبانی مجلس (از جوانانی که در آن چند روز بیاسبانی مجلس پرداخته بودند) پدید آورده شود ۵- علاءالدوله و معین‌الدوله بتهران بازگردند.

این گفتگو آغاز شده، ولی دستگاه میدان توپخانه همچنین برپامی‌بود، مگر اوباشان بزشتکاری‌های گذشته نمی‌پرداختند. روز پنجشنبه اینان چادرهای خود را فرو آوردند و مردم را پراکنده گردانیده ملایان خود با اوباشان بدربار پناه بردند که شب آدینه را در آنجا می‌بودند. ولی روز



پ ۷۹

میرزا سلیمان خان (از پیشروان آزادیخواهان تهران)

آدینه دوباره بازگشته در میدان چادر افراشتند، و بازگروهی را بر سر خود گرد آوردند . انکیزه این رفتن و بازگشتن آن بوده که چون تلگرافهای تبریز بسربازان آذربایجانی رسید ، و آنان را از پشتیبانی به بدخواهان باز گردانید (چنانکه آن تلگرافها را خواهیم آورد) ، و از آنسوی محمد علی میرزا نیروی ایستادگی را از دست داده با شتاب باشتی میکوشید ، ملایان و اوباشان ماندن خود را در میدان بیم آور دیده بدربار پناهندند . لیکن از آنسوی وزیران بودن آنانرا با گفتگوی آشتی که در میان میبود ناسازگار یافته بماندشان در آنجا خرسندی ندادند ، و این بود ناگزیر مانده دوباره بازگشتند ، و خواهیم دید که

باچه رسوایی دوباره از اینجا رفتند .

يك كار بسيار بجايي
كه انجمن تبريز كرد
روز يكشنبه که در تهران آشوب برخاست
محمد علی میرزا دستور داد که بشهرها آگاهی
دادند ، که چون کابینه بهم خورده هر کس از
فرمانروایان هر سخنی دارد یکسره بخود شاه رساند . نیز دستور داد
که تلگرافخانه‌ها آگاهی از آشوب بهیچ شهری نرسانند . گویا همانروز
نخست بهبهانی وطباطبایی تلگراف کوتاه پایین را بتلگرافخانه فرستادند
که بهمه شهرها رسانده شود :

مفسدین اقدام بمخالفت ، دوات در صدد خلف عهد .

همچنین نمایندگان آذربایجان تلگراف پایین را فرستادند .

انجمن ملی تبریز مجلس مبعوثان ومشروطه در مخاطره ، امیر بهادر
جنك و سمد الدوله در تصور قتل وغلبه بمجلس مبعوثان ووکلاء ، اقدام علاج
فوق العاده لازم .

ولی همانا این تلگرافها رسانده نشد . چیزیکه هست چون در
تلگرافخانه بیشتر کارکنان هواخواه مشروطه میبودند ، پنهانی ازچگونگی
آگاهی بشهرها دادند . این بود نخست قزوین چگونگی را دانسته ،
سپس رشت وتبریز آگاهی یافتند وبشهرهای دیگر نیز آگاهی رسانیدند .
درهمه این شهرها مشروطه خواهان بجوش وخروش برخاسته تلگرافهای
همدردی فرستادند ، ودر بسیاری از آنها باندیشه یاور فرستادن به
تهران افتادند .

لیکن انجمن تبریز ، برای چاره بیک کار بخردانه برخاست وآن
اینکه بهمداستانی سران مجاهدان (بلکه براهنمایی آنان) ، محمدعلی
میرزا را ، بعنوان اینکه سوگند خود را شکسته ، از پادشاهی برداشت
واین کار خود را در زمان بتهران ، بخود محمدعلی میرزا وبدارالشوری
آگاهی داد ، وازآن سوی سران آزادی در تلگرافخانه نشسته بهمه
شهرهای رشت وقزوین واسپهان ویزد وشیراز ومشهد وخوی وارومی و
دیگر جاها تلگراف کرده خواستار گردیدند که دراین باره همداستان
گردند وهم آوازی نمایند .

اینکار نتیجه بسیار نیک وزودی داد . زیرا از همه شهرها این

خواهش را پذیرفتند ، و از همه آنها تلگراف بیزاری از پادشاهی محمدعلی میرزا ، بخود او و بدارالشوری فرستاده گردید . از دارالشوری درخواست میشد که جانشین او را برگزیند .

این تلگرافها که از روز سه شنبه رسیدن گرفت در محمدعلیمیرزا سخت هنایید . بویژه تلگراف های بیزاری از شاهی او ، که سخت بیمناکش گردانید ، و چنانکه گفتیم در نتیجه این تلگرافها بود که روز چهارشنبه کابینه را برپا و وزیران را بگفتگو بامجلس و به میانجیگری برانگیخت ، و چون انجمن تبریز پافشاری نشان میداد و تلگرافهایی هم میرسید ، محمدعلی میرزا از در زبونی آمده دست بدامن نمایندگان روس وانگلیس زده آنان را نیز بمیانجیگری واداشت .

آنچه بیم محمدعلی میرزا را بیشتر میگردانید ، این بود که ظل السلطان از دیرباز بآرزوی تاج و تخت افتاده ، و چنانکه از کتاب آبی برمیآید ، در این باره بانمایندگان روس وانگلیس گفتگو نیز می داشته است . محمدعلی میرزا میترسید در این هنگام او پیش افتد و به همدستی باپیشروان آزادی پادشاهی رسد . در حالیکه آزادبخواهان از ظل السلطان خشنود نمی بودند و گمان آنکه پادشاهی او خرسندی دهند بسیار کم میرفت . نمایندگان روس وانگلیس می پنداشته اند که میانه ظل السلطان و این پیشامدها بهم بستگی هست ، درجاییکه نمی بود و آن گمان بنیادی نمیداشت .

بهر حال کار انجمن تبریز بسیار بجا بود ، و انجمن بآن بس نکرده یکمشت دیگری بگردن خود کامگی نواخت ، و آن اینکه بهمه سرکردگان آذربایجانی که باسرباز و سواره زبردست خود در تهران ، و دلگرمی بیشتر محمدعلی میرزا و امیر بهادر بآنان میبود ، تلگراف فرستاده آگاهی داد که اگر دست بدارالشوری باز کنند ، خانه های آنان در آذربایجان ویرانه ، و زنان و فرزندان شان را دستگیر خواهند گردانید .

این تلگراف نیز بجا افتاد ، و چنانکه دیدیم در نتیجه این بود که ملایان و اوباشان از بارماندن در میدان توپخانه به بیم افتاده چادرها را خوابانیدند و بدربار پناهندند ، لیکن محمدعلی میرزا چون میترسید

نگهداری آنان در دربار نیارست ، و گفتیم که دوباره میدان بازگشتند
کنون رویه برخی تلگرافها را در پایین میآورم :

از قزوین به تبریز (۱۳ ذوالقعدة) - حضور مبارك انجمن محترم
مجاهدین آذربایجان کثرت الله امثالهم شیخ فضل الله باشتباه تفتیش (۴) و بتحریر
دولت میدان توپخانه را گرفته بنیان مشروطیت متزلزل تمام طهران و قزوین
تعطیل عمومی تلگرافخانه طهران توقیف جان و کلاء در معرض تلف مجاهدین
تا آخرین قطره خون حاضر بجنبید کار از دست میرود منتظر جواب انجمن
مجاهدین قزوین .

از رشت به تبریز - حضور اعضای محترم انجمن نصرت آذربایجان
شیدالله ارکانه ارکان دارالشوری در تزلزل حضور و کلاء طهران در تلگراف
خانه غیر ممکن است از طرف دولت اقدامات تولسی و فعلی میشود تعطیل
عمومی شد و اقدامات مجدانه را حاضر ثبات قدم لازم اجتماعین عامیون

از تهران به تبریز - اساس مشروطیت متزلزل مجلس شورای ملی دوچار
حملات مستبدین پنجهزار تفنگدار از فدائیان ملت بامهای مجلس را سنگر کرده
متوقف ادارات دولت و بازارها تعطیل عمومی طهران نمونه محشر از اطراف
متصل مردم بهواخواهی وارد میشود حیات عاریت جان نثار که پنجروز است
متزلزل باقی نتیجه کار را اطلاع میدهیم (تقی زاده)

از تبریز به شهرها - شاه موافق قانون مشروطیت ذکر قسم و حالا
نقض عهد ملت آذربایجان اورا بجهت این خیانت از سلطنت خلع و به
قناسل و نجف اطلاع شما هم اورا خلع و سفارت خانه ها را اطلاع دهید
(انجمن ملی تبریز)

از رشت به شهرها - و کلای دارالشوری دچار مخاطرات لذا
اهالی گیلان با تمام قوای خود در شرف حرکت بطهران شما هم حرکت
نموده و کلا را از مخاطرات برهانید (انجمن ملی رشت)

از تبریز به تهران - حضرت مستطاب آقای تقی زاده عجالتا هزار
مجاهد سواره مسلح مکمل با استعداد کامل حاضر در خیال عزیمت وفدا نمودن
جان بيمقدار خودشان هستند منتظر اجازه میباشد . طرفداران دارالشورای کبری
از تبریز به تهران - بعوم صاحب منصبان سرباز و توپچی و سوار
غیور آذربایجان عرض مینماییم که ای هموطنان و ای برادران دینی دو سال
است همه قسم سختی کشیده اول پله مشروطه را قدم گذاشتیم و شما ها



پ ۸۰

آقای محمد ابراهیم قفقایچی (از آزادیخواهان تبریز)

رفته اید که ما را آسوده دارید دیشب خبر رسیده که چند نفر مستبد از خدا بیخبر دور اعلیحضرت را گرفته و شما را آلت کار قرار داده‌اند که تفنگ برداشته مسلمانان را قتل عام بکنید اولاً بدانید که اگر بمشروطه صدمه برسد ما با آذربایجان را مجزی خواهیم نمود و ثانیاً اهل و عیال و اولاد و اطفال شما ها کشته خواهند شد ثالثاً شما روی خانه وزندگی نخواهید دید کمک کردن شماها بمجلس مثل کمک کردن باولاد فاطمه علیه‌السلام است و مخالفت شما ها مثل مخالفت اولاد معاویه است خودتان مختارید از برای خاطر دو سه نفر که دور اعلیحضرت را گرفته‌اند بمسلمانان تفنگ انداختن و خانه خود را خراب کردن ابداً صرفه نخواهید برد انجمن مجاهدین آذربایجان

ازرشت تبریز - انجمن محترم اینکه اظهار فرموده بودید که تلگراف انجمن مطابق با تلگراف و اقدامات ملت آذربایجان نیست آن تلگراف اول

بود که مخابره شده بود تلگرافات عیدیه شد صورت آخرین تلگراف عینا درج میشود بمقام رفیع مجلس مقدس اقدامات حیرت انگیز که از شاه مشهود شده مخالف با قواعد مشروطیت و فصول قوانین اساسی در حقوق سلطنتی است سه روزه بوده با هزاران جان‌کندن اهالی را اسکات و دو تلگراف فوری بشاه عرض شده تاکنون جوابی نرسیده یکدفعه تمام اهالی حاضر تلگرافخانه بکلمه واحده قسمی هیجان نموده تاکنون در گیلان مشاهده نشده ازو کلاً جداً خواسته اند عرض میکنم بموجب قانون مشروطیت که محمد علی میرزا خودش امضاء کرده و قسم یاد نموده حالا مخالفت کرده باید بسریر سلطنت متکی نباشد و ما ملت اورا از سلطنت خلع و از ساحت شوری استدعا داریم عاجلاً سلطانی معین و بشارتش را تلگرافاً مخابره فرمایند .

انجمن ملی گیلان

از تبریز بتهران - جماعت سربازان فوج پنجم شقاقی و سایر برادران من سی سال است همقطاریم نان و نمک خورده ایم ماها مسلمانیم در راه برادری بشما مینویسیم دیروز انجمن مقدس تبریز بتهران و صاحب منصبان اطلاع داده دیشب هزار نفر مجاهد مرا از خانه ام برداشته بیاسمنج آوردند و بغانهای شما میبردند که اسامی سربازان مقیم دربار تهران را ده بده یکی یکی بگویم و آنها زن و بچه شانرا آتش بزنند و میگویند سربازان به مجلس و ملت یاغی شده اند ملاحظه عیال و اطفال خودتان را کرده فوراً برگردید که تلگرافاً حرکت شما را بتبریز خبر بدهند بمجاهدین امر شود مرا برگردانند والا من اسیرم و باید اسامی تمام سربازان آذربایجان را صورت بدهم و مجاهدین انتقام بکشند امروز هزار نفر مجاهد بطرف اهر حرکت دادند که باتفاق انجمن اهر مجاهدین آنجا را برداشته بخانه سواران قراجه داغی ابواب جمعی امیر بهادر بریزند در خیال قتل و غارت خانه حاجی میرزا رفیع خان مباشر شاه هستند خانه اش را آتش زدند کس و کار مفاخر الملک داروغه را کشتند شما هم تکلیف خودتانرا بدانید (اقبال لشکر)

برای آنکه دانسته شود که این تلگرافها چه نتیجه ای داد و در شاه و پیرامونیانش چگونه هنابید جماعه های را از کتاب آبی انگلیس در اینجا میآورم . در باره یکشنبه سیام آذر میگوید : « در اینمیان کار بس خطرناک گردید . انجمن تبریز فیروزانه خواست خود را ، در باره برانداختن شاه ، بهمه جا رسانید ، و شهرهای بزرگ که مشروطه

خواهی در آنها ریشه دوانیده همه بخروش برخاستند. از شیراز واسپهان و کرمان و قزوین و مشهد و رشت تلگرافهای پیاپی رسید ، و همه میگفتند آماده ایم که دسته ای جنگجو بتهران روانه گردانیم .»

در باره سه شنبه دوم دیماه میگوید : « در نیمه های روز دانسته شد مشروطه خواهان خود را چیره دیده ، و خواسته اند این چیرگی را هرچه بیشتر گردانند ، و پاسبانان شاه را بیم داده اند که هرگاه دست از همراهی باشاه برندارند زنان و کودکان ایشان گرفتار خواهند بود . بریکاد قزاق را هم بدینسان بیم داده اند و آشکاره گفتگو از کشتن شاه مینمایند . درباریان بسیار افسرده میبودند ، و شاه بجان خود میترسید و کسان و پرستارانش از وی دوری گزیده بودند و از هر سو گفته میشد شاه بیش از یک هفته زنده نخواهد ماند .»

در باره روز چهار شنبه سوم دیماه میگوید : « شاه از اندرون بیرون نیامد . در دوبار که وزیر مختار هولند پرک دیدن خواست که درباره بست نشینی سعد الدوله گفتگو کند بدستاریز بیماری پرک نداد »

پروزی آزادی
خواهان و پان
آشوب

چنانکه گفتیم ، در اینمیان وزیران با برگزیدگان مجلس نشستها کرده گفتگوی آشتی را پیش می بردند . شاه زبون گردیده آنچه خواست مجلس می بود بیچون و چرا می پذیرفت ، و تنها بازماندن

امیر بهادر را در کشیکچیباشیگری درخواست میکرد . از کتاب آبی برمی آید که یکی هم میخواستند بیرون کردن برخی از نمایندگان را از مجلس بطلبید ، ولی از ترس گفتن نیارسته . ترس وی چندان میبود که از ملایان و اوباشان توپخانه نگهداری نیارست ، و روز شنبه فرستاد که دوباره چادرها را برچیدند ، و آنان که کارشان برسوایی کشیده روی رفتن بخانه های خود نمیداشتند ، در نزدیکی توپخانه در ارك چند خانه ای باجاره گرفتند و بانجا رفتند .

شاه بیکبار سپر انداخته سرفرود آورده بود . لیکن چون سران آزادی تبریز در تلگرافخانه نشسته ، از مجلس پاسخ درخواست خود را درباره برداشتن شاه میخواستند ، و از اینسوی تلگرافهای تبریز به

سرکردگان آذربایجانی در آنان سخت هنابید ، که آشکاره بیزاری از هواداری شاه مینمودند ، و آنگاه باهمه گفتگوی آشتی ، هنوز انجمنهای تهران از مدرسه سپهسالار پراکنده نشده و بازارها باز نگردیده مردم نتیجه بازپسین را می بیوسیدند ، و پادآواز درخواست تبریزیان بتهران افتاده در همه جا گفتگو از برداشتن شاه میرفت ، محمد علی میرزا به دست و پا افتاده بنگهداری خود میکوشید ، و چنانکه از کتاب آبی پیدا است در این هنگام نمایندگان سیاسی روس وانگلیس پابمیان گزارده بازماندن اورا در پادشاهی میخواستند (همانا برای آنکه ریشه آشوب از ایران کنده نشود) ، و نامه ای در این باره ، بهمدستی مشیرالدوله نوشته بنزد رئیس مجلس فرستاده اند ، در نتیجه این کارها یکرشته از گفتگوها دربرده رخ داده ، و ما می بینیم که در نشست روز شنبه ۲۹ آذر (۱۵ ذی القعدة) که در مجلس گفتگو از قانون شکنیهای شاه میرفته و برخی نمایندگان تندی مینموده اند تقیزاده بجلوگیری برخاسته و چنین گفته : « این مذاکرات که میشود فعلا لازم نیست ... نتیجه در مجلس مخصوصی گرفته وبهمه اطلاع داده میشود » ، و سپس در نشست روز دیگر آگاهی داده شده که گفتگو پبایان رسیده ، و شاه وهمچنین نمایندگان مجلس ، قرآن مهر کرده اند و پس از گفتن این ، وزیران نوین باقرآنیکه شاه در پشت آن باخط خود سوگند نامه نوشته بود ، بمجلس در آمده اند . اینست نخست آن سوگند نامه و سپس سوگندنامه نمایندگان که این نیز در پشت قرآن میبود خوانده شده ، و ما اینک آن سوگند نامه ها را در اینجا میآوریم .

سوگند نامه شاه :

چون بواسطه انقلابی که این چند روزه در تهران و سایر ولایات ایران واقع شده برای ملت سوء ظن حاصل شده بود که خدای نخواسته ما در مقام نقض و مخالفت از قانون اساسی هستیم لهذا برای رفع این سوء ظن واطمینان خاطر عموم ملت باین کلامالله مجید قسم یاد می کنیم که اساس مشروطیت وقوانین اساسی را کلیتاً در کمال مواظبت حمایت و رعایت کرده واجرای آنها بهیچوجه غفات نکنیم هرکسی برخلاف مشروطیت رفتار کرده مجازات سخت بدهیم وهرگاه نقض عهد و مخالفت از ما بروز کند در



پ ۸۱
معاضد السلطنه (از نمایندگان مجلس یکم)

نزد صاحب قرآن مجید مطابق عهد و شروط و قسمی که از وکلای ملت گرفته ایم مسئول خواهیم بود ليله هفده ذی قعدة ۱۳۲۵
سوگند نامه نمایندگان :

در این موقع که بندگان اعلیحضرت شاهنشاه محمد علیشاه قاجار خلد الله ملكه بواسطه بروز انقلابات برای دفع سوء ظن عموم ملت به کلام الله مجید قسم یاد فرموده اند ما وکلای ملت امضا کنندگان ذیل نیز باین کلام الله مجید قسم یاد می کنیم مادامی که قوانین اساسی و حدود مشروطیت را اعلی حضرت اقدس همایونی حامی و مجری و نگهبان باشند بهیچوجه خیانت بااساس سلطنت ایشان نکنیم و حدود و حقوق پادشاه متبوع عادل خودمان را موافق قانون اساسی محفوظ و محترم بداریم و هرگاه

مخالفت این عهد و قسم را بکنیم نزد خدا و رسول مسئول باشیم ۱۷ ذوالقعدة .

چنانکه نوشتیم در نشست پسین یکشنبه شانزدهم ذی القعدة بود که این سوگند نامه‌ها ، که از پیش آماده شده بود ، درمجلس خوانده گردید ، و اینکه تاریخ هر دو « ۱۷ ذی القعدة » نوشته می شود یکرازی میدارد . چنانکه از کتاب آبی برمیآید چنین نهاده بوده اند که شاه خود بمجلس بیاید و سوگند را در آنجا خورد ، و چون می پنداشته اند که آمدن او و کارهایش تاپس از هنگام شام خواهد کشیده (چنانکه نشستهای خود مجلس ، از کوتاهی روز تابشام و پس از آن کشیدی) تاریخ سوگند نامه هارا شب هفدهم گزارده اند ، لیکن سپس شاه از آمدن بمجلس ترسیده و سرباز زده ، از اینرو تنها باوردن سوگند نامه بس کرده اند .

این نمونه دیگری از بی‌ارجی مجلس میباشد . بجای آنکه از پیشامد بهره جوید و محمدعلی میرزا را از تخت برداشته ریشه آشوب را براندازد ، و از آنسوی دست بیگانگان را از کشور کوتاه گرداند ، بدینسان افزار دست بیگانگان شده ، و این بدتر که آزادیخواهان را فریب داده و این کارها را در پرده انجام داده است .

بهرحال پس از خوانده شدن سوگند نامه ها ، وزیران نوین شناسانیده شدند بدینسان :

نظام السلطنه رئیس الوزراء و وزیر مالیه ، آصف الدوله وزیر داخله ، شاهزاده ظفر السلطنه وزیر جنک ، قائمقام وزیر تجارت، مشیر الدوله وزیر خارجه ، صنیع الدوله وزیر علوم و فواید عامه ، مخبر السلطنه وزیر عدلیه .

پس از شناسانیدن اینها ، نمایندگان بیکرشته گفته های بیهوده و بی‌ارجی پرداختند . یکی از «ملت» سپاس گزارد، و دیگری از «دولت» ستایش کرد ، و سومی « الحمد لله الذی هدانا لهذا ... » خواند و بالین سخنان مجلس پایان رسید ، و این شگفت که هیچ یادی از کاردانی آزادیخواهان تبریز ، و نامی از هوشیاری مشروطه خواهان قزوین و درشت بمیان نیامد .

همان شب یا فردای آن مجلس تلگراف کوتاه و پایین را به
شهرها فرستاد :

از نیات غیورانه بلاد نهایت تشکر حاصل اختلاف مرتفع شرایط و
منویات دارالشورای ملی حاصل تجدید قسم و حکمیت کلام الله مجید نهایت
اطمینان حاصل پس مثل سابق هرکسی مشغول کار خود مرفه الحال باشند
(دارالشورای کبری)

همچنین مشیر الدوله وزیر خارجه تلگراف پایین را بنمایندگان
ایران در کشورهای بیگانه فرستاد :

اختلافی که بین ملت و دولت حاصل شده بود بحمدالله تعالی بخوبی
رفع شد که اعلیحضرت همابونی ومجلس شورای ملی بامضای قرآن مجیدحفظ
اساس مشروطیت را موافق قانون اساسی متعهد شدند اطمینان بعمل آمد
کابینه جدید مشغول اصلاحات شد مشیرالدوله

چنانکه گفتیم در تبریز سران آزادی هرروز در
تلگرافخانه می نشستند واز تهران پاسخ میطلبیدند
وچون برسرخن خود ایستادگی میداشتند بسیاری
ایستادگی تبریز و
یهودگی آن

از مجاهدان آماده میگرددند که اگر نیاز افتاد بتهران روند . روز
دوشنبه باز اینان در تلگرافخانه می بودند که تلگرافی از حاجی میرزا
آقا فرشی یکی از کسانش رسید ، که در آن داستان آشتی وپایان
یافتن آشوب را آگاهی میداد . سپس نیز تلگراف دارالشوری آمد
(گشاده تر ودرازتر از آنچه بدیگر شهرها فرستاده بودند) که پس از
سپاسگزاری چگونگی را باز مینمود . تبریزیان از این تلگرافهاخرسند
نشدند . کسانی گفتند بهتر است نمایندگان را بتلگرافخانه خواسته گفتگو
کنیم ، وما اینک تلگرافهایی که در میان ایشان آمد ورفت کرده در
پایین میآوریم .

از تبریز بتهران :

خدمت وکلای محترم آذربایجان ضاعف الله تعالی اقتدار هم دو نفر
از وکلای محترم که رمز دارند درتلگرافخانه خیلی زود حاضر شوندزیاده
برده دقیقه معطل نخواهند شد انجمن ایالتی آذربایجان

پاسخ از تهران :

حاضر بعد از عرض سلام منتظر فرمایشات هستیم مستشارالدوله
حاجی میرزا آقا ابراهیم

پاسخ از تبریز :

بعد از عرض سلام تلگراف شورای ملی و رمز جنابانعالی رسید خواستیم
حضوراً مذاکره بشود فعلاً وضع حالیه چیست اطمینان بچه وسیله حاصل فرموده اید
شرایط چه چیز است ملت در سر کلمه که گفته اند ایستادگی دارند یکی دو کلمه
رمز هم بفرمایید تا معلوم شود جنابانعالی هستید .

انجمن ایالتی آذربایجان

پاسخ از تهران :

وضع حالیه این است که دیشب وزرا قرآنی را که شاه مهر کرده
بود به مجلس آوردند شرحی که از مجلس مسوده شده بود در پشت قرآن
نوشته و مهر فرموده بودند اصول شرایط این است رعایت و اجرای کامل
قانون اساسی و اداره شدن تمامی دسته جات قشونی در وزارت جنگ و تبعید
سعد الدوله و عدم دخالت امیر بهادر به مشاغل دولتی و تنبیه اشرار و مجازات
کسانی که محرك اشرار بودند تاسیس يك عده محفوظ (؟) مخصوص برای مجلس
و اعاده علاء الدوله و معین الدوله که اخراج شده بودند عجلتاً بملاحظاتی که
عقلاء تصویر میکنند شرایط اصلیه اینها است البته در ضمن مطلب دیگر زیاد
است از دیروز جمعیت اشرار متفرق شده مشدیها در محلی جمع شده و پشت
سنگر هستند الواد معمم در حیاطی توی ارك نشسته اند بازار قرار بود باز
شود ولی مردم متفرق نمیشوند و اجرای شرایط را میخواهند از هفتاد انجمن
طهران نمایندگان در مسجد سپهسالار حاضر آقایان حجج الاسلام و وکلاء
در مجلس مشغول تهیه اسباب اطمینان اهالی هستند در این دوروز قرار است
مجلس رسمی در دربار با حضور سرفراء منعقد شده تحلیف مجدد رسماً بعمل آید
حاجی میرزا آقا ابراهیم مستشارالدوله

پاسخ از تبریز :

با این تفصیل که تلگراف فرموده اید ما در بین المحذورین واقع شده ایم
آنکه ملت است متفق کلمه در اجرای و انجام کلمه آخری ایستادگی دارند
بهیچ عذری متقاعد و اسکات نمیشوند و از آن طرف هم پیاره محذورات
متعذر میشوند نمیدانیم تکلیف ما چه چیز است . انجمن ایالتی آذربایجان



پ ۸۲
ممتاز الدوله (رئیس سوم مجلس یکم)

پاسخ از تهران

از مراتب حسیات غیورانه موکلین خود نهایت امتنان و امید واری داریم ولی با اعتماد اینکه در این مدت از جانفشانی و حسن خدمات این بندگان رضایت و اطمینان داشته و دارند از همه آنها استدعا داریم به سلیقه و عقیده های مختلفه صلاح اندیشی ما و شما را مختل نفرمایند مجلس مقدس نگهبان حقوق تمامی ایران است وقتی این چنین وظیفه مقدسه و سنگین را میتوانند به تمامه بموقع اجرا گذارد که عموم ملت صوابدید و کلای خود را صلاح دانند تا امروز مقاومت آحاد و افراد ملت و اوامر مجلس مقدس در سرحد کمال و باعث حیرت و غبطه ملل گشته است البته در این موقع هم این شیوه مرضیه را رعایت و اهمیت و عظمت دارالشورای خود را باین اسلوب صحیح و قایه

خواهند کرد مرخص شده به مجلس رفتیم که در حفظ حقوق ملت در چنین موقع باریک آبی غفلت نشود و انشاءالله از توجهات حضرت (امام عصر عجل الله فرجه) آنچه صلاح ملت است مرعی و معمول خواهد شد نتیجه اقدامات بعد از این را متدرجا بعرض خواهیم رسانید .

مستشارالدوله ابراهیم حاجی میرزا آقا

این پاسخ آخرین تهران خواندنیست . اینان که خود فریب خورده بودند بدینسان دیگران را می فریبیدند . مستشارالدوله اکنون زنده است ، ولی همانا پس از سی و پنجسال هنوز نمیداند که آنروز چه فریبی خورده بود و چه فریبی بدیگران میداد . چنین مجلس و چنین نمایندگان سزاشان همان بود که پس از چند ماهی دیدند و با رسوایی از هم پراکندند .

باری همان روز روز دوشنبه سعد الدوله که بایستی از تهران بیرون رود ، از دربار بیرون آمده خود را بسفارتخانه هولند رسانید و در آنجا بستی نشست . آن روز بازارها باز خواستی شد . لیکن چون همان روز ، باردیگر اندک جنبشی از اوباشان دیده شد مردم بازار را نگشادند . ولی از فردای آن روز بازارها باز ، وانجمنها که در مدرسه سپهسالار می بودند بهبهبانی بانجا رفته ، دستور پراکندگی داد . فردا چهارشنبه هفتصد تن کمایش سواره باتفنگ و فشنگ از ساوه به یاری دارالشوری رسیدند . (۱) روز پنجشنبه دسته مجاهدان قزوین خواستندی رسید .

چنانکه نوشته ایم در قزوین آزادیخواهی ریشه دوانیده جوش و جنب نیکی از آنجا پدیدار میشد ، و دراین پیشامد نیز بیک کار بجایی برخاستند ، و آن اینکه میرزا حسن « رئیس المجاهدین » ، باصد تن از مجاهدان آنجا سواره بیاری دارالشوری آهنگ تهران کردند . گفته میشد اینان پیشروانند که اگر دارالشوری پرگ دهد دسته های دیگری نیز خواهند رسید . میرزا حسن خود دیروز رسیده و امروز سوارانش خواستندی رسید . از اینرو انجمنهای تهران به پیشواز برخاستند و بایدک

(۱) این را تنها در روزنامه ندای وطن آورده . در حبل المتین و روزنامه مجلس یادی از آن نشده .

وافزار پذیرایی بجلو رفتند ، و آنان را باشکوه بسیاری از خیابان ها گذرانیده به بهارستان رسانیدند . امروز مجلس برپا میبود ، مجلسیان سپاسگزاری نمودند و ستایشها سرودند ، ولی بنام اینکه دیگر آشتی رو داده و نیازی نبودن آنان در تهران نمانده پرگ دادند که به قزوین باز گردند .

این نمونه ای از سهش مردم است . ولی افسوس پیشروانی که این سهشهارا براه نیکی اندازند و از آن بهره بردارند ، کم می بودند و اینان نیز در برابر ناپاکیهای برخی از وزیران و نمایندگان مجلس کاری نمی توانستند . کوتاه سخن آنکه مجلس در این پیشامد بی ارجی بسیاری از خود نشان داد .

در این پیشامد از همه رسواتر ملایان بودند .
پایان کار ملایان اینان که بدشمنی مشروطه بادربار همکار گردیده

و با اوباشان باده گسار همنشین شده بودند ، محمدعلی میرزا چون ناگزیر شد بامجلس آشتی کند اینان را زیرپا گزارده لکدمال گردانید . چنانکه گفتیم روز پنجشنبه چادر هارا کنده بدربار پناهندند ، ولی فردا دوباره بمیدان بازگشته ، و یکشب یادو شب در اینجا میبودند که بار دیگر با دستور شاه چادر ها برچیده گردید ، و اینان ناچار مانده خانه های در ارك باجاره گرفتند ، و چند روزی نیز در آنجا ماندند . محمدعلیمیرزا اینان را فریفته میگفت : « چنین نهاده ایم که فرستادگانی از مجلس بیایند و با شما بنشینند و رویه بهتری بکار ها دهند » . ولی چون در پیمان آشتی چنین نهاده شده بود که اینان را از هم پراکنند و با اوباشان کیفری داده شود ، محمدعلی میرزا ناگزیر می بود یکباره از اینان بیزاری جوید . از اینرو روز پنجشنبه چهارم دیماه (۲۰ ذی القعدة) اینان ناگهان از ارك بیرون آمده آهنگ مدرسه مروی کردند ، و همگی بانجادر آمده و اطاقها را ازدست طلبه ها در آورده نشین گرفتند . در اینجا نیز منبری گزارده و ملایان بمنبر رفته بسخن گویی پرداختند . لیکن در اینجا رنك سخن را دیگر گردانیده از زشتگویی و زباندازی خودداری می نمودند . مثلا سید علی آقا چنین میگفت : « مردم چند فصل از این نظامنامه

مخالف با شرع اقدس است ما حاضر شده ایم که مجلسی تشکیل شود که چند نفر از روسای مجلس و چند نفر از ما در آن مجلس حاضر شده و با حضور چند نفر حکم هر کس را که ملت انتخاب کرد مذاکره نمایم و چنانکه گفته ماصحیح بود قبول نمایند و عیوب مجلس را رفع نمایند و چنانکه صحیح نبود ما میرویم در خانه های خود .»

همان کسانی که در میدان توپخانه آتشخانه بسیار بزرگی راه انداخته هر روز دیکهای پلو را بار میگردند ، اینجا بیچیزی و ننداری از خود نموده نوشته ای بروی در مدرسه چسپانیدند، بدینسان: « هر کس در راه خدا باین مشقت مردم که محض حمایت شرع در این جا گرسنه نشسته اند میتواند از صد دینار تا یک تومان اعانه بدهد که عندالله ضایع نخواهد شد .» حبل المتین مینویسد این یکدروغی بیش نمیبود و در اینجا نیز دیکهای پلو را بر سر بار میداشتند .

فردای آنروز تلگرافهایی نوشته بهمه شهرها فرستادند، و بنام هواداری از «شرع» از مردم یاری طلبیدند. بگفته حبل المتین با آن گرسنگی دانسته نیست از کجا پول آوردند که باینهمه تلگراف دادند. شگفت آن بود که سید محمد یزدی بمنبر رفته میگفت: در بیشتر شهرها بویژه در تبریز مردم بهواداری ما بازارها را بسته اند. در جایکه در همه جا مردم بیزاری از آنان مینمودند و این تلگرافها که فرستادند از همه جا پاسخهای بیزاری رسید که روزنامه های مجلس و حبل المتین آنها را بچاپ رسانیدند. از خوی یک پاسخ درازی رسید که سراپانکوهش و سرزنش بمالایان میبود. از استراباد کلانتر نامی تلگراف فرستاد: حاجی شیخ فضل الله خدا تورا و اتباع تورا بدرک فرستد تا مسلمانان آسوده شوند.

باری روزهای پنجشنبه و آدینه را اینان با آزادی میگذرانیدند و از روز شنبه دولت سربازانی بگرد مدرسه گزارده از آمد و شد جلو گرفت. سه روز نیز بدینسان گذشت. و چون گفته میشد میخواهند با همان انبوهی بسفارت روس روند و در آنجا بست نشینند، و این خود کار تنگ آلودی بودی و چه بسا نتیجه های بدی را در پی داشتی، برخی از وزیران



پ ۸۳

شادروان سعید سلماسی (از آزادیخواهان آذربایجان)

بمدرسه رفته حاجی شیخ فضل الله و دیگران را دیده باین واداشتند که خود مردم را پراکنند، و آنان پذیرفته شب چهارشنبه دهم دیماه شبانه مردم را پراکنده و خود نیز بخانه هاشان رفتند. در همین روزها دو سید از تهران تلگرافهایی بنجف به آخوند و دیگران فرستاده از حاجی شیخ فضل الله و رفتار او گله کرده بودند. از نجف پاسخهایی رسید که در روزنامه ها پراکنده شد، و من اینک یکی را در پایین میآورم :

حجة الاسلام بهبهانی و طباطبایی تلگراف نانی واصل نوری چون مغل باسایش و مفسد است تصرفش در امور حرامست (محمد حسین نجل میرزا خلیل) (محمد کاظم خراسانی) (عبدالله مازندرانی)

چون بایستی سردستگان اوباشان گرفته شوند و صنیع حضرت و مقتدر نظام و دیگران پنهان شده بودند، تنها حاجی معصوم نامی از آنان دستگیر گردید. بدینسان آشوب میدان توپخانه پایان پذیرفت. لیکن این زمان يك گرفتاری دیگری پدید آمد، و آن اینکه اوباشان که گریزان و پنهان می بودند، شبها بیرون آمده هر که را می یافتند می زدند و لخت می کردند، و چون پشتشان بشاه و پیرامونیان او گرم می بود، و مجمل السلطان پیشخدمت شاه نگهداری و پشتیبانی از آنان دریغ نمی گفت، بی باکانه بهر سیاه کاری بر می خاستند. چنانکه بهاءالواعظین را که یکی از نمایندگان مجلس می بود کتک زده سرو رویش را بگستند، و در شب چهارشنبه هفدهم دیماه (۳ ذی حجه) هشت تن از آنان بخانه فریدون زردشتی که یکی از بازرگانان می بود، رفته و آن بیچاره را بیدار گردانیده نخست پانصد و شصت تومان پولش را گرفته و سپس در برابر چشم زنش باقمه او را کشتند. پیدا می بود که کشندگان همان اوباشان میباشند. از آن سوی شیخ محمود بورامین رفته در آنجا آسوده می زیست. رویهمرفته دیده میشد که دربار بکیفر دادن اوباشان گردن نگزارده، و پیمان او در این باره جز فریب نمی بوده. از شهرها در این باره تلگراف می رسید و در مجلس نیز گفتگو می رفت، ولی نتیجه نمیداد.

گرفتاری سردستگان او باش و کیفر ایشان

در این میان چون رنجش مردم از محمدعلیمیرزا فزونتر گردیده زبانها بیدگویی باز می بود، (بویژه بایپشآمد ساوجبلاغ که خواهیم آورد)، و روزنامه های تهران، بویژه مساوات، در پرده دری اندازه نمی شناختند و آشکاره سخن از برداشتن شاه می راندند، و داستان لوی شانزده را یاد می کردند، عضدالملک رئیس ایل قاجاریه و شعاع السلطنه برادر شاه ترسیدند که بفرجام کار، پادشاهی از خاندان قاجار بیرون رود، و بدست و پا افتاده، چگونگی را بمحمدعلیمیرزا باز نمودند. عضدالملک آشکاره باو گفت پادشاهی بارنجش بی اندازه مردم نشدنیست، و فرجام رفتار بدخواهانه او را بامجلس روشن گردانید. این گفته ها در محمدعلیمیرزا هناییده او را واداشت که بار دیگر بامجلس دوستی و آشتی نماید و از آزادبخوانان

بدلجویی پردازد. از اینروز دوشنبه بیست و سوم دیماه (۹ ذی الحجه) نشستی در دربار برپا کردند که دوسید با احتشام السلطنه و برخی از نمایندگان می بودند. شاه نیز خود با آنان بروی زمین نشست و با یک زبان فروتنی بسخن پرداخت. دوسید بشیوه خود سخنان دلجویانه گفتند. شاه نیز نخست از بدزبانی برخی از روزنامه نویسان و آزادخواهان رنجیدگی نمود، و از اینکه مجلس بجلوگیری نپرداخته گله کرده، و سپس چنین گفت: «امروز در حضور شما بکلام الهی سوگند یاد می کنم که تاجان در بدن دارم آنچه مقدور است باملت و مجلس خود همراهی کرده خائنان را باستان سلطنت بار ندهم وجد و جهد در حفظ سرحدات و اجرای قانون نموده بخواست خدا ایران را چنان امن و آرام سازم که اسباب رشک جهانیان گردد» این را گفته برای بار سوم بقرآن سوگند خورد. از این سوی بهبهانی نیز، بنام توده ایران، بیاد سوگند پرداخت. محمد علیمیرزا در ارج نهادن باین روز و باین کار تا آنجا پیش رفت که گفت: «فی الحقیقه امروز را باید اول روز جلوس سلطنت و تاجگذاری و ساعت اول تاسیس و برقراری مشروطیت و موقع را مفتنم شمرد» بدینسان سخنان بیپایایی میرفت تا نشست پایان رسید، و پس فردا که مجلس برپا گردید، یاد این نشست بمیان آمد، و نمایندگان بشیوه بیخردانه خودشان، باز امید مندیها نمودند، و چاپلوسیها کردند، و برای آنکه مژده این «مواهب ملوکانه» را بدیگران نیز برسانند چنین نهادند که دوسید بنجف، و مجلس بشهرهای ایران چگونگی را تلگراف کند.

از گفتن بی نیاز است که اینها جز رویه کاری نمی بود و نتیجه ای را در پی نخواستی داشت. تنها نتیجه آن نشست این بود که محمد علیمیرزا بیکبار دست از نگهداری اوباشان برداشت، و ظفر السلطنه که هم وزیر جنگ و هم فرمانروای تهران می بود فرصت یافته دستور داد اوباشان را سخت دنبال کردند. چون انجمنهای تهران در این باره با فشاریهای می نمودند، کارکنان شهربانی بهمراهی کسانی از آنان، از فردای آن روز بجستجو پرداختند، چنانکه گفتیم مجلل پیشخدمت شاه از سران اوباشان نگهداری می کرد، و چون این دانسته می بود ایشان نخست بخانه او رفتند

ویک غلام سیاهی را دستگیر کرده بیاز پرس کشیدند، و از گفته های او او این دانستند که صنیع حضرت که یکی از سران اوباشان می بود دیشب را در آنخانه گذرانیده ، ولی بامدادان آهنگ خانه پدرزن خود کرده که شب آینده را در آنجا بسر برد . این را دانسته شبانه با دسته ای از پولیس و سرباز و ژاندارم بآنجا شتافته گرد خانه را گرفته و کسانی از پشت بام پایین رفته در اتاقها بگردش و جویش پرداختند، ولی جسته خود را نیافتند . چون میخواستند بازگردند یکی چشمش بر خت های او افتاد که در گوشه ای نهاده ، ودانست که خود او نیز در خانه میباشد و این بود دوباره بجستجو پرداختند، و او را از میان زنان بیرون آوردند و با همان چادر ورخت زنانه با خود برداشته بشهربانی آوردند .

از این آگاهی آزادیخواهان شادمان گردیدند . از آنسوی مقتدر نظام و دیگران دانستند که رهایی نخواهند داشت ، و سه تن از آنان که مقتدر وسید کمال و اسماعیل خان بودند بخانه ظفر السلطنه پناهندند . ولی ظفر السلطنه آنانرا نگاه نداشته بشهربانی فرستاد که با صنیع حضرت و حاجی معصومخان ، هر پنج تن را بعدلیه فرستادند .

کشته شدن فریدون زردشتی مایه رنجی برای مجلس شده بود . زیرا زردشتیان در تهران و دیگر جاها دست از کار های خود برداشته گرفتاری کشندگان او را میخواستند . در این روزها چون از غلام سیاه مجلل باز پرسها رفت ، دانسته شد کشندگان او از همان اوباشان میدان توپخانه میباشد که او را بنام کینه توزی بامجلس و قانون اساسی (که برابری بزردشتیان داده بود) کشته اند ، و چون نامهای آنان دانسته شد شهربانی بدستگیر کردن آنان نیز کوشید .

آن پنج تن که بعدلیه فرستاده شده بودند ، دادگاه حاجی معصوم خان را بیگناه شناخته ، ولی درباره چهارتن دیگر روز دوشنبه سیزدهم بهمن (۲۹ ذی الحجّه) حکم پایین را داد :

چون در تاریخ ۹ شهر ذیقعد ۱۳۲۵ جماعتی مفسد و اشرار و عوام کالانعام در مقام شورش و طغیان و مخالفت اساس مقدس و مشروطیت برآمده بترك رعایت حرمت اشهر حرم گفته و برخلاف میل اولیاء دولت و رؤسای



پ ۸۴
میرزا حسن رئیس المجاهدین

ملت به مجلس مقدس شورای ملی شیدالله ارکانه حمله برده استعمال اسلحه و شلیک نمودند و از آنجا بمیدان توپخانه رفته جماعتی معین شورش طلب به معاونت احتشاد و اجتناد و عنوان انقلاب جهاد دعوت نموده در مقام عربده و حرکات وحشیانه برآمدند (علی آقا صراف) و (اسمهیل خیاط) را بیوجبی مجروح سخت و (عنابت الله) مظلوم را در اسوء احوال مقتول و آویزه

درخت نمودند و چه در (بهارستان) و چه در (میدان) و چه در مجامع و محافل توطئه و تمهید و مجالس مواضع اشخاص مفعله ذیل خسروخان مقتدر نظام اسمعیل خان سید محمدخان صنیع حضرت سید کمال منشاء مخاطرات و مطرح مذاکرات و برهم زن انتظام و انگشت نمای خاصر و عام و باعث وحشت و اضطراب ملت و اسباب انقلاب مملکت و بفسدی و مخالفت مشروطیت معرفی و شکایت عموم مردم را موجب شدند و از جانب . . . اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه مشروطه خواه . . . بحکم عدل و نصفت بموجب دستخط . . . ملوکانه مقرر شد که در محکمه جزا به محکمه و استنطاق اشخاص مزبوره قیام و پس از ثبوت تقصیر بقانون شرع انور به مجازات آنها اقدام شود و در استنطاق اعم از اقرارات آنها درحق خود یا اظهارات و اخبارات درحق یکدیگر بر محکمه جزا ثابت و محقق گردید که مشارالیهم آمر و ناهمی ارادل و اوباش و پیشرو و قائد اجامر و الواط و مباشر امور و مهیج و محرک شورش طلبان و مفسدین و مصدر امور وحشیانه بوده و خلاف نظم و امنیت و مخالفت قوانین مقدسه مشروطیت را مرتکب، واحداث فتنه عظیمه را مدبر بوده اند و جنابان مستطابان افاضت نصابان حجج الاسلام و المسلمین مقتد و الانام ذخایر الایام کهوف الارامل و الایتام آقای آقا سید عبدالله مجتهد و آقای آقا میرزا سید محمد مجتهد و آقای امام جمعه و آقایان دیگر متع الله المسلمین بطول بقائهم در باب مجازات آنها مرقوم فرموده اند که اولاً بضرب و تعذیب زاجر موجعی که موجب عبرت بر مفسد و جلوگیری ازین قبیل مفسد و اعمال نامشروع بوده باشد درحق آنها علناً معمول شود و بعد الزجر تحت الحفظ و مفلولاً به (کلات) برده شوند و مدت ده سال در آنجا مجبوس باشند لهذا محکمه جزا تصدیقا و امتثالا مقرر میدارد بنحویکه از محضر منور علماء اعلام و مجمع مقدس حضرات حجج الاسلام دامت برکاتهم حکم مجازات درحق آنها صادر شده است عاجلاً بوقع انفاذ و اجرا گذارده شود و علاوه بر آن هر یک ازین اشخاص که بشئون و امتیازات نظامی و غیر نظامی نایل هستند از شئون و امتیازات انفکاک ابدی خواهند داشت فاعتبروا یا اولی الابصار

محل مهر محکمه جزا صدق الملك (رئیس محکمه جزا)

شیخ علی قاضی ارداقی - احمد بن محمد مهدی - معاون حضرت - محسن مجد الممالک
پیدا است که این « حکم » بدربار و بمالیان و دیگر بدخواهان

مشروطه بسیار گران می افتاد . ولی همان روز در حیاط عدلیه بابودن وزیر عدلیه و وزیر جنگ و نمایندگان انجمنها و چند صدتن از تماشاگران بکار بسته شده بهریکی از آن چهارتن دو هزار شلاق زدند ، و سپس هرچهار را خسته و کوفته بروی گاری نشانده روانه کلات گردانیدند . اما کشندگان فریدون ، چون میبایست باز پرس و رسیدگی بیشتر گردد داستان آنها را در جای خود خواهیم آورد .

در اینجا باز از آذربایجان سخن میرانم . در اینمیان

نخستین خونریزی

در آنجا نیز ، چه در ساوجبلاغ و چه در خود

در تبریز

تبریز ، یکرشته دستانهایی رخ میداد . اما در

تبریز چنانکه گفتیم میرهاشم دسته جدا کرده از کار شکنی باز نمیایستاد ولوتیان دوچی میدان یافته آنچه می توانستند ، از بهم زدن ایمنی خودداری نمی نمودند . کونسول روس همچنان با فشاری کرده گرفتن نایب کاظم و همدستانش را میخواست و از آنسوی تفنگداران دوچی به پشتیبانی از آن بر خاسته نافرمانی و ایستادگی نشان میدادند . هر زمان آشوب دیگری رخ میداد ولوتیان شبانه بدر خانه ها رفته از توانگران پول می ستدند .

کونسول میگفت کسانی شبانه بدر کونسولخانه رفته و آهنک کشتن

او را داشته اند ، و همین را بهانه گرفته بیست و پنج تن قزاق به تبریز خواست و شماره پاسبانان کونسولخانه را دو برابر گردانید . این داستان در تهران در مجلس بگفتگو گزارده شد و از وزیر خارجه پرسش رفت ولی او پاسخ روشن نتوانست و همانا داستان با آگاهی از دربار میبود .

فرمانفرما تا در تبریز میبود اندک جلوگیری میرفت ، و چون او

رفت انجمن جلوگیری را از بیگلریگی خواستار شد ولی نتیجه دیده نشد ، و خود پیدا میبود که کار بخونریزی خواهد کشید . در این میان عید قربان رسید . چنانکه میدانیم در زمان خود کامگی در این عید شتری میکشند . بدینسان که جانور بیزبان را بامنگوله و زنگوله آراسته و سوارگانی از پس و پیشش افتاده ، باسرنا و دهل ، یگروز و دو روز در بازار می گردانیدند و شادیهها مینمودند ، و روز قربان میکشند که هنوز

جان از تنش درنرفته درباریان بر سرش میریختند و هرتکه‌ای از کوششش در دست دیگری میماند. سرش را هم برای ولیعهد یا شاه می بردند. این يك کار خونخورانه بدی میبود و از اینرو انجمن از آن جلو گرفت. ولی میرهاشم که دستگاه فرمانروایی برای خود چیده و بدلگرمی پول محمد علی میرزا و زور تفنگداران دوچی و سرخاب خود را در جهان دیگری میدید فرمان شتر قربانی داده و کهنه درباریانی بدانسان که ه.ه. ساله میکردند شتر را کشتند و سرش را برای او بردند و از او « خلعت » و پاداش گرفتند.

از این کار مردم دانستند میرهاشم هوای دیگری میدارد و هیچ گاه رام نخواهد گردید. همانروز لوتیان و اوباشان دوچی بی بازار ریخته باشلیك گلوله دکانها را بندانیدند. شب نیز در مغازه های مجید الملك شلیك بسیار کردند و دسته‌ای بدرخانه حاجی مهدی آقا رفته آنرا آتش زدند. انجمن ناچار شد بچاره برخیزد و فشنك بمجاهدان بخشیده دستور جنك و جلو گیری داد، و از روز آدینه بیست و ششم دیمه (۱۲ ذیحجه) جنك در میان دوسو آغاز گردید.

دوچیان مغازه های سید حمزه را سنگر گرفته مجاهدان نیز در چند جا سنگر بسته بودند. گلوله چون تگرگ می بارید و چه بسا ره گذریان بیگناه که نابود شدند. انجمن توپی بروی « پل قاری » که در میان دوچی و دیگر کویها میبود فرستاد، و چون تا آن روز تبریزیان جنك ندیده و آواز توپی نشنیده بودند، و چون گفه شدی: « فلان شهر را بتوب بستند » انبوه مردم چنین پنداشتندی که بایك توپ نیمی از يك شهرویرانه گردد، از اینرو بیم سراسر شهر را فرا گرفت. با اینهمه توپ را هم آتش نکردند.

دوروز جنك برپا بود و بیست تن کمابیش از دوسو کشته گردیدند. از مجاهدان بنام حاجی خلیل فرشچی کشته شد و او نخستین قربانی مجاهدان آذربایجانست. این مرد حجره در بازار میداشت و یکی از توانگران بشمار میرفت. با اینحال بنام غیرت و آزادیخواهی بمجاهدان پیوسته با آنکه سالش بیش از پنجاه میبود سنگینی تفنك و فشنك را بخود آسان



میگرفت ، و در این جنگ که بیشتر کسان ترسیده پابجلو نمی گزاردند اودلیرانه پابجلو میگزارد ، و از اینرو باگلوله ای که بسرش خورد افتاد و جان داد .

پس از دو روز آرامش روی داد . ولی همچنان بازارها بسته و آمد و شد بریده ، و سنگرها بجای خود میبود . شبانه اوباشان بدر خانه ها رفته پول میگرفتند . چند روز با اینحال گذشته روز پنجم بهمین بار دیگر در میانه جنگ و تیراندازی آغاز یافت و باز دسته ای کشته گردیدند .

در اینمیان نمایندگان انجمن در تلگرافخانه باتهران در گفتگو می بودند و درباره آرامش شهر چاره میطلبیدند . از دربار اجلال الملک را که نماینده انجمن نیز میبود رئیس شهربانی برگزیده رشته کارهای شهر را باو سپردند و او بیدرنک بکار برخاسته جلو جنگ را گرفت . از آنسوی چون محرم فرا میرسید و بایستی کویها بسیج کار کنند تادسته های سینه زنی بیرون آورند این خود مایه دیگری بفرو نشستن آتش جنگ گردید .

از آغاز محرم بازارها نیمه باز و نیمه بسته می بود . ولی دسته های سینه زن آمد و شد میکردند . از آنسوی اجلال الملک در اندک زمانی سامان بکارها داده بهمه پاسبانان رخت شیک یکسان (از ماهوت مشکئی باکمر بند چرمی و دکمه و نشان) پوشانید ، و سردسته ها بآنان گمارده همه را بکار انداخت . (در زمان مشروطه نخستین شهربانی بسامان در تبریز بنیاد یافته و این آغاز آن میباشد) . نیزدسته هایی را از سوار شاهسون و از قزاق به پشتیبانی شهربانی برگزیده بگردش در شهرواداشت . کوتاه سخن : درچنان هنگام دشواری ، اجلال الملک کاردانی نیکی از خود نشان داده شهر را پس از آن شفتگی بآرامش آورد . من نیک بیاد میدارم که چگونه این دسته ها باموزیک در بازارها میگردیدند و آرامش

پیکره ۸۵ نشان میدهد اجلال الملک را با محمد خان میرپنج قزاق و سرکردگان شهربانی و قزاقان (این پیکره در همانروزها برداشته شده)

را برپا میگردانیدند

این جنگ در تاریخ مشروطه ارجمند است . زیرا بازیانهایی که رسانید یکسودی دربر مداشت ، و آن اینکه مردم جنگ را دیده از ترس بیجایی که درباره آن میداشتند بیرون آمدند . نیز مجاهدان جنگ را دیده آزموده گردیدند و برای يك جنگ بزرگتر دیگری آماده شدند . در نتیجه این جنگ بود که پس از بمباران مجلس چون شاه سپاه بسر تبریز فرستاد این شهر ، همچون دیگر شهرها ، دست و پای خود را گم نکرد و آن ایستادگی را نشان داد . در این جنگ یکی از سردستگان ستارخان میبود که چون کاردانی ودلیری از خود نشان داد بنام آوازه اش افزود . همچنین مجاهدان قفقاز در این جنگ کاردانی از خود نمودند .

ولی با این جنگ و خونریزی لوتیان دوجی دستگیر
ایستادگیهای دوجیان نگردیدند . زیرا در کوی خود ایستاده باینسو
نمی آمدند و راستی آنکه آمد و شد در میان

دوجی و سرخاب بادیگر کویها بریده شده و دوتیرگی اینزمان رویه سخت تری بخود گرفت . اجلال الملك میدید که اگر بخواهد بدستگیر کردن لوتیان پردازد دوباره جنگ در خواهد گرفت ، از اینرو چشم پوشی نموده همین اندازه میکوشید که دوباره آشفستگی رخ ندهد . درده روز محرم نیز که دسته های دوجی و سرخاب بی بازار میآمدند ، دوجیان تامی توانستند خشم و کینه نشان میدادند . بویژه روز تاسوعا که شیر بی بازار آورده بودند .

ما در این تاریخ از داستان دسته های سینه زنی محرم که یکی از گرفتاریهای زمان خود کامگی میبود و تا سالها پس از مشروطه نیز بازمی ماند ، سخنی نرانده ایم ولی در اینجا باندک سخنی نیازمندیم .

این دسته ها که از درهم آمیختن نادانیهای شیعیگری و هوسبازی های عامیگری و خود نماییهای لوتیگری پدید آمدی در همه شهر های ایران رواج میداشت ، ولی در تبریز رواجش بسیار بیشتر میبود . از یکم محرم تا دوازدهم آن کارها خوابیده باین پرداخته میشد .

این دسته ها که از هر کویی یکی برخاستی برخی از آنها را

«ویژگیها» میبود. مثلا همان دوچی روز تاسوعا شیر بیازار آوردی بدینسان که مردی را پوست شیر پوشانیده بروی تختی نشانده با خود گردانیدندی. این ویژه آن کوی میبود که دیگری آنرا نیاوردی. گفته شدی که آن پوست از آن کوی دیگری میبوده ودوچیان ازدست آنان ر بوده اند، واز اینرو بنگهداری آن کوشیدندی. روز تاسوعا که بودی انبوهی از مردان آن کوی (بویژه از سیدان) بدسته در آمدندی، بدینسان که از دوسو دست بکمر بند یکدیگر انداخته زنجیره بس درازی پدید آوردندی، و شیر را بمیان انداخته، شعر خوانان و سینه کوبان روانه گردیدندی. لوتیان باتپانچه هایی بکمر همراهی نمودندی. در شعرهایی که خواندندی روی سخن بشیر داشتندی ودر «برگردان» آن گفتندی:

«ایشیر یتش بوگون هرایه امداد ایله آل مصطفایه»

این شعرها در تبریز زبانزد همگی میبود، واز اینرو چون در همان کشاکشهای مشروطه خواهی شعرهایی از اینسو و از آن سو ساخته شدی بیشتر آنها باین «وزن» و «قافیه» بودی وبا همان آهنگ سینه زنی خوانده شدی.

باری روز تاسوعا دوچیان که بشیوه همه ساله شیر آورده بودند گردنکشیها و خودنماییهای بسیاری میکردند وچون در شعرهای خود باین لنکه میرسیدند: «لعنت بیله قوم بیحیایه» (لعنت بچنان گروه بیشرم) دست بسوی آزادیخواهان داشته آنانرا نشان میدادند، و بدینسان کینه میجستند.

پس از ده روز محرم نیز در آن کوی روزنامه ای بترکی آغاز کردند. که چون بعنوان پرسش وپاسخ درمیان یکمرد عامی بایک ملا نوشته میشد، و عامی ملا را «ملاعمو» مینامید روزنامه نیز به همان نام شناخته کردید. دراین روز نامه که بترکی تبریزی نوشته می شد همه نکوهش وبدگویی از مشروطه خواهان میرفت وخردهها بآنان گرفته میشد. چون رنجش میرهاشم همه از برگزیده نشدن بنمایندگی انجمن میبود بیش از همه بنمایندگان انجمن پرداخته میشد. من تاهشت یا نه



شماره آنرا دیده ام . ولی همانا بیشتر بیرون آمده .
گذشته از آن گاهی نیز بفارسی چیزهایی مینوشتند وباسنک به
چاپ رسانیده می پراکندهند ، وچون یکی از این نوشته های فارسی
اکنون در دست منست برای نمونه بخشی از آنرا میآورم. این نوشته
زیر عنوان « هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق » نوشته شده و چنین
آغاز میشود :

ای برادران هوشمند وای معتقدان قرآن مبین چشم عبرت گشوده و
راه غیرت پیموده ونام ایرانیت خودرا که زیاده از شش هزار سال است که
حمیت و غیرت شما ایرانیها ناسخ تواریخ سایر دول گردیده و شما ایرانی
نبودید که مدتهای مدید با سلاطین متعدد در میدان حمیت کوس برابری
زده و سر اطاعت بسلاطین مستعد فرود نیاوردید و حالا آن حمیت ملت
پرستی و غیرت وطن داری شما را چه شده که اسیر پنج وشش نفر (قفقازی)
خانه بدوش شده و تصور نسازید که اینها هرگاه ژولیک و جیب بر نبودند
مکانی بخود معین میکردند وکسی بایشان تصاحب میساختی ... ببینید کارمسلمانی
چطور شده که جناب مستطاب عالی آقای حاجی میرزا ابوالحسن آقا مشهور
به انکچی میفرمایند که آیا ایوگیلان ملت در کدام شریعت (اهل محله سرخاب
و شتربان) واجب القتل شدند که حکم قتل ایشان را داده اید میر تقی
چایچی وایت خلیل در جوابش بگویند که شرح لمعه وشرایع خواندن نیست.
که تو بدانی و ترا باین کارها رجوع نباشد و یکنفر مسلمان باتعصب در
آنجا جواب میر تقی را ندهد که بلی آقای چایچی اصل مقصد از مشروطه
شرح لمعه وشرایع خواندن وشرع انور را جاری نمودن است و چای تلخ
فروختن نیست که تو بدانی وتوهین حضرات آقایان علماء وسادات را مگر در
مشروطه طبیعی مذهبان ودرقانون مفسدین واجب میدانند چنانکه جناب مستطاب
آقا میر جواد آقای پیشنهاد مقصودیه که در زمان استبداد امر بمعروف و نهی
از منکر نمودن ایشان را کسی انکار ندارد در جنگ ثانوی بجهت اصلاح به
محله شتربان آمده و حقیقت ایشان را دیده و در مراجعت باهل سرخاب و
شتربان گفته که جنگ نسازید که من رفته و اهل آن محلات را ساکت کنم

پیکره ۸۶ نشان میدهد یکدسته از زنجیر زنان تهران را چون
از دسته سخن رانده شده این پیکره را (که در سالهای نخست مشروطه
برداشته شده) آورده ایم

ایشان فورا فرموده جناب مشارالیه را اطاعت کرده و ساکت شدند اما اهالی محله جناب مزبور بحرف او ادتتا نکرده و ساکت نشدند جناب معزی الیه بدون غرض شخصی مفسدان رکیل نما را ایراد میکردند که چرا فرمان قتل و غارت اهل محله سرخاب و شتربان را واجب میدانند. (علی مسیو) در جوابش میگوید که توهم بلاشینی آمده و در محله ما چیزدار شدی و حالا از محله سرخاب و شتربان حرف لاطایل آموخته ای اهل تبریز مگر شماها این علی مسیو را نمیشناسید و نمیدانید که مسیو چه معنی دارد و در لغت فرانسه مسیو بمعنی آقا است اما آنکسی که از اصل و نسب خاج پرست باشد موسیورا مقدم دارند مثل موسیو برین و غیره و آنکه از اسلام بخاج پرستی برگشته موسیو او را مؤخر سازند این ظاهر حال و اسم آن لا مذهب و از شرح سیئات باطن او قلم نویسندگان عاجز است از آنجمله تعزیه داری حضرت سیدالشهداء علیه آلف التحیه و الثنارا همیشه استهزاء نموده و نوحه خواندن را منع و ملامت سازد چنانکه کرات در مجالس مذاکره کرده که من بعد از سفر اسلامبول یکروز بعنوان تقیه بدسته دلریش رفته و رنجیدم از آن تاریخ غسل توبه نمودم که دیگر از این غلطها نکنم لامذهبی که تعزیه داری آن حضرت را غلطکاری نامیده و از اسلامیت برگشته باشد به کفر او دیگر دلیل و برهان لازم نیست و از خبائت فطری آنقدر تلاش کرده که اساس تعزیه داری سیدالشهداء علیه السلام را بژمرده و پیر شکسته نموده .

فرمانفرما در

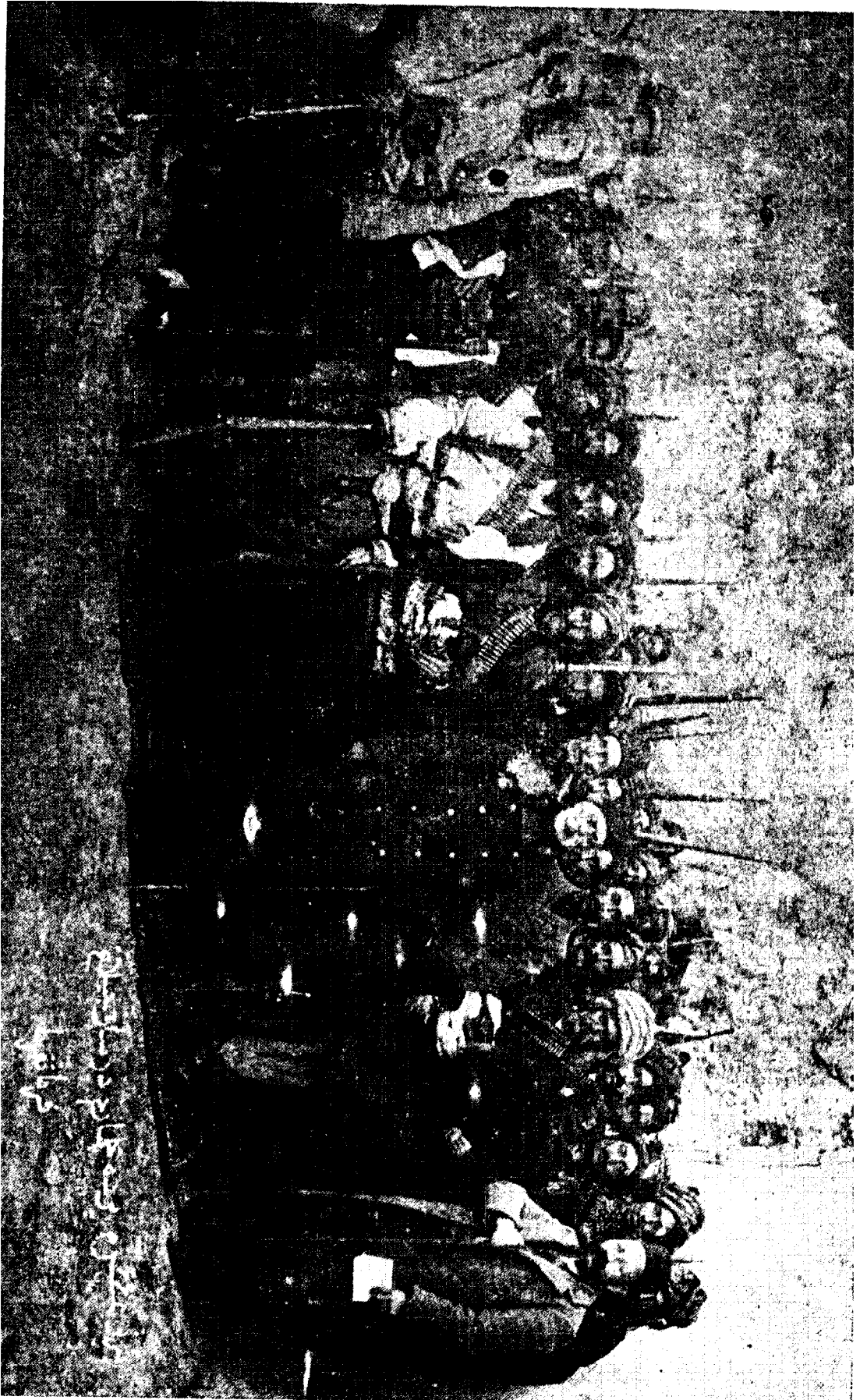
ساوجبلاغ

اما در ساوجبلاغ ، چنانکه نوشتیم فرمانفرما به آهنگ آنجا از تبریز روانه گردید ، و چون به میاندواب رسید یکدسته از سواره را از پیش فرستاده فردای آنروز که دوازدهم یاسیزدهم دیماه می بود خود باباز مانده سپاه بدانجا شتافت . مردم شهر که از درون هواخواه ایران می بودند به پیشواز شتافته شادیا نمودند و بدینسان شهر دوباره بدست آمد . لیکن محمد فریق پاشا سر کرده عثمانی که در چند فرسخی نشسته و بیایبی کردان را با شوب بر میانگیخت ، این بار کوشش بیشتر گردانید و کردان در آبادیهای بیرون ساوجبلاغ آنچه توانستند دریغ نگفتند . آبادیها را ویران گردانیده کسانی را خون ریختند . سپس بیشرمی راز اندازه گذرانیده بفرمانفرما پیام فرستادند که شهر را بما بازگزار و برو . فرمانفرما با آنکه هزار و دو بیست تن بیشتر همراه نمیداشت و کردان ده برابر

فزونتر میبودند پاسخ درستی داده فرستاده را باز گردانید. این بود روز شنبه بیستم دیماه ناگهان دوازده هزارتن بیشتر روی بشهر آورده همه پشته های پیرامون را گرفتند و بکار جنک پرداختند. فرمانفرما سواره و سرباز را بگوشه های شهر بخش کرده دستور جنک و جلوگیری داد، و خود نیز تفنگ بدست آماده ایستاد. دو توپ در سرای حکومتی نهاده آتشفشانی میکردند، و چون یکی از توپچیان با گلوله زده شد فرمانفرما خود پشت توپ جا گرفت. دوازده ساعت جنک بر پا بود و صد تن کما بیش از اینسو کشته شدند. با اینحال کردان کاری از پیش نبرده باز گشتند. ولی در دیهها همچنان تاراج میکردند و راهها را بسته بودند. همانروز که این جنک میرفت میانه ساوجبلاغ و میاندواب راه را زده قورخانه و هشت هزار تومان پول را که برای فرمانفرما فرستاده شده بود یغما کردند.

در این میان چشم فرمانفرما و مردم ساوجبلاغ براه میبود که از تبریز یاتهران یاوری رسد. ولی بیست روز گذشت و جز دسته اندکی از شاهسون بآنجا نرسید. محمدعلی میرزا روز فردای نشست بیست و دوم دیماه بشیرینکاری، خود بتلگرافخانه دربار رفته و بسران ایلها و سر کردگان سوار آذربایجان تلگرافها زده بود که بیاری فرمانفرما شتابند. ولی چون رویه کاری میبود در بیرون نتیجه دیده نمیشد.

از آنسوی دولت رفتار نیرنگ آمیزی پیش گرفته چنین میگفت: «عثمانیان چون آگهی جنگی فرستاده اند نباید ما با سپاه آنان جنک کنیم و تنها باید بسرکوب ایلهای نافرمان کوشیم». بفرما نفرما نیز دستور فرستاده بودند که جز با کردان جنک نکنند. در حالیکه عثمانیان آشکاره مرز را شکسته بخاک ایران در آمده بودند. از آن سوی دربار ساوجبلاغ چون از کردان کاری پیش نرفت خود فریق پاشا بکار برخاسته با سپاه و توپ رو بسوی شهر آورد. فرمانفرما کسی فرستاده پیام داد که شما هنوز آگهی جنگی فرستاده اید، چگونه بسر شهر میآیید؟ فریق پاسخ داد: آگهی جنگی بالاتر از این چه باشد که با بیست هزار سپاه و شش توپ تا نیم فرسنگی شهر آمده ام. اگر تاشش ساعت



دیگر از شهر بیرون نروی بیدرنك جنك آغاز خواهیم کرد .
از این پاسخ فرمانفرما را تاب ایستادگی نمانده شهر را رها
کرد و بمیان‌دواب باز گشت . بدینسان یکداستان نك آلودی رخ داد .
عثمانیان بشهر درآمده استوار نشستند ، و این شگفت که باز می گفتند :
ما بخاك ایران نگذشته ایم . محمدعلی میرزا و وزیرانش نیز می گفتند :
عثمانیان هنوز آگهی جنگی نفرستاده اند .

فرمانفرما در میان‌دواب نشسته سپاه گرد میآورد . در این هنگام
از حاجی محمدرضا نامی از بازرگانان کاشان کاری رخداد که باید نامش
در تاریخ بماند، و آن اینکه از عراق پانصد تومان پول برای فرمانفرما
فرستاد که در راه جنك بکار برد ، فرمانفرما پول را پذیرفته باتلگراف
سپاس گزارد .

از آنسوی چنانکه گفتیم در این کشاکش باعثمانی دولتهای روس
وانگلیس و آلمان نیز دلبستگی می نمودند ، و گذشته از این لشکر
کشیها و کوششها گفتگوهای نیز در تهران و استانبول کرده می شد.
نیز کمیسیونی در نزدیکیهای مرز برپا و گفتگو از خط مرز می رفت .
عثمانیان اگر برخی از خاك ایران را از آن خود می‌شماردند ساوجبلاغ
از آن جمله نتوانستی بود . از اینرو عثمانیان ناگزیر مانده روز یکم
اسفند ساوجبلاغ را رها کرده پس نشستند ، و کردان سرکش نیز بشیوه
همیشگی خود از در پشیمانی درآمده بار دیگر بایران بستگی و فرمان
برداری نمودند . شگفت تر از همه آنکه چون این آگاهی به تهران
رسید محمدعلی میرزا دستاویزی برای شیرینکاری پیدا کرده «دستخط»
پایین را بمجلس فرستاد :

احتشام السلطنه تلگرافی الان مبنی بر حرکت فریق از ساوجبلاغ
رسید چون برای دولت و ملت مژده بود فرستادم ملاحظه نماید و فردا در
مجلس علنی قرائت نماید که ملت بدانند من آرام و راحت خود را حرام کرده
در مراجعت فریق و در این پشیمانی طوایف یاغی بدون خونریزی چقدرها
اقدامات و زحمات را کشیده‌ام امیدوارم با همراهی و اتحاد معنوی مجلس

بیکره ۸۷ نشان میدهد فرمانفرما را با بکدسته از کردان در

ساوجبلاغ

مقدس بادولت همه کارها اصلاح شود شهر محرم الحرام ۱۳۲۶
بدینسان بیک کار ناکرده می نازید . در حالیکه در همانروزها
کردان در پیرامون های ارومی تباهاکاری بی اندازه می نمودند و بیایبی
تلگرافهای ناله از مردم میرسید . همچنین نایب حسین کاشانی و پسرانش
در کاشان در ستمگری بچیزی دریغ نمی گفتند و آواز مردم بدادخواهی
بلند می بود . از آنسوی عثمانیان باآنکه ساوجبلاغ را رها کردند از
خاک ایران بیرون رفتند و از کمیسیون و کوششهایش نیز نتیجه ای به
دست نیامد .

رخداد هشتم

اسفند

محمدعلی میرزا همچنان بامجلس رفتار نیکو می
نمود ، و میتوان پنداشت که این هنگام از نبرد با
مجلس نومید گردیده ، و خواه و نا خواه گردن
بنگهداری آن گزارده بود . زیرا چنانکه گفتیم هر پیشامدی را دستاویز
گرفته گام دیگری بسوی دوستی بامجلس برمیداشت . از جمله در آغاز
های اسفند چون مجلس توانست « قانون انطباعات » را بیایان رساند
شاه آنرا فرصت شمرده « دستخطی » بنام خشنودی و خرسندی از کار
های مجلس فرستاد که در نشست هفتم اسفند (۲۴ محرم ۱۳۲۶) در
مجلس خوانده گردید .

لیکن فردای آن روز که آدینه هشتم اسفند (۲۵ محرم) می
بود داستانی رخداد که بینکبار آب را گل آلود گردانید . آن روز
محمدعلی میرزا برای گردش آهنگ دوشان تپه را داشت ، و چون با
شکوه و دبدبه از دربار بیرون آمد یک کالسکه دودی (اتومبیل) از
جلو و کالسکه شش اسبی پادشاهی در پشت سر آن ، و غلامان کشیکخانه
بامیر بهادر در پیرامون روانه گردیدند ، باین شکوه و آرایش که راه
میرفتند چون خیابان باغ وحش (۱) را بیایان رسانیده خواستند بخیابان ظل
السلطان به پیچند ، در همانجا ناگهان نارنجکی بزمین خورد و بایک آوای
سختی ترکید . دو تن کشته شده و چند تن زخم یافتند و شیشه های
(۱) همان خیابانی که اکنون پهناورتر گردیده و بنام خیابان
پستخانه خوانده میشود .

اتومبیل خورد گردید . هنوز اوای آن بریده نشده نارنجك دیگری چند گام دورتر ترکید که باز چند تن کشته شده چندتن زخم یافتند . شاه که در کالسکه شش اسبه میبود گزندی باو نرسید ، و همین که آوای نارنجك را شنید از کالسکه پایین آمده پیرامونیان گردش را گرفتند ، و بیمناک و شتابزده خود را بخانه کالسکه چی باشی که در آن نزدیکی میبود رسانیدند . غلامان کشیکخانه همینکه آوای نارنجك را شنیدند از هم پراکنده در اینجا و آنجا دست بتاراج و چپاول یازیدند ، سپس چون شنیدند که شاه زنده است دوباره باز گشتند و شورش و بهم خورد گیها که پدید آمده بود از میان برخاست . شاه ساعتی در خانه کالسکه چی باشی آسوده سپس با پای پیاده بدربار رفت . و همانروز خود او با تلگراف داستان را بشهرها آگاهی فرستاد . از آنسوی در تهران چون چگونگی دانسته شد آزادیخواهان بشیوه همیشگی خود ، ناخرسندی از آن نمودند ، و مردم بنام آنکه از شاه یکچنان گزندی در گذشته به شادی پرداخته چراغان کردند . فردا در بهارستان پیش از نیمروز نشست ویژه برپا کرده فرستادگانی را برگزیده بنزد شاه فرستادند که از پیشامد افسوس و همدردی نشان دهند و از آسوده جستن شاه سپاسگزاری نمایند . سپس تلگرافها بشهرها فرستادند و از همه جا خواستار چراغان و جشن گردیدند . به تبریز سه تلگراف رسید . یکی از بهبهانی ، دیگری از احتشام السلطنه ، دیگری از نمایندگان آذربایجان . این بود انجمن دستور چراغان داد ، و خود تلگرافی بنام افسوس و شادی بشاه فرستاد .

پسین آن روز که نشست همیشگی مجلس برپا گردید بار دیگر گفتگو از پیشامد کردند ، و برخی نمایندگان از چاپلوسی یا ساده دلی بسخنان پوچی برخاستند . کسانی میگفتند : چنین کاری از ایرانی سر نمیزند . کننده آن بیگمان بیگانه میبوده . مجلس پافشاری مینمود که جستجو و رسیدگی نیکی شود و کنندگان بدست آیند ، و چون دو بمب انداخته شده بود یاد « دونفر » کرده میشد .

شهربانی از همان روز آدینه بجستجو پرداخته بود . خانه ای که نارنجکها از آنجا انداخته شده بود درس را بسته یافتند و چون چند



روزی بیوسیدند و کسی بآنجا نیامد خودشان در را باز کرده بدرون رفتند و در آنجا برخی افزار نارنجك سازی با یکریش ساختگی بدست آوردند . دو سه روز دیگر چهار تن از آذربایجانیان را که باگاری بسفر میرفتند ، از عبدالعظیم بتهران آوردند ، و در شهربانی بند کرده بیازپرس برداختند . سه تن از آنان بنامهای مشهدی محمد و مشهدی عبدالله و اکبر ، از مردم اسکو ، ویکی بنام زینال از مردم قره داغ می بود . شهربانی اینان را کنندگان آن کار می شمرد ، ولی آنان چیزی بگردن نمیگرفتند . از آنسوی چون انجمنهای تهران پافشاری مینمود که بازپرس آشکار باشد و فشار و سختگیری در میان نباشد ، ناگزیر نتیجه ای بدست نیامد ، و پس از چند روزی هرچهار تن رها گردیدند .

شهربانی بهر که گمان بمب سازی میرد شبانه بخانه اش فرستاده دستگیر میساخت ، و آزادیخواهان بنام پشتیبانی از قانون باین رفتار شهربانی ایراد میگرفتند ، و خواهیم دید که این خود زمینه کشاکشی را پدید آورد .

محمد علی میرزا روزه های نخست خونسردی نشان داده آن را دستاویزی برای رنجیدگی از مجلس و آزادیخواهان نمی گرفت . ولی چون از جستجو نتیجه بدست نیامد بدلتنگی آغاز کرده يك نامه گله آمیزی بمجلس نوشت که در آن چنین میگفت :

اگر تا چند روز دیگر هم اثری از تعیین محرکین و دستگیری مرتکبین ظاهر نشود لابد بعضی اقدامات مجدانه بعمل خواهد آمد که خیانت مجرمین هویدا و اغراض مفرضین آشکار و پیدا شود .

چنانکه سپس خواهیم دید از همه جستجو های شهربانی درباره این رخداد نتیجه روشنی بدست نیامد . ولی آنچه در سالهای دیرتر دانسته شده آنست که نقشه این کار را « حیدر عمو اغلی » کشیده و بمب را نیز او ساخته بوده و بمب اندازان همان چهارتن نامبردگان بالایی (که یکی از آنان مشهدی محمد عمو اغلی میبود) بوده اند ، و همانا اینان

پیکره ۸۸ نشان میدهد فرمانفرما را با یکدسته از کردان در

ساوجبلاغ

را بتهران کمیته باکو فرستاده بوده است .

این نمونه دیگری از کارهای حیدر عمواعلی است ، و می‌رساند که او يك شورشخواه راست و شایایی می بوده و بکارهای بزرگ می کوشیده . پس از کشتن اتابک این دومین شاهکار او میبود که اگر پیش رفتی هرآینه نتیجه‌های بزرگی را در پی داشتی . این بمب اگر محمدعلی میرزا از میان برده بودی جنبش مشروطه خواهی ایران رنگ دیگری بخود گرفت .

کشته شدن قوام الملک در شیراز

در اسفند ماه در شیراز نیز خونها ریخته گردید . چنانکه گفته ایم قوام الملک شیرازی یکی از دشمنان بنام مشروطه بشمار میرفت ، و در سایه پا فشاریهایی که مجلس کرد دولت او را بتهران خواست . لیکن در تهران از قوام بازخواستی یا بازپرسی نرفت و او پس از چند ماهی دوباره بشیراز بازگشت ، بی اینکه مجلس یا آزادیخواهان ایرادی گیرند . این شیوه مجلس میبود که کسانی را که دشمن مشروطه می شناخت و دنبال می کرد ، پس از چندی گذشته را فراموش کرده دل با آن نیک می گردانید . هر کس را که بتهران میخواستند و می آمد و چندی میماند دیگر کسی با او کاری نمیداشت . بگفته روزنامه جبل المتین، تهران یکی از «مطهرات» گردیده بود که اینگونه گناهکاران را پاك میگردانید . پس از بازگشت قوام بشیراز دوباره کشاکش و دوتیرگی در آنجا سختی گرفت . راستش آنکه مشروطه خواهی در شیراز ریشه ندوانیده شیرازیان بیش از همه کینه‌ها و هوسهای خود را دنبال میگردند . يك « انجمن اسلامی » که برپا کرده بودند در میان بنیاد گزاران آن دشمنی و دوتیرگی پدید آمده پیاپی باتلگراف باه گویی از یکدیگر می کردند . از آنسوی کسانی که از پیش با قوام و خاندانش دشمنی میداشتند در این هنگام فرصت یافته بنام مشروطه خواهی بکینه جویی میکوشیدند کار آشوب و سبکسری در شیراز بجایی رسید که شیخ یوسف نامی را که بنام نمایندگی بتهران فرستاده بودند یکدسته تلگراف کرده بیرون کردن او را از مجلس میخواستند . نیز بدخواهان قوام در شاه

چراغ بست نشسته ، وسید عبدالحسین لاری را که یکی از ملایان شکوه دوست و نامجو میبود بیاری خود خواسته، و او با هفتاد تن تفنگچی آمده و بامهای شاه چراغ را سنگر کرده باشهر بچنگ می پرداخت سه ماه بیشتر این کشاکش در میان میبود .

در اسفند ماه تلگراف آشتی بتهران فرستادند و گمان میرفت که آشوب پایان یافته . لیکن چند روزی نگذشت که داستان کشته شدن قوام رخ داد . بدینسان که روزشنبه شانزدهم اسفند (۴ صفر) هنگامی که قوام در باغ دیوانخانه ودسته انبوهی در پیرامون او می بودند ناگهان جوانی نزدیک گردیده چهار تیر باو زد و در زمان خود را هم کشت . پیرامونیان قوام بهم برآمدند ، و سپس که بجستجو پرداخته رخت و تن کشنده را کاویدند از جیب بغل او کاغذی بیرون آمد که در روی آن می نوشت : « نعمة الله بروجردی نمره ۱۹ قاتل نصرت الدوله پسر قوام الملك شیرازی »

این يك كار شكفتی میبود ، چنانکه سپس دانسته شد ، این نعمة الله نوکر معتمد دیوان میبوده ، چون معتمد دیوان از دشمنان بنام قوام میبود با انگیزش او به پیروی از عباس آقا کشنده اتابک باینکار برخاسته . وای در اینجا بیش از همه کینه های دوتن کارگر میبوده . پسران قوام کشته پدر را از زمین برداشته بدستاویز آن، خانه هایی را از بدخواهان خود تاراج و کسانی را دستگیر گردانیدند ، و بدینسان دوباره کشاکش و کینه توزی پدیدار گردید . سپس روز نوزدهم اسفند در بزم سوگواری قوام ، باز داستانی رخ داد و دو تن از ملایان بنام آنجا کشته گردیدند . يك پسر قوام هم زخمی شد . صاحب اختیار که این زمان والی فارس میبود در تلگراف خود بمجلس درباره این داستان میگفت : « دیروز در فاتحه قوام الملك سید احمد دشتگی تیری بسالار السلطان زد که مشغول معالجه اند دو تیر هم باقا شیخ باقر خورد و دونفر هم مقتول شدند سید مزبور را مردم قطعه قطعه کردند .»

ولی انجمن اسلامی در تلگراف دراز خود داستان را بوارونه این باز نموده چنین مینوشت : « امروز صبح برخاستن از مجلس فاتحه



پ ۸۹

نعمت الله بروجردی کشنده قوام

در حسینیه قوام الملك از پشت بام وفضای حسینیه حکم بشلیک مینماید
 که جناب شیخ محمد باقر حجة الاسلام وحاجی سید احمد معین الاسلام
 را تیرباران نمایند . آقا شیخ محمد باقر دوتیر بر میدارد گلوله خودشان

بیای سالار السلطان میخورد دو نفر مرد یکنفر زن مقتول می شوند حاجی معین الاسلام فرار میکند پانصد قدم از حسینیه دور میشود آقا بیک سر کرده اشرار سواره رسیده بضر بگلوله کار او را میسازد بعد تفنگچیها رسیده نعل او را تیرباران نموده بند بیای سید مظلوم بسته میآورند بدرب حسینیه بدار میزنند ، پس از یکساعت حکم میرسد جنازه او را آتش بزنید آن بیروتها او را بانفط آتش زده خاکسترش در خندق بیاد میدهند »

چون دانسته نیست کدام یکی از اینها راست تراست ماهر دو را در اینجا آوردم .

بدینسان سال ۱۲۸۶ پایان میرسید . در پایان **سرکوب و رامینی ها** های اینسال در تهران برخی کارهایی همرفت که اینجا میآوریم :

چون برخی از نمایندگان مجلس - از سعدالدوله و دیگران - کناره جسته بودند مجلس باین شد که کسانی را بجای آنها خودش برگزیند و در آخرهای بهمن ماه کسان پایین را برگزید :

حکیم الملك ، مستوفی الممالک ، شیخ حسین یزدی ، مؤتمن - الملك ، شاهزاده امان الله میرزا ، معاضد السلطنه ، مجد الملك ، حسین قلیخان نواب .

نظام السلطنه برخی از وزیران را دیگر گردانیده در نشست شنبه نهم اسفند (۲۶ محرم) مجلس کابینه نوین را بدینسان شناسانید .

نظام السلطنه رئیس الوزراء و وزیر داخله ، ظفر السلطنه وزیر جنک ، صنیع الدوله وزیر مالیه و فواید ، مخبر السلطنه وزیر علوم ، مؤتمن الملك وزیر تجارت ، مؤید السلطنه وزیر عدلیه .

شیخ محمود ورامینی که نامش را برده گفته ایم یکی از دشمنان پافشار مشروطه میبود در پیشامد میدان توپخانه با گروهی از پیروان بیاری اوباشان آمد ، چون دستگاه میدان توپخانه بهم خورد اینان به ورامین باز گشتند ، و با آنکه دستگیری همه این بدخواهان شرط آشتی میانه مجلس و شاه میبود کسی باینان نپرداخت . با اینحال شیخ محمود

آسوده نشست و پیروانش در آن پیرامونها با آشوب برخاستند . سپس نیز آشکاره نافرمانی نموده از دادن مالیات سرباز زدند . با آن نرم رویی که محمد علی میرزا و درباریان بامجلس و مشروطه مینمودند اینان جز درشتی نشان نمی دادند . چون آوازه این نافرمانی بهر جا میرسید و کسانی با آن پیرایه ها بسته می گفتند شاه در ورامین سپاه آماده می گرداند که بتهران بخواهد و بنیاد مشروطه را براندازد از این رو مجلس بدولت فشار آورده سرکوب آنان را خواست . با همه ناخرسندی درونی محمد علی میرزا وزیران ناگزیر گردیده دسته ای از قزاق و سرباز بادوتوپ بسر آنان فرستادند ، و این سپاه چون بامامزاده جعفر رسید ورامینیان خیره سرانه در برابر اینان ایستادند و سنگر پدید آوردند . لیکن همینکه جنگ آغاز یافت و آوای توپ بلند گردید شیخ و پیروانش سراسیمه گردیده رو پیراکنده کی آوردند و هر یکی بسوی دیگر رفت . شیخ محمود نهانی خود را بتهران رسانیده آهنگ خانه طباطبایی کرد و در آنجا بستی نشست . ولی طباطبایی با و پناه نداد و شیخ ناگزیر گردیده خود را به بهارستان انداخت و بدانجا پناهد .

این در آخر های اسفند بود . پس از روز های نوروز که نشست مجلس برپا گردید گفتگو از شیخ محمود و پناهِش او بمیان آمد ، و شگفت بود که برخی از نمایندگان بشیوه سست نهادانه خود از و هوا داری می نمودند . ولی دیگران پاسخ داده چنین نهادند که به عدلیه فرستاده شود ، و چون او خود نمیرفت بازور فرستادند و بادستور عدلیه بزندانِش سپردند .

بدینسان یکی از سردستگان میدان توپخانه کیفر یافت . شگفت آنکه مجلس که باینان کیفر میداد بحاجی شیخ فضل الله وسید علی و دیگران نمی پرداخت ، و بمحمد علی میرزا که سرچشمه همه بد خواهیها میبود گمان بد نبرده بدانسانکه گفتیم بنگهداری میکوشید . این یکی از ایراد هایی میبود که برخی روزنامه های تندرو میگرفتند .

نایب حسین کاشانی که نامش برده گفته ایم از فرصت سود جسته در کاشان دسته ای برای دزدی و راهزنی پدید آورد ، امروز ها ناله

کاشانیان از دست او و پسران و پیروانش بلند میبود ، و چون دولت پروایی نمیکرد ملایان کاشان ناگزیر مانده « فتوای جهاد » دادند که خود مردم بدور گردانیدن آنان کوشند . ولی پیداست که مردم یارای چنین کاری نمی بودند .

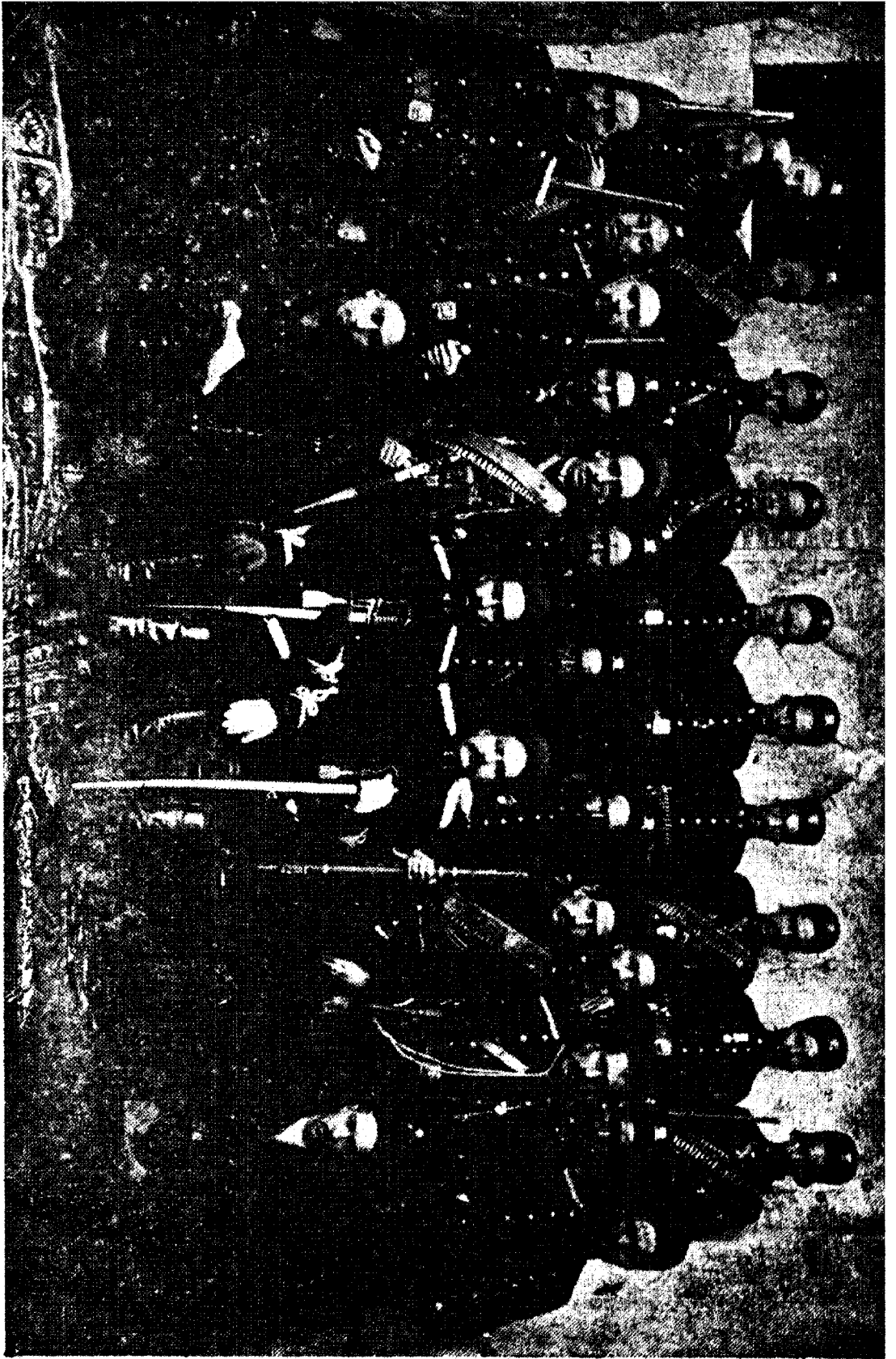
باز کشاکش در میان بدینسان سال ۱۲۸۶ پایان آمده سال ۱۲۸۷ که در تاریخ مشروطه ایران یکسال بیمانندی میباشد فرا رسید . در هفته های نخست سال

انجمنها و دربار

داستانی رخ نداده آرامش میبود . در این روزها احتشام السلطنه رئیس مجلس چه از « ریاست » و چه از نمایندگی مجلس کناره جویی کرد . چون برخی از روزنامه ها بنرم رویبهای او با محمد علی میرزا خرده میگرفتند از این رنجیده خود را بکنار کشید . در نشست شنبه پانزدهم فروردین میرزا اسماعیل خان ممتاز الدوله بجای او برگزیده گردید . لیکن این نیز از رده صنایع الدوله و احتشام السلطنه میبود که جز نرم رویی و رویه کاری چشم نبایستی داشت .

در نیمه دوم فروردین بار دیگر در تهران هیاهویی بر خاسته کشاکش در میان دربار و انجمنها برپا گردید . چنانکه گفتیم محمد علی میرزا از پیشامد بمب سخت دل آزرده میبود و بشهربانی سخت گرفته پیدا کردن بمب اندازان را میخواست ، و شهربانی بهمان دستاویز شبانه سرباز و پولیس بخانه های این و آن میفرستاد و دستگیر میکرد و بیازپرس میکشید . این داستان همچنان پیش میرفت تا شب چهار شنبه نوزدهم فروردین (۶ ربیع الاولی) هنگام نیمشب بخانه چهار تن از کارکنان چراغ گاز (که یکی از آنان حیدر عمواعلی و دیگری ضیاء السلطان نامی میبود) ریختند و با دژ رفتاری هر چهار تن را گرفتند و بشهربانی برده بزنجیر کشیدند . فردا نیز هر چهار تن را بکاخ گلستان (نشیمن محمد علی میرزا) بردند که در آنجا بیازپرس پردازند .

این آگاهی چون پراکنده گردید انجمنهای تهران بار دیگر به جنب و جوش آمدند ، و بعنوان آنکه چند « اصل » از قانون اساسی شکسته شده (زیرا بخانه مردم ریخته و آنگاه در کاخ گلستان بیازپرس



٩٠٧

٣٥٨

پرداخته بودند) زبان بایراد ورنجیدگی گشادند. فردا پنجشنبه شورش بزرگتر گردیده انجمنها باز در مدرسه سپهسالار گرد آمدند و بمجلس « لایحه » فرستادند. چنین پیداست که همدستان حیدر عمواغلی، یابتر گویم کارکنان کمیته باکو در تهران، دست در کار میداشتند و میخواستند که نگزارند باز پرس وجستجو پیش رود و پرده از روی کار بیفتد. هرچه هست مجلس وزیران را بنشست خاسته چگونگی را پرسید. وزیران نا آگاهی نمودند و دانسته شد شاه یکسره دستخط بحکمران تهران نوشته و او دستور بشهربانی داده، بی آنکه وزیر عدلیه یا داخله آگاه باشد. مجلس این را ایراد دیگری گرفت.

بهرحال روز آدینه بیست و یکم فروردین (۸ ربیع الاولی) دستگیران را از کاخ گلستان بعدلیه آوردند، و در اینجا بابودن نمایندگان از مجلس و توده مردم، باز پرسها نمودند. چون آزادیخواهان همچنان شور و خروش میکردند برگزیدگانی از سوی مجلس باوزیران نشسته چنین نهادند که حکمران تهران و رئیس شهربانی که قانون اساسی را شکسته بودند هر دو در عدلیه دنبال کرده شوند و کیفر قانونی یابند.

ولی محمدعلی میرزا باین نهش سرفرو نیاورده باوزیران درشتی نمود و چنین گفت: من خودم بامجلس بکنار خواهم آمد. وزیران از این پرخاش و درشتی از کار کناره جویی کردند و در خانه های خود نشستند. این بود بار دیگر کار شورش و جوشش بالا گرفت. انجمنها در مدرسه سپهسالار داد هياهو و سخن پردازی میدادند. گاهی خروشیده گاهی می نالیدند. در مجلس پیایی گفتگو کرده میشد. چند تن هم بنزد شاه رفته باخود او بسخن پرداختند. شاه میگفت: اکنون که «ملت» نمیخواهد کسانیرا که آهنگ کشتن من میداشتند دنبال کنم من نیز چشم می پوشم، و پیداست که این سخن را از روی رنجیدگی میگفت.

یکهفته بدینسان میگذشت، و چون از باز پرسهای آن چند تن که همچنان پیش میرفت نتیجه ای بدست نیامد و چنین دانسته شد که

بیکره ۹۰ نشان میدهد نمونه ای از شهربانی تبریز را (این در سال ۱۲۸۸ برداشته شده ولی نمونه همان شهربانی نخست است)

بیگناه بوده اند ، از اینرو خشم شاه کمی فرو نشست ، و چون وزیران پافشاری میکردند که خواهشهای مردم پذیرفته شود ، وبی این بکاری نمی برداختند ، محمدعلی میرزا خواه ناخواه دستور داد که حیدر عمو اغلی و دیگران را رها کردند ، و بخواهش وزیران خرسندی داد که حکمران تهران و رئیس شهربانی را بعدلیه آورده بگناه قانون شکنی کیفر دهند . چند روزی هم برسر آوردن آندو تن بعدلیه و بازپرسشان گفتگوها و نمایشها میرفت و خروشها از انجمنها دیده میشد ، تا آن نیز انجام گرفت وبی هیچ نتیجه ای پایان پذیرفت . بدینسان کشاکش پایان رسید و انجمنها که از خروشیدن و نالیدن سیر شده بودند پی کارهای خود رفتند ولی این يك فیروزی بزرگی از انجمنهای تهران شمرده گردید که در روزنامه ها ستایش آن را نوشتند و نمایندگان آذربایجان با تلگراف درازی داستان را به تبریز آگاهی دادند . در برخی نوشتهها که به تبریز میرسید به تبریزیان راهنمایی میشد که پیروی از رفتار تهرانیان کنند ، و در نتیجه این ستایشها و راهنماییها بود که در تبریز هم به انجمن سازی آغاز گردید ، و خواهیم دید که چند انجمن برپا شد .

بهر حال داستان بمب و جستجو از بمب اندازان در اینجا خاتمه پذیرفت . محمدعلی میرزا دیگر دنبالش نکرد ، و همانا از همین روزها بود که با لیاخوف و نمایندگان سیاسی روس بگفتگو پرداخت و نقشه بمباران مجلس را آغاز کرد .

در آن هنگام که در تهران این کشاکش میرفت

داستان بیله سوار در آذربایجان ، در مرز بیله سوار يك داستان ننگ آلود خونینی رخ میداد . چگونگی آنکه روز یکشنبه بیست و سوم فروردین ماه (دهم ربیع اولالی) دو ساعت از نیمروز گذشته دویقلازف کاپیتن روس بعنوان آنکه اسبش بخاک ایران گریخته بی آنکه بگمرک ایران آگاهی دهد ، باشش سوار روس از مرز گذشته تانیم میل در خاک ایران پیش آمد . دوکس از ایل قوجه بیگلو در آن نزدیکی اسب میچرانیدند . دویقلازف بنام آنکه اسب گریخته او با سبهای اینان پیوسته بایشان نزدیک گردید ، و همینکه رسید

یکی از آن دوتن را با گلوله زده از پا در آورد . آن دیگری که میخواست بگیرد او را هم زد . یکدسته از قوجه بیگلو در این هنگام در بازار بیله سوار داد وستد میگردند ، و چون از چگونگی آگاه گردیدند به خونخواهی کسان خود شتافتند ، و درمیانه تیراندازی رخ داد و دویقلازف بادوتن روس کشته شدند . يك سالدات زخمدار خود را پیاسگاه روس رسانیده از چگونگی آگاهی داد . پاسداران روس در زمان به بیله سوار تاخته دست بکشتار گشادند . سی وهفت تن را بیگناه کشته و گمرکخانه را بایکصد وسی و پنچ خانه نفت ریخته آتش زدند و سراسر دیه را را تاراج کردند . چهار روز پس از آن باردیگر بخاک ایران تاخته در دیه زرگر هفده تن را کشته و دویست وهفتاد خانه را آتش زده سراسر دیه را تاراج کردند . سپس از آنجا به « شیرین سو » که گذرگاه شاهسونان است رفته بیست تن را هم در آنجا کشتند . سه روز دیگر باز به « جوادکندی » ریخته پس از تاراج و کشتار هفتاد و پنج خانه را آتش زدند . بدینسان دست بیداد بجان و دارک روستاییان بیچاره گشاده در اندک زمانی چند دیه را ویرانه گردانیدند .

دولت این داستان را تاچندی پوشیده میداشت تا آگاهی به برخی از نمایندگان رسید و آنان در مجلس بگفتگو گزاردند . مجلس وزیران را خواست که بیایند و چگونگی را بگویند . وزیران چون آمدند وزیر خارجه اندکی از داستان را گفته پاسخ داد که باسفارت روس درگفتگو می باشیم و نلان سرکرده را نیز با چهار صد سوار از آذربایجان به بیله سوار فرستاده ایم . باین سخنان داستان یافت .

این پیشامد از یکسو میوه پیمان روس و انگلیس ، و از یکسو نتیجه کشاکش دربار با مجلس و رو آوردن شاه بسوی روسیان می بود ، و بهر حال يك لکه ننگی در تاریخ جنبش مشروطه پدید آورد . ننگ آورتر آن بود که روسیان کشته شدن دویقلازف و دو سالدات را بهانه گرفته بدولت ایران فشار میآوردند ، و سپاه در نزدیکی مرز نگه داشته درخواست های سختی - از دستگیر کردن کشتندگان آنان و پرداختن بیست هزار منات تاوان و مانند اینها - از والی آذربایجان می کردند ،



پ ۹۱

حاجی مخبر السلطنه با پیرامونیانش (در تبریز)

و شکفت آنکه با اینحال دوستی ایران و روس پایدار مانده سفیر روس در تهران در کشاکش های شاه و مجلس میانجیگریهای دوستانه می کرد . پیداست که خواستشان جز فشار آوردن بآذربایجان نمی بود . در این هنگام آذربایجان از هر باره در فشار میبود. زیرا هنوز از زمستان شاهسونان تاخت و تاز میکردند ، و اکنون که بهار فرارسیده بود میدان تاخت و تاز را هر چه پهناورتر میگردانیدند . در سراسر اردبیل و قره داغ و خلخال و سراب راههارا بسته یکایک دبه هارا تراج میکردند

و تا چند فرسخی تبریز پیش میآمدند .

فرمانفرما والی آذربایجان که پس از گریز از ساوجبلاغ در میاندواب نشسته ، باهر دشواری که میبود ، بسیج سپاه کرده نوید می داد که باهمان سپاه برسر شاهسونان رود ، این زمان او نیز کناره جویی مینمود و آن سپاه را پراکنده میگردانید .

در ارومی که محتشم السلطنه فرمانروایی آنجا را نیز میداشت تنها در خود شهر اندک آرامش و سامانی میبود ، و در پیرامونها گردان آمدن بهار را فرصت شمارهده آنچه می توانستند تاراج و کشتار دریغ نمی گفتند . تلگرافی که انجمن ارومی در هفتم اردیبهشت (۲۵ ربیع الاولی) به تبریز فرستاده ، اگر چه از سرپای آن زبونی میبارد و پیداست که چند تن بیکاره پست نهادی بنام انجمن دست درکارها میداشته اند ، چون اندازه گرفتاری آن پیرامونها را نیک میسراند جمله هایی را از آن در اینجا میآوریم :

« ... آتش بیداد در ارومیه و اطراف افروخته تمامی دهات را قتل و غارت زاید بردو هزار از مرد وزن و بچه سربریده شکم دریده .. الان فقط در قرینین شیطان آباد و داس آغیل زیاده بریکصد نفر جنازه مسلمان آغشته خون بی حفاظ و غسل و کفن می مانند راه های شهر از چهار طرف مسدود و هر چه مال التجاره و غیره در راه بود کلا بردند و مسافرین را لغت کرده می برند شکم می درند و از طرف حکومت هم اقدامی که شفای صدر حاصل نماید نیست ... امشب نیز هجوم آورده یکطرف شهر را بردند و سیم تلگراف را بریده اند اگر چند روزی حال بدینه نوال بگذرد باید کل یا کل لحم اخیه میتا گردد ای وای که درد دل بسیار و محنت و غم بیشمار انجمن ملی ارومی

در تبریز انجمن ایالتی دل بحال ارومی واردیل سوزانیده شب و روز تلاش میکرد که چاره ای سازد . ولی چون دولت همداستان نمی بود کاری پیش نمیرفت . پس از فرمانفرما مقتدر الدوله در تبریز جانشین والی میبود . انجمن او را بیکاره دانسته بتهران پیشنهاد کرد که حاجی نظام الدوله که رئیس لشکر نیز میبود جانشین والی باشد . از تهران

پذیرفتند و او دست بکار زده از شقایق دوفوج سرباز خواست که بسر شاهسونان بفرستد ، و با آنکه این کار را با آگاهی وزارت جنگ کرد دو روز نگذشت که یک تلگراف تند وزشتی از امیرنظام رسید که فوجها را بتهران « برای رکاب » فرستید . این دلیل آشکاری بود که دولت آذربایجان را در میان آشوب میخواهد . از آنسوی چون این زمان نقشه بمباران مجلس کشیده می شد باین سربازان در تهران نیاز می داشتند .

محمد علی میرزا نه تنها آرامش آذربایجان را نمیخواست ، برای آنجا گرفتاری های دیگری نیز می بسیجید و نیرنگها نیز بکار میبرد . یکی از این

گریز رحیمخان

از تهران

نیرنگها داستان گریز رحیمخان از تهران و آمدن او بآذربایجان بود که در همین روزها رخداد . رحیم خان را گفتیم که در نتیجه شورش تهرانیان دستگیر کرده در عدلیه بزنجیر کشیدند . ولی چون چندی گذشت برخی از نمایندگان و سران آزادی ، بشیوه فراموش کاری خودشان ، کم کم برحیمخان نیز دلسوزی مینمودند و آرزوی میانجیگری میداشتند . رحیم خان پیام میفرستاد که اگر پسران من آدم کشته اند پس چرا من در بند باشم ؟ ! . و آنگاه آنچه در باره قره داغ بزبانها انداختند دروغ میبود . چهار تن بیشتر ، آنها از خود کسان پسرانم ، کشته نشده ، (با آنکه ما تلگراف انجمن تبریز را در آن داستان آورده ایم که شماره کشتگان را از مردم بیگناه تادویست تن می شمرد) .

هرچه بود این گفته های رحیمخان در بسیاری از سران آزادی می هنجارید . سپس چون آشوب توپخانه رخ داد او باشان بزندان عدلیه رفته او را با سالار مفخم بجنوردی رها گردانیدند . لیکن چون سپس مجلس فیروز درآمده محمد علی میرزا زبونی و ناتوانی نشان میداد ، برای آنکه رحیمخان را دوباره بزندان باز نگردانند یکدروغی بدینسان پراکنده گردانیدند : « آروز چون رفته اند زنجیر رحیمخان را بر دارند نگزارده و گفته است مرا « ملت » بند کرده و باید « ملت » آزاد

گرداند ». یکروزنامه چاپلوس نیز اینرا نوشت و بگوش همگی رسانید از آنسوی نظام الملك وزیر عدلیه که میدانیم از افزار های کار محمدعلی میرزا بشمار میرفت ، چون در پیشامد تاخت و کشتار پسر رحیمخان والی آذربایجان بوده بود ، به بیگناهی رحیم خان در آن باره گواهی میداد ، و يك نوشته ای هم نوشت . این بود که کمیسیون عدلیه پرک داد که رحیم خان از بند آزاد گردد . این در آخر های دیماه بود پس از چندروزی هم شادروان طباطبایی رحیم خان راهمراه خود برداشته بمجلس آورد . در آنجا رحیم خان بشیرین زبانیها پرداخته بترکی گفت : « مرا بفرستید زبان میدهم که بمرز ساوجبلاغ رفته کردان را سرکوبم ». نمایندگان زود باور فریب این سخنان او را خوردند و حاجی امامجمعه خوبی که در میانه ترجمان میبود ستایش از او کرد . سپس برحیم خان سوگند قرآن داده پیمان از او گرفتند که گامی به دشمنی قانون اساسی برندارد .

بدینسان رحیم خان پاك گردیده بشمار مشروطه خواهان درآمد . در تهران آزاد میزیست ، ولی گفته بودند که بیرون نرود . لیکن در آغاز های اردیبهشت ناگهان سراغی از او از راه قزوین رسید که باشتاب روانه آذربایجان میبوده ، و هر که را از راهروان میدیده لخت میکرده و در همه جا سیمهای تلگراف را میگسیخته . محمدعلی میرزا باو دستور هایی داده روانه آذربایجان گردانیده بود .

این آگاهی در تهران مایه افسوس آزادیخواهان گردید . از آن سوی رحیمخان چند روزه خود را بقره داغ رسانیده بکسان خود پیوست . لیکن هنوز نیرنگ ناانجام میبود و میبایست کارهای دیگری نیز کند . این بود بدیه اسبلان که دوسه فرسخی تبریز است آمده از آنجا نامه ای بانجمن نوشت که پشیمانی او را بپذیرند و زینهار بدهند تا به تبریز بیاید و دست بدست « ملت » گزارد .

این نامه چون به تبریز رسید نمایندگان انجمن بسکالش نشسته اینان نیز که در سست نهادی و فراموشکاری هم رده نمایندگان دارالشوری میبودند همگی بیکزبان از رحیم خان ستایشها کردند ، و نخواستند که



مانده او « سرکرده رشید وبا کفایتی » را از « ملت » نومیدسازند ، و این بود فردا چهار شنبه شانزدهم اردیبهشت (۵ ربیع الاخری) چند تنی از نمایندگان انجمن ایالتی و از دیگران بدیه اسبلان رفتند و رحیمخان را که با دو بست و پنجاه تن سواره بآنجا آمده بود دیدار کردند و فردا پنجشنبه او را برداشته بشهر آوردند ، و دو سه روز پس از آن که نشست برپا گردید رحیم خان در اینجا نیز بشیرین زبانیهای برخاست و نوید هایی از خود داد . نمایندگان نیز هر یکی بنوبت خوشامد گوییهای کردند . کوتاه سخن آنکه رحیمخان در اینجا نیز پاك گردید و یکی از پناهگاههای « ملت » شد .

اینمرد بیکبار بیسواد و نادان میبود و از نادانیهای او داستان های خنده آوری برسر زبانهاست . با این حال چه در تهران و چه در تبریز با چاپلوسی و شیرین زبانی نمایندگان کوتاه اندیش سست نهاد را فریفته افزار کار خود گردانید .

در همان روزها مخبر السلطنه از تهران بوالیگری تبریز ، برگزیده شده و از راه گیلان و قفقاز روانه گردیده بود و چون روز نوزدهم اردی بهشت (۸ ربیع الاخری) بتبریز خواستی رسید ، از سوی انجمن در سرپل آجی پذیرایی باشکوهی کرده شد و چون نام او بنیکی رفته و از تهران سفارشها شده بود مردم نیز شادمانی نمودند . مخبر السلطنه نیز ارجشناسی نشان داده از راه بانجمن آمد و در آنجا زمانی میبود تا روانه شمس العماره گردیده و هم از فردا بکار برخاسته همگی را از خود خوشنود گردانید .

در همان روزها يك دژ رفتاری از کارکنان شهربانی رخ داد . چون کسانی بدگویی از اجلال الملك کرده بودند کارکنان شهربانی از سرکردگان وزیردستان ، باشوب برخاسته و رختهای دولتی را از تن کنده در بازارها و کوچه ها بهیاهو و غوغا پرداختند . کسانی در مغازه های مجید الملك شلیک نموده مردم را هراسان گردانیدند . مخبر السلطنه

بیکره ۹۲ نشان میدهد نمونه ای از شهربانی تبریز را (این در سال ۱۲۹۰ برداشته شده ولی نمونه همان شهربانی نخست است)

بدستاری انجمن آشوب را فرو نشاند . لیکن برخی از ایشان همچنان لگام گسیختگی مینمودند ، و شب یاروز آزار و گزند از مردم دریغ نمی گفتند . از جمله خلیل نام که « ایت خلیل » نامیده می شد ، و خود در بیباکی و دلیری و ستمگری کمتر مانند می داشت و مردی تناور و بلند بالایی میبود ، در گزند و آسیب بمردم اندازه نمی شناخت ، و چون روز روشن مست شده و تپانچه بدست در بازار بیدمستی برخاسته بود ، با دستور مخبر السلطنه دستگیرش کرده بزندان سپردند . این مرد یکی از لوتیان شمرده میشد و در جنگ گذشته که بادوچی و سرخاب رفت دلیری بسیار از خود نشان داده و سپس یکی از سرکردگان شهربانی گردیده بود ، و چون دادخواهان بسیاری می داشت در همان زندان خفه اش کرده بسزایش رسانیدند . (۱)

سپس چون روسیان همچنان فشار می آوردند و دولت میخواست برای دلجویی از آنان لشگری بر سر شاهسونان فرستاده شود مخبر السلطنه بانمایندگان انجمن گفتگو کرده چنین نهادند که رحیمخان را برای آن کار فرستند ، چیزیکه هست دو تن نیز از سوی انجمن همراه اوسازند که نگران کار هایش باشند . بدینسان رحیمخان نقشه خود را پایان رسانید ، و انجمن که فریب او را خورده بود ، هشتصد تفنگ و دو توپ و هیجده هزار تومان پول باو داده روانه قره داغ گردانید که سواره و سرباز گرد آورده بر سر شاهسونان رود . لیکن خواهیم دید که رحیمخان در قره داغ نشست تا هنگامیکه بادستور محمدعلی میرزا بسر تبریز آمد و آن توپها و تفنگها را در ویرانی انجمن بکار برد .

بیکمان رحیم خان از تهران بادستور هایی از محمد علی میرزا و برای همین کار بیرون آمده بود . لیکن دانسته نیست که مخبر السلطنه آگاهی از آن نیرنگ میداشته یا نمی داشته است .

آمدن امام جمعه و نیرنگ دیگر محمدعلی میرزا درباره تبریز آمدن امام جمعه و مجتهد باین شهر بود که اندکی پس از داستان رحیم خان رخداد . چنانکه نوشته ایم

آمدن امام جمعه و

مجتهد به تبریز

(۱) در پیکره ۸۵ در پشت سر محمدخان سر کرده قزاق (از دست چپ او) دیده میشود.

آزادخواهان اینان را از تبریز بیرون کرده بودند . امامجمعه ازروزی که رفته بود در قزلجه میدان که چند فرسخی تبریز و برسر راه تهران است می نشست . اما مجتهد چنانکه باز نموده ایم بتهران رفته در آنجا بهمدستی حاجی شیخ فضل الله و دیگران داستان بست نشینی عبد العظیم را پدید آورد . پس از بیرون آمدن از بست نشینی دیگر نامی ازو در میان نمی بود ، و گویا در شمیران نشسته بی یکسویی مینمود ، وما نمیدانیم این هنگام از کجا و بچگونه نقشه بازگشت او بتبریز بمیان آمد . آنچه در بیرون یمده شد این بود که روز پنجشنبه دهم اردی بهشت (۲۸ ربیع الاولی) بمجلس در آمد ، و آقای بهبهانی ، که بیگمان در بیرون با او سخنانی رفته بود ، در میان گفتگو چنین گفت : « لیکن در باب جناب حجة الاسلام آقای حاجی میرزا حسن آقا اهالی آذربایجان استدعا کرده واستغانه نموده اند که تشریف ببرند . چون در واقع پیشوا و آقای مملکت هستند و خوب نیست بیش از این بی پیشوا بمانند حال بمجلس تشریف آورده اند و البته مجلس مقدس هم تصویب و تاکید مینماید که تشریف ببرند » . ممتاز الدوله نیز در همان زمینه جمله هایی رانده چنین گفت : « هرچه زودتر تشریف ببرند بهتر است »

این داستان گذشته از آنکه خامی شاد روان بهبهانی را میرساند و بیگمان فریب دربار را خورده بوده ، خود يك کار شگفتی میباشد . زیرا تبریز در این هنگام يك پشتیبان ارجمندی برای مشروطه و دارالشوری شمرده میشد ، و این نمی سزید که بی آگاهی از خود تبریزیان خرسندی برفتن مجتهد بآنجا داده شود . شگفت تر از آن خاموشی تقی زاده و دیگران است که نمایندگان آذربایجان شمرده میشدند .

هرچه بود حاجی میرزا حسن باشتاب آماده رفتن گردید . برخی نمایندگان چکونگی را با رمز بتبریز آگاهی دادند . تبریزیان خرسندی نمودند و انجمن ایالتی آنرا به تهران آگاهی داد . نیز برخی انجمنها خود تلگرافهایی فرستادند . لیکن این تلگرافها تابتهران برسد حاجی میرزا حسن از آنجا بیرون آمده بود ، و چون تبریزیان پافشاری می نمودند که او را از قزوین باز گردانند و نمایندگان را بتلگرافخانه خواسته



پ ۹۳

ماشاء الله خان کاشانی

بودند ، از تهران تلگراف بسیار درازی رسید که خواهش میکردند تبریزیان از سر ناخرسندی درگذرند ، وبشیوه همیشگی خود سودهایی برای این رویه کاری نابجا میسر شدند . از آنسوی حاجی مخبر السلطنه بدستاویز قانون اساسی هواداری از مجتهد وبازگشت اومینمود . ازاینرو تبریزیان ناگزیر مانده بخاموشی گراییدند ، ودر این میان امیدمندی بودند که اگر پذیرایی وپیشواز نیکی ازو کنند ، باشد که دوتیرگی از میان تبریزیان برخیزد وکینه های کهن فراموش گردد .

در این میان امامجمعه نیز آماده بازگشتن بشهر گردید . چون حاجی میرزا حسن باز میگشت نخواست او باز نگردد . بویژه که حاجی مخبرالسلطنه بنام قانون هیچگونه جلوگیری را سزا نمی شمرد . نخست

روز یکشنبه سوم خرداد (۲۲ ربیع الاخری) امامجمعه بشهر درآمده. آزادیخواهان نیز پذیرایی برخاستند ، وبگفته روزنامه انجمن ده هزار تن کمایش مردم به پیشواز شتافته بودند . از اینرو او هم یکسره بانجمن ایالتی آمد و سخنانی از روی مهر وخوشی- یابترگویم : از راه رویه کاری - در میان او بانمایندگان رانده شد .

سپس یکشنبه دیگر که دهم خرداد (۳۰ ربیع الاخری)میبود حاجی میرزا حسن بشهر خواستی رسید . در اینجا انجمن ایالتی ودیگر انجمنها وسر دستگان همگی پذیرایی برخاستند ، وسراسر شهر بجنبش درآمده پیشواز بسیار باشکوهی کردند . نمایندگان انجمن تاباغ حاجی ابراهیم صراف پیش رفته در آنجا دستگاه پذیرایی در چیده ، وتوده مردم تایکفرسخ از بیرون شهر جلو رفته سرراه را فرا گرفته بودند . باآنکه آزادیخواهان کینه را رها کرده از در آشتیخواهی در آمده بودند بدخواهان مشروطه باز کینه جویی نشان میدادند وه.چشمی بی اندازه می نمودند . حاجی میرزا حسن را روی تخت روان نشانده مردم آنرا روی دوش راه میبردند . بگفته روزنامه انجمن پیشوازی باین شکوه کمتر دیده شده بود .

بدینسان نقشه های محمدعلی میرزا درباره تبریز ، یکی پس از دیگری بادست دوسید ومجلس شوری ومخبر السلطنه ونمایندگان انجمن ایالتی انجام میگرفت . همین آمدن امامجمعه ومجتهد ، بجای آنکه دو تیرگی را از میان بردارد ، آنرا بدتر گردانید وبدخواهان مشروطه از آمدن آنان بکستخی افزودند ، وخوایم دید که یکماه نگذشته همین ملایان بچه دشمنی بامشروطه برخاستند .

در این هنگام یکی هم از گرفتاری های آذربایجان حکمرانی حاجی محتشم السلطنه در ارومی میبود . این مرد بیرنگ که امروز پس از سی وچند سال « رئیس مجلس شوری » است ، آنروز یکی از هواداران خود کامسگی واز کارکنان دربار میبود ، واز اینرو در ارومی نشسته بجای آنکه دست باز کند وازهمان مردم شهری وروستایی واز سرباز وسواره که در دسترس میداشت ، سپاهی سازد وکردان

تازاجگرا دور راند ، با پرویی ویشرمی تلگراف تبریز فرستاده پس از باز نمودن بیدادگرهای دلگداز کردن چنین می نوشت : « دولت وملت که نتواند پنجهزار نفر در سرحد خود برای حفظ رعیت خودش تدارک کند باید این روزها را ببیند » .

يك نیرنگی از حاجی

اکنون باز تهران می آیم : در اینجا در شهریور ماه يك نیرنگی از حاجی سید محمد یزدی به سید محمد یزدی آشکار افتاد . اینمرد که در نیرنگبازی و پاییدی

کمتر مانند میداشت ، پیش از دیگران با مشروطه دشمنی مینمود و هر زمان بکار دیگری برمیخواست . یکبار در تیرماه سال گذشته چنین نیرنگی اندیشیده بوده که آگهی هایی با ژلاتین از زبان مجاهدان قفقازی یا تبریزی بسازد ، در این زمینه که « مابهایی هستیم و این کوششها را برای آشکار کردن دین خود بکاره میبریم ، ایرانیان باید بهایی شوند و گرنه همگی کشته خواهند شد » ، و آنها را در تهران و دیگر جاها پراکنده کنند ، تا بدینسان مردم عامی را بمجاهدان بدگمان گردانند . نیز محمد علی میرزا کسی را با پول بنزد عبدالبها (عباس افندی) که هواداری از او مینمود بفرستد که « لوح » هایی بنامهای برخی از سران آزادی در تهران و تبریز نوشته از کوششهای آنان در راه پیشرفت بهاییگری سپاس گزارد و نوید فیروزی دهد ، و این « لوح » در پستخانه گرفته شده چگونگی بمردم آگاهی داده شود .

این نیرنگ را آنزمان اندیشیده بود ، و چون ایرانیان با بهائیان دشمنی سختی می نمودندی و بهر کاری که بدگمان میشدندی آنها را از بهائیان دانستندی ، نتیجه بزرگی را از پشت سر این نیرنگ می بیوسید . لیکن در آنروزها این نهانکاری با آشکارافتاد و پیش از آنکه بکار بسته شود دانسته گردید ، و حبل المتین تهران (در شماره ۴۶ خود) سرگفتار خود را در آن باره نوشت ، آنزمان ناانجام ماند . با اینحال حاجی سید محمد دست از آن برنداشت و امسال بار دیگر آنها را بکار بست .

چگونگی آنکه در نیمه های اردیبهشت یکی از مشروطه خواهان شبانه کسانی را در بارار دید که آگهیهایی بدیوارها می چسبانند . او

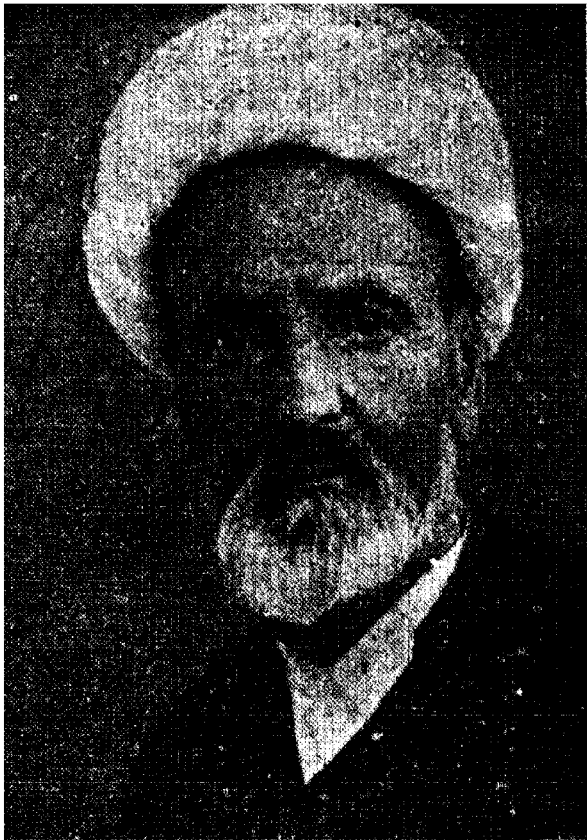
چون یکی از آنها را خواند روی سخن بمحمدعلی میرزا می داشت و نزدیک باین جمله های مینوشت : « ما گروه بهائیان که از زمان ناصر الدین شاه در پی آزادی و آشکار گردانیدن دین خود میبودیم و دچار کشتار و تاراج میگردیدیم ، و سپس نیز این رنجها را در راه مشروطه بردیم همه برای این میبود که همچون دیگران آزاد باشیم . مشروطه را برای آزادی خود بنیاد نهادیم ، و چون خواست ما پیش نرفته ناگزیر شده آن بمب را انداختیم ... اگر بما آزادی داده نشود از هیچگونه کشتن و سوزانیدن و برانداختن باز نخواهیم ایستاد ... » ، و کسانی را از سران آزادی یاد کرده چنین نوشته بود که از بهائیانند .

آنمرد چگونگی را دریافت ، و فردا بعدلیه رفته آگاهی داد ، و جای خشنودی بود که بانندك جستجویی یکی از چسپانندگان آن آگهی بدست افتاد ، و او دیگران را هم نشان داد که همگی دستگیر شدند و بزیر بازپرس آمدند . یکی از آنان برادر زاده حاجی سید محمد ، و دیگری سید آهنتاب خلخالی میبودند . این سید خلخالی نیز یکی از نیرنگبازان میبود ، که از آغاز جوانی بعنوان اینکه آهن تافته را با دست بر میدارد و گزند نمی یابد خود را بدربار مظفرالدین شاه بسته پول گزافی در مییافت . سپس هم خود را بمحمدعلی میرزا بسته بود (۱) اینان گفتند : آن آگهیها را سید علی آقا بما داده بود ، ولی چون سید علی را بعدلیه خواستند ناآگاهی نموده سوگند یاد کرد . این بود بگرفتاران سخت گرفتند و یکی از ایشان راستی را به میان نهاده گهت که نیرنگ از آن حاجی سید محمد میباشد . عدلیه حاجی سید محمد را دستگیر گردانیده ببازپرس کشید ، و پس از چند روزی در دادگاه رسیدگی شده چنین نهاده شد که دستار سیاه را که نشانه « سیدی » میبود از سر او بردارند و با زنجیر در زندان نگاهدارند . بدینسان این سید نیرنگباز بزنجیر و زندان افتاد .

در همانروزها داستانی نیز برای شیخ محمود ورامینی رخ داد . چگونگی آنکه ماشاءالله خان کاشانی که گرفتار شده و در زندان

(۱) پس از برافتادن محمدعلی میرزا نیز در میان مشروطه خواهان

میبود که در تبریز و تهران بمنبر میرفت تا چند سال پیش مرد .



پ ۹۴
شیخ ابراهیم زنجانی (یکی از نمایندگان دوره یکم)

عدلیه نگاهش میداشتند در آخر های اردیبهشت شبانه باچندتن دیگری از آنجا بگریختند و خود را رها گردانیدند . پس از این پیشامد از عدلیه دستور داده شد که برخی زندانیان بزرگ گنادر که یکی از آنان شیخ محمود میبود ، در آنجا نگاه نداشته بانبار دولتی بفرستند و چون آنان را بیرون میآوردند شیخ محمود که مرد سرکش و خیره رویی می بود زبان بدشنام و ناسزا بمشروطه و عدلیه بگشاد ، و این بود اورا بعدلیه آورده چوب بسیاری زدند و سپس نیز روانه انبارش گردانیدند .

پس از چند روزی هم با یک شکوه بزرگی کیفر کشندگان فریدون زردشتی که نه تن میبودند بکار بسته گردید . چنانکه گفتیم کشندگان اورا گرفته بودند و در عدلیه بیازپرس و رسیدگی میپرداختند و چون پایان پذیرفت دادگاه بهر یکی از ایشان باندازه گناهش سزایی

نوشت که در روز سوم خرداد (۲۳ ربیع الثانی) در حیاط عدلیه با بودن چند هزار تن از تماشاچیان روان گردید. بدینسان که بکسانی از آنان هزار و صد ، وبکسانی کمتر از هزار تازیانه زده تنهای همگی را بخشند. سپس دو تن از ایشان را در تهران بزندان فرستاده هفت تن دیگر را باتن خسته روانه کلات گردانیدند.

بدینسان بسیاری از سران آشوب توپخانه واز اوباشان آنجاکیفر مییافتند ، واینها چون نمونه پیشرفت مشروطه وقانون میبود در مردم نیک می هنایید . اگرچه این کیفر کشندگان فریدون بهواداران کیش شیعی بسیار برخورد ، واینکه بکفر کشته شدن یک زردشتی به نه تن شیعی تازیانه زنند بآنان گران افتاد ، ویکمی از داغهای دلهاشان همین میبود ، لیکن رویهمرفته ازاین کیفرها نتیجه های نیکی بدست میآمد . در همانروزها بار دیگر یک شیرینکاری از محمدعلی میرزا، ودر برابر او یک شیرینکاری از مجلس سرزد . چگونگی آنکه چون روز بیست پنجم اردیبهشت (۱۴ ربیع الاخری) روز زایش شاه می بود، وما گفته ایم که سال گذشته در همین هنگام کشاکش در میان دربار ومجلس میبود واز اینرو مردم جلوگیری از جشن وچراغانی کردند ، امسال را خود محمدعلی میرزا پیش افتاده بعنون آنکه باآن پیشامدهای مرزی (داستان بیله سوار وساوجبلاغ وارومی) جشن نباید گرفت ، و بلکه باید در رفت آن جشن را بیازماندگان کشتگان داد ، باتلگراف بوالیان وفرمانفرمایان دستور خود داری فرستاد . نامه ای نیزازوزارت داخله در همان زمینه بمجلس نوشته گردید . لیکن مجلس چنین نهاد که « بشکرانه این موهبت ورأفت کبرای ملوکانه » در همه جا جشن باشکوهی گرفته شود . این بود در تهران وتبریز وشهر های دیگر جشنهای بزرگی گرفتند وشادیهانمودند ، ونام این بیخردی را «نجابت ملت» گزاردند .

آخرین دو رویی در حالیکه در همان هنگام بهرگوشه ای ازایران آشوبی برپا وچنانکه گفتیم ناله ها از هرسو بلند از محمدعلی میرزا میبود . گذشته ازپیشامد های ننگ آور بیلهسوار

واریومی ، و گذشته از تاخت و تاز شاهسونان و راهزنیهای نایب حسین کاشانی و مانند اینها ، در پیرامون خود تهران دزدان و راهزنان فراوان گردیده ایمنی از میان برخاسته بود . بلکه در خود پایتخت بار دیگر او باشان دست بکار زده شبها رهگذران را لغت میکردند . در برابر این همه آشوب از محمدعلی میرزا جز بی پروایی دیده نمیشد ، بلکه چنانکه گفتیم از کوشش دیگران نیز جلو میگرفت . با این نشانه های آشکار از بدخواهی او مجلسیان و سران انجمن خود را فریب داده بایک نمایشی از شاه بخوشدلی بر میخواستند

اگر راستی را بخواهیم همینان از درون دل ، گمان نیکی به محمدعلی میرزا نمیداشتند . ولی چون مردان جانفشانی نمی بودند و به کندن ریشه بد خواهیهای دربار دلیری نمی داشتند ، از اینرو خود را فریب داده بدانسان بنمایشهای رویه کارانه محمدعلی میرزا ارج میگزاردند در همانروزها کابینه نظام السلطنه چون کاری از پیش نمی برد و خود را در فشار میدید ، کناره جویی کرد . از آنسوی چون آشفستگی کارها از اندازه گذشته ، و برخی روزنامه ها همچنان گفتار های تندی می نوشتند ، و روزنامه مساوات کارش بامحمدعلی میرزا بدادگاه کشیده بود ، و حبل المتین که یکروزنامه خونسرد و میانه روی میبود گفتار زیر عنوان « نفس آخر ایران و یا خاتمه حیات ایرانیان » مینوشت ، باز کسانی از شاهزادگان و قاجاریان بتکان آمده چنین خواستند که بکوشش پردازند و روز شنبه نهم خرداد (۲۹ ربیع الاخری) نشست بزرگی در خانه عضدالملک رئیس ایل قاجار برپا گردانیده بگفتگو پرداختند . سران اینان گذشته از عضد الملک ، امیراعظم ، علاء الدوله ، معین الدوله ، سردار منصور ، جلال الدوله (پسر ظل السلطان) بوده چنین میگفتند : این گرفتاریها که از درون و بیرون به ایران رو آورده تاشاه دل بامجلس پاك نگرداند و با توده همدست نگردد چاره نخواهد پذیرفت ، و از آن سوی هم کسانی در دربار بدخواه مشروطه اند و آنان شاهرا نمیگزاردند که بامجلسن دل پاك گرداند . میگفتند : باید کاری کرد که شاه آن چند تن را از دربار دور گرداند ، و تا این نتیجه بدست نیامده ما نباید از

اینجا پراکنده گردیم .

از اینرو فردا نیز همان نشست را میداشتنند ، و در این میان انجمنها نیز پابمیان گزاردند و نمایندگان از خود بآنجا فرستادند و کار بزرگتر گردید . از آنسوی محمدعلی میرزا چون این داستان را شنید آنرا برانگیخته ظل السلطان شمرد و بسیار بیمناک شد . زیرا چنانکه گفته ایم ظل السلطان در شصت و پنجسالگی خواهان تاج و تخت می بود ، و این هنگام اگرچه بوالیگری فارس رفته از تهران دور میزیست لیکن کسانش همچنان میکوشیدند ، و چون پسرش در این نشستها یکی از سر جنبانان شمرده میشد این محمدعلی میرزا را بدگمان میگردانید .

روز دوشنبه همچنین نشست برپا میبود ، و پسین آنروز عضدالملک همراه مشیرالسلطنه ، که پس از نظام الملک بسروزی برگزیده شده بود ، بنزد شاه رفته درخواست شاهزادگان و قاجاریان را رسانیده بیرون کردن امیر بهادر و شاپشال و چند تن دیگری را که فهرست کرده بودند از دربار خواستار گردید . محمدعلی میرزا چون این روزها باروسیان در گفتگو بوده و آخرین نقشه را را برای برانداختن مجلس میکشید (و همانا این نشستخانه عضدالملک اندیشه او را استوارتر گردانیده بود) ، برای پرده پوشی بآن راز ، این درخواست را پذیرفته دستور داد که آن چند کس در دربار نمانده بیرون روند ، و مشیر السلطنه با فرمان او آگهی پایین را نوشته بامهر خود بیرون فرستاد :

« این بنده مشیرالسلطنه که رئیس الوزراء هستم در خدمت حضرت اشرف آقای عضدالملک مدظله العالی و سرکار والا نیرالدوله شرفیاب خاکپای جواهر آسای مبارک همایونی ارواحنا فدا شده مطالب دولتخواهانه امراء و وزراء و اعیان و عموم ملت را معروض داشته ، مستدعیات راجع بتصفیه دربار در حضور همایونی مقبول افتاد و اشخاص مفصله ذیل را : امیر بهادر جنک . شاپشال علی بک . موقرالسلطنه . امین الملک . مفاخر الملک . از دربار معدلت مدارتبعید و از نوکری معذول فرموده و امیدواریم بعد از رفع این سوانح کلیه امور مملکتی اصلاح شود »

چون این آگاهی پراکنده گردید آزادیخواهان بی آنکه گمان دیگری برند بشادی برخاستند . ناطقان اینسو و آنسو دویده و آن آگهی



ب ۶۵

میرزا محسن (از نمایندگان مجلس یکم)

را ب مردم خوانده بهمگی مژده هادادند و همچنین در خانه عضدالملک درباریان و شاهزادگان آنرا فیروزی خود شماره سخت بنازیدند . بگفته روزنامه مجلس «صدای زنده باد شاهنشاه عادل ، پاینده باد اعلیحضرت محمدعلی شاه سلطان مشروطه خواه ملت نواز گوش فلک ائیرا کر میساخت» این بود آخرین فرییکاری محمدعلی میرزا . شب آنروز پس از نیمه شب امیربهدار بایست تن غلامان تفنگدار بزرگنده رفته در سفارت روس بستی نشست . آن چند تن دیگر نیز هر کدام پناهگاهی بخود جستند و روپنهان گردانیدند . ولی خواهیم دید که جز برای دوسه روزه نمی بود .

یک کوشش بدخواهانه در همان روزها یک کوشش بدخواهانه ای ، که خود دنباله نیرنگ محمدعلی میرزا می بود ،

از نمایندگان یگانه از نمایندگان روس وانگلیس دیده شد که می

باید در اینجا بنویسم . ما این داستان را یکی در کتاب آبی میبایم که سفیر انگلیس بوزیر خارجه آندولت آگاهی داده و دیگری در کتاب پرفسور

براون که از زبان تقیزاده آورده. سفیر انگلیس چنین میگوید: آنروز مسیو دوهارتویک که بدیدن من آمده بود گفت شاه خود را از دست رفته میداند. من بسیار آرزومندم که جان او را نكهداری کنیم. بگمان مسیو دوهارتویک کار بهسختی بی اندازه انجامیده وهنگام آن رسیده بود که مادوسفیر پابمیان گزاریم. او بهتر میدانست تلگراف کرده (چون در قلهك میبودند) از مشیرالدوله، که باآنکه از ینجروز پیش کناره جویی نموده بود باز در کارهای وزارت خارجه دست میداشت، گاه برای دیدار خواهیم. من گفتم: بسیار خرسندم که چنین کاری کنیم ولی گمان ندارم از گفتگو بامشیرالدوله نتیجه بدست آید. زیرا او گفته های ما را درست نخواهد رسانید. پس بهتر است در آن نشست رئیس مجلس نیز بوده باشد. مسیو دوهارتویک گفت: برئیس مجلس پیش از مشیرالدوله امیدمند نتوان بود، پس بهتر است عضدالملک هم بوده باشد. این بود بمشیرالدوله تلگراف کردیم که برای سه ونیم پس از نیمروز بآنان نیز آگاهی دهد، ومن چون درآن ساعت بخانه مشیرالدوله رسیدم دیدم مسیو دوهار تویک آنجاست. ولی ممتاز الدوله عضدالملک بیهانههای بیجایی از آمدن خودداری کرده اند. (پرفسور براون مینویسد: اینان گفته بودند: باید همه گفتگوی سفیران بمیانگیری وزیر خارجه باشد، و بدینسان خشکه پارسایی سیاسی نشان داده بودند). مسیو دوهارتویک بسخن پرداخته بوزیر خارجه چنین گفت: ما بنمایندگی از دو دولت دوستار ایران بیمناکی این راه را که کشور ایران در پیش میدارد بشما آگاهی میدهیم. این راه پایان بسیار بدی خواهد داشت. امیدمندیم شما بنام وزیرخارجه همکاران خودتان ومجلسیان را از بیمناکی این راه آگاه گردانید.

(براون گفته های سفیر روس را بدینسان میآورد: بجان شاه ایمنی نمانده. برای چه مردم نوکران وبستگان او، بویژه امیر بهادر، را که همچون سك پاسبان نكهداریش میکند، ازو دور میگردانند؟! انجمنها از مرز خود گذشته میخواهند شاه را از شاهی بردارند. ما چنین چیزی را نخواهیم برتافت، و اگر چنین کاری رخ دهد دولت

روس ناگزیر خواهد بود دست بکار های ایران بیازد ، و این بهمراهی دولت انگلیس خواهد بود . مینویسد : سپس هم سفیر انگلیس جمله هایی درباره خامی نمایندگان مجلس و بدرفتاری انجمنها گفت .

سفیر مینویسد : چون از آنجا برخاستیم مسیو دوهارتویک گفت : گمان نمی کنم مشیرالدوله سخنان ما را کم و بیش برساند . پس بهتر است از عضدالملک نیز دیداری کنیم . میگوید : بخانه عضدالملک زفته در آنجا نیز سخنان خود را رساندیم .

براون در پایان سخن خود مینویسد : پس از رفتن دو سفیر مشیرالدوله بمجلس شتافته پیام ناگواری را که میداشت بممتازالدوله و تقیزاده و مستشارالدوله رسانید ، و این دوتن باز پسین ، از آنجا که يك توده بیمار بهتر است تا يك توده مرده ، باین شدند که در برابر شاه تفنگ و افزار جنگ بکار نبرند .

چنانکه گفتیم این داستان از هر باره شگفت آور است . خود داستان يك نیرنگی از سوی سفیر روس بوده و از این سوی تقیزاده در باز گفتن به براون بدستبردهایی در آن پرداخته و آنرا دستاویزی برای کارهای خود نشان داده . سفیر روس خواستش بیم دادن میبوده . زیرا چنانکه راپورت های لیاخوف را خواهیم آورد در همین روزها روسیان بهمدستی در بار نقشه بر انداختن مجلس را میکشیدند ، و چنانکه در بند سوم راپورت دوم نوشته گردیده میخواستند چنان باشد که آزادی خواهان اندیشه ایستادگی را رها کنند . سفیر انگلیس چون از آن نقشه آگاهی نمیداشت همانا که فریب همکار خود را خورده است . هر چه هست دستاویز دوناینده در این کوشش ، در میان خودشان جلوگیری از پیشرفت آرزوی ظلالسلطان میبود که نشستهای خانه عضدالملک را را بآن درخواست میشارده اند ، و جلوگیری از آنرا بایای خود می دانسته اند . لیکن راز نهان همانست که باز نمودیم .

اما تقیزاده چون روز بمباران مجلس از خانه بیرون نیامده و ناشایستی از خود نشان داده بود ، در لندن در نزد براون و دیگران پیرده کشیهایی پرداخته و از آنجمله این داستان را بادستبرد باز گفته است .

اینکه سفیر روس بگوید : « ... دولت روس ناگزیر خواهد بود دست بکار های ایران بیازد » که براون از گفته تقیزاده مینویسد ، باور کردنی نیست . زیرا گذشته از آنکه چنین سخنی از يك نماینده سیاسی آنهام بآبودن يك نماینده سیاسی دیگر دور است ، اگر چنین سخنی گفته شده بودی ، سفیر انگلیس آن را پنهان نداشته در نامه خود بوزیر خارجه انگلیس اینها را نیز نوشتی .

آنگاه گیریم که سفیر روس چنین سخنی را گفته آیا ممتازالدوله و تقیزاده خرسندی دادندی که تنها بایک بیم دادن آنسفر دست از مشروطه بردارند؟! . آیا پاسخ نگفتندی : « ما برای نگهداری مشروطه ناگزیریم بدخواهان را از دربار بیرون گردانیم ، آیا دولت روس می خواهد ما بنگهداری مشروطه نکوشیم؟! . » . آیا در برابر چنین پاسخی سفیر روس چه توانستی کرد؟! .

روسیان اگر خواستندی در کارهای درونی ایران دست دارند ، نیکرفتاری با محمدعلی میرزا جلو آنرا نگرفتی ، واگر نخواستندی و یا نیارستندی برداشتن محمد علی میرزا از پادشاهی با بیرون گردانیدن امیربهادر از دربار هیچ نتیجه بدی را در پی نداشتی .

پس از همه اینها چنانکه نوشتیم این گفتگو روز چهارشنبه سیزدهم خرداد (۳ جمادی الاولی) بوده ، که هنوز محمدعلی میرزا باغشاه نرفته و بامجلس نبرد آشکاری آغاز نکرده بود ، و چنانکه دیدیم گفتگو درباره بیرون کردن امیربهادر و دیگران میبوده ، و هنوز نامی از جنک کردن با محمد علی میرزا یا نکردن در میان نمی بوده ، پس اینکه براون مینویسد : « تقیزاده و مستشار الدوله از آنجا که یکتوده بیمار بهتر است تایکتوده مرده ، باین شدند که در برابر شاه تفنک و افزار جنک بکار نبرند » چه معنی دارد؟! . آیا نه آنست که تقیزاده دو داستان را که از هم جداست بهم آمیخته است؟! .

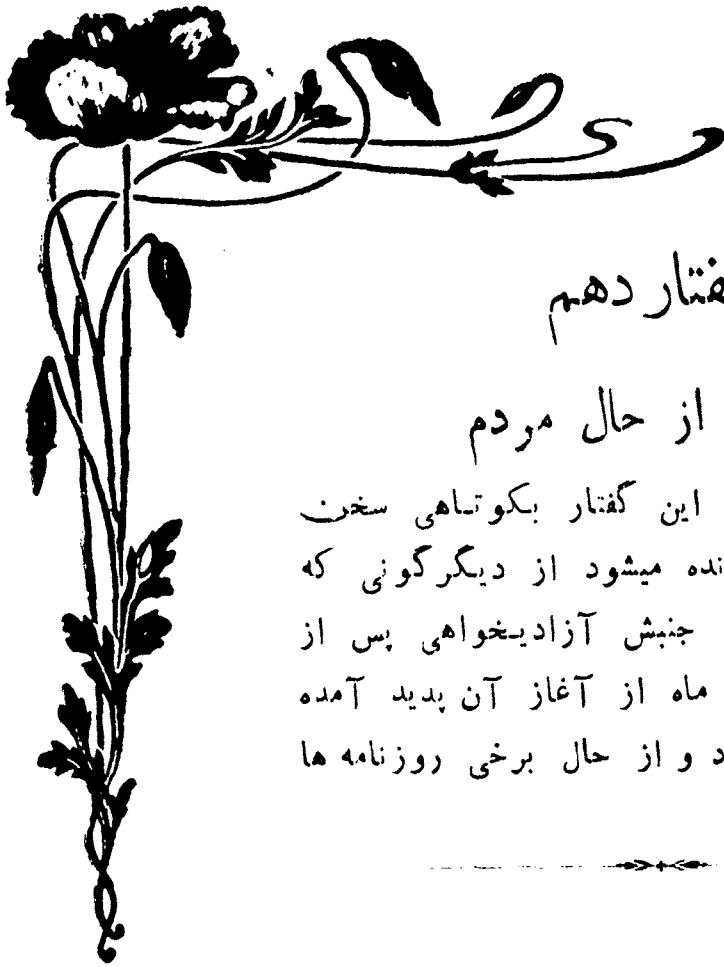
از این نیز بگذریم : چنانکه خواهیم دید پس از رفتن شاه بیاغشاه خود تقیزاده از کسانی میبود که پا فشاری در جنک کردن مینمود . چیزیکه هست چون روز جنک فرا رسید از ترس جان از خانه بیرون بیرون نیامد و ناشایستی از خود نشان داد . پس چگونه میتوان گفت که



پ ۹۶

ارشاد الدوله (رئیس انجمن مرکزی تهران)

از ترس دست یازیدن روسیان بکارهای ایران جزك نکردن با محمدعلی میرزا را بهتر دانسته است؟!.. این خود بدی دیگری از تقی زاده است که برای پرده پوشی بناشایستی خود تاریخ را آشفته گردانیده است



گفتار دهم

جستجو از حال مردم

در این گفتار بکوتاهی سخن
رانده میشود از دیگرگونی که
در جنبش آزادیخواهی پس از
نه ماه از آغاز آن پدید آمده
بود و از حال برخی روزنامه‌ها

دیگرگونی که در جنبش آزادیخواهی
رخ داد

چنانکه گفته ایم، از آغاز داده شدن مشروطه تا
نه ماه کمابیش از آن، یکدوره ویژه ای میبود
(که ماداستان آندوره را در بخش یکم پایان
رسانیده ایم). زیرا در آن نه ماه:

(۱) جنبش مشروطه همگانی شمرده میشود، و چنانکه نوشته ایم،
گذشته از شهرها در بسیاری از دیهها نیز مردم جنبیده شور و خروش
از خود نشان میدادند.

(۲) ملایان مشروطه را «رواج شریعت» دانسته و در همه جا با
مردم همدستی مینمودند. بگفته یکی: خوانی را که در چیده می شد
از بهر خود می پنداشتند و یاوری بدرچیدنش میکردند.

(۳) دشمنان مشروطه جز درباریان نمی بودند، و آنان بدشمنی
آشکاره گستاخی نمی نمودند. محمدعلی میرزا نیز در کار شکنی پافشاری

بسیار نشان نمیداد .

لیکن پس از آن دوره که با سروریزی اتابک پایان پذیرفت ، از یکسو جنبش دیپها که بسیار سرسری میبود فرو نشست ، و شهرهای کوچک نیز خاموش گردیدند . تنها در شهرهای بزرگ که در هر یکی انجمنی میبود نام مشروطه برده میشد ، و در اینها نیز همچنان چندگونگی (بدانسان که در بخش یکم باز نموده ایم) نمایان میبود . از مشهد و همدان و زنجان و مراغه و سبزوار و اینگونه شهرها آوازی شنیده نمیشد . از کرمانشاه و شیراز و اردبیل و ارومی بیش از همه آواز آشوب برمیخاست . اسپهان همچنان بنمایش و رویه کاری بس میگرد . تنها تبریز و خوی و تهران و رشت و قزوین میبود که مشروطه خواهی در آنجا ریشه دوانیده و کوششهایی بکار میرفت .

از یکسو هم ملایان بفریب خوردن خود پی برده این دانستند که مشروطه «رواج شریعت» نیست و آن خوان نه برای آنان درچیده میشود ، و از اینرو انبوهی از آنان که بامید سود باجنبش همراهی کرده بودند خود را بکنار کشیدند ، و حاجی شیخ فضل الله و همدستان او در تهران بدشمنی آشکار نیز برخاستند .

از سوی دیگر اتابک سروریز گردیده از روی يك نقشه ای پا فشارانه بامجلس بشرد برخاست و از اینجا ایستادگی دربار در برابر مجلس روبه دیگری بخود گرفت .

اینهاست آنهایکه مشروطه کوچک را (از داده شدن فرمان مشروطه تا بمباران مجلس) بدو دوره جداگانه بخشیده نه ماه نخست آنرا از چهارده ماه بازمانده جدا میگرداند .

در این دوره دوم مجلس نیز ارج خود را از دست داد زیرا آن شور آغاز جنبش در نمایندگان فرو نشسته ، و از اینسوی چون گفتگو از قانون و شریعت بمیان میآمد ، بیشتر اینان یا از راه دلبستگی بکیش و یا از روی مردم فریبی ، هواداری از شریعت مینمودند . گذشته از اینکه بسیاری در نهان با اتابک بستگی میداشتند و هوای او را نگه میداشتند . کارهاشان آنها بود که یکایک نوشته ایم . در هر پیشامدی نا شایستی

از خود نشان میدادند ، و در برابر دربار زبون در میآمدند ، و چون تبریز بفریادشان رسیده از گرفتاری رهانشان میگردانید ، باز ناشایستی از سر میگرفتند . خودشان کاری نمیکردند و کارهای دیگران را نیز بی نتیجه میگزاردند .

بیخردانه تر از همه آن شیوه ای میبود که برای خود برگزیده وهمی خواستند که هیچگاه بجنک و خونریزی نزدیک نشوند ، و تنها با زبان پند و اندرز دشمنان را رام گردانند ، و این بود همیشه فریب می خوردند ، و چنانکه دیدیم کار بجایی رسید که از رحیم خان بیسواد نیز فریب خوردند .

راستی آنست که بیشتر این نمایندگان گرفتار اندیشه های قلندرانه ، و مغزهاشان آکنده از شعرهای صوفیان و خراباتیان و دیگران میبود ، و از چنین کسانی شورش خواهی بر نیامدی . آنان شاینده نمایندگی دریک مجلس که میبایست رشته جنبش و شورش يك كشوری را بدست گیرد نمی بودند . اگر در میانشان چند تنی جوان و خونگرم پیدا میشد اینان نیز هر کدام پابند دیگری میداشتند .

بناشایستی مجلس یکم گواه همین بس که نتوانست و یاخواست در تهران و دیگر شهرها نیز جوانان را بمشق سربازی وادارد . بارها گفتگو رفت و روزنامه ها گفتار نوشتند ، از نجف « فتوی » آمد . لیکن همه اینان بیهوده گردید این کار تنها در تبریز پیش رفت ، و شگفت است که مجلس بآن نیز خرسندی نشان میداد .

در تهران مردم نیز پیروی از نمایندگان کرده یگانه کوششیکه پیش گرفته بودند انجمن ساختن ، و در پیشامدها بهایهوی و شور و خروش برخاستن بود . چنانکه خواهیم دید در روزهای آخر شماره انجمنهای تهران بیکصد و هشتاد رسیده بود . نیک اندیشید که در یکشهر یکصد و هشتاد انجمن چه معنی تواند داد ؟ ! . . . بجای آنکه همیگشان يك انجمن باشند ، و آنگاه بآمادگیهایی کوشند ، هر گروهی برای خود انجمنی می ساختند ، و از کوشش بهایهوی بس میکردند .

شگفت تر این بود که پس از پیشامد میدان توپخانه ، که در نتیجه

شاهکار انجمن ایالتی تبریز محمدعلی میرزا از در زبونی در آمد و به دستگیری صنیع حضرت و دیگران کردن گزارد ، و آنان را دستگیر کردند و کیفر دادند ، و سپس نیز بکشندگان فریدون زردشتی و بسید محمد یزدی و برخی دیگر کیفر داده شد ، انجمنهای تهرانی اینها را میوه کوششهای خود پنداشتند ، و خود را فیروز شماره گردن افراشتند ، و سپس که در پیشامد گرفتاری بمب اندازان باز در برابر دربار بالا افراشته در اینجا نیز سخن خود را پیش بردند ، بیکبار فریب خورده آندسته بندیهای پوشالی خود را يك نیرویی بشمار آوردند ، و نازش و بالش بیشتر کردند . در روزنامه ها ستایش از انجمنها میرفت و نمایندگان مجلس فیروزیهای اینان را بشهرها باتلگراف آگاهی میفرستادند .

کار بجایی رسید که در تبریز هم کسانی بانجمن سازی برخاستند و چند انجمنی بنامهای اتحاد ، قدرت ، مشورت ، مساوات ، حقیقت و ماند اینها برپا گردید . نقیخان رشید الملک که از فرمانروایی اردبیل برداشته شه بود ، بتبریز آمده در اینجا سر بمیان مشروطه خواهان در آورده انجمنی بنام « حشمت » برپا گردانید ، و چون سپس همین نقی خان را در لشکر عین الدوله در میان دشمنان مشروطه خواهیم دید ، از اینجا پیداست که این انجمنها بیش از همه دستاویزی در دست سودجویان میبود . چنانکه در تهران نیز علیخان ارشد الدوله که سپس او را هم یکی از انزازههای بزرگ کار محمدعلی میرزا خواهیم دید رئیس انجمن مرکزی میبود و خود بهمه انجمنها سروری میداشت .

در جاییکه يك کسی بایک انجمن ساختن و یا در يك انجمن نام نویساندن از شمار آزادیخواهان رفتی و در همه جا نوازش و مهربانی دیدی و هر سودی که خواستی برست آوردی چرا نبایستی رشید الملک و ارشد الدوله و رحیم خان و حاجی میرزا حسن و دیگران مشروطه خواهی نمایند و کار خود را از پیش نبرند؟! .. در جاییکه آزادیخواهان برای فریب خوردن آماده می ایستازند چرا بایستی اینان از فریب دادن خود داری نمایند؟! .. اینان از یکسو بادربار بستگی میداشتند و از یکسو با آزادیخواهان آمیزش و همدستی مینمودند .

بلکه در روزهای آخر کسانی از نمایندگان مجلس نیز همین رفتار را میکردند. چون از کارهای محمدعلی میرزا این دریافته بودند که بیک تاختنی بر سر مجلس خواهد برخاست هر یکی از راه دیگری بستگی بادر بار پدید میآوردند، و چنانکه خواهیم دید همین نمایندگان در «خرده خود کامگی» در تهران ماندند و زیانی بآنان نرسید.

نمایندگان آذربایجان که بآآن پیمان و سوگند از تبریز روانه گردیده، وبآآن شکوه و پذیرایی بتهران رسیده بودند برخی از آنان نیز نامردیهایی از خود مینمودند: یکی آنست که چند روز پیش از بمباران مجلس بنام «مرخصی» روانه تبریز گردید (و راستی رالز تهران گریخت) و چون به تبریز رسید، باآنکه این شهر ایستادگی مینمود، نماینده در اینجا نیز نایستاد و همراه چندتن تفنگچی خود را بجلفا انداخت و از آنجا روانه قفقاز و استانبول و اروپا گردید. آندیکری خود را افزار کار بیگانگان گردانیده جز بادستور فلان سفارت کار نمیکرد. آن دیگری نهانی بادر بار راه میداشت. یکی دیگر را میگویند که باچادر زنانه خود را بادر بار انداخته بامحمدعلی میرزا دیدار کرد و با او نهنش نهاد. اینهاست نمونه هایی از نامردیهایی نمایندگان.

یکی دیگر از نمایندگان تبریز میرزا آقا اسپهانی میباشد که تبریزیان فرییش را خوردند، و با پذیراییها نگاهش داشته سپس نیز بنمایندگی بمجلس فرستادند. لیکن کمی نگذشت که دانسته شد درماکو از اقبال السلطنه پولی گرفته، و از اینسو چون بتهران رسید در نهان بادر بار بستگی یافت و بزبانها افتاد که محمدعلی میرزا را بیر انداختن مجلس دلیرتر میگرداند. کار رسوایی اینمرد بجایی رسید که در روزنامه پول گرفتنش را نوشتند، و شعر چاپلوسانه ای که در ستایش ارفع الدوله سروده بود بچاپ رسانیدند، و سرانجام انجمن ایالتی تلگرافی بدارالشوری فرستاده از نمایندگی او از سوی آذربایجان بیزاری نشان داد.

چنانکه نوشته ایم در ماههای نخست جنبش مشروطه یکرشته روز نامه هایی در تهران و دیگر جاها پدید آمد که بنیاد گزاران آنها تنها این میخواستند

روزنامهها

که روزنامه ای در دست دارند ودانسته های خود را بیرون ریزند و این است درگفتارها که مینوشتند بیش از همه به « حدیث » و فلسفه و شعر و « اصول » و اینگونه چیزها میپرداختند ، وهریکی از آنان مشروطه را بادانشهای خود درمی آمیخت و بدانسان که میخواست معنی میکرد . این روزنامه ها که نامهای بسیاری از آنها را شمرده ایم تادوره دوم میبودند وهریکی چند ماهی پراکنده شده از میان میرفتند . در این دوره هم کسی یا کسانی پیدا نشدند که معنی درست مشروطه را بمردم بفهمانند و یک چیزهای سودمندی در آن باره بنویسند .

روزنامه های مجلس و حبل المتین و صور اسرافیل و روح القدس و تمدن و ندای وطن در تهران و انجمن در تبریز که از دور نخست یا اندکی پس از آن آغاز شده بودند همچنان پیش میرفتند و تا نزدیکیهای بمباران چاپ مییافتند . گذشته از آنها در تهران روزنامه مساوات ، و در تبریز « مجاهد » و « اتحاد » و « حشرات الارض » بیرون آمدند .

مساوات را سید محمدرضای شیرازی مینوشت ، و او چنانکه می شناسیم یکمرد بیباک و خیره سری میبود ، و در نوشتن این روزنامه نیز بیباکی و خیره سری بسیاری از خود مینمود . این نیز همچون مدیر روح القدس شاخ بشاخ محمدعلی میرزا انداخته زور بستند نویسی میزد . چنانکه در یکی از شماره های روز نامه خود داستان لویی شانزدهم پادشاه فرانسه و گریختن او از پاریس و سرگذشتش را نوشت و در پایان آن روی سخن را بمحمدعلی میرزا گردانیده بگفته های بیم آمیزی پرداخت . بلکه از جمله های ریشخند آمیزی نیز باز نایستاده چنین نوشت :

« مگر تصور میشود که بعد از این ایرانی دست از حقوق مشروع خود بردارند و دزدانرا بیمکافات آسوده گذارند . نه والله نه بالله هرکس این خیال محال و تصور باطل را در خاطر مقدس پادشاه ما القا نماید بجمیع انبیاء و اولیاء و ارواح مقدسه دنیا سوگند و بروح عدالت و حقیقت مساوات قسم است که خیانت صریح بمقام سلطنت نموده و اگر این قسمها را باور ندارند بایران پرستی شاپشال و بدانش امیربهادر و ببدانک دامنی سعدالدوله و بدیانت اقبالالدوله و بعصمت و عفت آصف افخم و برحم

و. روت ظفر السلطنه و بغیرت و عصیبت قوام الدوله و بخلق نازنین حاجب الدوله قدیم و برساله عملیه حجة الاسلام آقامیرزا مصطفی و به نیکنامی و تقوای مجتهد تبریزی و بارواح طیبه اعضای انجمن مقدس فتوت قسم یاد میکنم ... »

این نمونه ای از نوشته های اوست . در شماره ۲۱ روزنامه اش گفتار درازی زیر عنوان « شاه در چه حالست ؟ » نوشته باز سخنان تند و زشتی دریغ نگفت ، و چون محمدعلی میرزا از عدلیه دادخواهی کرد و از دادگاه سید محمدرضا را خواستند او نرفت و در یکشماره از روزنامه خود سراپا ریشخند بدادگاه نوشت (شماره ۲۲ که بادستور مجلس یا دولت بازداشته شد) و باین بس نکرده بیک کار بسیار زشت تری برخاست و آن اینکه یک چلووار بزرگی بنام « استشهاد نامه » آماده گردانید ، که در آن گواهی مردم را درباره « بدکاره بودن ام الخاقان » مادر محمدعلی میرزا ، خواستار گردید ، و آنرا بدست یکی داده بیازار فرستاد که مردم آگاهی خود را نویسند و مهر کنند ، و بدینسان بیک کار سراپا رسوایی برخاست .

این در روزهایی بود که محمدعلی میرزا در نهان بالیاخوف و روسیان گفتگو میداشت ، و بیگمان یکی از چیزهایی که او را بروسیان و خواست آنان نزدیکتر گردانیده همین بوده . محمد علی میرزا بارها این رسوایی را یاد میکرده ورنجیدگی خود را باز مینموده . بدینسان دشمن را بخود برمی آغالانیدند بی آنکه در اندیشه ایستادگی نیز باشند و نیرو بسیجند ، از یکسو مجلس بامحمدعلی میرزا آن سست نهادی را مینمود و از یکسو روزنامه ها این تندیهای بیاندازه را نشان میدادند . روزنامه صور اسرافیل و روح القدس نیز اینگونه گفتارها را مینوشتند . سیدجمال و ملک المتکلمین نیز ، در منبرها هرگونه بدگویی میکردند . بهاء الواعظین بالای منبر محمدعلی میرزا را « پسر ام الخاقان » می نامید .

اما روزنامه های تبریز ، چنانکه نوشته ایم « مجاهد » را ابوالضیا مینوشت که با آن سرگذشت دچار آمد و روزنامه نیز از میان رفت .

« اتحاد » را انجمن اتحاد بنیاد گزارد که از نیمه های اسفند ۱۲۸۶ بیرون آمد. در تبریز چون بادوچی جنک رفت و سامان شهر بهم خورد تادو ماه کمابیش روزنامه ای از سوی آزادیخواهان بیرون نمی آمد و تنها روزنامه تبریز « ملامو » میبود که از سوی اسلامیّه نوشته میشد، و بدینسان میگذشت ، تا انجمن اتحاد این روزنامه را بنیاد گزارده بیرون داد ، و پس از چند روزی هم انجمن باز بیرون آمد ، و تا زمان جنک و آشوب هر دو پایدار میبود . « حشرات الارض » را حاجی میرزا آقا بلوری بنیاد گزارده ، این نیز نگاره دار و شوخی آمیز میبود ، و به پیروی از « ملانصر الدین » گفتارهایش از زبان غفار و کیل که یک دیوانه بازار گرد بنامی در تبریز میبود نوشته می شد . این روزنامه از نیمه دوم اردیبهشت ۱۲۸۷ آغاز کرد و تا زمان جنک و آشوب بیش از ده واند شماره بیرون نیامد .

در تبریز در این دوره برخی روزنامه هایی نیز بترکی بیرون آمد ولی هر کدام بیش از چند شماره نپایید . کسانی میگفتند چون تبریزیان ترک زبانند اگر روزنامه ها بترکی باشد بهتر فهمند ، و آنگاه یکی که میخواند دیگران نیز گوش دهند . ولی آزمایش وارونه آنرا نشان داد و روزنامه های ترکی پیش نرفت .

بنام ترین این روزنامه ها « آنادیلی » بود که سید حسین خان مدیر عدالت در چند صفحه کوچک مینوشت . روزنامه « ملامو » را هم گفته ایم که بترکی نوشته میشد .

درباره دبستانها در آذربایجان همان کوشش و پروا که باز نموده ایم برپا میبود . بویژه در تبریز که بدبستانها تا میتوانستند ارج میگزاردند و ازدادن پول برای پیشرفت آنها باز نمی ایستادند . در همین بخش پیکره را (پیکره ۷۵) بچاپ رسانیده ایم که نمایندگان دبستانها به انجمن ایالتی آمده اند ، و در آنجا با بودن اجلال الملك (رئیس شهربانی و فرماندار شهر) و دیگران پیکره برداشته اند .

سران آزادی در تبریز بدو چیز بیش از همه ارج میگزاردند : یکی دبستانها و شاگردان آنها ، و دیگری مجاهدان و دسته بندیهای ایشان و این هر دو سودمند و بجا میبود .

فهرست نامها

اتابك (میرزا علی اصغر خان) (۳، ۵، ۷،	آجودانباشی ۲۴۴
۵۳، ۳۶، ۲۸، ۲۶، ۲۴، ۱۹، ۱۸، ۸	اجلال الملك ۱۶۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۸۴
۹۰، ۸۶، ۸۳، ۸۱، ۸۰، ۷۸، ۶۸، ۶۰	۳۶۷، ۳۴۰، ۳۳۹، ۲۹۹
، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۰۵، ۹۸، ۹۷، ۹۳	آصف الدوله ۹۱، ۱۶۹، ۲۴۴، ۲۶۵، ۳۲۳
، ۱۷۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۷، ۱۱۶	آصف السلطنه ۲۴۴
، ۲۱۱، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۷۳	آقای اسپهانی (میرزا) ۹۵، ۹۶، ۱۴۹
، ۲۴۱، ۲۳۶، ۲۳۲، ۲۲۹، ۲۱۵	۲۱۷، ۲۵۷، ۳۸۷
۳۸۴، ۲۹۱، ۲۷۲، ۲۶۷، ۲۶۶	آقای بلوری (حاجی میرزا) ۲۸۲
احتشام السلطنه ۱۹۱، ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۴۲	۲۸۷، ۲۸۹، ۳۹۰
، ۳۴۷، ۳۳۲، ۳۰۹، ۳۰۳، ۳۰۰	آقای فرشچی (حاجی میرزا) ۳۲، ۴۳
۳۵۷، ۳۴۹	۴۴، ۵۵، ۷۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷
احسن الدوله ۳۲، ۷۳	ابراهیم صراف (حاجی) ۲۸۲
احمد طباطبائی (سید) ۱۵، ۱۲۷، ۱۳۱	ابراهیم خوبی (حاجی میرزا) ۲۵۳
۲۳۸، ۲۳۵، ۱۷۵	ابراهیم آقا (حاجی میرزا) ۳۰، ۴۳، ۴۵
احمد عراقی (سید) ۱۳۱، ۱۳۵	۵۲، ۵۵، ۷۳، ۷۷، ۸۱، ۱۱۴، ۱۱۵
احمد یزدی (سید) ۱۳۹	۳۲۷، ۳۲۵
احمد ۳۳۵	ابراهیم زنجانی (شیخ) ۲۵، ۲۷، ۱۷۴
احمد میرزا ولیعهد ۲۶۶، ۲۷۲	ابراهیم قزوینی (سید) ۳۰۸
احمد (سید) ۳۵۴، ۳۵۳	ابراهیم خان (میرزا) ۲۴۴
احمد خان (میرزا) ۸۵	ابراهیم اردبیلی (حاجی میرزا) ۱۶۱،
ادیب کرمانی ۱۲۶، ۱۲۸	۱۶۳
ارشد الدوله ۳۸۲، ۳۸۶	ابوالحسن (حاجی میرزا) ۲۸۴، ۲۸۸
ارفع الدوله ۹۶، ۹۸، ۲۶۳، ۳۹۰	۳۴۳
اسدالله (میر) ۲۵۳	ابوطالب (حاجی میرزا) ۳۰۷، ۳۰۸
اسدالله خان ۶۰، ۶۳-۶۵، ۶۹، ۷۱، ۷۲	۳۱۲
اسعد الدوله ۱۶۷	ابوالضیاء ۲۸۶، ۲۸۹، ۳۸۱
اسماعیل ۳۱۳، ۳۳۴	

امين الضرب (حاجی) ۲۲۴،۸۲،۸۱
امين الملك ۳۷۸
امين التجار ۲۸۴،۷۳
امين السلطان (اتابك دیده شود)
ام الخاقان ۸۵،۸۴

ب

باقر اصطهباناتی (شیخ) ۳۵۴،۳۵۳
باقر بقال (مشهدی) ۱۲۴
باقرخان (مشهدی) ۱۰۳
باب (سید) ۱۶
بانوعظمی ۱۷۹
براون (بروفسور) ۳۸۱،۳۷۹،۳۲۳
بشیر (سید) ۱۶۵
بصیر السلطنه ۲۸۴،۷۳

بی بی ۱۵

بیو کخان ۷۳،۶۹،۶۸،۶۵،۶۳،۶۰،۵۲
۹۹،۹۳،۸۹،۸۶،۸۱،۸۰،۷۸،۷۵
۱۵۹،۱۴۳،۱۰۷،۱۰۳،۱۰۱

بهادر نظام ۲۴۴
بهاء الواعظین ۳۸۹،۳۳۱،۲۳۵،۲۳۱

پ

پالکونیک ۷۵
پرین (مسیو) ۳۴۴
پسر نقیب ۳۱۲

ت

تقی فلیح (میر) ۳۴۳،۲۳۲،۱۶۰
تقی (حاجی میرزا) ۷۲
تقی ۷۲
تقی زاده (سید حسن) ۳۶،۳۴،۲۳،۱۹
۹۱،۸۱،۷۸،۷۳،۵۵،۵۲،۴۵،۴۳
۲۲۵،۲۱۲،۱۹۴،۱۶۹،۱۲۳
۳۷۹،۳۶۹،۳۱۷،۲۶۵،۲۴۳
۳۸،۱،۳۸۰

اسماعیل هشترودی (شیخ) ۱۶۳
اسماعیل امیرخیزی (حاجی) ۱۶۳
اسماعیل آقاسمیتگو ۲۵۶،۲۴۷، ۱۹۲
۲۵۸

اسماعیل ۷۲

اعزازالدوله ۲۴۴

افتخارالاطباء ۲۸۴

اقبال السلطنه ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۷، ۹۹

، ۱۴۷، ۱۴۳، ۱۲۰، ۱۱۶، ۱۱۵

، ۲۱۵، ۱۹۹، ۱۹۵، ۱۶۰، ۱۴۸

، ۲۵۹، ۲۵۷، ۲۵۲، ۲۴۷، ۲۱۶

۳۸۷، ۲۷۲، ۲۶۱

اقبال الدوله ۲۹۱، ۲۶۷، ۲۴۵، ۲۴۴

اقبال لشکر ۳۱۹، ۷۳

اکبراف ۲۸۳

اکرام السلطان ۷۳، ۷۱، ۶۵، ۶۳، ۶۱، ۶۰

۱۴۸، ۸۰، ۷۷

المهیاری (حاجی) ۲۸۰

امام جمعه خویی (حاجی) ۴۴، ۴۳، ۳۹

۳۶۵، ۳۰۴، ۲۴۳، ۲۱۲، ۷۸

امام جمعه تهران ۱۳۳، ۱۲۸، ۸۳

۳۳۵

امان الله میرزا (شاهزاده) ۲۵۴، ۲۴۴

۲۵۵

امام جمعه (حاجی میرزا کریم) ۲۸۴

۳۷۰، ۳۶۹، ۳۶۸

امیر نظام ۳۶۴

امیرتومان (حاجی حیدرخان) ۱۹۶

امیرتومان ۲۴۴

امیر بهادر جنک ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۴۵، ۲۴۴

۳۱۶، ۳۱۳، ۳۰۰، ۲۹۷، ۲۹۶

۳۸۸، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۴۸، ۳۲۵، ۳۱۹

امیراعظم ۲۷۱، ۲۴۴، ۲۴۱

ث

ثقة الاسلام ٤٠، ٧٢، ١٤٨، ١٥٢ ،
١٥٥

ج

جانی (حاجی میرزا) ١٧
جعفرز نجانی (میرزا) ٢١٦، ٢٢٦:٢٥٢
٢٥٧:٢٥٥
جعفر خامنه (میرزا) ١١
جعفر ٧٣
جلال الدوله ٢٤٤، ٣٧٦
جلیل مرندی (حاجی) ٢٥٥
جمال واعظ (سید) ١٥، ١٢٨، ١٧١ ،
٢٤٥، ٢٦٨، ٢٩٧، ٣٨٩
جمال قزوینی (سید) ١٦٨
جمال انجهای (سید) ١٢٥، ١٣٣، ١٧٩
جواد ناطق (میرزا) ٧٤، ١١٢، ٢٦٧ ،
٢٦٨
جواد (میر) ٢٤٣
جهانشاه خان ٢٧٢

ح

حاجی آقا ٦١، ٦٥، ٧٢
حاجب الدوله ٢٤٤، ٣٠٣
حاجب الدوله ٢٤٤
حسن (حاجی ملا) ١٣٢
حسن رشديه (حاجی میرزا) ١٥
حسن مجتهد (حاجی میرزا) ١١، ٢٠، ٢٣ ،
٢٥، ٢٧، ٤٠، ٩٥، ١٠٧، ١٠٩ ،
١٢٦، ١٢٩، ٢٣٥، ٢٣٨، ٢٤٩ ،
٢٧٧، ٢٨٤، ٢٦٨، ٣٧١، ٣٨٦
حسن ٢٥
حسن (میرزا) ١٦٩، ٣٢٧، ٣٣٤
حسن ٢٨٠

حسین ٢٥

حسین تهرانی (حاجی میرزا) ٦، ١١، ١٣٦
١٣٧، ١٨٦، ٣٣٠

حسین کاشانی (نایب) ٢٩٠، ٢٩٦، ٣٤٨
٣٥٦

حسین (سید) ٧٨

حسین خان (س) ٢٨٧، ٣٩٠

حسین (حاجی سید) ١٦٩، ١٧١، ١٨٤

حسین (میرزا) ٤٣، ٧١، ٧٢، ٧٤

حسین (حاجی میرزا) ١٣٥

حسین شهیدی (شیخ) ٥١

حسین قمی (آقا) ١٢٥:٢٣٨

حسین یزدی (شیخ) ٣٥٥

حسین (شاه سلطان) ٢٧١

حسین پاشاخان ٥٢

حسینقلی خان نواب ٢٤٤، ٣٥٥

حسینعلی بهاءالله (میرزا) ١٦:١٧

حشمت الملك ١٣٣

حشمت الدوله ٢٤٤

حکیم الملك ٣٥٥

حلاج اغلی ٢٨٠

حمید الملك ٢٤٤

حمزه آقا ٢٤٤

حیدر عمو اغلی ٢٢٢، ٢٢٥، ٣٥١، ٣٥٧

٣٦٠

خ

خلیل (حاجی) ٣٣٧

خلیل (ایت) ٣٤٣، ٣٦٨

خلخالی (سید) ٣٧٣

خمامی (حاجی) ٢٠، ١٠٨، ١٢٦، ١٢٩

د

دانتون ١٠١

دیر السلطنه ٧٢

دوهار تويك (مسيو) ۳۷۹، ۳۸۰

ديقلازف ۳۶۰، ۳۶۱

ر

رجيملى ۲۸۰

رحيم (حاجى) ۲۸۴

رحيم فالجى (ميرزا) ۹۵

رحيمخان ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۷۸، ۸۱

۸۳، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۱۴۸

۳۶۴، ۳۶۸، ۳۸۵، ۳۸۶

رسول صدقيانى (حاجى) ۱۴۸

رشيد الملك (نقيخان) ۷۰، ۹۲، ۱۰۱

۱۰۳، ۱۶۱، ۱۶۳

رضايوف ۲۲۴

رضى (سيد) ۷۳

رفيعخان (حاجى ميرزا) ۱۰۱، ۳۱۹

رفيع الدوله ۶۴، ۷۲

روبسبير ۱۰۱

ربحان الله (سيد) ۱۵

ز

زينال ۳۵۱

زين الدين (شيخ) ۱۲۹

س

سالار نصرت ۲۴۴

سالار الدوله ۷۸، ۸۹، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰

سالار نظام ۲۴۴

سالار معزز ۲۵۵

سالار السلطان ۲۴۴، ۳۵۳، ۳۵۴

سالار اعظم ۲۴۴

سالار مفخم ۱۶۹

سيهدار ۲۹۶

ستارخان ۶۵، ۶۶

سردار اروميه اى ۱۹۴

سردار منصور ۲۴۴، ۳۷۶

سردار فيروز ۲۴۴

سردار افخم ۲۴۴، ۲۶۲

سردار كل ۲۴۴

سردار مسعود ۲۴۴

سردار مقتدر ۲۷۷، ۲۸۴، ۲۸۵

سطوت السلطنه (حاجى) ۱۶۳

سعد السلطنه ۱۶۳ - ۱۶۷

سعد الدوله ۷، ۳۶، ۳۷، ۹۷، ۲۳۰، ۲۳۳

۲۶۵، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۰۰

۳۱۱، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۵۵، ۳۸۸

سعيد السلطنه ۲۶۷

سعد الملك (حاجى) ۱۰۷

سعيد سلماسى (ميرزا) ۳۳۰

سليمان ميرزا ۲۱۱

سليم (شيخ) ۴۳، ۵۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴

۱۵۳، ۱۵۶

سلطان العلماء ۲۶۹، ۳۰۸

سليمانخان (ميرزا) ۳۱۴

سهام الدوله ۲۴۴

سهام الدوله ۲۴۴

سيف الممالك ۲۴۴

ش

شاپشال ۲۹۱، ۳۷۸

شجاع نظام ۹۳

شجاع السلطنه ۲۴۴

شرف الدوله ۳۲، ۴۴، ۷۷

شريف العلماء ۱۶۳

شعاع السلطنه ۲۷۵، ۳۳۱

شكر الله خان ۷۸

شيبور (شيخ) ۲۲

شيخ الاسلام قزوينى ۱۶۹

شيخ الاسلام (عبدالامير ديده شود)

ص

صادق تاهباز (ميرزا) ۲۳۰

عبد الامير (ميرزا) ۲۵۵،۵۰
 عبد الحسين (سيد) ۳۵۳
 عبد الحسين يزدي (شيخ) ۱۴۱،۱۳۹
 عبد الحميد (سلطان) ۲۶۴،۲۶۳،۱۳۶
 عبد الحميد (سيد) ۲۶۸،۱۷۴،۱۶۹
 عبد الرحيم كاشاني (سيد) ۱۳۸
 عبدالله بهبهاني (سيد) ۲۵، ۲۱، ۱۱، ۹
 ۱۲۵، ۱۰۹، ۹۰، ۸۶، ۵۷، ۴۵، ۲۷
 ، ۱۹۴، ۱۷۹، ۱۴۷، ۱۳۱، ۱۲۸
 ، ۲۳۸، ۲۳۵، ۲۲۸، ۲۲۱، ۲۱۹
 ، ۳۱۵، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۶۸، ۲۴۳
 ۳۶۹، ۳۳۵، ۳۳۲، ۳۳۰
 عبدالله مازندراني (حاجي شيخ) ۱۹، ۱۱
 ۱۳۵، ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۰۹، ۴۱، ۲۱
 ، ۲۰۰، ۱۸۶، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۳۷
 ۳۳۰، ۲۸۸
 عبدالله (مشهدی) ۳۵۱
 عبدالله زنجاني (شيخ) ۱۶۵
 عبدالمطلب ۲۶۵
 عبدالغني (شيخ) ۱۰۸
 عبدالله (شيخ) ۷۶، ۴
 عزيز السلطان ۲۴۴
 عزت الله خان ۱۱۲
 عضد الملك ۳۷۶، ۳۳۱، ۳۰۵، ۳۰۱، ۲۸۳
 ۳۸۰
 علاء الدوله ۳۰۳، ۳۰۱، ۲۴۴، ۲۴۱
 ۳۷۶، ۳۲۵، ۳۱۳
 علاء السلطنه ۲۶۵، ۲۴۴
 علاء الملك ۲۴۶، ۲۱۹
 عليخان ۷
 علي شيخ العراقين (شيخ) ۲۲
 علي واعظ (ميرزا) ۷۴، ۴۳
 علي لاهيجي (شيخ) ۲۰۱

صادق ۷۲
 صادق رحيم اف ۲۱۴، ۲۱۳
 صاحب اختيار ۳۵۳
 صدر السلطنه ۲۴۴، ۱۷۷
 صدر العلماء ۲۳۵، ۱۳۳، ۱۲۸، ۱۲۵، ۹
 ۲۳۹
 صدق الملك ۳۳۵
 صمصام المالك ۱۷۲
 صنيع الدوله ۸۰، ۶۸، ۴۸، ۴۷، ۲۸
 ۳۲۳، ۲۶۵، ۲۳۲، ۲۱۳، ۱۲۳، ۹۱
 ۳۵۷، ۳۵۵
 صنيع حضرت ۳۳۰، ۳۱۲، ۳۰۱، ۲۹۹
 ۳۸۶، ۳۳۵، ۳۳۳

ض

ضرغام نظام ۹۷، ۹۳
 ضياء (تتا) ۹۵، ۱۵
 ضياء خويي (آقا) ۲۵۵، ۲۵۳
 ضياء السلطان ۳۵۷
 ضاء الدوله (امان الله ميرزا ديده شود)

ط

طالبوف ۹۷، ۸
 طاهر پاشا ۲۶۴

ظ

ظفر السلطنه ۳۳۲، ۳۲۳، ۲۴۴، ۲۳
 ۳۵۵، ۳۳۳
 ظل السلطان ۲۷۰، ۱۷۹، ۱۷۷، ۹۰، ۸۳
 ۳۰۳، ۳۰۱، ۲۹۷، ۲۷۶، ۲۷۵
 ۳۸۰، ۳۷۷، ۳۱۶
 عارف ۲۲۸
 عباس آقا ۲۳۲، ۲۲۱، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲
 ۲۹۱، ۲۶۸، ۲۴۹، ۲۴۵، ۲۴۱
 عباس افندي ۳۷۲، ۱۷

ف

فارس السلطنه ۲۴۴
 فاضل ۲۸۸
 فتح السلطان ۲۴۴
 فتح ملیشاه ۲۷۱، ۸۵
 فرما فرما ۲۱۵، ۱۹۹، ۱۹۳، ۱۲۰، ۹۱
 ، ۲۶۱، ۱۵۹، ۲۵۶، ۲۴۷، ۲۱۷
 ، ۳۳۶، ۲۹۵، ۲۸۷، ۲۸۳، ۲۶۵
 ۳۶۳، ۳۵۱، ۳۴۵، ۳۴۴
 فرامر زخان (حاجی) ۹۷، ۹۲
 فریزر (مستر) ۲۹۶
 فریدون ۳۸۶، ۳۷۴، ۳۳۶، ۳۳۳، ۳۳۱
 فضل الله نوری (حاجی شیخ) ۹، ۱۰، ۱۲
 ۶۰، ۴۹، ۴۵، ۲۷، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۵
 ، ۱۲۳، ۱۰۹، ۱۰۷، ۹۵، ۹۰، ۸۳
 ، ۱۳۱، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۲۵
 ، ۱۶۱، ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۳
 ، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۶۸، ۱۶۷
 : ۲۰۰، ۱۸۷، ۱۸۲، ۱۸۰، ۱۷۸
 ، ۲۳۸، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۰۷، ۲۰۱
 ، ۳۱۷، ۳۱۱، ۳۰۸، ۳۰۷، ۲۹۲
 ۳۸۴، ۳۶۹، ۳۵۶، ۳۳۰، ۳۲۹
 فضلعلی (میرزا) ۲۱۲، ۸۰، ۴۵، ۴۴

ق

قائم مقام ۳۲۳
 قاسم اردبیلی (حاجی) ۱۵۰، ۱۰۱، ۹۹
 ۱۵۱
 قاضی اردا قی ۳۳۵، ۲۳۱
 قربانعلی (ملا) ۱۶۸، ۱۶۳، ۱۳۵
 قمر آغاسی ۲۴۴
 قدی (سید) ۳۰۳

علی مسیو ۲۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۴۸، ۴۷
 ۳۴۴
 علیخان یاورزاده (میرزا) ۲۰۶
 علی زرنندی (شیخ) ۱۲۸، ۹۱
 علی یزدی (سید) ۲۶۸، ۱۴۱، ۱۳۹
 ، ۳۲۸، ۳۱۲، ۳۰۷، ۲۹۲، ۲۷۴
 ۳۵۶
 علی بیک ۳۷۸
 علی دوا فروش (حاجی) ۱۴۸
 علی (حاجی میرزا) ۱۲۳
 علی ۱۳۱
 علی آقا ۳۳۴، ۳۱۳
 علی اصغر (حاجی شیخ) ۱۵۶، ۱۳۴
 ۱۸۰
 علی اکبر اردبیلی (میرزا) ۱۶۴، ۱۶۱
 علی اکبر (حاجی آقا) ۳۰۸، ۹۵
 علی اکبر (میرزا) ۲۸۴
 علی اکبر ۱۳۱
 علی اکبر اردا قی (میرزا) ۲۳۱
 علیرضا خان ۲۴۴
 علینقی گنجه ای (حاجی میرزا) ۱۴۶
 ۱۹۴
 علینقی (میرزا) ۱۹۰، ۱۶۸
 هنایت (میرزا) ۳۳۴، ۳۱۲، ۳۱۱
 عمید السلطنه ۱۱۳، ۷۸
 عمید الملك ۲۴۴
 عیسی (شیخ) ۳۰۸
 عین الدوله ۳۸۶، ۱۹۱، ۱۱۷، ۹۶
 غ
 غفار زنوزی (میرزا) ۲۳۲، ۱۰۰
 ۲۵۷
 غفار قزوینی (میرزا) ۱۶۹
 غلامرضا یغدان ساز (استاد) ۱۲۴

قوام الدوله ۲۰۲

قوام الدوله ۲۳۳

قوام الملك ۱۱۳، ۹۰، ۷۹، ۷۸، ۸، ۴، ۱۱۳، ۹۰، ۷۹، ۷۸، ۸، ۴، ۳۵۵، ۳۵۲، ۲۴۴، ۱۲۰

ك

كاظم دواتكراغلى ۳۳۶، ۲۸۳، ۲۸۰

كاظم يزدي (سيد) ۱۳۵، ۱۲۷، ۲۱، ۲۸۸، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۷

كامران ميرزا ۲۱۵، ۱۷۰، ۱۶۹، ۸۳، ۲۱۵، ۱۷۰، ۱۶۹، ۸۳، ۳۰۳، ۳۰۱، ۲۷۵، ۲۶۲

كريم (مير) ۱۵۰

كريمخان ۸۷

كلانتر ۳۲۹

كمال (سيد) ۳۳۵، ۳۳۲

ل

لطف الله (ميرزا) ۱۲۶، ۱۵۹، ۱۰۸، ۱۲۸

لواء السلطنه ۲۴۴

لوتى ۱۶ (بادشاه فرانسه) ۳۸۸، ۸۵، ۸۴، ۳۸۰، ۳۶۰، ۳۰۸، ۳۰۰

ليت السلطان ۲۴۴

م

ماشاء الله خان ۳۷۳، ۲۷۰

مارشيمون ۲۵۰

متولى باشى قم ۷۸، ۷۰، ۵، ۴

مجد الاسلام ۲۲۹

مجد الدوله ۳۵۵

مجد السلطنه ۲۱۱، ۱۹۲، ۱۶۰، ۹۹، ۲۶۱

مجلل السلطان ۳۳۱، ۲۹۱

مجد الممالك ۳۳۵، ۲۴۴، ۲۳۳

مخبر الدوله ۲۴۴

محتشم السلطنه (حاجى) ۷۹، ۷۸، ۶۸، ۸، ۱۳۰، ۱۱۵، ۱۱۳، ۹۱، ۸۹، ۸۱

۳۷۱، ۳۶۳، ۲۷۷، ۲۶۴، ۲۴۴

محسن (ميرزا) ۱۷۷، ۸۱، ۵۷، ۲۵، ۳۷۸

محسن طباطبائى ۷۳

محسن (حاجى آقا) ۸۰، ۸۷، ۷۴، ۸، ۷، ۵، ۴، ۱۷۲، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۱۳، ۹۱

محقق الدوله ۲۲۸

محمد طباطبائى (سيد) ۱۹، ۱۵، ۱۱، ۹

۹۲، ۸۸، ۸۶، ۵۹، ۴۵، ۲۷، ۲۵

۱۴۷، ۱۳۱، ۱۲۸، ۱۲۵، ۱۰۹

۲۳۸، ۲۲۸، ۲۱۹، ۱۷۹، ۱۶۸

۳۳۵، ۳۳۲، ۳۳۰، ۳۱۵، ۲۶۸

۳۶۵، ۳۵۶

محمد (نايب) ۲۸۰

محمد عمواغلى (مشهدى) ۳۵۱

محمد قزوينى (ميرزا) ۱۷

محمد بهبهانى (سيد) ۸۱

محمد خان مير پنج ۳۶۸، ۳۳۹

محمد آقا (حاجى) ۸۱

محمد آملى (ملا) ۱۲۶، ۱۱۳، ۱۰۸

۳۰۷، ۱۴۰، ۱۳۶، ۱۳۰، ۱۲۸

۳۰۸

محمد خيابانى (شيخ) ۱۴۶

محمد (ملا) ۳۱۲، ۳۰۸

محمد واعظ (شيخ) ۲۶۹، ۲۶۸، ۱۷۱

محمد شاه ۲۸۰، ۲۷۱، ۱۶۴، ۸۵

محمد (كر بلانئى) ۷۲

محمد (حاجى) ۲۲۳

محمد ۴۴، ۴۳، ۳۲

محمد يزدي (سيد) ۳۱۰، ۳۰۸، ۳۰۰

محمد اسپهانی (حاجی میر) ۲۱۷
 محمد علیخان تربیت (میرزا) ۱۷۳
 محمد علی بادامچی (حاجی) ۱۴۶
 محمد علی زنجانی (ملا) ۱۶۴
 محمد فریق پاشا ۳۴۵، ۳۴۴
 محمد قلیخان ۶۳، ۵۲
 محمد قلی (حاجی) ۳۶
 محمد کاظم خراسانی (آخوند ملا) ۱۱، ۶
 ۱۱۱، ۱۰۹، ۴۰، ۲۱، ۱۹، ۱۳
 ، ۱۷۵، ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵
 ، ۲۰۰، ۱۸۹، ۱۸۶، ۱۷۸، ۱۷۶
 ۳۳۰، ۲۸۸
 محمد کاظم (سید) ۱۴۱
 محمد مهدی ۱۱۹، ۱۱۸
 محمود (شیخ) ۳۵۵، ۳۳۱، ۳۰۹، ۲۹۵
 ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۵۶
 مخبر السلطنه (حاجی) ۱۲۱، ۹۰، ۸۱
 ، ۳۶۲، ۳۵۵، ۳۲۳، ۲۶۵، ۲۳۳
 ۳۷۱، ۳۷۰، ۳۶۸، ۳۶۷
 مختار الدوله ۲۴۴
 مدیر الملک ۲۴۴
 مرتضوی ۲۶۷، ۱۰۷، ۲۷، ۲۵
 مرتضی قلی ۳۲
 مرتضی آشتیانی (حاجی شیخ) ۲۹۲، ۱۸، ۹
 مرتضی (سید) ۱۷۳
 مستشار الدوله ۴۵، ۴۳، ۳۹، ۳۲
 ، ۳۰۱، ۸۱، ۷۷، ۷۳، ۵۵
 ۳۸۱ : ۳۸۰، ۳۲۶، ۳۲۵
 مستوفی الممالک ۲۳۳، ۲۱۹، ۲۱۴
 ۳۵۵، ۲۶۵
 مشار الدوله ۱۷۷
 مشار الملک ۸
 مشیر الدوله ۳۲۴، ۳۲۱، ۲۶۵، ۲۳۳
 ۳۸۰، ۳۷۹

۳۷۳، ۳۷۲، ۳۲۹، ۳۱۱، ۳۸۶
 محمد (سید) ۳۰۸
 محمد اسمعیل (حاجی) ۳۹، ۲۷، ۲۵
 ۱۰۷، ۸۳، ۸۱
 محمد ابراهیم (آقا) ۳۱۸
 محمد تقی (حاجی) ۲۶۷
 محمد تقی (سید) ۲۲۰، ۱۱۵، ۲۱۱، ۲۱
 ۲۲۸
 محمد حسین (حاجی) ۲۸۴
 محمد جعفر مومن (حاجی) ۲۱۷، ۷۲
 محمد رفیع (سید) ۹۱، ۷
 محمد رضا (حاجی میرزا) ۲۰
 محمد رضا قمی (شیخ) ۱۴۹
 محمد رضا (حاجی) ۳۴۷
 محمد رضا (سید) ۳۸۹، ۳۸۸
 محمد صادق خان ۷۳
 محمد علی میرزا ۳۱، ۲۴، ۲۱، ۱۷، ۴، ۳
 ۶۰، ۵۶، ۵۵، ۵۳، ۵۲، ۵۰، ۴۱، ۳۸
 ۸۹، ۸۷، ۸۵، ۸۴، ۸۱، ۶۷، ۶۵، ۶۱
 ۱۱۲، ۱۰۷، ۱۰۱، ۹۷، ۹۶، ۹۴، ۹۱
 ۱۴۷، ۱۳۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۷
 ، ۱۹۳، ۱۸۳، ۱۸۱، ۱۶۷، ۱۵۱
 ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۰۶، ۲۰۰، ۱۹۵
 ۲۴۲، ۲۳۷، ۲۳۳، ۲۲۹، ۲۲۳
 ۲۵۹، ۲۵۱، ۲۴۹، ۲۴۷، ۲۴۳
 ، ۲۸۱، ۲۷۶، ۲۶۸، ۲۶۶، ۲۶۳
 ، ۲۹۳، ۲۹۱، ۲۸۷، ۲۸۵، ۲۸۳
 ۳۰۴، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۷، ۲۹۵
 ۳۲۱، ۳۱۷، ۳۱۳، ۳۱۱، ۳۰۷
 ، ۳۳۵، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۲۸، ۳۲۳
 ۳۶۴، ۳۶۰ - ۳۵۶، ۳۵۱ - ۳۴۵
 ۳۸۳ - ۳۸۱، ۳۷۸ - ۳۷۱، ۳۶۸
 ۳۸۹ - ۳۸۶

۳۳۷،۲۸۴،۱۷۷

موید السلطنه ۳۵۵

موتن الملك ۳۵۰،۲۹۴،۲۶۵،۲۴۴

موتن الدوله ۲۴۴

موتن الملك ۲۴۴

موتن السلطنه ۳۷۸

ن

نایب السلطنه (کامران میرزادیده شود)

ناصرالدين شاه ۲۳۶،۱۶۴،۸۵،۴

ناصر الملك ۲۹۶،۲۹۲،۲۷۶،۲۶۵ -

۳۰۴،۳۰۲،۲۹۹

ناصر السلطنه ۲۶۷

نجفی (آقا) ۴۴،۱۴۳،۱۳،۱۲

نریمان نریمانوف ۱۴۸

نریمان ۶۱

نصر الممالک ۵۲

نصر الملك ۲۴۴

نصرالله (حاجی سید) ۷۸،۵۹،۵۷ ۸۱

۲۹۳،۲۷۷

نصرالله زنجانی ۱۶۵

نظام السلطنه ۳۷۶،۳۳۳،۳۱۳،۳۱۰

نظام الملك ۸۹،۸۷،۸۶،۷۶،۷۵،۷۳

۱۶۰،۱۵۱،۱۱۷،۹۷،۹۶،۹۳

۳۶۵

نظام الدوله (حاجی) ۳۶۳

نقی (آقا) ۱۹۵،۱۶۰

نقیب السادات ۱۴۲،۱۱۵،۱۱۳

نوز (مسیو) ۱۷

نورالله (حاجی آقا) ۱۴۴،۱۴۳

نیر السلطان ۹۱،۶۱

نیر الدوله ۳۷۸

نعمت الله بروجردی ۳۵۴،۳۵۳

مشیر السلطنه ۳۷۸، ۲۶۴

مصطفی آشتیانی (میرزا) ۲۲

مظفرالدين شاه ۱۸۰، ۱۱۷، ۸۵،

۲۳۶، ۲۴۳، ۲۷۲، ۲۷۵

مظفر الدوله ۱۶۳، ۱۱۳

معاون حضرت ۳۳۵

معاون الدوله ۲۴۴

معاوض السلطنه ۲۵۵، ۲۲۲

معمد دیوان ۳۵۳

معمد همایون (حاجی) ۱۶۳

معصوم (حاجی) ۳۳۳، ۳۳۱

معین التجار (حاجی) ۸۱، ۷۲

معین دربار ۲۴۴

معین الدوله ۳۰۳، ۳۰۱، ۲۴۴، ۱۷۷

۳۷۶، ۳۲۵، ۳۱۳،

معین السلطان ۲۴۴

معین الرعايا ۲۸۴

مفاخر الدوله ۲۶۷

مفاخر الملك ۳۳۷، ۳۱۹، ۲۶۷

مقتدر الدوله ۳۶۳، ۲۵۵، ۹۷، ۹۳

مقبل السلطنه ۲۴۴

مقتدر نظام ۳۳۵، ۳۳۳، ۳۲۱، ۲۹۹

ملك المتكلمين (حاجی) ۱۷۱، ۱۲۸، ۱۱۷

۳۸۹، ۲۳۱

ملكهم خان (میرزا) ۲۹۷، ۲۴۵، ۹۷، ۸

۳۰۲

ممتاز الدوله ۳۷۹، ۳۶۹، ۳۵۷، ۳۲۶

۳۸۱

مقانی (شیخ) ۲۸۸

مهندس الممالک ۲۳۳

مهدی (شیخ) ۱۱۴، ۱۰۹، ۸۳

مهدی (سید) ۳۰۸

مهدی آقا (حاجی) ۸۴، ۷۲، ۷۱، ۶۴

وزیر دربار ۲۴۴

وزیر هما یون ۲۴۴

وزیر مخصوص ۲۶۷، ۲۴۴

وزیر انجم ۲۴۴

ی

یحیی صبح ازل (میرزای) ۳۷، ۱۶

یحیی (حاجی شیخ) ۸۷، ۵۷

یحیی میرزا ۲۲۳، ۲۱۱

یعقوب (میر) ۲۵۷، ۵۳، ۵۲

یعقوب (میر) ۶۲

یعقوب زنجانی (آقا) ۱۶۷

یوسف خزدوز ۲۴۹، ۲۴۸

یوسف (شیخ) ۳۵۲

ه

هاشم (میر) ۱۵۳-۱۵۶، ۱۸۰، ۲۸۱ -

۳۴۱، ۳۳۷، ۳۳۶، ۲۷۴

هادی دولت آبادی (حاجی میرزا) ۱۷

هامازاسب ۱۸۰

هبر ۱۵۱

هدایت الله میرزا ۵۵

و

وثوق الممالک ۲۵۵

وثوق الدوله ۶۱، ۲۳، ۲۸

وکیل التجار ۸۷

وزیر (حاجی) ۱۶۷

وزیر نظام ۲۷۲، ۲۴۴

